

روشن و تابنده باد نام شهیدار
باقی و پاینده باد نام شهیدار
هم بفلک ثبت در جزاید عرشی
هم بر زمین زنده باد نام شهیدار
(از سید اشرف الدین الحسینی مدیر نسیم شمال)

تایخ مختصر زندگانی و خدمات

محمد ولیحاجان خلعت بری

سپهسالار سنگابنی

همراه با یادداشت‌های شخصی او

« خداوند را حاضر و ناظر میدانم خیالی جز خدمت ملت و آسودگی
خلق و آبادی مملکت و پیشرفت لیت مقدس مشروطیت نداشته و ندارم.
» در راه این خدمت مات و مشروطیت جان‌مناعی است حقیر، سر و
جان را نتوانم گفت که مقداری هست. »
(از یادداشت‌های سپهسالار)

گردآورنده و ناشر:

۱. عبدالصمد خلعت بری

تهران ۱۳۲۸
چاپخانه فردوسی

تراجم
تکستکاری

۱۰

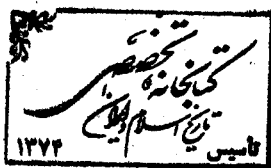
۲

۵

شرح مختصر

زندگانی سپهسالار اعظم محمد ولیخان خلعت بری تنگابنی

و خدمات او به مشروطیت ایران



گرد آورنده و ناشر :

عبدالصمد خلعت بری

تهران ۱۳۲۸ شمسی

پانزدهم

مجلس شورایملى

«از فداکاری و مجاهدات غیرتمندانۀ حضرت
محمود لیخان سپہدار اعظم و رؤسا و افراد مجاہدین
کہ ممد آزادی ایران از قید اسارت رقیت ارباب ظلم
و عدوان گردید و از مشاق و متاعبی کہ بوای تأمین
سعادت و استقلال ایران عمل فرمودند تشکرات صمیمی
عموم ملت ایران را تقدیم مینماید و تأییدات الهی را
در تکمیل اقداماتی کہ در راه آزادی و آسایش ملت
ایران کردہ اند برای آن وجود محترم از خداوند متعال
مسئلت مینماید»

رئیس مجلس شورایملى
صادق مستشارالدوله

(متن لوح طلائی کہ از جانب مجلس دوم سپہدار اعطا شد)

«... نہ در سرمن موسی ونہ در دل آرزونی است مگر
ملت ایران بعد ہا این خدمت ناقابل را فراموش نکنند و اگر قابل
ولایت بدانند در حق بازماندگان من ترحم و تلافی کنند شخصاً
کہ استہدائی ندارم»

«... خداوند را حاضر و ناظر میدانم ، خیالی جز خدمت
ملت و آسودگی خلق و آبادی و مملکت پیشرفت نیت مقدس
مشروطیت نداشته و ندارم»

«... سہ سال تمام است در این راه جان و مال و خانوادہ ،
دو کروہ تومان متضرر شدم ، بہیچوجہ دینار وحبہ ای اجر و مزد
نگرفتم ، امید عاطفتی ہم ندارم»

(از متن یادداشتہای محمد ولیخان سپہسالار)



(محمد وليخان خلعت بری تنکابنی سپهسالار اعظم)

سر آغاز

در حدود بیست و پنج سال پیش کودکی تقریباً ده ساله بودم که برای تحصیل از تنکابن مرکزیلی خودمان به قزوین که یکی از مراکز نفوذ خلع‌ت‌برها میبود اعزام شدم.

در جزو کتابهای درسی ما که در مدرسه آنوقت آنروز تدریس میشد يك كتاب تاريخ بود که در اواخر آن داستان انقلاب مشروطیت ایران خیلی با اختصار نوشته شده بود و در صفحات مقارن آن در ضمن عکسهای فائدين و رجال و خدمتگذاران مشروطیت ایران عکس و اسم محمد وليخان خلعت‌بری سه سالار اعظم تنکابنی هم چاپ شده بود و از آنجا که من خود تنکابنی و خلعت‌بری بودم همواره این صفحات و این عکس‌ها را با تحسین و درود آمیزی نگاه میکردم و از اینکه میدیدم نام یکی از افراد خاندان بزرگ ما در صفحات تاريخ و در دنبال نام پادشاهان و بزرگان ایران آمده است بر خود میبالیدم و در دنیای کوچک خود با این تغیلات شیرین شادمانیها داشتم.

سال بعد وقتی که گویا در کلاس چهارم بودم کتابهای تازه‌تری برای شاگردان چاپ شد و من هم با ذوق و شوق بسیار کتابهای کهنه سال پیش را بکتابهای نوین سال نو تبدیل کردم اما همینکه کتابهای خود را برای تماشای عکسهای آن ورق زدم هر چه بیشتر بسراغ عکس سه سالار گشتم کمتر نشانی از آن یافتیم، در واقع بنابستوری که از طرف مقامات ذی نفوذ وقت صادر شده بود عکس سه سالار از کتابهای درسی مدارس حذف شد که اینک بعدها نام او و کمی بعد نام سران دیگر انقلاب مشروطیت و حتی فصل تاريخ مشروطیت هم از این کتابها حذف گردید.

من آنروز معنی ولعت این اقدام را درست نمی فهمیدم و فقط از آنوقت مقده می دو
سینام باقی مانده که هنوزم بعد از بیست و پنج سال خاطره کدورت آن از لوح خاطرم زدوده نشده است.
از همانوقت این خیال در سرم آمد که باید آب رفته را بجوی باز آورد و نام های
پرافتخاری که مفرضانه موقتاً از صفحات تاریخ محو شده اند در خاطر فرزندان وطن زنده کرد و از
جمله میباید که من علی رغم آن اقدام بی اتصافانه ، زحمات و فدا کاریهای سیهسالار بزرگ خدمتگذار
صمیمی مشروطیت ایران را با اطلاع هوطنانش برسانم .

اکنون پس از سالها خوشوقت و مفتخرم که نخستین قدم را در راه انجام این آرزو که
برای من صورت وظیفه مقدسی را پیدا کرده است برمیدارم و نخستین قسمت از یاد داشتهای
شخصی سیهسالار اعظم را منتشر میسازم .

برای اینکه ضمناً اطلاعی هم بر شرح احوال سیهسالار و خاندان او در گذشته و حال حاصل
شده باشد مقدمه مختصری هم بر این یادداشتها اضافه کرده ام که در واقع مختصری از کتاب مفصلیت
که درباره خاندان خلعت بری مینویسم و منتشر خواهد شد .

در اینجا لازم میدانم که از ذوات محترم خانم شول اصغیا و خانم تاج الملوك خلعت بری
(اکبر) و جناب آقای نصر الله خلعت بری (اعتلاء الملك) و جناب آقای ناصر قلی خلعت بری (سالار مخم)
و جناب آقای محمد علی مجد (فطن السلطنه) و دوست و همکار محترم آقای ارسلان خلعت بری و دوست
و همکار عزیز آقای فرج الله اکبر و سایر دوستان محترمی که نخواسته اند نام ایشان ذکر شود صمیمانه
سیاسگذاری کنم زیرا بدون کمکهای معنوی و اطلاعات و اسناد گرانبهایی که ایشان در اختیار من
گذاشته اند انتشار این کتاب کار بسیار دشواری بود .

مخصوصاً باید از دوست عزیز آقای ... که در تهیه و تنظیم و چاپ این کتاب و
یادداشت ها کمکهای مؤثری به من داده اند صمیمانه سپاسگزاری کنم .

امیدوارم با کمک و همراهی این دوستان محترم و سایر افراد خاندان خلعت بری
بتوانم بزودی قدمهای دیگر را هم بردارم و سایر یادداشتها و اسناد و مدارک مربوط بزندگانی
سیهسالار و سایر افراد برجسته این خاندان را نیز انتشار دهم و نیز امیدوارم این خدمت نا قابل مورد
قبول و توجه عموم علاقمندان بتاریخ و اسناد و مدارک مشروطیت واقع گردد .

۱ . عبدالصمد خلعت بری

تجربش - خرداد ۱۳۲۸

برای شناختن و شناساندن محمد ولیخان خلعت‌بری سیهسالار اعظم
خانندان خلعت‌بری (۱) تنگابنی باید قبلاً مختصری بتاريخ خانان بزرگ خلعت‌بری که سیهسالار
یکی از افراد برجسته آنست رجوع شود.

خانندان خلعت‌بری یکی از خانواده های قدیمی و کهنسال ایرانست که مراکز عمده آنها
محل ثلاث تنگابن و سواحل دریای خزر و دامنه ها و دره های کوهستان البرز بوده است.

خلعت بریها که همواره زیر ریاست ایل‌ی برجسته ترین اعضای خانواده بوده اند بیشتر
بخاطر جنگاوریه و دلیری های خود شهرت دارند و نام سران این خانندان در جزو سرداران بنام
جنگهای ایران اغلب دیده میشود.

در طول قرون نام برجسته خلعت‌بریها را در جنگهای مقاومت در مقابل اعراب و بعد هم
در زمان نهضت ضد عرب دیلمیان میتوان دید.

در تاریخ اخیر ایران میتوان نام خلعت بریها را از زمان نادر شاه سراغ کرد که اینها
در قشون او به هندوستان حمله بردند و از همان زمانست که شاخه ای از خانندان خلعت‌بری در
هندوستان اقامت گزیده است.

پس از آن زمان هم در جنگهای معروف دوره قاجاریه مانند جنگهای خارجی هرات و
مرو در مشرق و جنگهای قفقاز در شمال غربی و در جنگها و فتنه های داخلی اغلب نام سرداران
خلعت‌بری دیده میشود که با دلیری و جانفشانی و از خود گذشتگی توانسته اند شهرت و موقعیت
خوبی بدست آورند و مقام برجسته ای احراز کنند.

در وصیت نامه عباس میرزا نایب السلطنه بارزش فداکاریهای خلعت‌بریها و بخصوص
محمد ولیخان بزرگ جد محمد ولیخان سیهسالار اشاره شده است و این یکی از اسناد افتخار این
خانندانتست.

افراد خانندان که پسران آنها بدون استثنا از روز ولادت سرباز تلقی میشدند و از روزیکه
میتوانستند سلاح بر میداشتند بهنگام جنگ در صف جنگجویان ایل قرار میگرفتند و در زمان صلح
در زمینها و املاک وسیع خود بکار کشت و زرع و جنگلبانی و صید و شکار میپرداختند و همواره زیر
فرمان و نظار رئیس ایل‌ی خود بودند.

ریاست ایل‌ی همواره به لایقترین و شایسته‌ترین افراد خانواده حاکم میرسید و بر سر
این موضوع گاهی در داخل خانواده و در میان نزدیکان و حتی برادران اختلافاتی ظاهر میشد و این

اختلافات بعضی اوقات بزد و خوردها و کشمکشهای دامنه داری منتهی میگشت .

در زمان فتحعلی شاه رئیس خاندان و برجسته ترین فرد آن هادیخان پسر مهدیخان بود که چند پسر داشت . در میان اولاد متعدد او دوفرد برجسته تر بودند یکی فتحعلیخان و دیگری ولی خان (۱) که در اواخر عهد فتحعلی شاه هر دو این پسران مصدر خدمات بودند .

بتاریخ ربیع الاول ۱۲۴۶ از طرف فتحعلی شاه به محمدقلی میرزا ملک آرا پسر فتحعلی شاه که حاکم طبرستان و جرجان بوده است فرمانی صادر میگردد که بنابر آن فتحعلیخان بحکومت مجال ثلاث و تنکابن و ریاست ایل منصوب میشود، در این فرمان چنین گفته میشود :

« در معامله هذه السنه پارس بیل خیریت دلیل و مابعدا حکومت مجال تنکابن را بعهده اهتمام او محول و مرجوع فرموده پایه اعتبارش را بر مدارج کمال و استکمال افراشته ابواب مکرمت و عنایت برچهره احوالش گشودیم »

در این ضمن ولیخان که عنوان سرتیپ هم داشت در تنکابن با موافقت افراد خاندان جانشین پدرش هادیخان گشت و بهین جهت در فرمان دیگری که در شوال ۱۲۴۹ از طرف فتحعلی شاه بمنوان یحیی میرزا پسر دیگر فتحعلی شاه حاکم گیلان صادر گردید چنین مقرر و خوانده میشود که :

« . . . چون املاک و رقباتی که مرحوم هادیخان تنکابنی در تنکابن داشتند در تصرف عالیجاه ولیخان و سایر ورثه مرحوم مزبور است و عالیجاه رفیع جایگاه نتیجه الخوانین العظام فتحعلی خان را دسترس بآنها نیست . . . و رهایت جانب او منظور نظر مهر اشتهاست و بایست امرش بگذرد مقرر داشتیم که قریه سیارستاق واقعه در مجال را نکوه که از املاک مرحوم مزبور است از بیلاقی و قشلاقی مخصوص عالیجاه مشارالیه بوده متصرف و منافع آنجا را مصروف مخارج خود سازد . . . »

این تغییر موجب نفاق و اختلاف میان دو برادر گشت و کدورتی در میان حاصل گردید و در همین اوان بود که فتحعلی شاه وفات یافت و محمد شاه قازی بسلطنت رسید .

در اول عهد محمد شاه حکومت مجال ثلاث باز به فتحعلیخان واگذار گردید و در فرمانی که بتاریخ ربیع الاول ۱۲۵۱ از طرف محمد شاه صادر شده است گفته میشود :

« چون انتظام مهمام تنکابن، کجور، کلارستاق و جبه ضمیمه منیر اقدس هایون سلطانی آمد و حسن صداقت و خلوص عقیدت عالیجاه رفیع جایگاه مجدد و نجات همراه اخلاص و صداقت پناه فتحعلیخان معلوم و مشهود گشت لهذا بر حسب استدعای بلوکات و محالات مزبوره در معامله هذه السنه قوی بیل خیریت تحویل و مابعدا امر حکومت و سرکردگی آنها را بعالیجاه مشارالیه مفوض و مخصوص داشتیم . . . » اما چندی پس از این فرمان باز یکبار دیگر حکومت تنکابن به ولیخان منتقل میگردد ولی در

۱ - فتحعلی خان جد جناب آقای نصرالله خلعتبری (اعتلاء الملك) کنونی و ولی خان جد مرحوم محمد ولیخان خلعتبری سه سالار اعظم میباشند .

این گبر و دار محمد شاه مهم بهتسیر هرات میشود و قشونی برای جنگ تجهیز میکند، در این سپاه ولی خان سرتیب هم مأموریت مییابد.

مأموریت این سفر جنگی سبب میشود که دو برادر اختلاف خود را کنار نهاده با هم صلح کنند. در صلحنامه ای که برای این منظور تنظیم میشود و در واقع وصیت نامه هم هست محمد و ابیخان از حکومت مجال ثلاث و ریاست خاندان صرف نظر میکنند و آنها را به برادر خود فتحعلی خان واگذار مینمایند.

در صلحنامه چنین نوشته شده است:

«... از آنجائیکه الطاف و اشفاق خسروی شامل حال و کامل احوال این فدوی چا کر جان نثار گردیده بهلاوه جانفشانی و خدمات مرجوعه رکابی امور ولایت ثلاثه و انجام خدماتش را محول باین فدوی فرمودند بشکرانه این عنایت و التفات ملاحظه حال و صلاح احوال رعایا و برابرا را چنان دید که انتظام امور و انجام خدمات آنها را بصاحبی ام فتحعلی خان واگذارده و مراسم اخوت و سلسله داری را موقوف بر این دانست که الی حال اگر نفاق و خلافتی در رسوم برادری بود بعد هارا ترك آنها نموده در نهایت وفاق و اتفاق سلوك کرده تا انشاء الله تعالی مورث آسودگی و آسایش جمعی از زیردستان شده کمال اطمینان حاصل نمایند و از هر جهت اختیار ولایت و ملک و مال و منسوبان و عیال با معظم له میباشد که با ایشان نهایت رفتار و دلوسوی را بعمل آورده اگر چنانچه احدی از اشخاص داخله و خارجه بخواهند اخلاقی فیما بین ما نمایند و ما هم باغوای این و آن خلاف و اختلاف نموده دوباره نفاق نمایم بلمنت خدا و نفرین رسول گرفتار شویم و بفضب الهی مبتلا گردیم. و کان ذالك شهر محرم الحرام سنه ۱۲۵۳. محمدولی»

در حاشیه این صلحنامه و وصیت نامه، فتحعلی خان هم نوشته و مهر کرده است که:

«از قراریکه در متن نوشته شد چنانچه خلافتی واقع شود بلمنت خدا گرفتار شوم.» جنگهای هرات از برجسته ترین حوادث سالهای سلطنت محمد شاه است. در این جنگها بر اثر رشادت و دلاوری و فداکاری قشون ایران با وجود کمکهای مادی و معنوی انگلستان که برخلاف تعهدات صریحی که در قراردادها با دولت ایران داشت با اعزام افسر و ارسال اسلحه با فغانها کمک میکرد، قلمه مستحکم هرات سقوط کرد و قشون ایران فاتح شد و بنام شاه ایران خطبه خواندند. ولی انگلستان برخلاف تعهدات صریح خود بنای مداخلات بیشتر را گذاشت و نیروی دریائی انگلیس به بنادر جنوب تجاوز کردند و قشون ایران ناگزیر شهر هرات را رها کردند و عقب نشستند.

و ابیخان سردار بزرگ ایرانی هم در این جنگها کشته شد و جسدش را بشهد حمل نمودند و در آستانه امام رضا علیه السلام دفن کردند.

در کتاب ناسخ التواریخ (۱) مختصری از این وقایع نقل شده است یکبار در آغار محاصره هرات که با فرماندهی هالی خود محمد شاه انجام گرفت مینویسد:

«..... نخستین ، جماعتی از افغانان نزدیک شهنشازتن بفرمان کامران میرزا

(حاکم هرات) از شهر بیرون تاخته با محمد ولیخان تنکابنی سرتیب و فتح الله خان مافی که با مردم خود بر مقدمه سپاه بودند ، بعد از بوزه کبوترخان ، دوچار آمدند و جنگ پیوسته کردند . با اینکه فتح الله خان از جنگ غوریان زخمی صعب داشت در قدم جلادش فتوری پدید نشد و مردانه رزم داد و محمد ولیخان که از نامداران شجمان بود خود علم برداشته حمله افکند .» (۱)

بعد از آن هم بارها نام محمد ولیخان و سنگربندیهای قشون او را شرح میدهد تا اینکه بالاخره ماجرای مرگ شجاعانه اش در هنگام یورش بزرگ بقلعه هرات را بدین قرار نقل میکند :

«..... ولیخان تنکابنی که ضجیع شمشیر بود و جگر شیرداشت این هردو شاید لشکر (صمصام خان ارس و مصطفی خان سمنانی ، را پشتوان خویش می پنداشت لاجرم از سنگر صمصام خان یورش افکند و از آنجا تا لب خندق که از سه هزار گام بر زیادت بود طی مسافت کرده چندان که بزخم گلوله شغال و تفنگ مردمش بگاک همی افتادند باک نداشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و گریبان شد و از آنجا که همی بکشت تا پشت دادند از خندق و خاکریز و فسیلها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر حاجی سیم نصب کرد و چون مصطفی قلیخان و صمصام خان را در قفای خود ندید دانست که با این قلیل مردم که در نیمروز باحورا مسافت بعیدی را با این گرد دود پیموده اند بدین بروج مرتفعه عروج نتوان کرد لابد صد تن سرباز بگرد رایت خویش بسازداشت و باز شد که از لشکر گاه جماعتی باعانت برد هنگام مراجعت چون از خندق بدانسوی شد گلوله ای از دهان توپ باز شد و برپس گردنش آمد چنانکه سرش برفت و کس ندانست این توپ از طرف افغانان گشاده شد یا از سنگر ولیخان بود .» (۲)

و بعد هم نقل میکند که «شاهنشاه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را برگرفته بمشهد مقدس حمل دارند» و کمی بعد اضافه میکند که «..... منصب ولیخان تنکابنی به پسرش حبیب الله خان مفوض گشت .» (۳)

پس از کشته شدن ولیخان باز هم فتحعلیخان همچنان حکومت مجال ثلاث و ریاست خاندان را داشت . اکنون در حاشیه همان صحنه قسمت دیگری که در تاریخ جمادی الثانی ۱۲۵۴ نوشته شده است با مضمون زیر دیده میشود :

«چون مرحوم مغفور میرورخان سرتیب جان خود را در راه دین و دولت نثار کرد لهذا اقوال و افعال آن مرحوم در هر کار صحیح و معتبر است خاصه در بزرگی و ریش سفیدی مقرب الخاقان فتحعلی خان که در حقیقت امروز سرپرست و پدر همه آن سلسله ،

۳ - صفحه ۴۴۷ ناسخ التواریخ مذکور

۴ - صفحه ۴۷۱ ناسخ التواریخ مذکور

۵ - صفحه ۴۷۴ ناسخ التواریخ مذکور

بدست این بنده درگاه محض صلاح بینی دولت ابد مدت و حفظ این سلسله نجیب
و تقدیم وصیت آن مرحوم را مضی و مجری داشت . محمد طاهر»

محمد شاه علاوه بر اینکه پس از مرگ محمدولیان رتبه و مقام فرماندهی نظامی او را
به حبیب الله خان پسرش که در اردوی هرات بود داد پس از مراجعت به طهران و بیاس حقتشاهی
از فداکاریهای محمد ولیان که خود شخصاً ناظر آن بود . حکومت تنکابن و محال ثلاث را هم به
حبیب الله خان برجسته ترین پسر ولیان که حالا سرتیپ هم بود واگذار نمود که بعداً ملقب
به ساعد الدوله گشت و او به تنکابن حرکت کرد و فتحعلی خان بطهران آمد . در ضمن برای
اینکه نمیخواستند نسبت به فتحعلی خان هم کسر و توهین شده باشد حقوق و مقرری به مبلغ
هر سال پانصد تومان نقد بمالاه تمامی قریه ا کوله سر تنکابن را که مال او بود بخودش واگذار
کردند و فرمانی هم در تاریخ ۱۲۵۵ از طرف محمد شاه در این باره صادر گشته است .

از این زمان حبیب الله خان ساعد الدوله (۱) در رأس خاندان خلعت بری قرار گرفت.

حبیب الله خان از افراد فوق العاده باهوش و صاحب نفوذ و مقتدر خاندان خلعتبری
بود و روز بروز بیشتر مورد اعتماد دربار تهران میشد بطوریکه منطقه حکومت او هم بتدریج
افزایش یافت و مدتی سراسر نواحی ساحلی خزر از ولایت استرآباد آروز (کرکان امروز) تادشت
مغان و کناره های ارس زیر حکومت و نظارت او قرار گرفت .

از شهادت حبیب الله خان داستانهای بسیار نقل میکنند که از جمله یکی داستان جنگ با
ترکمانهای اوست ، در این جنگ سربازان حبیب الله خان بمقت کسالت خود او شکست یافتند .
حبیب الله خان که وضع را چنین دید باوجود بیماری دستور داد که بستر او را در روی تختی نهادند
و بدوش گرفتند و در حالیکه فرمان پیش روی داد خود او را به پیش بردند و در نتیجه سربازان او
جرات و جسارت یافتند و ترکمانان بو حشمت افتادند و هزیمت یافتند و جنگ با پیروزی نیروی حبیب-
الله خان پایان یافت .

حبیب الله خان علاوه بر این عناوین بعداً لقب هم «ترخان سردار» را هم بدست آورد و این
عنوان فقط بکس داده میشد که حق داشت هر وقت مخواهد بدربار برود و باشاه ملاقات نماید .
حبیب الله خان علاوه بر جنبه شهادت و شجاعت نظامی ، لیاقت سیاسی برجسته ای هم داشت
و بر اثر سیاست و لیاقت او بود که امور خاندان خلعتبری حتی پس از مرگ او در سال ۱۳۲۴
قمری باهم با کمال نظم و ترتیب تا کودتای ۱۳۹۹ شمسی و تحولات بعد از آن حسن جریان داشت.
در پنجاه و نهم ربيع الاول سال ۱۲۶۴ هجری قمری یعنی همان سالیکه
تولد سیمه سالار ناصرالدین شاه تاجگذاری کرد محمد ولیان که بعد ها مبدیست نقش
عمده خود را در تاریخ و مشروطیت ایران ایفا کند در قریه «اشناج»

۱ - لقب «ساعد الدوله» که ظاهراً یکی از افتاب نظامی بوده است اغلب در خاندان خلعتبری
بود بطوریکه بعد از حبیب الله خان این لقب به پسرش جمشید خان برادر سیمه سالار واگذار شد و بعد
که جمشید خان لقب سردار کبیر گرفت این لقب برشید گرین پسر سیمه سالار علی اصغر خان داده شد و این
صفر خان ساعد الدوله هم در تاریخ اخیر ایران نقش عمده و برجسته ای داشته است .

از بلوک «دومزار» که یکی از بیلاغات خلعت بری ها در کوهستان تنکابن بود متولد گردید و خود او چندین بار در یادداشتهاش باین تاریخ اشاره کرده است .

حبیب الله خان نخستین پسرش را بنام پدر لیرش که در جنگهای هرات کشته شد «محمد ولی» نامید .

مادر سیهسالار عالییه خانم دختر علی اکبر خان و دختر عموی حبیب الله خان از زنان بافضل و کمال و عاقل ولایتی زمان خود بود که از حبیب الله خان چند اولاد داشت و محمد ولیخان ارشد آنها بود .

خود سیهسالار ضمن یادداشتی بتاریخ ۲۰ رجب ۱۳۳۳ هجری قمری درباره مادرش چنین مینویسد :

«... از اوایل طفولیت که پدرم در طهران در رکاب شاه بود بنده در ولایت،

والده ام بسیار زن عاقله کامله با غیرتی بود.....»

محمد ولیخان جوان در طریقت تربیت و مراقبت مادر و توسط الله موافق آداب و رسوم زمان پرورش مییافت و مخصوصاً دقت و توجه میشد که پرورش او خوب و عالی باشد . سیهسالار خاطرات کودکی خود را در همان یادداشت چنین شرح میدهد :

«... آن زمانها فرنگی مآبی ها هم نبوده است ، حتی چای و قندروسی متداول نبود ، لباس ها هم همان البچه و خاصه های ابریشمی ولایتی با قدک اصفهانی ، مادر من به الله من میگفت بیشتر در سرمایک قبا بپوشم و به کلیجه شادت نکنم ، سرداری هم اسش نبود بعد متداول شد ، برای من هم پدرم از طهران فرستاد .»
«غذاهای ماهم بیشتر سبزی آلات، چلاو و ماهی های خوب تازه بود گوشت هم کمتر استعمال میشد بعد از سن ده سالگی که سرهنگ شدم بیشتر بسفرها بودم سواری زیاد همیشه روی کوه برای شکار یا کار، پدرم خیلی گوشت های مختلف می خورد و ما هم بعدها عادی شدیم...»

محمد ولیخان چه ان موافق آداب و رسوم زمان پرورش مییافت در تربیت او بخصوص مطابق مراسم ایل و نظامی به تمرین ورزشهای بدنی ، سواری و تیراندازی و آموختن اشعار و مطالب حماسی اهمیت داد میشد .

خود سیهسالار بعدها در یادداشتهای زمان پیری خود گاه و بیگاه باین قبیل هنرهای خود اشاره میکند و متذکر میشود که صبحها زود از خواب بیدار میشده است و پس از ادای قریاض دینی ورزش و گردش میکرد است و حتی تا وقتیکه در نزدیکی چهل سالگی مبتلا به بیماری ذوسنطاریا میشود صبحها در آب سرد استحمام مینموده است .

خلاصه آنکه محمد ولیخان جوان بادقت و مراقبت زیاد تربیت مییافت و کوشش میشد که مردی جنگی و زمخت و خشن باشد .

محمودلیخان تقریباً دوازده ساله بود که بادرجه سرهنگی واردخدمات نظامی شد و این مصادف با سال ۱۲۷۰ قمری بود که در آن سال میرزا آقاخان نوری از صدارت ناصرالدین شاه معزول گشت و میرزامحمدنخ کشکچی باشی هم سپهسالار شد و هم ریاست کل یافت و جانشین میرزا آقاخان نوری گشت . اینکه محمودلیخان جوان با این سن کم درجه سرهنگی گرفته است . در زمان ماموجب تعجب میشود ولی تا اواخر عهد قاجاریه و طلوع مشروطیت یکی از آداب و رسوم بسیار متداول این بود که از اولادان سرداران و مردان جنگی معروف آنهاست که وارد خدمات نظامی میشدند درجات بزرگی را ارتقا بدست میآوردند و باین ترتیب میبینیم که محمودلیخان خدمات نظامی خود را با درجه سرهنگی شروع کرده است .

شروع خدمات نظامی او باین ترتیب بود که از همانسال ۱۲۷۰ با عده ای از افرادی که معمولاً ارمحال ثلاث وارد خدمت نظامی میشدند بتهران احضار گشت و بمحافظت یکی از دروازه های تهران گمارده شد . خود سپهسالار بعدها دریادداشتی بتاریخ ۹ صفر ۱۳۴۲ یعنی در وقتیکه ۷۸ سال داشته است ، خاطره این نخستین خدمت خود را بیاد آورده چنین مینویسد :

« میرزامحمدخان کشکچی باشی سپهسالار و باصطلاح حالیه و وزیر جنگ شدند پدر بنده حبیب الله خان سرتیب حاکم محال ثلاث تنکابن ، کجور کلارستان در طهران بود . نوکر محال ثلاث که هشتصد نفر ولی قراچو خا بودند . هنوز داخل نظام سربازی نشده بودیم . در آن سال بنده بادوستان نفر از هشتصد نفر احضار بطهران و بر حسب معمول ساخلو و کشیک پیش دروازه طهران باما بود که بنده سرهنگ و پدرم سرتیب بود »

از این زمان محمودلیخان در خدمات نظامی و مأموریت های جنگی شرکت میکرد . است بطوریکه دوسال بعد وقتیکه ترکمانان در استراباد و گرگان طغیان میکنند و قشونی بفرماندهی محمد ناصر خان ظهیرالدوله برای امنیت آن ناحیه اعزام میشود محمودلیخان جوان هم در جزو این قشون حرکت میکند و جنگ می رود .

وقتیکه در اوایل مشروطیت محمودلیخان در سن متجاوز از شصت سالگی بود باز مأمور خاموش کردن آتش اغتشاش و آشوب ترکمانان میشود در یکی از یادداشت های روزانه خود بتاریخ ۵ شوال ۱۳۲۵ خاطره اولین سفر استراباد را بیاد میآورد و چنین مینویسد :

« بواسطه اغتشاش سرحد ترکمان و غارت هایی که در خراسان ، مازندران استراباد ، نمودند اولیای دولت و ملت ما را در این سن پیری که شصت و یکسال از مراحل زندگی طی شده است باین مسافرت مجبور کردند این هفتمین سفر است که به آن سرحد میروم ... از سن ۱۴ سالگی باستراباد بامر حرم محمدخان ظهیرالدوله که سردار قشون ما بود و در آن اردو سرهنگ بودم ، مرحوم ساعداالدوله سردار (۱) هم بود . آن سفر جنگهای سخت واقع شد تقریباً الی حال ۶۶ سال میشود »

محمودلیخان در خدمات نظامی خود بسیار جسور و شجاع و بیباک بود بطوریکه از این زمان که خدمات جنگی خود را شروع میکنند تا پایان عمر خود در تمام جنگهای کوچک و بزرگی که شرکت کرده هرگز قدمی بمقب بر نداشت و هرگز از عمر که با نگرین و خود این امر، یکی از جهات فخر و مباحات محمودلیخان بود بطوریکه در سالهای پیری از روی کمال استحقاق و با کمال درستی این موضوع را در یکی از یادداشتهای خود بتاريخ ۲۰ رجب ۱۳۲۳ (در شصت و نه سالگی) چنین مینویسد :

« هرگز نترسیدم و قدم عقب ننگذاشتم ، در دعوا به پشت سر نکشاه نکردم ، ولی قبل از واقعه جنگ خیلی احتیاط میکردم ، اما وقتی که داخل می شدم دیگر پرهیز نمیکردم تا الحال همه جا فاتح بودم »

جسارت و شهامت محمودلیخان نه تنها در جنگ بود بلکه حتی در زندگی هادی هم این جرأت و جسارت را بایک نوع عصبانیت و تندخویی و کم حوصله گی همراه داشت . همین حالات او یکبار خطر بزرگی برایش پیش آورد بدین تفصیل :

میرزا محمدخان که در ۱۲۷۵ ریاست کل قشون ایران و مقام سپهسالاری اعظم را بدست آورد پس از چندی وفات یافت و امور قشون ایران بدست پسر جوان ناصرالدین شاه ، کامران میرزا افتاد و میرزا فیروز نصرت الدوله هم با او همکاری میکرد ولی چون وضع قشون خوب و رضایتبخش نبود در روز ۱۳ رجب سال ۱۲۸۸ (روز سلام عید تولد حضرت علی ابن ابیطالب) ناصرالدینشاه خود شخصاً بالباس نظامی سلام رفت و در آنجا ضمن نطقی عدم رضایت خود را از وضع قشون اعلام داشت و گفت : « از امروز ببعد داخل خدمت قشون محسوب خواهم بود » و برای اینکه اصلاحاتی در قشون بعمل آید میرزا حسینخان قزوینی ملقب بمشیرالدوله را که مقام وزارت عدلیه را داشت و در همانجا حاضر بود بمقام سپهسالاری منصوب کرد .

میرزا حسینخان سپهسالار اعظم دست بکار اقداماتی برای اصلاح قشون شد ولی پس از حدود یکماه و نیم یعنی در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ بمنصب صدراعظمی رسید و سه سال صدارت داشت . در دوران صدارت هم باز بامور قشونی میپرداخت . تا اینکه همراه ناصرالدینشاه در سفر اول او بفرنگ رفت و پس از مراجعت در کیلان بملت بلوایی که در طهران بتحریک مخالفین او روی داده بود معزول شد و بحکومت کیلان منصوب گشت .

اما بزودی باز بطهران احضار گشت و بمقام وزارت خارجه منصوب شد و کمی بعد چون باز اوضاع وزارت جنگ و امور قشون درهم شده بود میرزا حسینخان مشیرالدوله مجدداً با عنوان سپهسالار اعظم ، امور قشون را هم بعهده گرفت و در این دوره بود که برای اصلاح قشون و تشکیل قورخانه و ایجاد سربازخانه های ثابت و تنظیمات قشونی بصورت نظام اروپا اقدامات زیادی کرد (۱)

۱ - در تاریخ ایران دو سپهسالار مشهور هستند یکی از آنها همین میرزا حسینخان مشیرالدوله قزوینی است از وزرای خوب و معروف ناصرالدین شاه بود . مسجد سپهسالار از یادگارهای اوست و عمارت و باغ بهارستان هم که محل مجلس شورای ملی است متعلق باو بوده است و دیگری محمودلیخان سپهسالار تنکابنی است که شرح حال او در این کتاب منتشر میشود .

در زمان سپهسالاری دوم میرزا حسینخان بود که روزی در هنگام سان قشون اتفاقی روی داد. بدینقرار که سپهسالار (میرزا حسینخان) از محمد ولیخان جوان- که در آنزمان درجه سرهنگی داشت و بعدها لقب سپهسالار اعظم را بدست آورد - ایرادی گرفت و بر سر آن میان او و محمد ولیخان سرهنگ اختلافی حاصل شد و کار بجائی کشید که محمد ولیخان با شمشیر کشیده گستاخانه بسوی سپهسالار حمله برد.

میرزا حسین خان سپهسالار بناصرالدینشاه شکایت برد و شاه دستور توفیف محمد ولیخان را صادر کرد و مقرر داشت که بجرم این گستاخی چشمهای او را درآورند.

خوشبختانه تدبیر و چاره جوئی حبیبالله خان ساعدالدوله بموقع این خطر را مرتفع ساخت. حبیبالله خان با عذرخواهی بسیار و بردن پیراهن خونین محمد ولیخان به پیش شاه دل او را برحکم آورد و شاه هم بخاطر علاقه قدیمی که همواره از جهت خدمات خلعت برپا نسبت باین خاندان داشت از درآوردن چشمهای محمد ولیخان صرفنظر کرد ولی در مقابل برای هر یک از چشمها یکصد هزار تومان و مجموعاً دویست هزار تومان جریه گرفت و چون این مبلغ در آنزمان پول کمی نبود حبیبالله خان بابیش فروش کردن قسمتی از محصول ۱۲ سال املاک محل ثلاث خود پول را تهیه کرد و پرداخت و جان و چشم فرزند عزیز و گستاخ خود را نجات داد.

موضوع جالب توجه در این ماجرا اینست که همین میرزا حسینخان سپهسالار با وجود این سابقه چندی بعد درجه سرتیپی به محمد ولیخان داد و او را بخاطر دلیریهایش ستایش کرد. بدینقرار که میرزا حسین خان سپهسالار مصمم بر فورم و تغییر و اصلاحی در لباس قشون شد و خراست که افسران لباسهایی شبیه لباسهای نظام اروپائی داشته باشند در موقعی که لباسها حاضر شده بود و افسران ارشد ارتش را برای پوشیدن لباسها باطاقهای مخصوصی میفرستادند میرزا حسینخان فرارسید و محمد ولیخان را باطاقیکه سرتیپ ها در آن لباس میپوشیدند فرستاد و باو گفت که لباس سرتیپی بپوشد و بعد هم در ضیافتی که باین مناسبت تشکیل شده بود در مقابل تعجب عموم حضار یکی از جامهای خود را بسلامتی محمد ولیخان بلند کرد و گفت این جام را بسلامتی سرتیپ محمد ولیخان یکی از صاحب منصبان شجاع و دلیر خودم بلند میکنم که بزودی در رتبه جای مرا خواهد گرفت از این اقدامات و این اظهارات علو روح و بلند نظری میرزا حسینخان سپهسالار بخوبی پیداست.

سردار اکرم

در اثر ابراز لیاقت ها محمد ولیخان بزودی لقب «سردار اکرم» را بدست آورد و مدتی با این لقب در تنکابن و گیلان حکومت میکرد. محمد ولیخان سرتیپ، سردار اکرم شخصیت بارز و برجسته خود را بزودی نمایان ساخت بطوریکه چندی بعد وقتیکه عثمان پاشا بمنوان سفیر فوق العاده دربار عثمانی بنزد ناصرالدین شاه آمد محمد ولیخان مأمور استقبال و پذیرائی او شد و او برای اینکه کار بآذربایجان و سرحد عثمانی رفت و توانست

«خیابان باغ سپهسالار در خیابان شاه آباد طهران و خیابان وسه راه سپهسالار و محله ولی آباد و کوی تنکابن که اکنون در طهران معروفست بقراری که خواهیم دید باین سپهسالار مربوطست

برای اطلاعات بیشتر بر احوالات میرزا حسینخان سپهسالار بکتاب «سپهسالار اعظم» تألیف و نگارش آقای «محمود فرهاد معتمد» چاپ تهران ۱۳۲۵ رجوع شود.

با لیاقت بسیار از عثمان پاشا پذیرائی کند بطوریکه عثمان پاشا در نخستین ملاقات با ناصرالدینشاه از شایستگی و کاردانی او پیش شاه تعریف و تمجید کرد و او را بعنوان یکی از فرماندهان لایق قشوق معرفی نمود.

محمدولیان همواره بانجام خدمات مرجوعه دولتی باصمیمیت و لیاقت
نصر السلطنه وافر میشتغال بود و مخصوصاً همانطور که مناسب او بود بیشتر در
 خدمات جنگی شرکت داشت.

محمدولیان بطوریکه قبلاً هم دیدیم چندین سفر بشمال ایران و استرآباد رفت و شاید
 یکی از مهمترین سفرهای جنگی او با استرآباد سفری است که در پایان آن لقب نصر السلطنه را
 بدست میآورد و این در زمانی بود که رستمخان صاحب اختیار حکومت استرآباد را داشت.

در این زمان باز بمناسبت افشاش و آشوب ترکمانان محمدولیان که قهرمان جنگهای
 ترکمان شناخته شده بود بدانسانمان مأمور گشت در این جنگها ترکمانان شکست سخت یافتند و محمد
 ولیان آنها را حتی مقدار زیادی دورتر از مرزهای ایران دنبال کرد یعنی وارد سرزمین ترکستان
 روس آنروز گشت. دلیل اینکار آن بود که همه ای از ترکمانان ناحیه ترکستان روس ظاهراً با
 تحریک و پشتیبانی نیروهای تزاری در این اغتشاشات و ترکانها دست داشتند و محمدولیان برای
 تعقیب آنها با چار شده بود که وارد خاک ترکستان روس شود. در این پیشروی بود که او علاوه بر
 اسرای ترکمان چند نفر اسیر روسی اسیر گرفت و از آنجمله «کروپاتنکین» بود که بعدها بعنوان
 سردار قوای روس تزاری در جنگهای روس و ژاپن شرکت کرد.

این اقدام جسورانه محمدولیان در بابت تحت انعکاس شدیدی پیدا کرد و دولت مرکزی
 را که از دروسها بیم داشت بدست و پا انداخت و اقداماتی شد که اسرای روس مرخص شدند و اختلافات
 فیما بین روس و ایران که بر سر این موضوع حاصل شده بود مرتفع گشت.

محمدولیان از این زمان لقب «نصر السلطنه» را گرفت و در حکومت استرآباد
 باقی ماند.

آخرین شغل محمدولیان نصر السلطنه در زمان ناصرالدینشاه ریاست ضرابخانه و وزارت
 مسکوکات است که پس از قتل ناصرالدینشاه در دوران سلطنت مظفرالدینشاه هم تا مدتی دوام داشت
 از این دوره تصدی او داستانی نقل میکنند که شنیده نیست.

محمدولیان نصر السلطنه درآمد اداره ضرابخانه و مسکوکات را بمقدار هنگفتی بالا
 برد و همین جهت مورد حسادت واقع شد. گویا یکبار صدراعظم ناصرالدینشاه در صدر تهیه مسکوکات
 نقاب بر میآید که آنها را بنام محمدولیان منتشر سازد و اسباب رسوائی او شود بر سر این موضوع
 دعوا و اختلافی میان او و محمدولیان روی میدهد که در ضمن گفتگو محمدولیان سرقلبانی را که
 در مجلس بوده است بسمت او یرتاب میکند.

از این موقع تفتین بر علیه محمدولیان زیاد میشود تا اینکه یکبار هنگامی که شاه
 به کلاردشت به ییلاق رفته بود و صدراعظم هم حضور داشت، یکروز که در زیر سایه درخت تنومندی
 نشسته بود بصدر اعظم میگویی خوبست این درخت را قطع کنیم. صدراعظم میگویی که حیف است

زیرا درخت تنومند و مفید و پدیدار گشتی است . شه مکیویه تو که بقطع این درخت راضی نمیشوی چگونه میخواهی که من محمد ولیخان را که ریاست او برای من آنقدر مفید است از کار برکنار کنم . بهر صورت محمد ولیخان و پدرش حبیب الله خان پس از ناصرالدینشاه در زمان سلطنت مظفرالدینشاه هم اهمیت و اعتبار فراوان داشتند و از زمره درباریان و رجال معروف و محبوب بشمار بودند .

در ذیقعد سال ۱۳۱۷ محمد ولیخان نصر السلطنه بحکومت گیلان منصوب

سردار معظم

شد این دوره حکومت او پیش از چهار سال طول کشید .

(حاکم گیلان)

در سال اول حکومت خود محمد ولیخان هنگام سفر اول مظفرالدینشاه

باروبا طبق دستور شاه سفری بققاز رفت باین ترتیب که با کشتی به

بادکوبه و از آنجا با راه آهن تا قلیس رفت و برگشت .

در همین دوره است که لقب «سردار معظم» هم برای محمد ولیخان بر عنوان سردار کرم و نصر السلطنه اضافه میشود . بدینقرار که مظفرالدینشاه وقتی برای سفر دوم اروپا از طهران بگیلان رفت از زحمات و فعالیتهای محمد ولیخان نصر السلطنه اظهار رضایت کرد و پاداش آن لقب سردار معظم را هم باو داد .

خود محمد ولیخان در یادداشتی بتاریخ ۲۸ محرم ۱۳۲۰ جریان این موضوع را چنین

شرح میدهد :

« . . . باری خدمات این حکومت رشت و طوالتش بنده در نظر شاه و

اتابک اعظم خیلی نمود کرده . منصب و لقب سردار معظمی دادند و از آستارا

مرخص »

« . . . خیلی کارهای بزرگ در گیلان کرده ام ، راههای خوب ساختم ، شهر

و اطرافش را تنظیم کرده آبادیها بحمد اله کرده ام و اعلیحضرت شاه و وزیرش تعجب

کردند ، بلکه همه اهالی اردو . . . »

در مراجعت از سفر فرنك هم باز محمد ولیخان نصر السلطنه سردار معظم مورد لطف واقع شد و در روز ۱۴ رجب مظفرالدینشاه بك سرداری تن پوش خود را با سر دوشیهای الماس باو بخشید .

در سفرنامه دوم مظفرالدینشاه باروبا میتوان بارها نام نصر السلطنه و شرح پیشکشهای او را بشاه و و رضایت شاه را از او دید .

در این دوره حکومت خود محمد ولیخان دست بکار استخراج نفت در طالش شد که اگر توفیق یافته بود در حیات اقتصادی ایران اهمیت و اثر خاصی پیدا می کرد .

در یادداشتی بتاریخ ۵ جمادی الاول ۱۳۲۰ محمد ولیخان مینویسد :

« . . . چون معدن نفتی در « بلارود » طالش در سفر اول شاه بفرنك

پیدا کردم بفرنك فرستادم بعد قسمی شد مسکوت عنه ماند ، در این سفر امتیاز

گرفتم تا بحال بدستباری ملك التجار بادکوبه ای آقا محمد قلی کار کردیم معادل

پنج هزار تومان کار شد امروز مؤده نفت ، وعین نفت را آوردند سر کیس طومانیاس

اینجا بود خیلی صحبت‌ها شد خداوند انشاء الله اقدام و انجام این خدمت را که بملت ایران کرده‌ام مبارک و بخیر و خوشی پیش آورد که محفوظ و بهره‌مند شویم .
محمد ولیخان نصر السلطنه سردار معظم در ماه صفر ۱۳۲۱ از حکومت گیلان معزول شد خود محمد ولیخان جهت این انفصال را مرجع و مرجع اوضاع دربار تهران میدانند و مینویسد که چون بواسطه اختلافات دولتی در تهران میخواستند حکیم الملک را از وزارت دربار برکنار کنند و در تهران نباشد او را بحکومت گیلان منصوب کردند و در نتیجه او را معزول نمودند .

خود او در باره این انفصال در ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱ مینویسد :

« ... فی الحقیقه مدت اقامت رشت بنده چهار سال و چهار ماه شد . در انفصال از آنجا هم تمام مردم ، مگر ندکی . ناراضی بودند . همه افسرده از عزل بنده بودند ولی خودم راضی از این معزولی بودم بحمد الله سلامت در رشت خیلی کارهای بزرگ خوب اقدام کردم ، راهها ساختم ، معابر ، کوچه‌ها ، عمارات دولتی ، بقعه‌ها ، مسجدها ، بازارها ، در این چند سال حکومت بنده ب مردم هم خوش گذشت خودم هم خیلی اقدام در انتظامات گیلان کردم ... »

« ... بقول مشهور مرگ میخواهی برو گیلان ، اما گیلان را آباد کردم بحمد الله از مرگ جستم . »

در شرح حالی هم که روزنامه انگلیسی پور کشاریست در ۱۷ نوامبر ۱۹۰۶ بمناسبت حوادث مشروطیت از محمد ولیخان سیه دار انتشار داده است و در کتاب تاریخ مشروطیت ایران تألیف پرفسور ادوارد براون هم نقل گردیده ، قید شده است که : محمد ولیخان در دوران حکومت خود در گیلان مبالغه هنگفتی از خود صرف ساختمان راههای گیلان کرد .

وقتی که محمد ولیخان در ربیع الاول ۱۳۲۱ بطهران آمد بواسطه افتشاش شیراز و اصفهان او را مأموران نواحی کردند و او را از قزوین را برای حرکت حاضر کرد و اردوئی آماده نمود در این گیرودار میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم مظفر الدین شاه از کار برکنار شد و عین الدوله روی کار آمد و صدارت عظمی رسید و نقشه اعزام محمد ولیخان هم باصفهان و شیراز موقوف الاجا ماند

در این اوان حکام ولایات بطهران احضار شده بودند ، و محمد علی میرزا حاکم اردبیل و لعل محمد مظفر الدین شاه هم که والی آذربایجان بود بطهران آمده بود . عین الدوله نسبت به محمد ولیخان مشکوک بود و تصور میکرد باده‌ای از درباریان بر علیه او فعالیت میکند به علاوه محمد علی میرزا هم خواست که او را با خود به آذربایجان ببرد . باین ترتیب در صفر ۱۳۲۲ محمد ولیخان مأمور آذربایجان گشت و روز ۸ ربیع الاول وارد تبریز گردید در آنجا بحکومت اردبیل دستگیر و طالش و ابلاط آن نواحی با او اگذار شد و محمد علی میرزا هم یک شمشیر اعلی باو داد . در واقع این حکومت او یکنوع تبعید و نفی بلند حساب میشد . با وجود این محمد ولیخان که همواره یک خدمتگذار صمیمی دولت بود باردبیل رفت .

در اردبیل هم باز محمدولیخان دست بکار اقدام و آبادیها شد و در این باره دریادداشت های خود چنین مینویسد :

« ... خرابه های عمارات اردبیل را خوب تعمیر کردیم، حالا يك جاهاى مصفاى دارد. توبخانه وغيره و دم دروازه های آنرا میسازیم، يك مدرسه هم اینجا ایجاد کردیم امروز رستم سی و پنج نفر شاگرد الان در آن مدرسه است... » در این دوران است که بیماری معروف وبا در آذربایجان شیوع پیدا میکند محمدولیخان با نگرانی بسیار در اردبیل بوده است. خود او در ۳ رجب ۱۳۲۲ مینویسد :

« ... دیروز حضرت ولیمهد از تبریز با من تلگراف حضوری داشت معلوم شد در تبریز هم وبا بروز کرده است خداوند حفظ کند. بنده هم حکیم فرستادم و همه جا اردبیل قرانطین گذاشتم تا خداوند چه خواهد... »

بالاخره بایان حکومت اردبیل پس از قریب یکسال فرا میرسد و محمد ولیخان نصرالسلطنه از راه لنکران با کشتی بازرای و رشت و از آنجا بطهران باز میگردد و این در زمانی بود که مظفرالدینشاه هازم سفر سوم اروپا بود.

چند روز بعد از ورود بطهران محمدولیخان مظفرالدینشاه و عین الدوله را که همراه او بود تا کرج بدرقه کرد و در آنجا باز مورد لطف واقع شد و مقداری قشون ابوابجمی او گشت و بطهران برگشت. محمدولیخان در این زمان وزارت تلگراف، امیری توبخانه و فرماندهی افواج مازندران و گیلان و قزوین را داشت که یکچهارم قشون ایران میشد و از همین وقت است که محمدولیخان امیراکرم نصرالسلطنه سردار معظم عنوان «سپهدار» را هم بدست میآورد.

در اواخر سلطنت مظفرالدینشاه و پیش از شروع حوادث مشروطیت محمد ولیخان که در این تاریخ امتیازات اقتصادی بسیاری از جمله امتیاز معادن نمک، امتیاز پنج ساله تلگرافخانه امتیاز نفت، اجاره گمرکات، امتیاز چندین راه و نظایر آنرا داشت امتیاز ساختمان راه چالوس بطهران را هم میگيرد و این همان راهیست که اکنون بنام جاده مخصوص اتومبیل رو شده است. برای اینکه نمونه ای از امتیاز نامه ها را هم بخوانند گان داده باشیم متن این امتیاز نامه را در زیر انتشار میدهیم :

« دولت علیه ایران از این تاریخ الی مدت هفتاد سال شمسى امتیاز ساختن راه از چالوس الی طهران را بجناب مستطاب نصرالسلطنه سردار معظم بقرار زیر واگذار مینماید :

« فصل اول جناب مستطاب نصرالسلطنه سردار معظم متعهد میشود که برای سهولت حمل و نقل اقبال و عبور کاروان و مال التجاره بنای کاروانسرا در هر جایکه لازم بداند احداث نماید و در چالوس نیز بندر و بعضی جاها و منازل لازمه از قبیل کاروانسرا و غیره که مال التجاره از فرنك بایران و از ایران بفرنك حمل می شود محفوظ باشد.

« فصل دوم اختیار اجاره و استجاره این بناها میکه در خط راهها می شود با

خود صاحب امتیاز است و احدی بهیچ وجه حق ندارد که ایشانرا مجبور باجاره دادن غیر نماید خود ایشان مختار در عمل اجاره میباشند و همچنین کسی حق بنا از قبیل کاروانسرا و ابار و طولیه و نگاهداشتن کرجی غیر از صاحب امتیاز ندارد مگر باجاره خودش .

« فصل سوم برای ساختن این راه دولت علیه ایران اجازه میدهد که منافع و واردات این راه در مدت هفتاد سال با خود صاحب امتیاز باشد و دولت بهیچوجه از قبیل راهداری و غیره تحمیلی ننمایند تا در مدت مذکور مغارج صاحب امتیاز بر آید مگر همان صد و پنج گمر کی معمول دولت علیه یا اگر تغییر در عمل اخذ گمرک فیما بین دولتین بشود در این بندر هم بهما تقرر معمول میشود که در حکم کلی است .

« فصل چهارم دولت علیه ایران متعهد میشود که بناهای واقعه در این راه و مال التجاره که از این راه حمل میشود حفظ و حراست نماید و اگر موردی از اهالی عرض راه خسارتی بصاحب امتیاز و یا مال التجاره وارد بیاورند مرتکبین را مجازات سخت داده قیمت مال را مأخوذ داشته عاید دارند .

« فصل پنجم صاحب امتیاز باید اجزای گمرک را در پناه خود جای مناسبی بدهد و از این راه به بندر چیز هائیکه دخول آنها بمملکت ایران غدغن دولتی است نباید داخل و حمل و نقل شود علیهذا برای این کشتیهاییکه وارد بندر می شود قبل از اینکه مأمور گمرک کشتیهارا باز دید بکنند نباید مال التجاره را خالی نمایند .

« فصل ششم صاحب امتیاز متعهد میشود که از این تاریخ امتیاز نامه الهی مدت سه سال شروع بساختن راه نماید و اگر در رأس مدت سه سال شروع بکار نکردند این امتیاز نامه باطل خواهد بود .

« فصل هفتم مالیکه متعلق بدولت علیه ایران است از عوارض این راه معاف است و فقط کرایه آنرا باید بدهند .

« فصل هشتم پس از انقضای مدت هفتاد سال تمام خطراه و بندر و بناهاییکه در خطراه شده تمام بلا مروض باید بدولت واگذار شود ولی املاکی را که این ابنیه در وی واقع است ملک همان صاحب ملک است و خلی بدولت ندارد . »

در این اقدام محمد ولیخان نصر السلطنه دو نظر داشته است یکی ترویج اقتصادیات و ایجاد يك راه نزدیکتر از مرکز بدریای خزر و رونق تجارت با اروپا (که از راه دریای خزر و روسیه انجام میشد) و دیگر احداث نزدیکترین راه میان تهران و مرکز حکومت ایلی خود که همان محال ثلاث تنکابن کجور کلارستاق باشد .

امروز هم که این راه ایجاد شده و دائر است نزدیکترین راه ارتباط مرکز با آن نواحی میباشد .

قبر از این امتیاز و امتیاز فقط و اجاره تلگرافخانه و نظایر آنها چون محمد ولیخان سپهدار شخص لایق و مدیر و مدبری بود که هر جا را در اختیار داشت آباد میکرد ، در زمان مظفر-

الدینشاه خالصه استرآباد که سرزمین آبا اجدادی قاجاریه بود و متروک و بیحاصل و خراب مانده بود به موجب سند رسمی به محمدولیخان سپهدار فروخته شد تا آنجا را هم مثل سایر املاک وسیع خود آباد نماید ولی این سند بعدها عمل نشد.

در کتاب شب‌نشینی رمضان تألیف مرحوم میرزا سلیم خان ادیب‌الحکما که معاصر و اقلب شاهد و همراه سپهدار بوده است بحریان این موضوع اشاره شده است.

وقتی که نهضت مشروطیت شروع شد، محمدولیخان نصرالسلطنه سپهدار محمدولیخان در یکی از درباریان بنام بود و عمر شصت ساله خود را صمیمانه در خدمات دربار و پادشاهان صرف کرده بود طبعاً هوادار دربار و پیرو امر پادشاه آغاز مشروطیت بود و مانند یک سرباز وفادار با انجام خدمات و مشاغل پست‌های خود مشغول بود. خوشبختانه دوره اول نهضت مشروطه با آرامش و بدون خونریزی گذشت در این دوره محمدولیخان نصرالسلطنه سپهدار با سایر امرای قشون نظم و امنیت پایتخت راعده در بود و آنچه مسلم است او هرگز دشمنی لاجوانه‌ای با آزادیخواهان نداشت و این از دو جهت بود، یکی اینکه اصولاً محمدولیخان شخصی مردم دوست و ملت پرست بود و در عالم مخصوص خود یک نوع مردم دوستی غیرخواهانه‌ای داشت که نشانه آنرا در بیشتر یادداشت‌هایش میتوان دید. دیگر اینکه از دستگاه دولت استبدادی با وجود عز و شان و قرب و منزلتی که داشت خوشدل نبود و این مطلب هم از یادداشت‌های او مستفاد میشود.

مثلاً پس از عزل از حکومت گیلان در هنگام مأموریت سفر آذربایجان در یادداشتی چنین نوشته است:

«... خداوند انشاءاله خیر پیش آورد و توفیق تا خدمت بولینمت حالیه خود و نوع مردم بنمائیم. شاید که چو خود بینی خیر تو در این باشد. همه ملک‌خانه علاقه را انداخته بعد از چهل و هفت سال خدمت بدولت و پنجاه و هشت سال از مرحله زندگانی طی کرده باید سربه‌بیابان آذربایجان بگذاریم محض حرف دروغ مدعیان و حفظ آبرو و شرف خاندان، یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنايت»

چندی بعد هم در یادداشتی بتاريخ ۸ صفر ۱۳۲۳ در اردبیل ناراضیتی و دلشکستگی خود را از اوضاع بدینصورت یادداشت میکند که:

«... در همه دیرمغان نیست چو من شیدائی. محض یادداشت نوشتم که اولاد پند گرفته بقناعت بگذارند تا بتوانند از خدمت نسوگری‌کاره و بنان رفعت بگذارند و زیادتى مطلبند که دواين دولت یقانون ایران راحت و آرامش و پاس زحمت و حقوق خدمت نیست بهر درجه برسند، محمود واقع شده انواع عذاب و ناراحتی و آسیب جان و مال را باید به پیشند، زینهار که خود را داخل کار نکنند و نروند، همین قدر کلاه سرشان را نگاه داشته بایک وزیر خانی بسازند، راه بروند. خیانت در این دوره اسباب آسایش است مثل وزراء، مستوفی‌ها، میرزاها...»

محمدولیخان يك چنین روحیه‌ای داشت که در جمادی الاول ۱۳۲۴ مشروطیت اعلان شد و فرمان آن انتشار یافت، مجلس اول تشکیل گردید و قانون اساسی نوشته شد.

میرزا سلیم خان ادیب‌الحکما طبیب محمدولیخان که مردی دانشمند و
عدل مظفر اغلب در سفر و حضر همراه او میبود و در یادداشت‌های محمدولیخان هم
 بارها نام او دیده میشود. در مقدمه کتابی بنام «داستان باستان» یا
 «تاریخ قرون اولی» که خود تألیف و چاپ نموده است درباره کلمه «عدل مظفر» که باحساب
 خروف ابجد عدد (۱۳۲۴) یعنی سال اعلام مشروطیت میشود و اکنون بر سر در ورودی مجلس
 نوشته شده است چنین می‌نویسد (۱) :

«... بموجب استدعای اجله علمای اعلام موهبت عظمای ملوکانه عصر منیر مظفری
 و افتتاح ابواب سعادت و نیکبختی بر آحاد اهالی ایران شامل گردید بر حسب فرمان
 قضا توأمان مورخه ۱۴ شهر جمادی الثانی (۱۵ اسد) مجلس شورای ملی مجاز و بر
 انتخاب و کلای موق و موفق و سرافراز گشتند و در ۱۸ شعبان و ۱۴ میزان با تشریف
 فرمایی و تبریک سرائی نفس نفیس ذات بابرکات ملکوتی صفات حضرت شهریار
 خلدالله ملکه با افتتاح مجلس خیریت اختتام اقدام نمودند و از سرانجام آن مهم
 مسرور و مفتخر گشتند حمد و ثناء گفتند و نیایشها کردند دوام و بقای صحت وجود
 مبارک تاجدار مهربان را از درگاه ایزد باریتمالی همی خواستند.

« این بنده میرزا سلیم خان ادیب‌الحکما ابن العالم العامل محمد صفی حاجیلوی
 قره باغی از مشاهده این عظوفت و رتوفت و از فرط بهجت و بشاشت ملت حنیف
 مشغوف گردیده ذهن خود را بهر تاریخ این عطیه سنیہ جولان داده نغست بلفظ
 «عدل مظفر» (۱۳۲۴) بدبجمله «اتحاد دولت و ملت» (۱۳۲۴) مصادف
 شده بمرض حضور حضرت مستطاب اجل افخم وزیر تلکرافات و امیر توپخانه کل
 ممالک محروسه ایران و تمام قشون مازندران و قزوین و عراق اعنی سپه دار اعظم
 سردار معظم امیر اکرم محمد ولیخان نصر السلطنه فرزند فرزانه حضرت مستطاب
 اجل اعظم ساعد الدوله ترخان سردار حبیب‌اله خان تنکابنی دام اقبالها المالی رسانید
 «از آنجائیکه حضرت معظم‌الیه از دیرباز شرط بقای دولت و استدامت سلطنت
 و ترقی و تربیت ملت همی دانستندی و اتحاد دولت و ملت را بهر آبادی مملکت
 همی خواستندی فرمودند لهذا بر این تاریخ که از ملهمات غیبی است، نه از جولان
 وحی سلیم و نه از تصادف طبع مستقیم پس خیالی باید کرد که این تاریخ مقدس
 ابدالدهر در صفحه روزگار بماند تا هر ساله اخلاف بیاد شمول مراجع اسلاف آئین
 بسته و جشن بگیرند و در مقارن این فضل صرف حضرت شهریار ذکری کرده
 شکرانه بجای بیاورند ...»

و کسی بعد در دیپاچه همین کتاب مکرراً نوشته شده است .

« نخست مؤلف در شب جشن مجلس شورای ملی تاریخ «عدل مظفر» را دریافته در محضر جمعی از حضار انجمن چراغانی جشن اظهار داشت و بهر پیش خاکبای حضرت شهر یاری رسیده انتشار یافت بعد از آن ادبا و فصحا بنظم در آورده نیت جراید نمودند . »

بدین ترتیب کلمات «اتحاد دولت و ملت» و «عدل مظفر» که اثر فکر میرزا سلیم خان ادیب الحکما اصفیا بود ، بوسیله محمد ولیخان نصر السلطنه سیهدار انتشار یافت و اکنون هم بر سر در مجلس شورای ملی دیده میشود .

چند ماه بعد از صدور فرمان مشروطیت مظفر الدینشاه که بیمار بود سلطنت محمدعلیشاه وفات یافت .

جالب توجه است که محمد ولیخان در روز پیش از آنکه مظفرالدین شاه بمیرد مرگ او را در خواب دید و برای آشنایان خود نقل کرد و هنوز هم کسانی هستند که این خواب محمد ولیخان را بخاطر دارند و نقل میکنند .

وقتی که مظفرالدین شاه در ۲۷ ذیقعد ۱۳۲۴ وفات یافت محمدعلی میرزا ولیعهدش بسلطنت رسید و شنبه ۴ ذیحجه در تالار موزه کاخ گلستان تاجگذاری کرد .

چند روز پیش از تاجگذاری محمدعلیشاه امارت تویخانه و افواج از محمد ولیخان منتزع شد ولی وزارت تلگراف و فرماندهی افواج قزوین و ایلات سوار را همچنان بعهده داشت . خود محمد ولیخان مینویسد که این تغییر و تبدیل بواسطه عداوت نایب السلطنه (کامران میرزا) و صدر اعظم با او بوده است .

ولی از آنجائی که محمد علیشاه از زمان ولیعهدی آذربایجان محمد ولیخان را بخوبی میشناخت و نسبت باو محبت داشت و در تغییرات مذکور محمد ولیخان با حفظ سمت وزارت و امارت افواج بایالت گیلان منصوب گشت و بزودی به آنجا رفت و تا وقتی که اتابک میرزا علی اصغر خان از اروپا بر میگشت در آنجا بود و بعد همراه او بطهران برگشت در حالی که از این حکومت گیلان خیلی ناراضی بود روز بازگشت بطهران پدرش حبیب اله خان ساعدالدوله وفات یافت و جنازه او را به مشهد بردند و در کنار آرامگاه محمد ولیخان بزرگ بخاک سپردند

میرزا علی اصغر خان اتابک که در زمان مظفرالدینشاه هم صدارت داشت رئیس الوزرا شد و بنابر میل محمد علیشاه مخفیانه بنای مخالفت با مجلس و مشروطیت را گذاشت .

در همین اوان بود که بر سر قانون اساسی گفتگوهای برخاست و ناراضیتهائی در میان مشروطه خواهان ایجاد گشت که از یکطرف به بست نشینی شیخ فضل الله نوری دشمن مشروطیت در حضرت عبدالعظیم و از سوی دیگر بمقدمات طغیان و انقلاب تبریز منتهی گشت .

در مهر روز ۲۱ ماه رجب ۱۳۲۵ اتابک در موقعی که از مجلس بیرون میآمد بدست عباس آقا تبریزی که از آزادیخواهان بود کشته شد و کشتن او انعکاس شدیدی پیدا کرد ، از یک سو مشروطه خواهان اظهار سرت نمودند و از سوی دیگر در دربار محمد علیشاه ترس و هراسی

روی داد و نتیجه این شد که درباریان بزرگ و مشهور نسبت به شروطه خواهان اظهار تمایل کردند و انجمن بریاست جلال الدوله پسر ظل السلطان تشکیل دادند و یگروز در خانه علاء الدوله جمع شدند نامه ای به محمد علی شاه نوشتند .

چون این نامه را محمد ولیخان سپهدار هم امضا کرده است و در واقع از اینجاست که او به شروطه خواهان تمایل پیدا میکند متن آنرا عیناً نقل میکنیم که چنین است :

» قربان خاکپای جواهر آسای اقدس مبارکت شویم

» برصغیر و کبیر و جلیل و شریف عالی و دانی اظهر من الشمس است که تمام

اعتبار و افتخار و شرف و دارائی غلامان از تصدق فرق فرقدان آسای اعلی حضرت همایونی

ارواح فدا و این شجره طیبه است و حتی المقدور سعی و کوشش عموم خانزادان

دولت جاوید آیت اینست ترتیبی که پنجاه شصت سال خود خانزادان و چندین سال

آباء و اجداد غلامان زندگی کرده اند باقی بوده در ظل عواطف ظل اللهی و در مهده

امن و امان استراحت کنیم بقای این ترتیب که عادت دیرینه عموم چاکران است

نمیشود مگر در بقای قدرت و شوکت و ازدیاد نفوذ سلطنت اعلی حضرت شاهنشاهی

خلداله ملکه که امروز قدرت و شوکت سلاطین عظیم الشان روی زمین را می بینیم

که بواسطه این اساس مقدس مشروطیت باین عظمت نائل شده اند. حالا که این مسئله

عقلا و نقلا مبرهن شد چه چیز غلامان را ملتزم باین عرایض کرده است . اولاً حق

نیک خواره گئی چندین ساله که خدای واحد شاهد است دیگر تاب و توانائی کتمان

این مسائل نمانده بعبارة اخری کار بجان و کارد باستخوان رسیده، اینست در عالم

خانه زادی از خاکپای اقدس مقدس همایونی ارواح فدا و مستدعی میشویم که میانه

خود و خدا مکنونات خاطر همایونی را بر خانه زادان مکثوم ندارید زیرا بدلائلی که

عرض شد بواله الملی المدرك المنتقم جز دولت خواهی و بقای همه چیز قبله عالم که

بقای همه چیز خودمان است قصد و غرض نداریم . از دوش یکی بایده جبری شود

اگر خانه زادان را خیر خواه و مسئول بقای این سلطنت میدانید چنانچه فرداً فرد

هم بخاکپای همایونی کرا را عرض کرده ایم قلب مبارک را با این اساس مشروطیت

که نتایج معاونت و مساعدت با همجو اساس برای العین در ذول معظله اروپ مشاهده

میشود صافی و همراه فرمایند و در جهر و اخفا بدست هیچیک از صغیر و کبیر که شاید

هم ندانند و نفهمند حرکت و قصدی که میکنند برخلاف این اساس و صلاح نام نیک

و اقدامات قبله عالم است باید ابداً قصد و اقدام روحانی نفرمایند زیرا که بنام

کتاب آسمانی و بتاج و تخت پادشاه با اقتدار قسم است که رفتنی هارفته است و آنچه

هم باقی مانده با این وضع حالیه خواهد رفت و هیچ نشکی برای خانه زادان که

سالمها نیک دولت را خورده و همه چیز مان از سلطنت قاجاریه است بدتر و بالاتر

نمیشود که چشم باز و گوش شنوا و پای توانا به بینیم که قبله مقصود و کعبه معبود

متزلزل بلکه معدوم شود . اگر در خاطر قبله عالم این عرایض غلامان باغراض

نفسانیه جلوه گر شود متفقاً هاجزانه مستدعی هستیم که فدویان را از مسئولیت خارج

دانند و بهیچوجه من الوجوه اطلاق اسم نوکری نفرمایند و این عریضه بعد از

خیالات بسیار و تأملات بیشمار آخر الدوائی است که برای ایفاء تکلیف بنظر

خانه زادان رسیده . عرض شد و صراحتاً عرض میکنیم بعدای احد و احد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزار ساله در تلف . چا کران صحیح است که نیک پرورده دودمان سلطنت و پشت در پشت خانه زاد دولت جاوید آیتیم اما در اینکه زاده این وطن و شریک این آب و خاکیم شکی و حرفی نیست و اله اگر باز قدر قلیلی اغفال در اقدام اصلاح کار شود از شاه و گدا هیچ کس صاحب هیچ چیز نیست . آنچه در چاره کار بعقل فدویان رسیده اینست که مقرر شود تمام وزرای مسئول در یک مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر معتدبه بیایند با حضور چا کران تکالیف کلی و جزئی را که دیگر راه عذر و حرف برای هیچکس نماند معین کنند . باین معنی که تکالیف عموم از شاه و گدا معلوم و محدود شود و آنچه نتیجه آراء عموم شد اعلیحضرت همایونی هم دستخط و امضا کنند باین معنی که دیگر در راه ترقی مملکت و مساعدت در پیشرفت صلاح عموم و اساسی مشروطیت حرفی نگفته و رائی نهفته نماند و هر کس بغیال خود انگشتی نتواند برساند و اگر اعلیحضرت را غیر از آنچه عرض شد رای و میلی باشد صریحاً عرض میکنیم بطور حتم از نو کری و چا کری مایوس باشید که بغیر از وطن پرستی و ملت دوستی و اطاعت مجلس شورای ملی شیداله ارکانه تکلیف و خیالی دیگر نداریم و قبله عالم را بمقتضی میل و صلاح خود و اگذار خواهیم کرد . امر امر بندگان اعلیحضرت اقدس قدر قدرت همایونی ظل اللهی خلداله ملکه و سلطانه .

وقتیکه امرا و درباریان (و از جمله محمد و لیخان سپهدار) نامه بالا را نوشتند و امضا کردند امیر اعظم برادر زاده عین الدوله آنرا پیش محمد علی شاه برد و او هم در جواب یک نامه یا باصطلاح یک دستخط صادر کرد بدین مضمون :

« مجلس و مشروطیت را شاهنشاه مرحوم بملت مرحمت فرمودند و بعد هم ما خودمان امضای مشروطیت را فرمودیم و از آنوقت تا حال هم کمال همراهی و تقویت را داشته و داریم و مجلس را موجب سعادت و نیکبختی و ترقی دولت و ملت میدانیم ، مجلس را خودمان بملت داده و از خودمان است و شاه هم پیرو این عقیده و این مسلک باید باشید و حالا که شماها برای خدمتگذاری دولت و ملت حاضر شده اید چه بهتر ، اسباب کمال خوشوقتی است و ما هم انشاء الله نهایت همراهی و مجاهدت و تقویت را خواهیم نمود و شما هم برای خدمتگذاری بدولت و ملت باید همیشه حاضر باشید و بهمین طوریکه استدعا کرده اید در باب مجلس و وزراء با و کلاه بنشینند و شما ها هم حاضر شوید و در رفع این اقدامات و نظم مملکت گفتگو نمائید و قراری بدهید . »

پس از دریافت این جواب از جانب محمد علی شاه امرا و درباریان و از جمله سپهدار که انجمنی بنام « انجمن خدمت » درست کرده بودند نامهائی به پیشگاه مجلس نوشتند و مواد نامه های بالا را هم بآن ضمیمه نمودند و به مجلس فرستادند .

نامه مجلس تقریباً باین مضمون بود :

« از آنجا که در پیشرفت اساس مقدس مشروطیت خدمات لایقه طبقات

نوکر را مدخلیت زیاد است و تشویق آنها مایه دلگرمی است از اینرو عرض میداریم که تا آخرین قدم همراهی خود را با این اساس مقدس اظهار داریم و اینکه شاهد صدق دعوی خود را از مفاد عریضه که بحضور اقدس اعلی، عرض کرده ایم ظاهر میداریم و از لحاظ مبارک امان، محترم ملت میگذرانیم و خدا را گواهی خواهیم که مقاصد باطنی ما همین است که عرضه داشته ایم و حصول اطمینان برادران خود را در این راه خواهیم که از هر جهت مالا و جانا در پیشرفت این اساس مقدس کوتاهی نکنیم . >

این نامه ها با امضا های آنها در جلسه روز دوشنبه نوزدهم شعبان ۱۳۲۵ که بریاست صنیع الدوله تشکیل گردید قرائت شد و در ضمن بیون هیئت امرا و درباریان و سرداران اجازه خواسته بودند که خودشان هم در مجلس حضور یابند ، این موضوع مورد بحث واقع گشت و بالاخره بآنها اجازه داده شد و این هیئت که در حدود پانصد نفر بودند بمجلس وارد شدند . ورود ایشان محیط مسرور و شادمانی در مجلس ایجاد کرد آقا سید عبدالله بهبهانی مجتهد ضمن خطابه ای ورود آنها را تبریک گفت و بعد امیر اعظم در پاسخ او اظهاراتی کرد و بعد چند نفر دیگر از جمله آقای تقی زاده صحبت داشتند آنگاه حاجی امام جمعه خوئی نطقی کرد و بمداخلات نیرو های خارجی در ایران و حوادث ارومیه اشاره نموده و در پایان آن چنین گفت :

> ای وزراء و امرا و سرداران و بزرگان ایران ! که همه حاضر هستید آیا انصاف است بآبودن شما ها اجانب بخاك ماطمع نمایند . شما ایرانیان غیرت دارید ، حمیت دارید ، دین دارید ، چه شده غیرت شما ها ؟ کجا رفته حمیت و تعصب و دینداری شما ها ؟ آیا ایران وطن عزیز و مملکت چندین هزار ساله ما نیست ؟ آیا پدران و گذشتگان ما دفین این خاک نیستند چرا باید یا وجود شما همسایه بخاك ما تازد ، خون برادران ما ریزد ، زنهارا شکم درد ، اطفال را سربرداری ؟ کو غیرت ؟ کو حمیت ؟ کو دین اسلام و غیرت مسلمانی ؟ غیرت کنید ، حمیت کنید ، حمیت کنید . >

در این موقع موم حاضرین مجلس تحت تأثیر شدید واقع شدند حتی عده زیادی هم بگریه درآمدند و صداها بگریه بلند شد و در اینوقت محمد ولیخان سیه دار از جای خود برخاست و گفت :

« تا قطره ای خون در بدن داریم نمیگذاریم کسی یکهوجب از خاک ما ببرد ، باجان و مال و همه هستی در راه ملت حاضریم . »

پس از سیه دار دیگران هم صحبت کردند و مجلس آنروز بی پایان رسید و فتنه که امرا و درباریان از مجلس بیرون میرفتند مورد تشویق و تقدیر عموم مردم قرار میکردند و به همین جهت خود آنها خبر این اقدامشان را بولایات تلگراف نمودند .

سه روز بعد عصر روز سه شنبه ۲۲ شعبان ۱۳۲۵ باز امرا و درباریان بزرگ در جلسه مجلس حضور یافتند تا سوگند نامه ای را که برای آنها تنظیم شده بود قرائت و امضا کنند . در موقع ورود آنها باز ابتدا مرحوم سید عبدالله بهبهانی و بعد هم رئیس مجلس ورود

ایشان را تبریک گفتند آنگاه رئیس مجلس چنین اضافه کرد ،

« خداوند همه را موفق بدارد در برادری و اتحاد ماملت . اینک صورت قسم نامه که در مجلس نوشته شده و تصویب شده قرائت میشود هر کس میتواند از عهده برآید قسم یاد میکند ، هر کس نمیتواند آزاد است »

در جواب این اظهارات مقبل لشکر خطابه ای ایراد کرد و بعد هم متن قسم نامه خوانده شد و هیئت امرا و درباریان یکایک قسم نامه را قرائت کردند و قسم یاد نمودند که « بدأ ، فلسماً ، قدماً ، سرأ ، جهراً حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن » باشند و اگر کاری بر خلاف این سوگند از ایشان سرزند « بلعنت خدا و رسول گرفتار » آیند .

باینترتیب ۶۲ نفر آنروز سوگند یاد کردند که محمد ولیخان سپهبدار نصر السلطنه نفر هشتم ایشان بود (۱)

از این اشخاص متأسفانه بسیاری از آنها سوگند خود را شکستند و عهد و پیمان رازیر پا نهادند و برخلاف مشروطیت عمل و اقدام کردند درحالیکه محمد ولیخان سپهبدار از همین زمان که متمایل بمشروطیت شد بمعهد و سوگند خود وفادار ماند و بطوری که خواهیم دید همه چیز خود را در این راه نهاد .

در این اوان تر کمانان در سراسر خراسان و شاهرود و بجنورد و آخرین جنگ استرآباد قوچان و دامغان و سمنان و استرآباد بتاخت و تاز مشغول شده بودند و این ماجرا موجب هیچان و تظلم عمومی شده بود و در

معافل مشروطه خواهان ایجاد نگرانی مینمود باین جهت همه روی بسوی محمد ولیخان سپهبدار آوردند و از او خواستند که آتش این آتشی را بخواباند این بود که در رمضان آنسال ۱۳۲۵ محمد ولیخان سپهبدار باین سفر مأمور شد و با عده ای همراه خود از طهران برشت و انزلی و از آنجا با کشتی از راه دریا به بندر جز رفت و اردوی خود را تشکیل داد .

شرح این هفتمین و آخرین سفر جنگی محمد ولیخان به صحرای ترکمان بسیار است که هم خود او در یادداشت هایش نوشته است و هم مرحوم میرزا سلیم خان ادیب الحکما که در این سفر همراه و شاهد و قایم بوده است قسمتی از آنها را در کتابی بنام « شب نشینی رمضان یا صحبت سنك و سبو » (۲) درج کرده است .

در این سفر در ریاست لشکری و کشوری مازندران و سمنان ، دامغان ، شاهرود ، بسطام ، استرآباد و کوکلان را علاوه عده ای سوار از خراسان و از جاهای دیگر را ابواب جمعی حضرت معظم الیه نمودند که ممجلا عازم مقصد شوند (۳)

۱- نامه ها و مطالب مربوط باین قسمت از مجموعه مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه نشریه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران چاپ مجلس ۱۳۲۵ و از صورت جلسات ۱۹ و ۲۲ شعبان ۱۳۲۵ از صفحه ۳۲۹ تا ۳۳۲ مجموعه مزبور اقتباس شده است و نیز بخش دوم کتاب تاریخ مشروطه این تالیف مرحوم احمد کسروی (چاپ دوم تهران ۱۳۲۰) در صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴ آن مورد استفاده واقع گشته است .

۲ - چاپ مسنگی طهران ۱۳۲۷ قمری

۳ - کتاب شب نشینی رمضان صفحه ۳۶

آنچه مهم است اینست که سیه‌دار باین سفر خود اهمیت مخصوصی میدهد و در یادداشتهای خود از اینکه از طرف ملت مأموران سفر جنگی شده است با نخوت و غرور مینویسد:

«..... اولیای دولت و ملت ما را در این سن پیری که شصت و یکسال از

مراحل زندگی طی شده است باین مسافرت مجبور کردند ...» (۱)

«..... انشاء الله چون محض رضای خداست فتح نصرت همعان و خداوند یار و مدد کار است. این حرکت، این سفر بنده محض فرمایش و خواهش ملت است ...» (۲)

این سفر محمدولیخان در حدود ده ماه طول کشید و سیه‌دار که در رمضان ۱۳۲۵ از طهران خارج شده بود در جمادی الثانی ۱۳۲۶ بطهران بازگشت.

در این سفر با وجود دشواریهای زیاد و اشکالات بسیار جنگهای شدید و سخت رویداد بطوریکه در یک جنگ خود سیه‌دار مجبور شد شخصاً بیای توپ برود و با تفنگ تیراندازی کند و تفصیل این جنگ را خود سیه‌سالار در یادداشتی بتاریخ ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۶ و میرزا سلیم خان در صفحات ۶۰ تا ۶۶ کتاب شب‌نشینی رمضان نوشته اند.

سیه‌دار ترکمانان را قلع و قمع کرد و اسرا و اموال غارت شده را مسترد داشت و بصاحبان ایشان بازگردانید و مبالغی از مالیاتهای عقب افتاده را وصول کرد.

اما عملیات او از یک طرف حسادت درباریان و مرکزیان را تحریک میکرد و از طرف دیگر موفقیتهای او موجب بیم و هراس ایشان شده بود و بهمین جهت در کار او اخلاص و کارشکنی های بسیار کردند. میرزا سلیم خان در این باره چنین مینویسد:

«..... در این بین در مقابل این همه خدمات و زحمات حضرت معظم الیه از طرف اولیای دولت هرگز تشویق و تقویب نشده سهلست، عرایض و اظهاراتش را هم جواب ندادند، لهذا بعضی ها اقدامات کافیه او را برخلاف طبع دولتیان دانسته برخی اختلالات و کارشکنیها نمودند علاوه از آنکه اغلب سوارها و سربازهای ابوابجمعی بحال مأموریت نیامدند، مخصوصاً از جانب دولت شروع بانفصال ادارات ابوابجمعی حضرت معظم الیه کرده نخست بتحریكات مخصوصه متمرض تلگرافخانه شدند و در صورتیکه بموجب دستخط مرحوم مظفرالدینشاه پنجساله اجاره کرده بودند بعد از رحلت آن مرحوم خود محمد علی میرزا امضاء کرده بود، و بعد از آن حکومت مازندران را بدیگری واگذار کردند و به تحریک امنای دولت مستعجله استبداد و بتصویب و کلای همدست دولت، حاکم مخصوص بشکابین فرستادند محض اینکه حواس حضرت سیه‌دار را پریشان کرده نگذارند این همه اغتشاشات و یاغیگری ترا که را اصلاح و اسکات کند، بنا بر آن کم کم سواره های اکراد بوژنورد (بجنورد) و سایرین از سرباز و سواره متدرجاً فرار کردند و سربازهای فوج سمنان و دامغان بتحریكات مفسدین بنسای

شورش گذاشتند ، با همه این تفصیل هرگز حضرت سپهدار اعظم بواسطه عزم جزم و فرط هم از انجام امریکه متقبل شده بود سرد و سست نشدند ...»

نتیجه این کار شکنجه‌ها این بود که محمد ولیخان سپهدار بدستگاه دربار بیش از پیش بدبین شد و پس از استقرار امنیت نواحی استرآباد و ترکمان و استرداد اسرا و اموال «مراتب را بتوسط جراید بموم اهالی مملکت اعلان کرده استعفا نمودند» اگرچه از طرف دولت و دربار در برابر این استعفا اظهاری نشد ولی بقراریکه میرزا سلیم خان مینویسد :

«... بتوسط جراید از جانب انجمن های ملی طهران و بوسایل رسایل سران و اشخاص محترمین ایران تشکرات و تمجیدات فوق العاده بخصوص از اهالی آذربایجان و خراسان می رسید و عجز و التماس ها میکردند که متحمل این همه ناملایمات گشته است از این خدمت شایان و فتوت نمایان بر ندارند.»

«چنانچه از عتبات عالیات حضرت مستطاب آقای آخوند ملاکاظم خراسانی حجة الاسلام دامت برکات وجوده شخصا تلگراف تشکر مفصلی از جانب عموم ملت اسلام نسبت بحسن نیت و بزرگی خدمت ایشان کرده و ضمناً استقرار و استقامتشان را خواستار بودند.»

سپهدار پس از پایان کار و انجام اردو از راه کوهستان البرز و بیلاقیات بسطام و دامغان و سمنان بفیروز کوه و لار ب طهران بازگشت .

در مدتی که سپهدار در سفر جنگی استرآباد و ترکمان بود محمدعلی شاه در

آغاز قیام

طهران مخالفت خود را با مشروطیت علنی ساخته و مجلس را بتوب بسته بود و دوباره دوران سلطنت خودکامانه را تجدید کرده بود .

سپهدار در حال بازگشت بود که این اخبار را میشنید و در دل خود عهد و پیمان و سوگند هایی را که برای حفظ خدمت مشروطیت یاد کرده بود بخاطر میآورد و در خیال خود طرحها و نقشه ها میریخت و بهمین جهت در بازگشت ب طهران تعلل و تاخیر نمیکرد بطوریکه در یاد داشتی که در ۱ جمادی الثانی ۱۳۲۶ در موقع اقامت لار نوشته است متذکر میشود که «بنده هم برای اینکه قدری وقت بگذرانم در این راهها توقف کردم.»

در مراجعت از سفر سپهدار شاه را ملاقات میکند . چون در این وقت شهر تبریز قیام کرده بود و شاهزاده عین الدوله برای خاموش کردن آتش انقلاب آنجا رفته بود محمدعلی میرزا بخیال خود برای رسانیدن کمک بزرگی بعین الدوله سپهدار سردار فاتح را فوراً مأمور آذربایجان نمود و سپهدار هم دوهفته پس از ورود ب طهران با عنوان «رئیس نظام آذربایجان» بسمت آذربایجان حرکت کرد، در حالیکه در یک یادداشت خود مینویسد : «... نمیدانم چه بخت مسافرتی دارم ، در این موقع از قبول ناچارم ...»

سپهدار وقتی بعین الدوله رسید که او خیال سازش دروغینی با آزاد یخواهان تبریز که در حال قیام بودند داشت ولی در واقع میخواست آنها را اغفال کند ، این مطلب از یادداشتهای سپهدار بخوبی نمایانست .

بزودی بفرمان عین الدوله محاصره و حمله بتبریز آغاز میشود و سپهدار هم ظاهراً در این جنگ ها شرکت دارد ولی در واقع او که از دربار و محمدعلی شاه سخت ناراضی بود و تصمیم خود را در کمک بمشروطیت و عمل بسوگند خود گرفته بود در این جنگها دخالت عمده‌ئی نداشت .

در یاد داشته‌ایش دیده می‌شود که از یکطرف عین الدوله را بسختی مسخره می‌کند و مینویسد که «کدخدای جوشقان هم بهتر از او فرماندهی می‌کند» و از طرف دیگر مینویسد «مردم بیچاره تبریز حرفهای خوب می‌زنند گوش شنوا نیست».

از این یادداشتها بخوبی پیداست که سیه‌دار در اینزمان برای پیوستن جدی به نهضت مشروطیت ایران تصمیم جدی گرفته است.

در یاد داشته‌های او باز جملات زیر دیده می‌شود:

«هنوز کارها اصلاح نشده و منم خود را دخیل نیکنم و باشاهزاده عین الدوله

کمال ارادت. لیکن این وضع با سلیقه بنده درست نمی‌آید.»

«هر قدر خواستم که شاهزاده را از در صلح مسالمت در آرم گاهی بواسطه

اردوی ما کو و گاهی باستظهار تلکرافات، خیالش بهنگ دعوا قرار گرفت و باو

میگویم و گفتم با این سلیقه کج نمی‌توانی فاتح شوی تا امروز چهارشنبه ۲۷ (شعبان

۱۳۲۶) خیالش بدعوی فردا قرار گرفت و بدون دستور العمل و نقشه‌ای میخواهد

حمله کند و یقین دارم نخواهد از پیش ببرد.»

باین فرار میانه سیه‌دار و عین الدوله اختلاف می‌شود، سیه‌دار از همکاری با عین الدوله

سرباز می‌زند و در کارها اختلال می‌کند بطوریکه قوای عین الدوله شکست می‌خورد. نتیجه این میشود

که مشیرالدوله رئیس الوزرای محمد علی‌شاه آنها را بتلکرات خانه باسمنج می‌خواهد و باهریک

از آنها جدا گانه مذاکره می‌کند.

بقراریکه مرحوم کسروی هم در کتاب تاریخ مشروطه خود مینویسد (۱) مشیرالدوله

به عین الدوله و سیه‌دار پرخاش می‌کند که چرا کارشهر را یکسره نمی‌کنند، سیه‌دار هم متمذر

به بهانه‌های مختلف میشود و از جمله اینکه کنسول انگلیس گفته است دولت ایران هنگامیکه

مجلس را بست نوید داه که دوباره آنها را افتتاح کند و بعلاوه کنسول پیشنهاد کرده است که برای

مطیع ساختن تبریز شاه مجلس را باز کند.

این اظهارات سیه‌دار میانه خشم محمد علی‌شاه گشت و تلکراف پرخاشی باو مغایره کرد

که نسخه آن را اقبال لشکر از باسمنج بشهر تبریز برد و آنها در شهر با عنوان مسخره «رافت

ملوکانه» چاپ و منتشر کردند و این متن آنست:

«سیه‌دار اعظم

از تلکراف رمز شامتجب کردم، از روز اول سلطنت دستخطی که در اعطاء

مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمدی بود بعد لامذهبان بنای

خود سری گذاشتند خواستند دین و دولت را از میان ببرند هر چه بدلیل و نصایح

خواستم آنها را متقاعد کنم نشد تا اینکه بفضل الله و کمک حضرت حجت عجل الله فرجه

بطوری که لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت را کردم حالا شما مینویسید که

قونسل میگوید دولت وعده داده است مجلس شوری با آنها بدهد، قانون با آنها بدهد،

عدلیه بدهد، همگی صحیح است، دولت گفته است، بسفرا هم امروز کنیا اعلان

شده است. دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت و مطابق با شریعت نبوی

صلوات الله باشد خواهد داد و بر سر قول خود استوار هم هست ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم خودشان را مشروطه طلب گذاشته اند در تبریز علم خود سری افراشته اند حالا من بآنها تلفاً و مجبوراً بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود رفتن دین و آئین مسلمانی را ننگ تاریخی بگذارم معاذ الله ، نخواهد شد ، عجب از غیرت شما ! عجب دولتخواهی میکنید ! همانست که مکرر گفته ام . تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود دست بردار نیستم و لوا اینکه دو کروار خرج شود . بعد از فضل خدا ، قشون و نوکر و سوار و غیره هست که بتواند این خدمت بزرگ را بدین و دولت انجام بدهد . مخصوصاً در مراسله سفر ا قید شده است که اولیای دولت ایران وقتی میتوانند این ترتیب مجلس مرتب کنند که آذربایجان منظم و رفع شر اشرار شده باشد که بفرات خاطر مشغول ترتیب مجلس باشند . شامای اطاق نشسته دست بروی دست گذاشته اید . چه باید کرد . اگر اردوی ماکسورا بکنفر مامور گذاشته بودید میان آنها بود ابداً مراجعت نمیکردند بر نمیگشتند حالا هم باتلگراف اقدامات از طرف من شده است ولی در محل شاهستید باید دست و پا بکنید و بهر شکلیست آنها را مراجعت بدهید امروز هم با آن صورتیکه دیروز سیه سالار اعظم داده فشنگ و تفنگ و گلوله توپ با صد نفر سوار فرستاده شد باز هم اگر استعفاء میخواهید اطلاع بدهید تکلیف آخری است که نوشتم . »

در حالیکه بر اثر این تلگراف عین الدوله بفشار خود بر شهر تبریز میافزود محمدولی خان سپهدار نه تنها پاین تلگراف عمل نکرد و برای جنگ با مشروطه خواهان تبریز اقدام جدی بعمل نیاورد بلکه نهانی با تبریزیان ارتباط حاصل کرد و نماینده ای پیش ستارخان فرستاد تا به مشروطه خواهان به پیوندد .

مرحوم کسروی شرح این ماجرا را بدین قرار در کتاب تاریخ مشروطه خود نقل میکند (۱) :

« در این روزها سپهدار از عین الدوله کناره جسته آهنگ بازگشت میداشت ، . . . سپهدار چون رنجیده نیز می بود میخواست باز گردد ، و در نهان با سردار و سالار و سردستان آزادی پیامهایی بهم میفرستادند .

« مهدی محمدعلیخان میگوید : نخست سپهدار با زبان رشید الملك پیام فرستاد که میخواهم بشهر آمده با شما دیداری کنم و اینجنگ خانگی را بیایان برسانم . اینان پاسخ میدهند خودش نیاید و کسی را بفرستد تا بدانیم چه میخواهد اینست که منتصر الدوله پیشکار او همراه رشید الملك بشهر آمد و با سالار و سردار و بساره نمایندگان انجمن گفتگو کرد ، در این زمینه که سپهدار بشهر آمده باز ادبخواهان باری کند و با دولت بجنگد . اینان گفتند این لشکرهای دولت که گرداگرد تبریز را گرفتند اگر چند برابر هم باشد بشهر دست نیاید . در شهر نیازی بیاری سپهدار نیست . اگر او میخواهد کاری انجام دهد به تنگابن

رفته از آنجا بیرق آزادیخواهی را بلند کند که یاری بهتر آن خواهد بود. این پاسخی است که سردار و سالار دادند و نمایندگان انجمن و دیگران آنرا بر است داشتند، و پس از چند روزی سپهدار از کنار تبریز باز گردید و خواهیم دید که در تنکابن بچه کارهایی برخاست.

چون محمد علیشاه با قدامت سپهدار مشکوک و از او ناراضی شده بود با درخواست استعفا ی او موافقت کرد و او در ۱۰ رمضان ۱۳۲۷ از آذربایجان بازگشت در حالیکه همانروز در یادداشت خود نوشت «از آذربایجان دهم رمضان ۱۳۲۶ حرکت کردم. بحمدالله استعفا دادم. با کمال افتخار و رضای ملت حرکت کردم.»

سپهدار شرح مراجعت خود را از آذربایجان در یادداشتهایش نوشته است از آنجمله وقتیکه بزنجان میرسد عاصم الملك از او استقبال میکند و سپهدار خیالات خود را با او در میان میگذازد و عاصم الملك هم با او همراه میشود.

این عاصم الملك که بعد ها هنگام فتح تهران هم کوششهای بسیاری کرد از اینجا با سپهدار همبیمان شده است و سپهدار خاطره او را دو سال بعد در یادداشتی بتاریخ ۱۲ رمضان ۱۳۲۹ چنین مینویسد:

«... این عاصم الملك در زنجان وقتیکه از تبریز میآمدم ملاقات کردم با من قرارداد هر وقت علم مشروطه و مخالفت محمدعلی را بلند کردم او با چند سوار بیاید نزد من، روز حرکت از زنجان هم مرا مشایعت کرد الی دو فرسخ، وقتیکه من در تنکابن مجلس شورا برقرار کردم با اطراف خبر رسیده این بیچاره مرحوم بایست و پنج سوار از راه خلخال آمد بخرم آباد تنکابن همراه من آمد برشت، پس از فتح رشت او را پیش قراول فرستادم که تا منجیل برود.»

پس از خروج سپهدار از زنجان وقتیکه درده فرسخی زنجان مصادف با «بقدرسید نفیر قزاق و شش مراده توپ ما کسیم و غیره» شد که «بسمت آذربایجان میرفته است» و از مشاهده آنها مینویسد «خرج عبت و بیهوده» است.

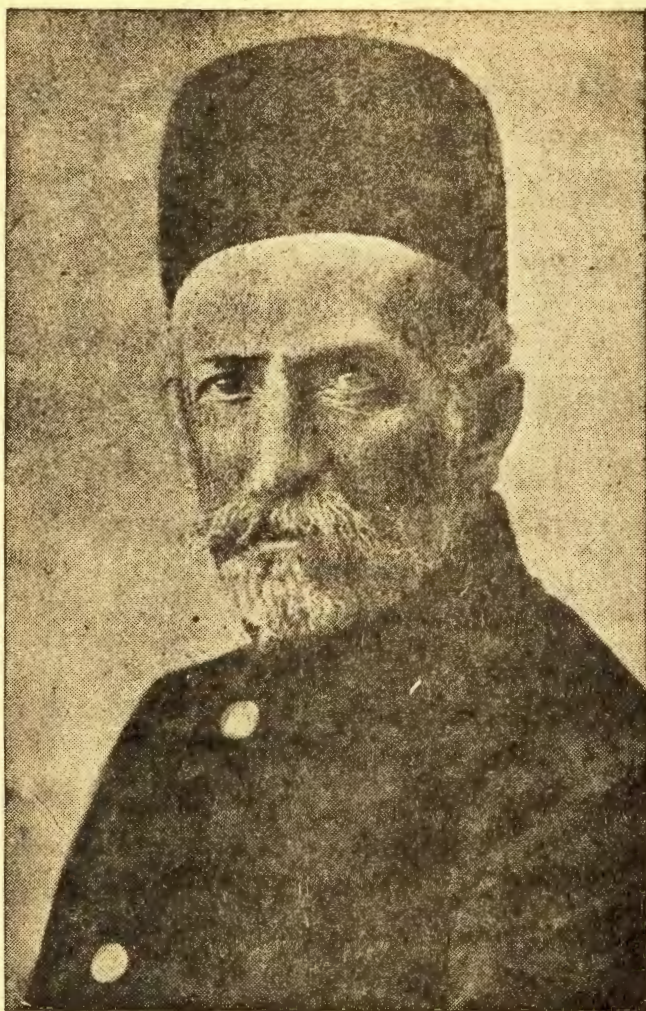
محمد علیشاه بجای سپهدار ولیخان ارشد الدوله را که بعد ها در زمان قیام مجدد محمد علیمیرزا شکست خورد و تیر باران شد با آذربایجان فرستاد و سپهدار هم اجازه مرخصی خواسته بود که برای اجرای خیالات پنهانی خود به تنکابن برود.

وقتیکه این اجازه میرسد با شادمانی در ۳ شوال مینویسد:

«انشاءاله این دو روزه میروم، شکرها بخداوند دارم که لامعاله مردود ملت نشدم و خلاف و خیانت بدولت و ملت خود نکردم و آنچه را صلاح بود گفتم ولی دولتیان نشیندند لهذا استعفا کردم بعد از من آمد بسرعین الدوله آنچه را می بایستی بیاید خدا لستش کند فتنه بدی میان دولت و ملت کاشت، دولتیان هم که چیزی نمی فهمندرنمیدانند»

محمد ولیخان سپهدار در مراجعت از آذربایجان بدون اینکه به طهران بیاید از نجف آباد ملکی خودش نزدیک قزوین برشت رفت. يك شب در رشت ماند و صبح روز بعد به قازیان رفت تا کاروانسرا را

قیام تنکابن



محمد ولیخان خلعت‌بری شهیدار اعظم

(در زمان قیام تنکابن)

که در انزلی با شرکت حاجی حسینقلی ساخته بود بازدید کند در بازگشت از راه حسن رود داشت نشاء
بسمت لاهیجان رفت و بالاخره شب پنجشنبه ۱۷ شوال وارد باغ خرم آباد مرکز تنکابن گشت.

در اینجا پس از تهیه مقدمات کار سپهدار مجلسی بنام مجلس شورا تشکیل داد و لوای
مشروطیت را برافراشت و خبر تشکیل مجلس و قیام خود را بهمه جا و مخصوصاً بدربار محمدعلی
شاه تلگراف کرد.

مرحوم کسروی در تاریخ هیجده ساله آذربایجان شرح این واقعه را چنین مینویسد: (۱)

«... سپهدار که از تبریز بازگشته و به تنکابن بر سر دیه های خود شتافته بود

بدانسان که با ستارخان و باقرخان پیمان نهاده بود آشکاره بهواداری مشروطه
برخواست و بدربار محمد علی میرزا تلگراف فرستاده و گردانی خود را بی پرده
گردانید. از این کار او در مازندران و استرآباد نیز جنبش پدید آمد در استرآباد
از پرداخت مالیات بحمد علی میرزا خودداری نموده آشکاره درفش آزادی خواهی
برافراشتند. در تنکابن انجمن برپا نموده پیامها بهمه جا فرستادند.»

بر اثر این پیامها از طرفی تلگرافات تبریک به سپهدار میرسید و از طرف دیگر جمعی
از آزادیخواهان به تنکابن رفتند که از آنجمله عاصم الملك از زنجان بقراریکه گفتیم با ۲۵ سوار
به تنکابن آمد. آقا سید یعقوب انوار شیرازی و میرزا حسن رشديه هم در این زمان در جزو
آزادیخواهان در تنکابن بوده اند و تنکابن یکی از کانونهای پر جوش آزادیخواهی ایران شد.
منتصرالدوله پیشکار سپهدار نامه ای بانجمن ایالتی تبریز فرستاد که قسمتهائی از آن
را نقل میکنیم (۲):

«در چهاردهم ذیقعد الحرام ۱۳۲۶ اساس مجلس شورای ملی شیداله
ارکانه را در تنکابن برپا کرده و حضرت اشرف سپهدار اعظم نیز نهایت همراهی
دارند. اعلانات متعدده به اطراف طهران دور و نزدیک فرستاده عموم مردم را
از تأسیس این مجلس مقدس مستحضر ساخته و این اعلان در تمام بلاد منتشر شده
خصوصاً در استرآباد و مازندران اهالی هموما شورش کرده خواستند امیر مکرّم
والی استرآباد را از شهر خارج نمایند مفری الیه از آنجا که فطرتا وطن پرست
و ملت دوست بوده بعموم اهالی اخطار مینماید که لوای مشروطه را برپا نمایند
آنها هم انقلاب و شورش را فرو گذاشته مشغول تأسیس مجلس شورای ملی هستند.»

بدینسان سپهدار رایت مشروطیت را در تنکابن برافراشت و از
شورش رشت آنجا بوسیله مکاتبه و با تلگراف با سایر مراکز انقلابی ایران یعنی
تبریز که در محاصره نیروهای دولتی بود و اصفهان که زمینه قیام بختیارها
در آن فراهم میشد ورشت و مازندران و استرآباد و طهران و غیره ارتباط داشت.

در رشت زمینه انقلاب از پیش آماده بود زیرا گیلان بر سر راه اروپاست و اهالی آن

بخصوص در آن زمان با مردم قفقاز و با کمیته های انقلابی آنجا ارتباط ورفت و آمد داشتند و همین جهت مردم رشت پیش افتاده تر بودند و از مشروطیت هوا داری میکردند .

در رشت قیر از آزادیخواهان محلی عدهئی هم از آزادیخواهان تبریز و قفقاز بودند و کمیته های انقلابی داشتند . یکی از معروفترین این کمیته ها بنام ستارخان سردار ملی « کمیته ستار » نامیده میشد و معزالسلطان ، حاج حسین آقا اسکندانی ، آقا گل اسکندانی و وایکوف گرجی و یفرمخان ارمنی و میرزا محمد علیخان مغازه از اعضای فعال آن بودند به علاوه میرزا حسین خان کسمائی که سخنان مشهوری بود و میرزا علیمحمد خان تربیت از بستگان آقای تقی زاده و میرزا کوچک خان هم با این کمیته کمک میکردند .

مرحوم کسروی مینویسد :

« اینان در نهان بسیج کار کرده در پی بهانه و فرصت بودند که بشورش برخیزند و چون سپهدار در تنکابن بیرق مشروطه برافراشته و نیرویی با خود داشت اینان کسانی نزد وی فرستاده خواستار شدند که آهنگ گیلان نماید و اینجا را نیز بدست گیرد . » (۳)

این بهانه و فرصت بزودی پیش آمد بدینقرار که در روز هاشورای سال ۱۳۲۷ موقعی که دسته های مزاداران حرکت میکردند یکی از نفرات دسته تبریزیها کشته شد و چون قاتل را از حاکم شهر آقا بالاخان سردار افخم خواستند ، او که بادرسته های آزادیخواهان بطور لجوجانه مخالف بود از دادن قاتل خود داری کرد و همین موضوع مایه اختلاف شدید شد و کمیته ستار تصمیم گرفت که دست بکار شود .

در ضمن « کمیته ستار فرصت را از دست نداده کسانی نزد سپهدار فرستادند که او را بگیلان خوانند . »

از آنسوی سپهدار عازم حرکت بگیلان شده بود زیرا در روز ۱۱ محرم تلگرافی از طهران باو رسیده بود که او را یافی معرفی میکرد و تمام درجات و مناصب و القاب او را لغو کرده بودند . از اینسوی هم کمیته ستار زمینه تصرف شهر رشت را فراهم میکرد بطوریکه بالاخره روز ۱۶ محرم معزالسلطان با همراهی چند نفر دیگر بسراغ آقا بالاخان سردار افخم حاکم گیلان که در باغ مدبری به مدیریت ملک و سردار معتمد و سالار همايون و دیگران میهمان بود رفتند و در آنجا او را کشتند و دسته هایی از مجاهدین هم بسراغ نیروهای دولتی رفتند و پس از دو ساعت جنگ شهر را متصرف شدند و قوای دولتی بکنسولخانه تزاری در رشت پناهنده شدند و باین ترتیب شهر رشت بتصرف شورشیان مشروطه خواه درآمد .

در همین روز معزالسلطان در تلگرافی به آزادیخواهان تبریز چنین خبر داد که :

« حاکم با ۳۶ حامی دولت مقتول — دو نفر از مجاهدین شهید . »

در این روز سپهدار بر روی دریا از تنکابن عازم انزلی بود زیرا روز پیش در تنکابن از خرم آباد (که دور از دریاست) بیاغ کنار دریا (در محل شهسوار کنونی) آمده بود و همراهان

و مجاهدین را از راه کناره بسمت رشت فرستاده بود و عصر ۱۵ محرم خود با چند نفر از شهسوار با کشتی بقصد انزلی حرکت کرده بود .

وقتی که روز دوشنبه ۱۶ بانزلی رسید در غازیان منزل کرد و در آنجا خبر کشته شدن سردار افخم را شنید .

ورود سپهدار به انزلی و غازیان موجب مسرت و دلگرمی آزادبخواهان شد و از او با گرمی استقبال کردند و از جمله شاهزاده حاج شیخ الرئیس قصیده‌ای در تبریک ورود او ساخت که چند بیت آن اینست :

ای ظلم از تو مفتی و عدل منجلی	یا قاهر العدو و یا والی الولی
فتح مبین مبین کام تو آشکار	نصر عزیز آیه نام تو شد جلی
هر عدل خواه از تو قرین نعم نعم	هر دین تباہ از تو دچار بلی بلی
ای میر کامکار سپهدار نامدار	مشهور شهر شده نام تو در یلی
در آخر الزمان زولی دین خداستوار	چونانکه در اوایل اسلام از هلی
« انزل من السریع » سلطان مستبد	آروز گفته شد که رسیدی بانزلی

روز بعد از ورود به انزلی سپهدار برشت رفت و در خانه سردار منصور منزل کرد در ششم ماه صفر ضمن یادداشتی سپهدار شرح واقعه را چنین مینویسد :

« صبح سه شنبه جمعی از اهالی رشت و تبریز آمدند ما را حرکت بسمت شهر دادند در باغ میان کوه جمعی از امرا و اعیان آمدند عصر ۱۷ محرم وارد شهر رشت ولی چه عرض کنم مردم در چه حال ، بحمد الله رسیدیم اسباب امنیت فراهم ، انجمن مقدس برقرار ما را هم برای کمیته و ملت حاکم و رئیس کردند حالا دولتیان ما را باغی میگویند . مردم بیچاره جز مشروطیت و قانون و مجلس دارالشورا حرفی نمیزنند عرضی ندارند ، این دولتیان علیه ما علیه غرض میکنند پادشاه بخت برگشته را بیعضی اقدام و امیدارند حالا ۱۹ روز است که در خانه سردار منصور هستم . همه مردم جمع تکلیف ادارات داده شده از هر حیث بحمد الله کارها در نهایت خوبی است تاخواست خداوند چه بآید بتاريخ شنبه ششم شهر صفرالتخیر ۱۳۲۷ »

و قتیکه سپهدار وارد رشت شد مورد استقبال عمومی قرار گرفت و پس از تشکیل کمیته و انتخاب شدن برهبری انقلاب تلگرافهای تبریک از انجمن ایالتی تبریز ، ستارخان و باقرخان ، از صمصام السلطنه که در اصفهان بود و از انجمن سعادت ایرانیان استانبول که هواخواه مشروطه خواهان بود بدو رسید .

ستارخان گاهی در تبریز می گفته است « ایکاش یک شهر دیگری نیز می شورید تا محمد علی میرزا نمیتوانست همه نیروی خود را بر سر تبریز بیازماید . » (۱) شهر رشت و شورش دلبران کمیته ستار و قیام محمدولبخان سپهدار پاسخ های مثبتی بود که به این آرزوی ستارخان داده میشد علاوه بر آنکه در جنوب هم از ایل بختیاری و شهر اصفهان صدای همین پاسخهای مثبت بلند شده بود .



محمد ولیخان در کمیته انقلابی رشت

(صف ششم از سمت چپ)

این عکس از مقابل صفحه ۲۹۳ کتاب « تاریخ انقلاب ایران » تألیف پروفیسور ادوارد براون
چاپ لندن اقتباس شده است

بدینترتیب شهر رشت در زیر قیادت سپهدار و باامشارکت ملیون و انقلابیون پر جوش و خروش آنجا یکی از کانونهای بزرگ شورش گردید و آزادیخواهانی که از ایران گریخته بودند و در شهرهای قفقاز و یادر جاهای دیگر پراکنده بودند بیشترشان در آنجا جمع شدند. از حوادثی که در این زمان واقع شد این بود که شاهزاده شعاع السلطنه برادر محمد علیشاه از اروپا از راه انزلی و رشت به طهران باز میگشت در آنجا انقلابیون او را توقیف کردند و مبلغ پنج هزار تومان از او گرفتند و او را روانه نمودند.

باین موضوع در ضمن تلگرافی هم که سر جورج بارکلی وزیر مختار انگلستان در طهران به سرادوار دگری وزیر خارجه آنکشور مخابره کرده اشاره شده است.

چند روز بعد از این واقعه مستر چرچیل منشی سفارت انگلیس که از گیلان عبور میکرد با سپهدار مصاحبه و ملاقاتی میکند که بعد تفصیل آنرا بانگلستان میفرستد و متن آن در جلد دوم ترجمه کتاب آبی چاپ شده است .

مستر چرچیل چنین مینویسد :

« ... در ضمن صحبت سپهدار اظهار داشت که من در تقویت مشروطه مصمم شده ام و مادامیکه قشون به مقابله من اعزام نشود در استقرار نظم در رشت مداومت خواهم نمود ولیکن اگر قشون بر علیه من تجهیز بشود مسئولیت نتایج آنرا نمیتوانم بعهده بگیرم اگر چه من اطمینان دارم که با هر عده قشونی که شاه بتواند گسیل بدارد میتوانم مقابله نمایم . من از این نوع اعمال از قبیل توقیف شعاع السلطنه اظهار کراهت نمودم و سپهدار بمن اطلاع داد که . تاحال با این اقدام قفقازیان مخالفت نموده و تهدید نموده ام که اگر در تعقیب این روش مداومت بنمایند من از رشت عزیمت خواهم نمود ... » (۱)

در واقع در رشت از طرف انقلابیون کمیسیونها و کمیته هائی تشکیل شده بود از قبیل کمیسیون جنگ ، کمیسیون نظام ، کمیسیون ترتیبات و غیره عده ای قواهم تا سر بل منجیل مأمور بودند و در آنجا سنگر بندی کرده و مراقبت میکردند . در داخل شهر اعانات و وجوهائی گرفته میشد ، انجمن ایالتی تأسیس شده بود و بر امور نظارت داشت .

سپهدار در یاد داشتی در ۳ ربیع الاول مینویسد :

« ... هنوز ترتیب کارها بجای نرسیده ، يك عده بسر سنگرها و راهها فرستادیم ، خودمان در شهر . يك پول اعانه ای هم انجمن ایالتی حواله داده اند از مردم میگیرند که بنده از قدر و وضع آن بی خبرم . اهالی هم که بفرض یکدیگر هستند حالا که همه را بعرف میگذاریم تا به بینم که سر انجام چه خواهد بود ، ایسن رشته سردراز دارد . »

در متن اسناد و رونوشت نامه ها و راپرتهائی که از این زمان در دست است گاهی مطالب شیرین میتوان دید که برای نمونه چند تا از آنها که از طرف مأمورین حفظ شهر نوشته شده است

نقل میشود :

۲۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۳۸

«حضور اعضای محترم کمیسیون جنگ دامت تأییداتهم العالی عرض میشود
مشهدی حسین نام شیپورچی که میخواست بطهران برود چون او را میشناختم نگهداشتم
مقرر بفرمایید امروزه يك شیپور باو بدهند که شبها لازم است در جلو اداره نظمی
بخدمت خود مشغول باشد» انتها «علی سرباز ملی»

۲۸ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۴۰ راپورت

«در دفتر خانه عزیز، مشهدی تقی مجاهد را خواسته بعد از تحقیقات لازمه تقریر
کرده است که من با چهار نفر ذیل: مشهدی عباس، امیر، مشهدی غلام حسین، دائمی،
دو ساعت و نیم از شب گذشته بخانه عزیز رفتیم. در کمال معقولیت یکساعت و
نیم توقف کردیم بعد برخاسته بکثومان خودم، همراهان من هم نفری سه قران دادند.
وقت رفتن از خانه شیرازی باتفاق غلام خان و اسماعیل رفتم بعد ما مراجعت کردیم
بشرف و انسانیت قسم یاد میکنند که بنیراز این نیوده و نیست. چاکر هم او را
در این تقریرات صدیق میدانم و خودش را هم بحضور مبارک فرستاده ام که
تحقیقات حضوری هم بشود امر امر مبارکست.» «علی سرباز ملی»

۲۸ محرم ۱۳۲۷

نمره ۲۸

کمیسیون محترم ترتیبات

«باغ ملی سبزه میدان قریب بانهدام است بعضی تعمیرات از قبیل سیم کشی
و غیره لازم دارد که در صورت مسامحه و دفع الوقت منجر بخرابی کلی میشود ازوما
معمار باشی را روانه نمودم که مذاکرات لازمه در اینخصوص بفرمایند و هر طوری
صلاح دانستید زودتر قرار تعمیرات لازمه داده شود. «زیاده تصدیع است»

لیله ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۴۹

خدمت ذیرحمت جناب آقا سید علی تبریزی دام اجلاله العالی

«از اقدامات دافیه جنابعالی و اهتمام کافیه دو نفر برادران مجاهد خودم کمال
تشکر و رضایت را در دستگیری سه نفری که علی الرئوس مست کرده اند حاصل
کرده ام البته فردا بموجب قانون شرع مجازات آنها داده خواهد شد و امشب را

هم درجیس اداره جلیله نظمیة هستند .
 «هرچند باید از اینجور اشخاص جلو گیری بشود ولی خوب است مقرر بدارید
 که در خانه کسی سرریز نکنند و مزاحم کسانی که در خانه خود هستند نباید بشوند
 در خانه خودشان هستند .
 «چون بواسطه بعضی آخوندهای این شهر از اینطور کارها باید جلوگیری
 شود اینست که بینهایت در این باب ممنون شدم و از برادران خودم متشکرم»

لیله ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۵۲ راپورت

یکدسته از مجاهدین تبریز سه نفر مست که عربده میکردند گرفته با اداره
 نظمیة آورده اند بطری عرق و گلاس هم که همراه داشتند فعلا موجود است آنها
 را در حبس نگاه داشته ام یک نفر از آنها هم خوشکل و از اهل طهران است مقرر
 میفرمایند که صبح بحضور مبارک بفرستیم یا آنکه مجازاتی کرده مرخص نماییم؟
 امر مبارک حضرت اشرف مظاع

۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۶۲

خدمت ذی شرافت جناب جلالت مقام اجل عالی آقای مقتدر الممالک رئیس تذکره
 دام اجلاله العالی
 عرض میشود جناب مستطاب آقای آقامیرزا حسن رشیدی سلمه اله تعالی خیال
 حریت روسیه را دارند بذل مرحمت فرموده تذکره باسم مشارالیه از قرار مشروحه
 ذیل بفرستید .

اسم - حاج میرزا حسن رشیدی پدر - ملامهدی تبریزی

سن - ۴۴ ریش - قبضه

قامت - بلند علامت - خال صورت سمت چپ

از رشت بروسه

خواهشمند است که امروز تذکره مرحمت شود زیاده عرض نیست

۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۷

نمره ۹۷

خدمت لعیضاء محترم انجمن تحقیق ولایت ماسوله رحمت میدهد
 «شرحیکه از حسن موافقت خودتان و مراقبت عمده الامراء العظام
 آقای رشید نظام نایب الحکومه در تشکیل انجمن و ترتیب امورات معلیه

آنجا نوشته بودید قرائت نموده و از ارائه حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف آقای سپهدار اعظم مدظله العالی گذرانده از اقدامات شما رضایت حاصل و جواب را صادر فرموده اند که آقای رشید نظام بشما ابلاغ خواهد داشت بنده هم بوسیله این مختصر بهمه شما تبریک میگویم و تاکید میکنم که با کمال موافقت و موافقت با اکثریت آراء و قوه مجریه عمده الامراء رشید نظام نایب الحکومه مشغول ترتیب امورات و مواظب اطراف کار خودتان باشید مقرب الخاقان علی عسکرخان هم نوشته آورده است همه نوع مساعدت با خیالات صحیحه شما بکنند که انشاء اله همه قسم از دستبرد اجانب آسوده و در سایه معذات مرفه الحال باشید ... >

۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۷

نمره ۱۳۷

> بیست ثوب شنل که پارچه آنها بشم مشکى است حسب العواله کیسیون محترم ترتیبات از استاد غلامحسین خیاط بسایت لباس تفنگداران ملی که بسمت سنگر رفته اند دریافت شد فی شهر صفر المظفر ۱۳۲۷ <

چون نمیخواهیم تفصیل وقایع را بنویسیم بهمین چند نمونه نامه ها اکتفا میکنیم از مفاد آنها بخوبی معلوم میشود که محمد ولیخان سپهدار حاکم گیلان و رئیس قوای انقلابی بجزئیات امور رسیدگی نمیکرده تمام راپورتها را میدیده و برای تمام کارها دستور میداده است و باین ترتیب امور انقلاب گیلان جریان داشته است .

جریان انقلاب گیلان و قیام سپهدار مایه و موجب تشویق آزادخواهان درسراسر ایران شد بطوریکه نه تنها استرآباد و مازندران بطوریکه دیدیم سربشورش برداشتند بلکه در خراسان و کرمان هم قیامهایی بظهور رسید و در این گیر و دار از همه جا چشمها بسوی تبریز و اصفهان و رشت که سپهدار در آنجا نشسته بود دوخته شده بود و این وضع در ادبیات انقلابی آنروز هم منعکس میشد .

برای مثال میتوان چند قطعه زیبا را از اشعار و از روزنامه های آنروز نقل کرد که در کتاب « اشعار سیاسی ایران جدید » تألیف ادوارد براون چاپ انگلستان درج شده است . قطعه اول از روزنامه نسیم شمال نقل شده و اثر طبع سید اشرف الحسینی مدیر آزادخواه نسیم شمال سابق است و متن آن اینست :

زیمین مقدم صعد سپهدار	شده گیلان دگر باره برانوار
غبار مقدمش را کحل ابصار	سزد گیلانیان یکسر نمایند
که نامت منتشر گشته در افطار	جهانگیرا ، امیرا ، دستگیرا
چو تو ملت پرستی هیچ دیار	بمهر خود ندیدست و نبیند
ز تنکابن چو تو گشته بدیدار	ز دیلم گریان شد آل بویه
خدایت لایق هر شغل و هر کار	میان صد هزاران خلق چون دید
که : هان بشتاب و گیلان را نکهدار	ز لطف خویش بر کوش دلت گفت

نگهدارش که نامت بباد باقی نگهدارش که عمرت بباد بسیار
الا تسارایت مشروطه بسر بباد است هلا تا جام مشروطه است سرشار
همیشه بباد مداح تو اشرف
نگهدارت خداوند جهاندار

قطعه زیر نیز از روزنامه نسیم شمال در کتاب مزبور نقل شده است :

روغن و تابنده بباد نسیم سپیدار باقی و پاینده بباد نسیم سپیدار
هم بفلک ثبت درجرا بید عرشی هم بزمین زنده بباد نسیم سپیدار

قصیده مستزاد زیر اثر طبع استاد محترم آقای ملک الشعراء بهار در آئین زمان در روزنامه
فراشان چاپ مشهد درج شد و بعدها در تهران هم انتشار یافت . این قصیده هم در کتاب براون و
هم در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی که آقای بهار از سال ۱۳۲۰ شمسی نوشتند و در ۱۳۲۲
بصورت جداگانه چاپ شد نقل شده است (۱) :

بشاه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست	کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاهی ایران ز مذهبها جداست	کار ایران با خداست
شاه مست و میر مست و شهنه مست و شیخ مست	ملکت رفته ز دست
هر دم از دستان مستان فتنه و غوغا پیاست	کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فرار	موجهای جا ننگداز
زین تسلط کشتی ملکت بگرداب بیلاست	کار ایران با خداست
ملکت کشتی ، حوادث بحر ، استبداد خس	ناخدا هدلیست و بس
کار پاس کشتی و کشتی نشین با نا خداست	کار ایران با خداست
پادشاه خود را مسلمان خواند و سازد تباه	خون جمعی بی گناه
ای مسلمانان در اسلام این ستمها کی رواست	کار ایران با خداست
شاه ایران گر عدالت را نخواهد بساک نیست	زینکه طینت پاک نیست
دیده خفاش از خورشید در ورنج و غناست	کار ایران با خداست
روز و شب خندد همی بر ریش ناچیز وزیر	سییلت تیز امیر
کی شود زین ریشخند زشت کار ملک راست	کار ایران با خداست
باش تا آگه کند شه را از این نابخردی	انتقام ایزدی
انتقام ایزدی برق است و نابخرد گیاست	کار ایران با خداست
سنگرش چون بدوشان تپه رفت از بساغ شاه	تازه تر شد داغ شاه
روز دیگر سنگرش در سرحد ملک فناست	کار ایران با خداست
باش تا خود سوی ری تازد ز آذربایجان	حضرت ستارخان
آنکه تویش قلعه کوب و خنجرش کشور گشاست	کار ایران با خداست
باش تا بیرون ز رشت آید سپیدار بزرگ	فردا دادار بزرگ
آنکه کیلان زاهتمامش رشک اقلیم بقاست	کار ایران با خداست

بشاش تا از اصفهان مصماص حق کردد پسید
تا به بینم آنکه سرز احکام حق پیچید کجا ست
خاک ایران بوم و برزن از تمدن خسورد آب
هرچه هست از قامت ناسازیسی انندام ماست
نام حق کردد پسید
کار ایران با خداست
جز خراسان خراب
کار ایران با خداست

در این اوقات وضع تبریز بیش از پیش در فشار قرار میگرفت .

دولت مرکزی محمد علیشاه از یکطرف به تبریز فشار می آورد و از طرف دیگر نیز شروع به تهدید سپهدار میکند. از جمله شورای وزیران محمد علیشاه تلگرافی برای جدا کردن مردم از سپهدار مغایره مینماید که سر جورج بارکلی در گزارش تلگرافی خود بوزیر خارجه انگلستان شرح آنرا چنین نقل کرده است :

« تلگرافی از طرف مجلس شورای وزراء به اعیان رشت مغایره شده است و سواد آنرا وزیر امور خارجه (۱) برای من فرستاده است تلگراف مزبور مشعر بر رد نمودن سپهدار و اخطار به اعیان است که اگر آنها سپهدار را بسمت حکومت بشناسند دولت از تمام اطراف و جوانب قشون به گیلان گسیل خواهد داشت و آنوقت نه فقط به مقصرین بلکه به اشخاص بیگناه هم صدمه وارد خواهد شد . » (۲)

شهر تبریز نه تنها زیر فشار قوای دولتی بود بلکه قشون روس هم بسوی تبریز حرکت کرده بود .

بهمن جهت علمای نجف آقایان محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی که جدا از نهضت مشروطه خواهی طرفداری میکردند تلگرافی برشت و اصفهان فرستادند و از سپهدار و مصماص السلطنه استمداد کردند .

متن این تلگراف که در ۲۲ صفر ۱۳۲۷ فرستاده شده اینست : (۳)

« نجف ۲۲ صفر . توسط انجمن سعادت رشت جناب اشرف سپهدار

جناب مصماص السلطنه - اصفهان

« تبریز محصور حمایت فوری دفاع عاجل بر هر مسلم واجب »

محمد کاظم خراسانی عبدالله مازندرانی »

سپهدار که مدتی در رشت مانده بود پس از این وقایع مصمم بر حرکت طهران

فتیح قزوین میشود بطوریکه در یاد داشت ۲۴ ربیع الاول خود مینویسد :

« انشاء الله تعالی برای خدمت بملت امیدوارم که صبح شنبه ۲۵ حرکت بنمایم

و بقواست خداوندی این ملت را آسوده و این درباریان و شاه بدبخت را بجای خود بسزا برسانیم . »

سپهدار روز ۲۵ ربیع الاول بطوریکه در این یاد داشت نوشته است از رشت حرکت

نکرد ولی بقوای خود که درمنجیل بود دستور پیشروی بسوی قزوین را صادر کرد و خود او هم برای رجال و اهالی قزوین نامه ها فرستاد .

شب ۱۴ ربیع الثانی درموقعی که شهر قزوین جشن تولد محمد علیشاه را برپا میکرد مجاهدین بسرکردگی یفرمغان و منتصرالدوله و دیگران بشهریورش بردند دارالحکومه را گرفتند و شهر را متصرف شدند .

تصرف قزوین بدون جنگ و خونریزی زیادی انجام یافت و این گذرگاه راههای عمده شمال و مغرب با آسانی بدست نیروی انقلابی افتاد .

از مطالب گفتنی دراین فتح اینست که قاسم آقا سر تیب قزاقخانه که درزمان توپ بستن مجلس برای اظهار خدمت بصاحبمنصبان تزارخوشترقصی ها کرده بود گرفتارشد و پس از محاکمه کوتاهی تیرباران گشت و بدین ترتیب انتقامی ازخون ناحق بمضی آزادبخشواهان گرفته شد .

سپهدار که درحدود سه ماه ونیم ازاقامتش دررشت میگذشت عازم قزوین شد درحالی که کنسول روسیه تزاری باو توصیه میکرد که از حرکت صرفنظر کند .

سرجورج بارکلی در گزارش تلگرافی ۶ مه ۱۹۰۹ خود به ادوارد گری مینویسد :

« همکار روسی من به قونسول رشت خودش تعلیمات داده که برای امتناع اصلاح سریع بین شاه و ملتش به سپهدار اصرار بنماید که جلو آمدن در راه رشت به طهران را موقوف بدارند » (۱)

در تلگراف روز بعد خود مینویسد :

« میگویند خیال ملیون رشت اینست که شاه را از سلطنت خلع بنمایند » (۲)

در این موقع محمد علیشاه بر اثر انقلابات تبریز و رشت و اصفهان و توصیه های سفارتخانه های انگلیس و روس تصمیم گرفت که مشروطیت از دست رفته را دوباره باز پس بدهد و این تصمیم را بمیخواست در روز ۱۴ ربیع الثانی که روز تولدش بود اعلام دارد و خبر این قضیه قبلا به سپهدار هم رسید . اما درباریان مخالف مشروطیت تظاهرات مخالفی کردند و از این کار مانع شدند ولی بالاخره شاه چهار روز بعد دستخطی در باب اعطای مجدد مشروطیت صادر کرد که متن ترجمه آن را از روی گزارش وزیر مختار انگلیس که در کتاب آبی چاپ شده است نقل میکنیم :

« از آن روزیکه بخواست خدا ما ولیعهد ایران شدیم همیشه گمان میکردیم که خرابیهائی که در این مملکت شش هزار ساله که وطن عزیز ماست وجود دارد بدون اتفاق ملت بادولت ممکن نیست که رفع بشود و ما همیشه در این خیال بودیم تا اینکه ملت ایران ما را باین مقصود کمک نموده و استدعای مشروطیت از پدر شاهنشاه مرحوم ما نمود .

« تلگرافات و کاغذ هاییکه من بمرحوم پدر معظم خود فرستاده ام هنوز هم موجود

است و همراهی ما را با ملت ثابت مینماید

« بعد از اعطای مشروطیت وقتی که ما بطهران آمدیم زحمت زیادی کشیدیم تا اینکه پدر مرحوم ما آنرا امضا نمود .

« وقتی که ما بتخت نشستیم سعی کاملی برای برقراری مشروطیت و عظمت مجلس شورای ملی نمودیم لیکن تحریکات مفسدین همانطوریکه بر همه معلوم است با اندازه اثر بدبخیال ما بخشید و با اندازه مارا مأیوس نمود که تصور نمودیم که این حرکات ناگوار مجلس اسباب رفع اشکالات ایران نخواهد بود .

باین جهت ما مصمم شدیم که موافق قانون معموله تمام ممالک مجلس را مفصل نمایم لیکن در ۱۹ شهریور وقتیکه ما میخواستیم مجلس را دو مرتبه باز نمایم اوضاع قلمری بود که هر شخص عاقلی گمان مینمود که نتیجه این اقدام جز خونریزی چیز دیگر نخواهد شد . مامدتی مشغول رفع این موانع بودیم حالا که وقت متناسب و اشکالات رفع شده است ما خوشحالیم که بموجب این دستخط حکم با افتتاح مجلس موافق همان مشروطه سابق بدون هیچ تغییری بنمایم .

« همچنین ما حکم مینماییم که عده ای از ملتیان عالم که طرف اعتماد دولت و ملت باشند داخل در شورای مملکتی شده و هر چه زودتر ممکن شود ترتیب قانون انتخابات را بدهند .

وقتی که قانون انتخابات حاضر شد انتخابات شروع شده و همینکه دولت و کلا حاضر شدند مجلس شورای ملی در بهارستان افتتاح خواهد یافت »

« محمدعلیشاه قاجار »

محمد علیشاه در همان روز دستخط دیگری هم با خط خودش نوشت که آنرا هم از کتاب مذکور نقل میکنیم بدینقرار :

« حالا که ما مصمم شدیم دو مرتبه مجلس را باز نمایم بموجب حکام ولایات امر مینمایم که تمام اشخاصیکه متهم تقصیر پلنکی شده اند در هر نقطه ایران باشند بدون استثناء معفوند و هیچکس حق مزاحمت بآنها ندارد .

« همچنین ما حکم مینمایم که تمام اشخاصیکه منفصله شده اند آزادند که مراجعت نموده بهر گجا که بخواهند بروند .

بعلاوه ما حکم مینمایم که این دستخط در داخله و خارجه اعلان شود »

سپهبدار در ۷ ربیع الثانی وارد قزوین شد و از او استقبال شایانی کردند که بشرح آن در یاد داشت ۲۸ همین ماه خود اشاره کرده است .

روز بعد بود که فرامین شاه انتشار یافت ، سپهبدار با شادمانی آنرا نشان پیروزی و حصول آرزوهای خود دانست و دستور داد آنرا در شهر اعلان کنند و جشن بگیرند . ولی همراهان سپهبدار از این تلگرافات شاه خیلی مطمئن و راضی نبودند زیرا تلگراف شاه روشن نبود و بعلاوه هنوز گفته بود بر سر کلمات « مشروطه » مورد تقاضای آزادیخواهان و « مشروطه » مورد ادهای محمدعلیشاه و طرفدارانش قطع نشده بود و باین جهت معزالسلطان تلگراف زیر را از قزوین برای محمدعلیشاه فرستاد :

« امروز دستخط تلگرافی از اعلیحضرت همایونی زیارت شد ولی معین نشده بود که همان قانون اساسی که حجج اسلام تصدیق کرده و اعلیحضرت بسمه مبارک موشع فرمودند همانست یاخیر مستدعی میباشم که دستخط ... شرف صدور یابد که پارلمان را فوری افتتاح فرموده و همان قوانین اساسی و انتخاب ... مجری شود. »
« معزالسلطان و هموم مجاهدین » (۱)

باین ترتیب مجاهدین از مبارزات خود دست نکشیدند و آماده بودند تا کار را یکسره کنند و مصمم بودند که بسمت طهران پیش بیایند .

در طهران محمد علیشاه بدستکاری سعد الدوله وزیر خارجه اش در پیش سفارتخانه های روس و انگلیس اقدام میکرد که شاید آنها مانع از آمدن مجاهدین بطهران شوند و آنها هم مشغول اقدام بودند .

سر جورج بارکلی در تلگراف ۱۹۰۹۴۱ (۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۷) به سرادواردگری وزیر امور خارجه انگلستان چنین گزارش میدهد :

« همکار روسی من مینویسد که نفوذ کلام خود را حتی القدر به سپهدار بکار برده است لیکن مشرتوری نشده است و گمان میکنند که بواسطه عدم رضایت از شاه احتمال دارد از محل اقامتش قزوین بطهران حرکت نماید . » (۲)
و در تلگراف روز بعد خود میگوید :

« همکار روسی من بمن اطلاع میدهد که دو مرتبه بتوسط یکی از نایب های سفارت در قزوین با سپهدار مذاکره و باو گوشزد نموده است که شاه تمام خواهش های ملتیا را قبول کرده است و همچنین اصرار نموده است که سپهدار جلو گیری از پیش آمدن رولو سیونرها بکند » (۳)

در دنبال این تلگراف است که سرادواردگری وزیر امور خارجه انگلستان به سر جورج بارکلی وزیر مختار انگلیس در تهران دستور زیر را مغایره میکند :

« شما میتوانید که با همکار روس خودتان متعداً با سپهدار مذاکره نمائید و بعلاوه باو گوشزد کنید که البته ملتیا باید از فرمان شاه راضی بشوند و باو اصرار نمائید که قبول بکنند . باو بگوئید که اگر شاه خواست برخلاف قول خودش عمل نماید و اصلاحات را که قول داده است بوقع اجرا نگذارد نایبند دولتین بآن اعلیحضرت همراهی نخواهند نمود . »

سر جورج بارکلی اقداماتی میکند ولی در تلگراف دو روز بعد خود مینویسد :
« وزیر امور خارجه بمن و همکار روسی من اطلاع داد که اواز خیالات سپهدار راضی نیست »

بر اثر یا فشاری مجاهدین در قزوین و توصیه های نمایندگان روس و انگلیس محمد علی شاه ناچار دستخط دیگری در ۲۸ ربیع الثانی در دنبال دستخط های قبلی خود صادر میکند و در آن تجدید مشروطیت و برقراری قانون اساسی را بهمان شکل که مورد درخواست مجاهدین و انقلابیون بود کاملاً قبول میکند.

در این فرمان چنین گفته میشود :

« هر چند که رفاهیت و خوشوقتی رعایای ما که اولادهای معنوی ما هستند در پیشگاه ملوکانه ما منظور و اتحاد ملت و دولت مقصود عده ذرات همایونی ما بوده است . چون توضیح در هر امر باعث رفع اشتباه و حصول اطمینان است پس برای اینکه مقصود خود ما را ظاهر ساخته و نیات مقدس ما ثابت نماییم و برای اینکه اذهان عمومی را مطمئن و اسباب دلگرمی رعایا را فراهم نماییم و همچنین توضیحی بفرمان سابق داده باشیم مامی نویسیم که مشروطه ایران بروفق همان ۱۵۸ مواد قانونی برقرار است و این مواد مایه آسایش و ترقی ملت ایران خواهد شد . »

۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷ « محمدعلیشاه قاجار » (۳)

محمد علی شاه پس از این فرمان طهران را ترک گفت و برای احتیاط به سلطنت آباد رفت ، سپه دار هم ظاهر آ از صدور این فرمان راضی و خشنود شد زیرا در یادداشت ۲۸ ربیع الثانی خود چنین مینویسد :

« امروز که ۲۸ است الان ده روز است در قزوین هستم بعد از آنکه بقصد و مقصود خود که تحصیل مشروطه بود نائل شدیم و شکر الهی را بجا آوردیم و سفید دنیا و آخرت شدیم . آرزوی ما همین بود حالا با طهران مشغول بعضی سنوال جوابها هستیم .
معدولی سپه دار اعظم

« امروز که ۲۸ است در خانه مجد الاسلام قزوینی هستیم فردا را بیاض خودم بپلوی درواز میروم که ناز برفلک و حکم بر ستاره کنم بواسطه خدمت بملت و تحصیل اعاده مشروطیت . »

محمد علی شاه و درباریان مستبد او از قبیل امیر بهادر جنک که اکنون از مدتی پیش « سپه سالار اعظم » هم نامیده میشد ، مفاخر الملک و مجلل السلطان و نظایر آنها فدا تر و دروغ کوتر از آن بودند که باسانی مورد اعتماد آزاد بخوانان و مجاهدین قرار گیرند و بهمین جهت مجاهدین تنها باین فرمانها دلخوش نشدند و درخواستهای مکرری که شامل ده ماده بود فرستادند و شروع انتخابات مجلس را خواستند و باین ترتیب گفتگو با تهران جریان یافت و همین موضوع است که در یادداشت سپه دار هم بدان اشاره شده است .

بهمین جهت سپه دار مدتی در قزوین ماند و از اینجا از یکسو با طهران در گفتگو بود و از سوی دیگر با مراکز انقلابی ارتباط داشت و مکانبه میکرد .

نامه زیر که از انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول ارسال شده است یکی از اسناد گرانبها و جالب توجه است و چون ارزش تاریخی بسیار دارد و متن آنهم تاکنون منتشر نشده است هین آنرا در اینجا نقل میکنم که چنین است :

انجمن سعادت ایران
اسلامبول

هنوان تلگرافى :
انجمن سعادت - اسلامبول

مورخه ۱۲ شهر جمادى الاول ۱۳۲۷

نمره ۱۳

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف آقاى سپه دار اعظم دام اقباله
عرض ميشود دستخط مبارك مورخه ۵ ربیع الثانی زیارت شد. برطبق
شرحیکه در خصوص تجاوز سکا روس در ایران مرقوم فرموده بودید که غیر از
افتتاح راه و رساندن آذوقه مقصدی ندارند دو طغرا تلگراف که شاهد بر صحت
فرمایشات آنحضرت مستطاب عالی است از تبریز در تاریخ ۱۰ ربیع الثانی ۱۲۷
سنه ۱۳۲۷ رسیده اند بضمون ذیل «توسط انجمن سعادت - نجف - حضور مبارك
آقاى آخوند و آقاى مازندرانی دام ظلها از عناد دولتيان دوهزار قشون روس وارد
تبریز القوت القوت اقدامات آن ذوات معظم بقرامات لازمه خصوصاً بسلطان جدید مفید
و نصیحت آخری بطهران و اتمام حجت در لزوم اعاده مشروطیت و اتحاد دولت و ملت
و اعاده سالدات به لسان رطب شاید بی ثمر نباشد انجمن ایالتی - ستار» ایضاً «انجمن
سعادت - نجف - حضور مبارك آیات الله خراسانی و مازندرانی مدظلها، عناد و
اصرار دولت در مخالفت ملت دولتين همجواری و ادار بداخله و عبور دادن قشون
روس برای رفع معاصره تبریز و باز کردن راه ارزاق و اجبار دولت بدادن مشروطیت
نمود بدینجهت تلگراف در اعلان مشروطیت مجعلا از طرف دولت صادر، انجمن ایالتی
در شرایط و بادولت مشغول مذاکره، قوای ملی کماکان باقی، از آن ناحیه مقدس
کسب تکلیف مینمایند قشون روس بتصویب دولت انگلیس موقتاً داخل شده و قول
داده اند که زودتر بلاشرط عودت نمایند احمدقزوینی»

« خدا مقصدین و مغرضین را که تیشه برداشته شب و روز بر ریشه مشروطیت
میزنند خوار و ذلیل گرداند بمحمد و آل که اینهمه تعویق امورات ملیه و خرابی
وطن از فساد و اغراض این قبیل اشخاص بی وجدان و بی شرف بظهور آمده، خلاصه
مطلبی که فوری و قابل دقت و اعتنا است اینست که بنابلزوم مبرم باید بهمه حال
اردوی اصفهان و اردوی مبارك حضرت اشرف عالی تادم دروازه طهران برود و تا
قطع ماده استبداد باید همه جا پروگرام (۱) اردو را مطابق ذیل تلگراف و اعلان
فرمائید چنانچه عثمانیها کردند تا محاصره اسلامبول چنان رفتار نموده و بعد از معاصره
نهایت مقصودشان را فعلاً اجری نمودند :

اولاً مقصد اردو فقط تأمین استقرار مشروطه و آسایش مملکت است .
ثانیاً عموم اهالی و لشکریان بیطرف از هرجهت در تحت تأمین اردو و
از هرگونه تعرض مصون است .

ثالثاً سفراء محترم و تبعه اجانب مهمانهای عزیز ایرانیانند و لازماً احترام و محافظه ایشان یکی از اصول مقاصد اردو است .
 رابعاً هر کس از نظامی و غیر نظامی برخلاف اردو حرکتی نماید و بهر طریقی مشکلاتی به اجرا آت اردو وارد در حکم دشمن ملت و معارب با ملت شمرده خواهد شد .

بهر وسیله است حضرت مستطاب عالی تلگرافا جناب صمصام السلطنه را ترغیب و تشویق بحرکت فرمائید و پروگرام مزبور فوق را هر چند بیکه تلگرافا عرض نموده ایم حضرت اجل هم اخبار نمائید که بجهت حرکت موقعی بهتر از این نمیشود مملکت در خطر و دول معظمه خارجه هم از فساد و ستکاری محمد علی شاه اطلاع کامل بهرسانیده اند ابدأ بمقام توسط نخواهند آمد عموماً منتظر حرکت این دو ارادوی حریت طلب و آزاد بخواه هستند .

الحق والانصاف اقدامات عاقلانه و غیورانه آن ذوات محترم تمام اروپا را در حیرت گذاشته ولی همه وقت از این خادمان در خصوص تأخیر حرکت اردوی مبارک ایضاحات میخواهند . باری بهمه حال وقت حرکت است این حس ملیت که از آنحضرت بروز و یکباره بدون خود داری در راه آزادی وطن و استقلال ملت از زیر زنجیر اسارت استبداد متحمل هزاران زحمات شده اند اهمیت زیاد دارد حتی دانشمندان فرنگستان اشخاصی که این حس وطنداری از آنها بظهور میرسند در جزو فلاسفه می‌شمرند .

بدیهی است عاشقان وطن را که مجاری فیض عزت نفس را در قوام عزت ملی و غیرت نوعی دانسته اند چه مقصود و مقصدی غیر از دیدن ترقیات ملیه و چه آمال معززى غیر از منسوبیت يك دولت محتشم تصور میشود خاصه برای امثال حضرت مستطاب اجل عالی که همه مراحل زندگانی را در اقصی الامال سیر فرموده و دیگر تمایلات بشری را در نظر مبارک اهمیتی باقی نمانده چنانچه یگانه مکافات فدا کاران قومیت همان حس شرف و حیثیتی است که در وطن و ملت خود می بیند از خدای پاک درخواست مینماید که حضرت اجل عالی را نایل همین مکافات شرافت آیات نموده و بدیدار عزت ایران و شرافت ایرانیان موفق و مقضی الیرام فرماید در ضمن اظهار حسیات خالصانه متوقع ارجاع خدمات هستیم معلوم است که اینجانبان را از فیض زیارت دستخط مبارک و شرح وقایع آنسامان محروم نخواهند گذاشت .
 انجمن سعادت

بموجب خبر صحیحی که از پاریس رسیده است : محمد علیشاه میخواهد که قبل از انعقاد مجلس شورای ملی در طهران به رهن گمرکات روس استقراضی نماید و از اروپ نظار مالیه بیاورد . البته حضرت مستطاب اشرف عالی را لازم است که جهت جلوگیری بژودی پروتست نمایند که قبل از انعقاد مجلس شورای ملی ملت قبول ندارد و به ادای وجه قرض شده ابدأ ملت ایران ذمه دار نیست بعد پروتست نامه را بواسطه جراید و مکتوبات و لوایح و اعلانات بشمار نقاط مالک خارجه و به سفرا دول معظمه برسانید .
 « انجمن سعادت »

بطوریکه قبلاً هم اشاره کردیم پس از انقلاب و عصیان تبریز و
 هوا داری آزادبخواهان آنجا از مشروطیت بتدریج از نقاط دیگر ایران
 هم سروصدا برخاست که یکی از قویترین و بانفوذترین آنها صدای
 تنکابن و کیلان و قیام سپهدار بود که جریان آنرا دیدیم .

یکی دیگر از این قیامها نیز که نقش عمده‌ای در احیای مشروطیت داشته است نهضت
 و قیام بختیارها در جنوب ایران است .

حاج علیقلیخان سردار اسعد رئیس ایل بختیاری درباریس بود و در آنجا هم مانند اسلامبول
 ایرانیان تبعید شده یا ناراضی کانون فعالیت داشتند و از جمله سردار اسعد را تشویق کردند
 که برای برانداختن استبداد محمد علیشاه دست بکار شود و او هم مرتضی‌قلیخان بختیاری را بایامی
 بایران فرستاد و دستور قیام بایل خود صادر کرد .

مرتضی‌قلیخان بطهران آمد و بدون اینکه کسی از مأموریت او مطلع شود حتی با محمد علی
 شاه هم ملاقات کرد و باصفهان رفت ، چند روز بعد خبر اغتشاش بختیاری بلند شد و این ایل
 بفرماندهی صمصام السلطنه باصفهان حمله بردند و آنجا را متصرف شدند و صمصام السلطنه حکومت
 را بدست خود گرفت و از این زمان تا موقع آمدن حاج علیقلیخان سردار اسعد در ۱۰ ربیع‌الثانی
 ۱۳۲۷ ریاست نهضت جنوب را بعهده داشت و قیام او هم یکی از مایه‌های امیدواری آزادبخواهان
 ایران بود بطوریکه در قصیده مستزاد استاد بهار نام صمصام را هم بدنبال نام ستار و سپهدار می‌بینیم .
 حاج علیقلیخان در ۱۰ ربیع‌الثانی یعنی یکروز بعد از فتح قزوین بدست مجاهدین شمال
 از راه محمره (خرمشهر امروز) و مرستان (خوزستان امروز) باصفهان وارد شد و ریاست نهضت
 جنوب را بدست گرفت .

در این زمان بود که سپهدار از رشت بقزوین آمده بود که نامه انجمن سعادت که آنرا نقل
 کردیم صادر شده بود .

بطوریکه از همان نامه پیداست بر اثر تشویقات انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول و علمای
 آزادبخواه نجف و توصیه‌های محمدولیخان سپهدار سردار اسعد هم برای همراهی به نهضت شمال
 و تصرف تهران عازم شد و پس از بالغ بر چهل روز اقامت و توقف در اصفهان در ۲۷ جمادی‌الاول
 با ۷۰۰ سوار از اصفهان حرکت کرد و چون امیرمفتح بختیاری برادرش که طرفدار محمد علیشاه
 بود با عده‌ای قوای دولتی در کارشان بود بدون اینکه بآنجا برود از راه نیزابرقم آمد و بیکهفته
 بعد وارد قم شد و ستاد خود را در این شهر مستقر کرد و فوراً با سپهدار که ستادش در قزوین بود
 ارتباط حاصل کرد و خود را زیر فرمان او نهاد .

در تلگرافی که سر جورج بارکلی بوزیر متبوع خود در لندن راجع باین موضوع در
 ۲۵ ژوئن ۱۹۰۹ (۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) میفرستد میگوید :

«سردار اسعد امروز صبح زود وارد قم شد و امشب هم ژنرال قنصل روس
 وارد خواهد شد بختیارها یکبه‌بم وارد شده‌اند تقریباً ۵۰۰ نفر میباشند و
 تلگرافی به سپهدار نموده‌اند که سردار اسعد با ۱۰۰۰ نفر بختیاری می‌آیند و

تماماً تحت فرمان سپهدار خواهند شد . این مخایره را در طهران فهمیده اند این تلگراف بی اندازه باعث تشویش واضطراب دولتیان شده است .
بدینقرار شهر تهران حالا ازدو طرف مورد تهدید ملیون قرار گرفت از مغرب بوسیله قوای سپهدار که در قزوین بودند و از جنوب بوسیله نیروهای سردار اسعد که آنها هم خود را در زیر فرمان سپهدار قرار میدادند .

طبعاً سقوط قم و نزدیک آمدن مجاهدین بختیاری در عزم و همت **بسوی طهران** ملیون شمال که در قزوین بودند بی اثر نبود . زیرا سپهدار که تا اینوقت در قزوین مانده بود و مشغول مذاکره با طهران بود حالاً مصمم بحرکت شد . در روزهای پیش از آن مذاکرات بسیاری با او شده بود و حتی باو می گفتند که علاوه بر اینکه منظورهایی شما حاصل شده و مشروطیت اعلام میشود حکومت گیلان و مازندران هم بشما واگذار میگردد و شما از قزوین باز گردید ، همانطور که بلافاصله پس از ورود سردار اسعد همین حرفها باو هم گفته میشد .

باید بعنوان معترضه تذکر داد که در این زمان سفارتخانه های روس و انگلیس در ایران خیلی فعال بودند و نقش رابط و واسطه ای را میان دربار محمد علیشاه و نیروهای مجاهدین بازی میکردند . و این بدانجهت بود که ازدو سال پیش روس و انگلیس با پیمان ۱۹۰۷ و از ترس قوای دول متحد آلمان و اطریش و هنگری در مرکز اروپا با وساطت دولت فرانسه اختلافات خود را در آسیا بکنار گذاشته متحد شده بودند و از جمله ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند و نمایندگان آنها هم در ایران با هم ارتباط و همکاری نزدیک داشتند و در ضمن در جریان نهضت مشروطیت فعالیت بسیار میکردند ، آنها میخواستند که قوای مجاهدین بطهران وارد نشود و محمد علیشاه هم مشروطیت را مجدداً اعلام کند و هم از ترس نیروهای مجاهدین بیشتر بآنها متوسل و پناهنده شود و بهمین جهت نمایندگان از دو دولت به پیش سردار اسعد و سپهدار میرفتند و مذاکراتی میکردند . اما این هر دو سردار عدم اعتماد خود را بوعده های محمد علیشاه و تصمیم قاطع خود را برای احیای مجدد مشروطیت اعلام میداشتند و مصمم بودند که طبق قرارها و موافقت های قبلاً بین و ترتیبی که با انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول داده شده بود بطهران بیایند .

وقتی که این عزم جزم شد سمدالدوله وزیر امور خارجه و کفیل ریاست الوزرای محمدعلی شاه باز بسفارتخانه ها متوسل شد و سفارت روس آخرین کوشش خود را بصورت اولتیماتومی برای منصرف ساختن سپهدار از حرکت بطهران بکار برد و پیمانی بمضمون زیر برای سپهسالار فرستاد .

« جناب اشرف آقای سپهدار اعظم

حسب الامر دولت بهیه امپراطوری به آنجناب اعلام میشود که باید بغوریت با معدودی از همراهان خودتان بطهران حرکت و از خیال حمله صرف نظر کنید و پس از ورود مستقیماً به منزل جناب سمدالدوله بروید در این صورت شئونات و اموال و اتباع شما مصون و مورد ضمانت دولت بهیه امپراطوریست والا اگر بطور حمله به اتفاق مجاهدین بغواهید بطهران حرکت کنید دولت بهیه امپراطوری قویاً جلو گیری خواهد کرد . »

سپهدار اعظم باین موضوع بدین مضمون پاسخ میدهد که :

« چون ما شیعیان مجبور باطاعت از امر علمای اعلام و حجج اسلام هستیم و نظر به اینکه آیت الهین و حججین اسلام آقایان ملا عبدالله مازندرانی و آخوند ملاکظم خراسانی حکم گرفتن مشروطیت را صادر فرمودند اینجانب بوظیفه ملی و مذهبی خود قیام و در رأس مجاهدین غیور خود بحمدالله فاتحانه بقزوین ورود نمودم از این جا هم بمون الله تعالی بطرف طهران خواهم رفت . من بوظیفه ملی خویش قیام نموده و خواهم نمود دولت امپراطوری هم قادر است بوظیفه خود رفتار کند . »

باوجود این ظاهرآ سپهدار راضی میشود که بضمانت سفارت روس برای مذاکره صلح و برقراری مجدد مشروطیت بطهران برود ولی گویا در اثر مشورت با سایر همراهانش از این هزم منصرف میگردد و مصمم میشود که از قزوین بطرف طهران پیشروی نماید و بهمین قصد در ۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ حرکت میکند . در همین موقع است که شرح زیر را مینویسد :

« چون ماندن قزوین بطول انجامید و بازکار تهران ناتمام ، اگرچه بطهران با اطمینان سفارت روس احضار کردند ، لهذا امروز بایک عده همراهان متوکلا علی اله حرکت و الان که چهار ساعت بفروب مانده است در قریه شریف آباد ملکی خودم هستم و انشاء اله عازم طهران میشوم ، اگر بار باشد مرا ماه و هور ، هر چه لایه بشاه ایران کردیم . بکار نیاید . »

« بسی لایه کردم به اسفندیار نیامد برش لایه کردن بکار »

« تودائی و دیدی زمن بنده کی نذرقت و سیر آمد از زندگی »

پس از یکشب توقف در شریف آباد سپهدار به ینگی امام نیمه راه قزوین و طهران جلو آمد و چند روز در آنجا ماند تا هم بقیه مجاهدین برسند و هم باز با طهران مشغول مذاکره و مکاتبه و تلگراف شد چند روز بعد یعنی ۱۴ جمادی الثانی عازم پیشروی بسمت کرج بود زیرا بقراری که باز مینویسد « خیلی تلگرافات مؤثر بشاه و وزرای ایران کرده ایم بطهران مؤثر نشد ، جواب مهملات داده اند . »

حرکت سپهدار از قزوین مایه ترس محافل درباری و مستبدین طهران و تمجب سفارت خانه های روس و انگلیس که تصور میکردند سپهدار و مجاهدین پیشروی نخواهند کرد شد . بطوری که در گزارشی که چند روز بعد بتاریخ ۱۲ ژوئیه (۲۲ جمادی الثانی) سر جورج بار کلی برای وزارت امور خارجه لندن میفرستد اشاره باین پیشروی میکند و مینویسد :

« ... خبر رسید که سپهدار از قزوین حرکت نموده و چندان مسافتی از طهران دور نیست ، عجب تر آنکه در چند روز قبل سپهدار قبول کرده بود که خود را از فدائیا خارج کرده و برای صلح بطرف طهران بیاید در صورتی که از طرف سفارت روس امنیت او را ضمانت نمایند »

خبر پیشروی سپهدار که باردوی سردار اسعد میرسد ، آن اردو هم روز ۱۲ جمادی الثانی از قم بطرف طهران پیشروی میکنند و در رباط کریم شهریار مستقر می شوند .

فتح کرج

موقعیکه سپهدار قصد حرکت و پیشروی به کرج دارد اتفاق ناگواری روی میدهد که سپهدار در یادداشت‌های خود مسئولیت آن را بعهده عجله و نافرمانی یفرم خان میگذارد زیرا بقراری که سپهدار مینویسد تمام فرماندهان را برای پیشروی بکرج جمع میکند و قرار میگذارند که «همه گوی در حصارک نزدیک کرج جمع شوند و از آنجا حمله بطرف کرج بشود. پس از فتح کرج همه گوی جمع بوده حرکت نکنند تا از آنجا نقشه طهران داده شود» یفرم خان و میرزا علی خان از حصارک بکرج میروند و قوای مختصر قزاق دولتی را که در کرج بودند منهزم میکنند و کرج را متصرف میشوند ولی بعد بجای آنکه در آنجا بمانند و منتظر بقیه مجاهدین شوند بدستور یفرم خان بنای تمقیب قزاق‌های دولتی را میگذارند در حالیکه سوارهای یفرم خان شش فرسخ در تابستان آمده بودند و خسته بودند باز هم سه فرسخ تا شاه‌آباد رفتند در آنجا «قزاق‌ها در کاروانسرای مجدالدوله سنگر از سابق بسته بودند» با مسلسل و توپ بدسته یفرم حمله کردند «شبهم دز گرفت. آن شب تا صبح یکمده سوار با این یفرم که یک مراده توپ هم با خود برده بود در کاروانسرا ماندند. چون صبح شد توپ مسلسل هم چند نفر را کشت. اگرچه از طرف قزاق هم خیلی کشته شدند ولی سوارهای ما مراجعت. بیدق سواره یفرم و توپ که برده بود دست خصم افتاد»

خبر این واقعه را نصف شب با تلفن به سپهدار که در نیکی امام بود اطلاع دادند و او فوراً بسمت کرج حرکت کرد و خود را در سفیده صبح به کرج رسانید «اما کار از کار گذشته بود»

سپهدار در عزامت سلیمانیه کرج منزل کرد و چند روز برای استراحت قشون خود در کرج ماند و از اینجا با سردار اسعد که در رباط کریم بود ارتباط حاصل کرد.

خبر نزدیک شدن اردوهای مجاهدین سپهدار و سردار اسعد به طهران محمدعلیشاه و درباریان را بیش از پیش بدست و پا انداخت و بهمین جهت باز سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس فعالیت شدید خود را برای جلوگیری از ورود مجاهدین بطهران دنبال کردند.

از لندن هم سردار واد کری وزیر امور خارجه انگلستان به سر جورج بار کلی دستور داده بود که با فشار کت همکار روسیه اقدامات بیشتری بعمل آورد که از ورود مجاهدین بطهران جلوگیری شود و در این باب نمایندگان روس و انگلیس ملاقاتی هم با محمدعلیشاه نمودند و بعد که از هر سفارتخانه دو نماینده یکی پیش سپهدار و دیگری پیش سردار اسعد مأمور ساختند مستر چرچیل منشی سفارت انگلیس به همراهی رومن اوسکی پیش سردار اسعد رفتند و مازوراستو کس وابسته نظامی سفارت انگلیس به همراهی بارون اوسکی به نزد سپهدار مأمور شدند.

روز شنبه ۴ ژوئیه موقعیکه این دو نفر اخیر بسمت کرج برای ملاقات سپهدار میرفتند در شاه‌آباد میان دست یفرم و قشون دولتی جنک و زد و خورد بود و حتی چند تیر هم بسوی اینها افکنده شد که خوشبختانه آسیبی بایشان وارد نساخت و آنها توانستند به آسانی پیش سپهدار بروند.

سپهدار در یادداشت خود در تاریخ ۱۶ جمادی الثانی مینویسد:

«دیروز بارونوسکی نماینده روس و یک نفر آتاشه میلتر انگلیسی آمدند برای اعلان که ما خیال یاغیگری داریم و ما هم بعضی مطالب پیشنهاد نمودیم که تا فردا

که ظهر سه شنبه ۱۷ است جواب بدهند »

درواقع نمایندگان سفارتخانه های روس و انگلیس مأمور بودند که به سپهدار و سردار اسعد اعلام کنند که حرکت آنها بطهران یا غیرگی است و عمل و اقدام آنها موجب اختلال نظم عمومی و آسیب و صدمه باتباع خارجی خواهد بود و از این جهت قوای خارجی برای «استقرار نظم» مجبور بمداخله خواهند شد .

این تمهید و ابلاغ سفارتخانه ها نه در سپهدار مؤثر افتاد و نه در سردار اسعد .

ماژور استو کس وابسته نظامی سفارت انگلیس جریان مشروح مذاکره و ملاقات با سپهدار را بوزارت خارجه انگلستان گزارش داده است که متن آن در کتاب آبی ترجمه شده است و از آنجا که این سند گرانها روحیه سپهدار و افراد او و طرز کار و حالات مجاهدین را در هنگام حمله بطهران بیان میکند ما عین آنرا در اینجا نقل میکنیم (۱) :

« من و مسیو بارون اوسکی روز ۴ ماه ژوئیه سه ساعت بعد از ظهر وارد کرج شدیم چون صبح آنروز بتوسط تلفون برای ملاقات از سپهدار درخواست وقت نموده بودیم بعضی ورود بکرج سپهدار ما را نزد خود پذیرفت . مسیو بارون اوسکی به سپهدار اطلاع داد که نمایندگان دولتین مقیم طهران بایک پیغامی که نتیجه مذاکرات لندن و بطرز بورخ است ما را نزد شما فرستاده اند . من هم اظهار داشتم که مستر چرچیل و رومن اوسکی بایک چنین پیغامی نزد سردار اسعد رفته اند .

سپهدار اظهار نمود الان از سردار اسعد که در براط کریم است برای من کاغذ رسید . بعد مسیو بارون اوسکی ترجمه دستور العملی که بماداده بودند بفارسی برای سپهدار قرائت نمود . سپهدار بدقت گوش داد بعد از اینکه مسیو بارون اوسکی دستور العمل فوق را تمام خواند سپهدار ورقه را از او گرفته و شخصاً قرائت نمود و پیش خود نگاهداشت .

پس از آنکه سپهدار دستور العمل را ملاحظه نمود از شاه شروع بشکایت کرد و اظهار داشت ابداً نمیشود بشاه اطمینان نمود هر قولی که داده آتقدر در اجرای آن طول میدهد که مثل نکردن محسوب میشود و دردور خود خائنین و مفسدین و ملاهارا جمع نموده و نصایح این چند نفر را باراده سایر ایرانیان برتری میدهد . وزرای شاه ابداً جواب تلکرافات ما را نمیدهند و بیش از ده تلکراف مغایره شده و بیجای از آنها جواب نرسیده است بعضی از وزرا خائن اند (ولی اسم نبرد) وزرا کمیته ملتیانرا در طهران برسمیت نشناختند .

(این مطلب راجع است بکمیته که در طهران تشکیل یافته بود در ابتدا سعدالدوله آنها را برسمیت می پذیرفت ولی بعد اعتنا نکرد) سپهدار بعد اظهار نمود که میخواهد با سایر رؤسای ملتیان در این خصوص مذاکرات لازمه نماید و برای همین مقصود از نزد ما خارج شد یک ساعت و نیم بعد مراجعت نمود اظهار کرد ملتیان

خیلی متشکراز مساعی دولتین معظمین که در واقع دودولت عمده روی زمین اندو
برای اصلاح مبذول میدارند هستند .

بعد از ما سؤال نمود که آیا شاه از فرستادن شما خبر دارد یاخیر
من جداً جواب دادم یقین ندارم ولی گمان میکنم که اطلاع ندارد . مسیو بارون اوسکی
گفت گمان میکنم که از آمدن ما شاه خبر نداشته باشد . سپهدار پرسید که مقصود از
لفظ برقراری نظم چیست و اظهار نمود که حرکات قشون او همیشه از روی نظم بوده
و خواهد بود .

قشون ملتی برای مقصودی آمده اند که هنوز آن بعمل نیامده او سردار
اسعد از حرکات قشون خود ضمانت نموده و مینمایند . اگر سفارتین ترتیبی بدهند که او
یا سردار اسعد هر کدام با ۱۵۰ نفر آدم در شهر یا یکی از باغات دور شهر آمده آنوقت
با مشورت سایر ولایات ترتیب اساسی برای استقرار مشروطیت خواهند داد .

من از سپهدار پرسیدم مقصود شما از استقرار مشروطیت چیست ؟ در جواب
اظهار کرده بود چند چیز هست که ملتیان مایلند آنها را معمول دارند . من گفتم اگر
شما آن مطالب را بیا بگوئید ممکن است که سفارتین آن مطالب را بنظر شاه رسانیده و
در قبولی آنها اصرار نمایند و در آنصورت سفارتین ضمانت اجرای آنها را خواهند کرد .
سپهدار چند فقره از آنها را اظهار کرد و ما خواهش نمودیم که این مطالب را
روی کاغذ بیاورد . سپهدار دوباره از شاه بنای شکایت آغاز نمود اظهار کرد از آن
وقتی که مشروطیت برپا شده شاه متصل اساعی بود که مشروطه را برهم زند ؛ و حوادث
سال گذشته را خاطر نشان نمود .

من گفتم از گذشته نباید شکوه کرد خوبست آنها را همینطور گذشته محسوب دارید .
در همین ایام شاه نصایح دوستانه دولتین را قبول نموده و اغلب مواد پر گرام مارا
به موقع اجرا گذارده بقیه را هم اجرا خواهد کرد . قانون انتخابات حاضر تمام مقدمات
انتخابات مجلس مهیاست .

مسیو بارون اوسکی اظهار کرد که مجلس خیلی اهمیت دارد وقتی که بر سمیت منعقد
گردید آن زمان میتوانی تمام وزرا را تغییر بدهید . سپهدار دو مرتبه مطلبی را که
سابقاً گفته بود تکرار نمود که (مقصود ملتیان هنوز بعمل نیامده است) بعد سپهدار برای
نوشتن تقاضاها از نزد ما خارج شد و فاصله یک ساعت بایک ورقه که در آن ۸ ماده از
تقاضاهای خود نوشته بود وارد شد . برای اینکه ابد آجای سوء تفاهم باقی نماند ما
خواهش کردیم که آن تقاضاها را برای ما بخوانند و او تقاضاها را قرائت نمود ، من سؤال
کردم اشخاصی که اخراج آنها را تقاضا کرده اید کیانند ؛ سپهدار از روی ورقه دیگری
که در دست داشت اسامی ذیل را قرائت کرد :

امیر بهادر	شیخ فضل الله	مفاخر الملک
مقتدر نظام	صنیع حضرت	ملا محمد آملی

ما اظهار کردیم که این تقاضاها را بسفارت خواهیم برد و بعد جواب میدهیم که

آیا ممکن است نمایندگان آنها را بنظر شاه رسانیده و درخواست قبول نمایند یا خیر سپهدار تقاضای جواب فوری نمود ولی ما گفتیم با احتمال اینکه شاید در آنها مذاکره بعمل آید خوب است تا ۳ روز منتظر باشید.

سپهدار گفت توقف قشون هر روز مبلغ کلی خسارت بلتیان وارد می آورد ولی تا ظهر سه شنبه منتظر خواهیم شد و ما وقت را قبول کردیم. سپهدار سؤال نمود که آیا میتوانید قول بدهید که در چند روز اقدامات نظامی بر ضد ما نخواهد شد ما جواب دادیم که نمی توانیم چنین قولی را بدهیم ولی اگر بشما حمله کردند البته میتوانید که جنگ کنید و ما خارج شدیم. از آن وقتی که وارد قشون ملتیان شدیم در نهایت احترام با ما رفتار کردند هر سرپازی که بسا میرسید احترامات لازمه نظامی را بجای می آورد من ابتدا آثار یأس از شکست صبح در میان آنها مشاهده نکردم و از چند نفر آنها سؤال کردم جواب دادند شکست نبود، بلکه بدون هیچ خسارت دعوی پیش قراول بوده است. وقتی که در مراجعت بطهران بشاه آبا رسیدیم در آنجا (بکایتن پری بینی زوف) فرمانده قزاقهای ایرانی اطلاع دادیم که سپهدار تا ظهر سه شنبه اقدام نظامی نخواهد کرد. »

«ما زور استو کس آ تا شه میلتر »



دسته ای از مجاهدین همراه سپهدار در موقع فتح تهران

در صف ایستاده نفرات زیر را میشناسیم: از چپ بر است نفر اول ضییم المالك خلع تبری. قرقچهارم حسن خلع تبری امیر ممتاز، نفر ششم جواد خان، نفر هفتم محمود خان.

پیشنهاد های سپهدار چنانکه معلوم بود مورد قبول واقع نشد،

فتح طهران نمایندگان روس وانکلیس باز هم چند بار دیگر با سپهدار و سردار اسعد ملاقات و مذاکره کردند و باز هم نتیجه ای حاصل نشد، در این گیرودار عده ای قشون روس با کشتی از باد کوبه بانزلی وارد شدند و این خبر اسباب نگرانی آزاد بخوانان

شد و بالاخره روز شنبه ۲۱ سپه‌دار فرمان حرکت از کرج و پیشروی به «قراپه» را صادر کرد
قراپه ملک خود سپه‌دار بود و در آخرین مذاکرات با نمایندگان روس و انگلیس
سپه‌دار گفته بود که خوبست چندتن از وزرا باینجا (قراپه) بایند و حضوراً مذاکره کنیم ولی این
پیشنهاد هم از طرف شاه رد شده بود .

بهر صورت نیروی سپه‌دار بقراپه آمد و سردار اسعد هم از رباط کریم حرکت کرد و
چون نمیخواست با اردوی بختیاری دولتی طرفدار محمد علیشاه روبرو شود بقاسم آباد آمدند که
یکفرسخ تا قراپه فاصله دارد .

درواقع در اینجا بود که دو نیروی ملی شمال و جنوب بهم پیوستند و میبایست سرنوشت
نهائی وقطعی مبارزه با طهران معلوم شود .

اردو های دولتی هم در همین جا در چهار محل حسن آباد ، شاه آباد ، احمد آباد ،
یافت آباد متمرکز شده بودند .

همانروز سپه‌دار سردار اسعد پیغام داد که برای ملاقات با او عصر بقاسم آباد می‌رود
ولی سردار اسعد جواب داد که چون شما از راه رسیده اید و خسته هستید ما طرف عصر بدیدن
شما می‌آئیم و همین قرار هم سردار اسعد با عده ای از سران اردوی بختیاری آمدند و با سپه‌دار
وسران مجاهدین ملاقات و مشورت کردند و باز گشتند .

روز بعد یکشنبه سپه‌دار عازم رفتن بقاسم آباد و بازدید سردار اسعد بود که صدای تیر
و تفنگ بلند شد ولی سپه‌دار اعتنائی نکرد و تا ده مویز رفت در آنجا معلوم شد که یفرمغان و میرزا
علیخان سران دسته ای از قوای سپه‌دار در حالیکه از کنوز عازم قراپه و بادامک بوده‌اند در میان
راه با قوای بختیاری دولتی برخورد میکنند بختیارهای دولتی امیرمفخم هم برای اغفال قوای
ملی پرچم سرخ انقلابیون را بالا می‌برند و به دسته یفرمغان نزدیک میشوند و آنها را مورد شلیک
قرار میدهند و جنگ مختصری در میگیرند ، بختیارهای سردار اسعد که در قاسم آباد بودند از صدای
تفنگ بسمت میدان واقعه میتازند ، این بار دسته یفرمغان بختیارهای دوست را بجای دشمن میگیرند
و با آنها شلیک میکنند خلاصه آنکه در این گیرودار عده ای تلفات بر طرفین وارد میشود .

سپه‌دار روز بعد را توقف کرد و روز سه شنبه بسمت ده مویز رفت خود او در
یادداشتی راجع باین قضیه مینویسد که «با این کار دیروز اگر مکت کنیم یا عقب برویم با این
ترس و اوهامه که همراهان ما را گرفته دیگر باید فاتحه خوانده همه گوی فرار کنیم ، لهذا حرکت کردیم»
وقتی که سپه‌دار بده مویز رسید معلوم شد بنه و اسباب او را بیادامک برده‌اند . سپه‌دار
هم بیادامک رفت ، دسته زیر فرمان یفرمغان و خود او در باغ بادامک بودند ،

موقعی که سپه‌دار به بادامک رسید عده ای هم دور او جمع شدند و از آنطرف هم برای
قوای دولتی در یافت آباد و احمد آباد کمکهای هنگفتی از نفرات و توپ و مسلسل رسید و آنها از
دو طرف آتش توپخانه را بروی بادامک باز کردند و نیروی سپه‌دار را مورد حمله قرار دادند
و جنگ معروف «بادامک» که جنگ قطعی فتح طهران بود در گرفت . بهتر است که شرح این
قسمت را از یادداشت‌های خود سپه‌دار نقل کنیم ،

« باری وورد بندنه به بادامك كه مردم بيشتر آمدند درميان همان باغ كه بنده بودم . در اين بين از دو طرف براي ما گلوله ريزي توپ كردند ، از گرما و شربل توپ مسلسل ، ميدان تفنگ طرفين دور بود ، خيلي اسب و آدم مردند اول كسانيكه از اردوي ما فرار كردند سوار شاهسون ايلخانلو بود ، آدمي باردوي بختياري فرستاديم كلك خواستيم ، آنها هم گفتند سه ساعت بغروب مانده ، بهر حال بنده ديدم بيشتر آمدها فراري شدند ما هم درميان حصار هستيم سه عراده توپ كوهستاني داريم نيتوانيم بينداريم كسي هم جرات نميكند از حصار خارج شود دشمن هم زور آورد و يورش آوردند يك تپه كوچك نزديك مارا گرفتند ، گلوله توپ هم مانند تترك ميبارد هر قسم بود خودم از ديوار بالا رفته يك عراده توپ كوهستاني را با حضرات تفنگچي تفكاني و دوسه نفر توپچي بآ طرف بهوي من آمدم . توپ را سوار کرده درجه گرفتم بخواست خدا شش تير توپ انداختم ، هر شش تير در آن تپه رسيد و تر كيد بعد شليك تفنگ هم كرديم كه حضرات كه يورش آورده بودند فرار كردند ، باري گلوله توپ آنها هم بامجال نداد ، چند تير هم با حمد آباد انداختم چون خواست خدائي بود آنها هم عقب نشستند . حضرات بختياري با سردار (وقتي) كه ما دشمن راعقب نشانده بوديم دوساعت بغروب مانده رسيدند و درده مويز نيم فرسخي بادامك منزل كردند آنها هم گفتند مادر راه دعوا كرديم . »

ميرزا سليم خان اديب الحكما كه خود در اين جنگها شركت داشته و حاضر و ناظر بوده است در كتاب « شب نشيني رمضان » وقتي ماجراي جنگ صحرای تر كمان را نقل ميكند كه در آنجا محمود ايلخان سپه دار شخصاً پاي توپ رفت و تر كمانان را فراري ساخت مينويسد (۱) ، « عجب از اينست كه هيچكس اينچنين شجاعت را در وجود ايشان نميدانست كه در آن سن و سال با آن هدم اطمينان از كس و كار اينگونه اقدامات نمايد و بي محابا داخل اينچنين مهلكه شود . »

« نيدانم چه عزمي است و چه بعثتي است كه مساعدت روزگار محض ملاحظه انجام كار ايران را با آن الواعزم داده چنانچه عين همين ايستادگي را در جنگ بادامك کرده در بين يأس و نا اميدي كه لا يقطع تير توپ و تفنگ مانند تترك از طرف اردوي چهار گانه دولت مستعجله استبداد بسم مجاهد بن ميبايد و در تمام حمله و هجوم سواره قرا داغي و بختياريهاي دولتي و قزاق و ساير اصناف قشون مقاومت کرده مخصوصاً در جنوب باغ بادامك بدلكرمي كهين برادر خود حضرت مستطاب اجل افغم آقای ساعد الدوله (۲) كه مواظب و محافظ آن نقطه بودند شخصاً پاي توپ ايستاده اردوي قزاقها و غيره كه از سر (زرد تپه) احمد آباد مجاهد بن را به تير توپ و تفنگ بسته بودند پرا كنده و متواري کرده قدرت خدا داده ملي را جلوه دادند . »

پس از این جنگ بادامک طرف عصر سیه‌دار بجادر سردار اسعد در ده مويز رفت و در آنجا مذاکره و مشورت کردند که شبانه بسمت طهران حرکت کنند . برای اینکار میبایست که از میان قشون دولتی که همه جا اردو داشتند بگذرند و این البته کار مشکلی بود با وجود این خوشبختانه بخوبی انجام شد .

باز هم سیه‌دار در یاد داشتهای خود شرح این تفصیل را مینویسد :

« چون بنده وضع اردوی خود را بدیدم ، جمعی فراری و جمعی مستعد فرار ، دیدم اگر طهران شکست بخوریم بهتر است تا در اینجا دست بسته گیر برویم ، گفتم زن طلاق است که امشب بسمت طهران حرکت نکنند ، حضرات هم گفتند ما حاضر و سه ساعت دیگر حرکت کنیم ، بنده آدم منزل که سه ساعت دیگر حرکت کنیم بکنفر فیض الله بیک هم بلد گرفتیم چون خودم بلد داشتم ، بعد سردار اسعد آدم فرستاد که شش ساعت از شب رفته می آئیم زودتر نمیتوانیم باری ماهه چیز را آماده نشستیم تا ساعت شش هم گذشت . ساعت هفت حضرات رسیدند . اول خودم جلورنتم الی ده سید آباد آنجا ماه جزمی که شب چهارشنبه ۲۴ بود پیدا شد . موسیو یفرم و سالار حشمت یوست خان را با فیض الله بلد جلوروانه کردم پیش قراول ، خودمان هم متعاقب ، بنه را هم دست کشیدیم که بروند قرا تپه باری زیریافت آباد صبح روشن شد از آنجا که بلد بودم بکاروانسرا خرابه ، اردوهای شاه همه در خواب خبر از جامی ندارند

» باری بکاروانسرا خرابه رسیدیم که حالا از یافت آباد گذشتیم و اردوها خبردار نشدند و نفر قزاق که میرفتند بشاه آباد ، گرفته و کشتند ، دیگر یکسره آمدیم به درشت ... »

بدین ترتیب اردوهای متحد سیه‌دار و سردار اسعد از میان سپاهیان دولتی عبور کردند در این موقع عده ای از گیلانیهای اردوی سیه‌دار همراه معزالسلطان با توپخانه عقب مانده بودند و در این پیشروی شرکت نداشتند .

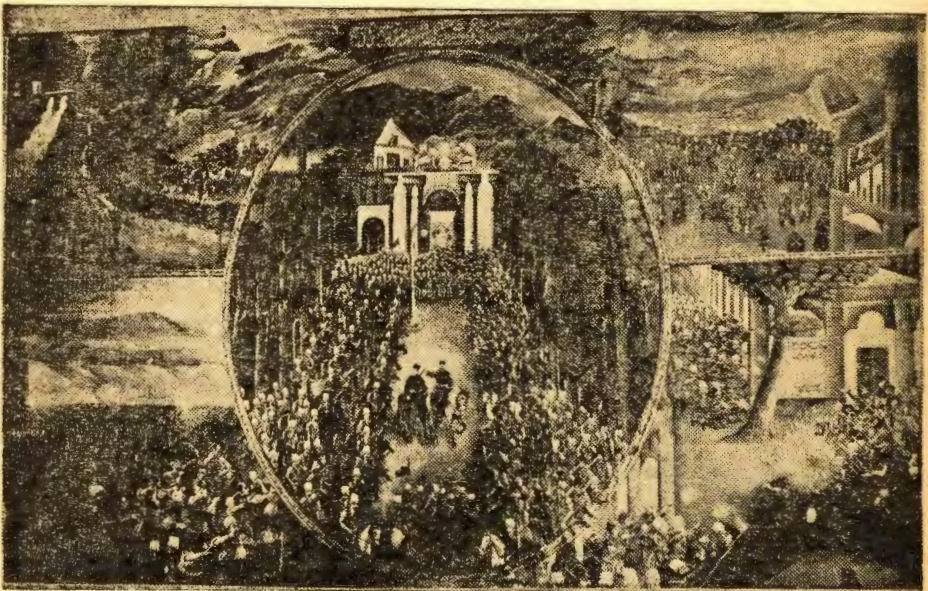
پس از رسیدن بدرشت ، یفرمغان و سواران ارمنی بطرف شمال رفتند و الهیار خان پسر منتصر الدوله پیشکار سیه‌دار هم با عده ای سوار بمب همراه برداشتند بسمت دروازه تاختند . دروازه های روبه غرب طهران یعنی دروازه قزوین و دروازه باغشاه مسدود و مستحکم بود باین جهت نیروهای ملی از خارج شهر را دور زدند و بطرف شمال رفتند صبح روز سه شنبه ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ از میان بهجت آباد (حالا در امتداد خیابان شاهپور جزو شهر شده است) گذشتند و پس از مختصر زد و خوردی در کنار خندق از دروازه یوسف آباد (نزدیکی دبیرستان البرز در محل خیابان شاهرزای امروز) وارد شهر گشتند و پس از عبور از مقابل سفارت انگلیس بسمت بهارستان و عمارت مجلس راندند در حالیکه عده ای از آنها از خیابان علاء الدوله (فردوسی امروز) بسمت توپخانه (میدان سپه امروز) که محل اجتماع نیروی دولتی بود سرازیر شدند . در شهر مدتی زد و خورد ادامه داشت ولی نیروهای بغتیاری دروازه های غربی شهر را گشودند و خود سیه‌دار هم در باغ مجلس بود .

در اینوقت بود که محمد علیشاه غضبناک و مایوس دستور داد شهر را بتوپ ببندند و فوای او از همه طرف ، از سمت حضرت عبدالعظیم ، از سمت دوشان تپه ، از سمت سلطنت آباد و بالاخره از کنار دروازه یوسف آباد مجلس و شهر را بآتش توپ بستند و مدتی این بمباردمان ادامه داشت .

عجب تر آنکه محمد علیشاه به نمایندگان روس و انگلیس که باو مراجعه کرده بودند قول داده بود که از توپ بستن بشهر صرفنظر کند ولی باز هم برخلاف پیمان شهر را بمبارده کرد ولی این عمل مذبحخانه او ثمری نبخشید .

بزودی کولونل لیاخف روسی فرمانده قشون محمد علیشاه و امیر مخم/ بختیاری که در اردوی دولتی بودند دست از جنگ کشیدند و بعداً تسلیم سپهدار شدند .

در تلگرافی که از سفارت انگلیس بلندن فرستاده شده است در این باب میگویند :
« کولونل لیاخف بهراهی برادر سردار اسد و مترجمین سفارتین بیهارستان رفت و غودرادر تحت او امر سپهدار که از طرف کیته ملتیان بوزارت جنگ منصوب شده است درآورد . »



تابلو فتح تهران

این تابلو پس از فتح طهران از طرف قشون مایون و مجاهدین نقاشی شده است و اصل آن که تابلو بزرگی است در منزل جناب آقای سالار مخم خلعت بری است این تابلو ۵ منظره را نشان میدهد بدینقرار :

۱ - (گوشه چپ بالا) - جنگ سر بل کرج ۲ - (گوشه چپ پایین) - جنگ بادامک
در این جاسپهدار در پشت توپ نشان داده شده است ۳ - (گوشه راست بالا) - جنگ زیر خندق
در کنار شهر ۴ - (گوشه راست پایین) - جنگ مجاهدین و بختیاری با سیلاخوری هادر شهره - (وسط)
ورود سپهدار و سردار اسد به مجلس شورای ملی روز ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷

روز جمعه ٢٧ جمادی الثانی محمد علیشاه و خانواده وعده ای

خلع محمد علیشاه از وزرایش از سلطنت آباد بیاب سفارت روس در زرگنده پناه بردند و متحصن شدند .

سر جورج بارکلی در تلگرافی بتاریخ ٦ اژوئیه از قول سابلین کاردار سفارت روسیه تزاری خبر تحصن محمد علیشاه را مخابره کرد و بعد متن تلگراف او را به تزار روسیه چنین نقل میکند ، « بروفق نصیحت دولتین مشروطه را برقرار نموده لیکن حرکت آنارشیت گری از اسلامبول ، کربلا ، تبریز ، طهران مملکت را به هرج و مرج انداخته است و باین جهت مجبور است که تقاضای حمایت از بیرق دولت قوشوکت آن اعلیحضرت نماید و مطمئن از همراهی آن اعلیحضرت درباره خود و خانواده و مملکت خویش بوده و منتظر نصایح ملاطفت کارانه آن اعلیحضرت هایونی میباشد . »

سپهدار در یاد داشتی راجع باین موضوع مینویسد :

« صبح جمعه ٢٧ جمادی الثانی بود که اعلیحضرت محمد علی میرزا تشریف بردند یعنی بنا خبر دادند که رفتند بسفارت خانه روس در زرگنده متحصن شدند ، تا آنوقت اهالی بنا نزدیکی نمی کردند و نمی آمدند ، آنروز که بلند شد دیگر همگی جمع شدند و سر کردند ...

« اعلیحضرت محمد علی میرزا به بست رفت در حالیکه باز روز قبل باو پیغام صلح داده بودیم ، فی الحقیقه خیلی بی غیرتی فرمودند و این ننگ را تا قیام قیامت برای خود گذاردند . »

وقتی که طهران باین ترتیب فتح شد آخرین کابینه دولت زمان محمد علیشاه که در آن سعدالدوله کفیل ریاست وزرا و وزیر خارجه بود مستعفی و فراری و متحصن گردید و دولتی وجود نداشت کمیته ای از ملیون بلا فاصله تشکیل شده بود که در آن محمد ولیخان سپهدار و سردار اسمد فاتحین طهران بسمت های وزارت جنگ و وزارت داخله در دولت موقتی تعیین شدند .

وقتی که خبر تحصن محمد علیشاه انتشار یافت کمیته مزبور که بنام « شورای عالی » نامیده شد جلسه ای تشکیل داد و خلع محمد علیشاه و سلطنت احمد شاه پسر او را تصویب کرد و علیرضا خان عضد الملک رئیس ایل قاجار که پیر مرد بود بسمت نیابت سلطنت موقتی تعیین نمود .

در همین موقع بود که سپهدار و سردار اسمد بیانیه زیر را صادر کردند که متن آن را

ار کتاب آبی نقل میکنیم :

« اعلام نامه »

« چون اوضاع مملکت ایران نشان میدهد که استقرار نظم و امنیت مملکت و برقراری حقوق و اطمینان قلوب مالت بدون تغییر سلطنت ممکن نبود و چون شاه سابق از تنفر ملت نسبت بخود کاملاً آگاه بود باینجهت در سفارت روس دژ تحت حمایت انگلیس و روس متحصن گردیده و به میل خود از تاج و تخت ایران استعفا نموده است

لهذا در نبودن سنا و مجلس شورای ملی نظر بلزوم موقع مجلس فوق العاده عالی در جمعه ٧ جمادی الاخر ١٣٢٧ در عمارت بهارستان طهران تشکیل یافت

اعلیحضرت همایونی (سلطان احمد میرزا) ولیمهد ایران به شاهنشاهی ایران انتخاب گردیده است .»

امضا : سپهدار اعظم وزیر جنگ

علی قلی وزیر داخله

مفاد همین اعلام نامه را هم عیناً بهکام تمام ولایات با تلگراف مخبره کردند .
پس از خلع محمد علیشاه احمد شاه را با تشریفات از سفارت روس خارج ساختند و بهسلطنت آباد بردند در آنجا سلطنت را باو اعلام کردند و بعد هم او را بشهر آوردند و شاه خواندند .

سپهدار مینویسد :

«باری ماروز جمعه ۲۷ جمادی الثانی فرستادیم همه امنا ، امرار اخیر کردند روز شنبه ۲۸ همه جمع شدند آقای عضدالملک قاجار را نایب السلطنه کردیم و اعلیحضرت سلطان احمد را شاه نمودیم و تا سه روز هم در مجلس کارها را انجام میدادیم و روز هفتم رافتم بدیوانخانه ، شاه را هم از زرگنده بهزار مرارت بشهر آوردیم درحالتی که گریه میکرد روز نهم سلام منعقد و همه حاضر ، ولیمهد شاه گردید ، عضدالملک نایب السلطنه .»

همچنین شورایمالی چند نفر از مستبدین و طرفداران محمدعلیشاه را بجرم خیانت بملت محاکمه و محکوم باعدام نمود از آنجمله مفاخرالملک درباغشاه تیرباران شد و صنیع حضرت رئیس دسته اوباشان داوطلب خدمت محمد علیشاه و نیز شیخ فضل الله نوری دشمن خیر سر مشروطیت در میدان توپخانه بدار کشیده شدند و باین ترتیب بساط حکومت مستبدانه محمدعلیشاه و دوران معروف باستبداد صغیر بپایان رسید و بیمناکست نیست که در اینجا هم باز چند سطر از یاد داشتهای سپهدار را نقل کنیم :

«از هزار یکی نوشتم و از حکایت ها اندکی ، شوخی نیست با این عده قلیل از چهار اردو گذشتن و یک شهر چهارصد هزار نفری را فتح کردن . جز خواست خداوند دیگر احتمالی نمیتوان داد ، خوابهای غریبی که دیده بودم بین جرات و قوت قلب میداد استخاره های قرآن که مینمودم و آیه های مناسب و ترغیب فتح و نصرت اسباب رشادت من میشد که از هیچ چیز نمی ترسیدم . گلوله های توپ و تفنگ را بازیچه می پنداشتم و هر کس می ترسید خیلی باو بدمیگفتم و روزیکه وارد طهران میشدم مثل همان اوقات سابق می پنداشتم و اصلاً بر ایم تفاوتی نداشت . بحمد الله بقصود و مرام رسیدیم ...»

فتح طهران و تغییر سلطنت و حوادث مربوط به آن طبیعتاً در ذهن نویسنده گان و شعرای وقت اثر زیاد داشت بطوریکه اشعار و مقالات بسیار از صمیم قلب برای این فتح ساخته و نوشته شد . شاید زیباترین این اشعار ترجیع بند استاد محترم آقای ملک الشعراء بهار باشد که در آن روزها ساختند و در صفحه دوم نخستین شماره روزنامه ایران نو در تاریخ ۸ شعبان ۱۳۲۷ انتشار یافت و در کتاب «اشعار سیاسی ایران جدید» تألیف ادوارد براون هم در صفحه ۲۱۸ نقل شده است و از آنجا که این ترجیع بند هم زیباست و هم سبک و طرز نویسی دارد تمام آنرا از روزنامه «ایران نو» نقل میکنیم :

می ده که طی شد	دو ران جانکاه
آسوده شد ملک	الملك لله
شد شاه نورا	اقبال همراه
کوس شهی کوفت	بر رعم بد خواه
	شد صبح طالع
	الحمد لله
یکچند ما را	غم رهنمون شد
جان یار غم گشت	دل غرق خون شد
مام وطن را	رخ نیلگون شد
و امروزه دشمن	خار و زبون شد
	زین جنبش سخت
	الحمد لله
چندی ز بیداد	فرسوده گشتیم
با خاک و با خون	آلوده گشتیم
زیر پی خصم	پیسوده گشتیم
و امروزه دیگر	آسوده گشتیم
	از ظلم ظالم
	الحمد لله
آنانکه ما را	گشتند و بستند
قلب وطن را	از کینه خستند
از بد نوادی	پیمان شکستند
از چنک ملت	آخر نجستند
	از حضرت شیخ
	الحمد لله
آنانکه با جور	منصوب گشتند
در معدة ملک	میکروب گشتند
آخر به ملت	مفضوب گشتند
از ساحت ملک	چاروب گشتند
	پیران جاهل
	الحمد لله
چون کدخدا دید	جور شبان را
از جا برانگیخت	ستار خان را
مد ستم ساخت	آن مرزبان را
تا کرد رنگین	تیغ و سنان را
	طی شد شبانکاه
	الحمد لله
	زین فتح ناگاه
	الحمد لله
	وز کید بدخواه
	الحمد لله
	تا حضرت شاه
	الحمد لله
	شیخان گمراه
	الحمد لله

وز مغز بدخواه	از خون دشمن		
الحمد لله	الحمد لله		
	لختی جهیدند	پس مستبدین	
	لختی شنیدند	گفتند لختی	
	شیران رسیدند	نا که ز هر سو	
	دم در کشیدند	آن روبهان باز	
مکار رو بآه	شد طعمه شیر		
الحمد لله	الحمد لله		
	با بختیاری	اقبال شد یار	
	حق کرد یاری	گیلا نیان را	
	یکسر فراری	جیش عدو شد	
	دشمن حصارى	در کنج غم گشت	
بر طرز دلخواه	شا کار ملت		
الحمد لله	الحمد لله		
	شد فتنه راسد	یکسو «سپهدار»	
	سردار اسعد	یکسو یورش برد	
	آمد ز يك حد	ضرغام بر دل	
	تیغ مهند	بر کف گرفتند	
از هر طرف راه	بستند بر خصم		
الحمد لله	الحمد لله		
	سدى متین بود	بد خواه دین را	
	پاداشش این بود	خاکش بسر شد	
	(۱)		
	دایم قرین بود	دشمن که با هیش	
با ناله و آه	اکنون قرین است		
الحمد لله	الحمد لله		
	فرخته بادا	بخت «سپهدار»	
	پاینده بسادا	سردار اسعد	
	بر نده بادا	صمصام ایمان	
	دل زنده بادا	ضرغام دین را	
بدخواه در چاه	کافتاد از ایشان		
الحمد لله	الحمد لله		

ستار خان را بادا ظفر یار
تبریز بیان را یزدان نکهدار
سالارشان را لیکو بودکار
احرار را نیز دل باد بیدار

تاجمله گویند باجان آگاه
الحمد لله الحمد لله

(ملك الشعراء بهار)

هم چنین ترجیع بند مفصل دیگر است که در شماره ۴۷ روزنامه نسیم شمال درج شده و بعد از شماره ۹۳ روزنامه ایران نو و همچنین در صفحه ۲۲۲ کتاب «اشمار سیاسی ایران جدید» هم نقل گشته است و فقط سه بند آنرا نقل می کنیم :

صد شکر حقوق وطن امروز ادا شد
به به چه بباشد
مشروطه بیا شد

هنگام صفا وقت وفا رفع جفا شد
به به چه بباشد

.....

شد خلع محمد علی از تخت کیانی
آنان که تو دانی
پنهان و نهانی

از چنک دورنگان وطن امروز رها شد
به به چه بباشد

خلاق جهان تازه ببا شاه جوان داد
هم قوت جان داد
بلروح روان داد

از جهد «سپه دار» وطن کام روا شد
به به چه بباشد

.....

این ترجیع بند هم که اثر طبع میرزا تقی خان درویش طاست در شماره (۹۳) ایران نو نقل شده است و ده بند دارد که دو بند آن نقل میشود :

باز نوای ز نو مرغ طرب ساز کرد
نشست بر شاخ گل نوای آغاز کرد
هزارستان سرود چو گل دهن باز کرد
هزارستان خوش بخویش دمساز کرد

ز هر طرف شد بیا بانك دف و ارغنون

چو شد «سپهدار» را خدای ستاریار
 خدای ستار کرد ورا بستاریار
 ز صولت هر دوبار خصم نودی فرار
 سفارت روس شد ورا محل قسار
 کند تلاوت همی آیه «والنادمون».

پس از فتح طهران و خلع سلطنت از محمدعلیشاه سپهدار دیگر بمنظور
 زمامداری سپهدار خود رسیده بود و خیال شرکت در کاری نداشت ولی چون دولتی وجود
 نداشت و کارها سامانی نگرفته بود سپهدار ناچار در کابینه موقتی با سمت
 وزارت جنگ و طبیعتاً عضو مقدم کابینه شرکت داشت زیرا در این کابینه رئیس الوزراء هم
 وجود نداشت .
 اعضای این کابینه تاریخی که دوازدهمین کابینه از زمان برقراری مشروطیت میشد
 اشخاص زیر بودند :

وزیر جنگ - سپهدار اعظم	وزیر داخله - سردار اسعد
وزیر خارجه - ناصرالملک	وزیر مالیه - مستوفی الممالک
وزیر عدلیه - فرمانفرما	وزیر پست و تلگراف - سردار منصور
وزیر علوم و اوقاف - صنیع الدوله	

قابل تذکر است که ناصرالملک در این اوقات در ایران نبود. او در زمان سلطنت محمد
 علیشاه پس از یکدوره ریاست وزرائی با رویا رفته بود. وقتی که وضع محمدعلیشاه دشوار شد
 او را اسماً رئیس الوزرا کردند و دعوتش نمودند که از اروپا بایران بیاید ولی او که ظاهراً از
 آنوضع راضی نبود کسالت فرزندش را بهانه کرد و نیامد و سعدالدوله که وزیر خارجه بود عنوان
 کفیل ریاست وزرا را هم داشت و در آن کابینه بود که طهران از طرف ملیون فتح شد. بواسطه
 همین عدم مشارکت در کابینه های زمان محمدعلیشاه و از این جهت که ناصرالملک مردی تحصیل
 کرده و متجدد بود و جاهتی داشت و در این کابینه از طرف ملیون به وزارت خارجه انتخاب شد.

سپهدار شخصاً میل شرکت در کار را نداشت خود او در یادداشتی بتاریخ ۲۵ شعبان
 ۱۳۲۹ باین جریان اشاره کرده و چنین مینویسد :

«... پس از ورود بطهران و رفتن محمدعلی شاه بسفارت و خلع او بناشد که ما
 ها دخیل کار نباشیم ، چون در قزوین من قسم خوردم که پس از فتح طهران داخل
 خدمت و کار نشوم فی الحقیقه بهمین عقیده ثابت بودم پس از اینکه وارد طهران
 و پولکویک قزاق خواست تسلیم شود و حضرات ناچاری بخصوص حاج علیقلی
 خان سردار اسعد مرا موقتاً وزیر جنگ ملت نمودند که پس از تعیین شاه و نایب السلطنه

هم مختار باشم . فی الحقیقه گولم زدند ، بیشتر سردار اسعد ، ... »

سپهدار بعد بجریان تشکیل شورای عالی و رفتن بیباغ گلستان و خیال استعفاى خود اشاره میکند و مینویسد « او (سردار اسعد) مرا ساکت کرد که صبر کن تا محمدعلی میرزا را خارج کنیم آن زمان فکری میکنیم ، حالا زود است ... »

از همین وقت در روزنامه ها افتتاح مجلس درخواست میشود و این موضوع در اشعار سیاسى هم منعکس میگردد و برای نمونه قسمتی از يك قطعه را که در ۱۳ رجب در روز نامه نسیم شمال انتشار یافت نقل میکنیم :

ای شهنشاه جوان شیران جنک آورنگر
درنگر عالمی دیگرنگر
ملتی را راحت از مشروطه سرتاسرنگر
درنگر عالمی دیگرنگر
پادشاهی کن که دوران جهان بر کام تست
رام تست شاه احمد نام تست
در محاسن خویش را هم نام پیغمبر نگر
درنگر عالمی دیگرنگر

.....

ای «سپهدار» رشیدای روح بغش زنده دم
دمبدم در ترقی زن قدم
نام خود را تا جهان باقی است در دفترنگر
درنگر عالمی دیگرنگر
پارلمان را از وکیلان صحیح آباد کن
دادکن ملتی را شاد کن
خائنین را زود کن [اخراج بر محضرنگر
درنگر عالمی دیگرنگر

.....

بالاخره محمد علیشاه در ماه شعبان به همراهی دوتنر نماینده روس وانگلیس از طهران خارج شد و بزورین رفت و از آنجا در حمایت قشون روس که بایران آمده بودند از ایران بیرون رفت . سپهدار درباره او چنین مینویسد :

« بهزار سعی و تلاش آخر اعلیحضرت محمدعلی میرزا را حرکت دادیم یکصدویست نفر قزاق ایرانی با او همراه کردیم دوتنایند روس وانگلیس با او رفتند ، امروز پنجشنبه را وارد قزوین میشود ، ملکه هایش هم با او رفته است ، ده نفر زن همراه دارد ، روی هم ۲۲ نفر هستند ، بار زیادی بردجواهرات دولتی را خیلی زیرو رو کرد و برد . »

و چند روز بعد که محمد علیشاه وارد خاک روسیه شد باز سپهدار نوشته است :

«... محمدعلی میرزا هم بخاک روسیه وارد و ازدرباگذشت و حالا آن خاک را ملوت می کند.»

درموقع رفتن محمدعلیشاه هم اشعار زیادی ساختند و منتشرشد و برای نمونه قسمتی از يك قطعه آنرا از شماره ۲۴ روزنامه ایران نو مورخ ۵ رمضان ۱۳۲۷ نقل میکنم که او خود از روزنامه نسیم شمال نقل کرده است. این شعر دراصل ده بند دارد که در اینجا فقط دو بند آنرا می آوریم :

(زبان حال محمدعلیشاه)

داد و فریاد زدست فلك بوقلمون
که نمود ایندل شیدای مرا کاسه خون
فصل پاییز بسرویه شدم راهنمون
ما که رفتیم از این مملکت امسال برون

تا با امروز در ایران شه معزول که دید؟

ایها الناس چو من مفلس بی پول که دید؟

.....

که گمان داشت «سپهدار» بیاچنگ کند؟

یا که «سردار معز» عرصه بمانتک کند؟

بختیاری بسوی طهران آهنگ کند؟

گرچه قلیان خرك عبر مرا لنگ کند

نكشم دست ز قلیان هله تا روزمات

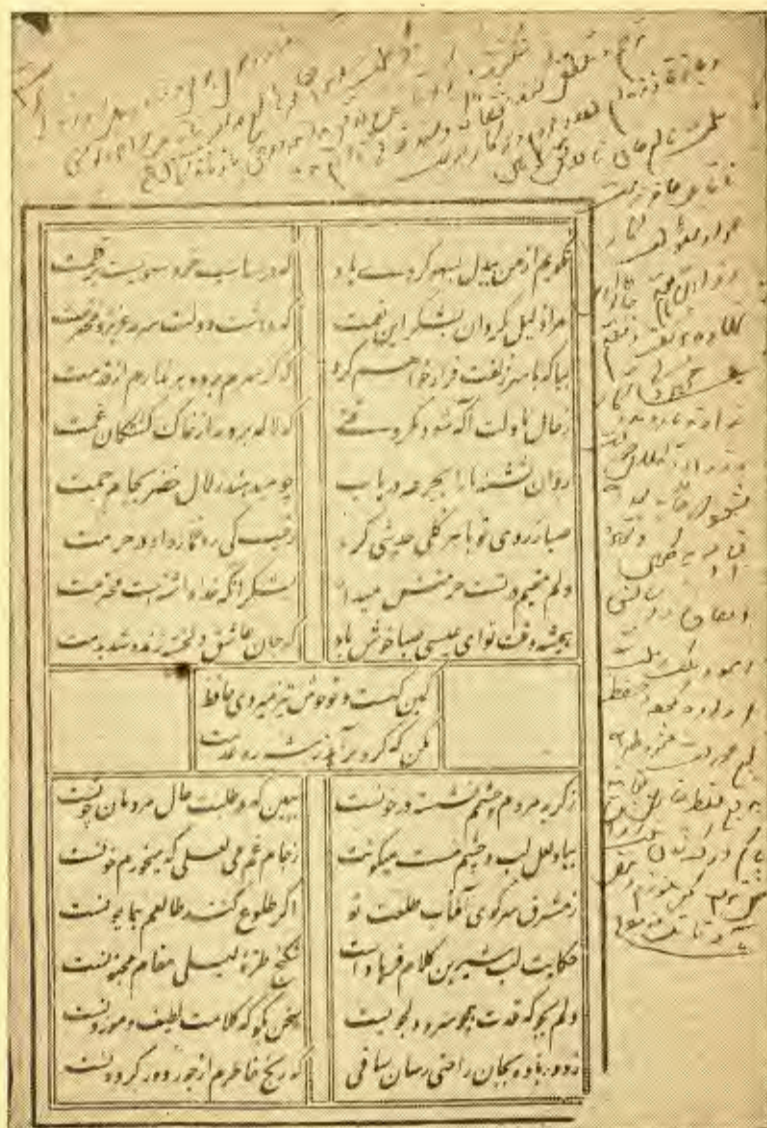
این سخن گفتم و رفتم به محمدصلوات

پس از رفتن محمدعلی میرزا باز سپهدار میخواست استعفا بدهد ، در این موقع شورای عالی و هیئت مدیره که تشکیل شده بود منحل گردید و بجای آن يك کمیسیون هالی تشکیل یافت دولت موقتی بدون رئیس الوارز هم در ماه رمضان ۱۳۲۷ تغییر یافت و کابینه رسمی با ریاست وزرائی سپهدار تشکیل شد در این کابینه جز اینکه سپهدار علاوه بر وزارت جنگ سمت ریاست وزرا هم داشت تغییر مختصر دیگری هم حاصل شد بدینقرار که فرمانفرما از وزارت عدلیه خارج شد و بجای او وثوق الدوله باین سمت منصوب گشت .

سپهدار اصراری داشت که زودتر انتخابات بعمل آید و مجلس شورای ملی افتتاح شود بهمین جهت بزودی انتخاب شروع و در مدت کمتر از یکماه ونیم شصت و دو نفر نماینده تعیین شدند و در اول ماه ذیقعد ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی در میان جشن و سرور عمومی رسماً افتتاح شد و در آن سپهدار خطابه افتتاحیه شاه را قرائت کرد .

خود سپهدار شرح این روز را با شادمانی هیجان آمیزی نقل کرده است و مینویسد :
«بعد از آنکه امروزدوشنبه غرة ذیقعد که روز افتتاح مجلس مقدس شورای ملی که که اصل مقصود و آمال من بود و عموم اهالی ، منعقد ، شاه و نایب السلطنه علیرضاخان

نمونه ای از خط محمدولیخان سپهدار و یادداشت های او
در کنار کتاب حافظ



(متن این یادداشت در صفحه مقابل از سطر ۱۱ به بعد با عبارت « نه در سر من
موسی ۰۰۰ » خوانده میشود)

فاچار عضدالملک و همه و کلا علما و زرا اعیان در مجلس مقدس بهارستان حاضر شدند و یکمده نظام با این بی پولی و بی چیزی حاضر کردم . مجلس را با کمال شکوه برپا نمودیم ، خطابه شاه راهم به بنده نایب السلطنه دادند و در کمال فصاحت قرائت کردم و به ایحال بآرزوی خود رسیدم و در کمال نظم و آراستگی کارها را گذرانده فیصل دادم و همه ایران در کمال آسایش است الان که چهار از شب گذشته است از چراغانی و آتش بازی فراغت حاصل و بمنزل آمدم و این تفصیل را نوشتم خودم هم استعفا از کار و مشاغل دادم و شکر الهی از این موهبت عظمی که برای کیمتر کسی حاصل میشود بجا آوردم ، چگونه شکر این نعمت خداداد را میتوانم بجا آورد ، اگر هم بمیرم یا بکشنم دیگر آرمانی باقی نیست ولی حیف که قوا بالمره تحلیل رفت برق یمانی بجست گردنماند از سوار، یاران موافق هم همه گئی رفته و مرده اند و عمر گذشته دیگر باز نمی آید . نه در سر من هوسی و نه در دل آرزویی است مگر ملت ایران بملها این خدمت ناقابل را فراموش نکند و اگر قابل و لایق بدانند در حق بازماندگان من ترحم و تملطفی کنند شخصا که استدهائی ندارم و باز تازنده ام بقدر لزوم در کار خدمت ملت با این جان نالایق و مال ناقابل حاضر خدمت غیر از مسئولیت کاروزارتی هستم جان گرامی نهاده بر کف دستم .

«خداوند یار و ممد کاروزرا و وکلا دولت شود که حالا به بعد را انشاء الله با کمال اتحاد و اتفاق و آسایش امور ملک و ملت را اداره کرده و حفظ این دولت مشروطه را بدون تسلط خارجی بنمایند .»

از این یادداشت سپهدار کمال صمیمیت و حسن نیت او بیغوی بیداست و پیداست که واقعا میل ادامه وزارت را در این زمان نداشته است .

در واقع در همین وقت بمناسبت افتتاح مجلس سپهدار استعفاى خود و کابینه را به نایب السلطنه تقدیم کرده بود ولی موقتاً هنوز کابینه کار میکرد تا مجلس رسمیت پیدا کند .

مجلس ابتدا بر ریاست سنی حاج ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس و بعد بر ریاست موقتی مؤتمن الملک تشکیل یافت و بالاخره در روز ششم ذیعقده ۱۳۲۷ آقای مستشارالدوله صادق بر ریاست قطعی مجلس انتخاب گردید و باین ترتیب مجلس دوم یادوران دوم تقنینیه شروع بکار کرد .

چون نیابت سلطنت عضدالملک از طرف شورایعالی موقتاً تا افتتاح مجلس تعیین شده بود در روز نهم ذیعقده موضوع انتخاب نایب السلطنه در مجلس مطرح گشت و عضدالملک با ۵۱ رأی از ۵۴ نفر عده حاضر بنیابت سلطنت انتخاب گشت .

آنگاه در جلسه چهارشنبه دهم ذیعقده در مجلس از مساعی خادمین ملت و کسانی که در راه استقرار مجدد مشروطیت فداکاری و جانفشانی کرده اند صحبت شد و در واقع ملت در این روز از زحمات خادمین خود تقدیر میکرد .

اینک شرح این جلسه تاریخی را از مجموعه مذاکرات مجلس نقل می کنیم (۱):

۵ مجلس یکساعت و نیم بغروب مانده باحضور پنجاه و دو نفر علنا تشکیل شد صورت جلسه روز قبل را معاضدالملک قرائت نمود بعد رئیس شرحی درخصوص هیئت ماموره ازطرف مجلس برای ابلاغ نیابت سلطنت و اظهارات جوابیه حضرت اقدس آقای نایب السلطنه دامت عظمته که همه دال بر همراهی و مساعدت بااساس مقدس مشروطیت و موفقیت انجام این عهده بزرگ بود بیان نمودند . آنگاه شرح مبسوطی تشکر از زحمات آیات الله نجف اشرف و خدمات عموم مجاهدین و احراری که در خارجه و داخله این مدت نسبت بااساس مقدس مشروطیت بجای آورده و از بذل مال و جان دریغ نکرده عنوان نمودند . آقای تقی زاده نطق مفصلی تذکر نسبت بشهادت راه حریت و استقلال مملکت بیان نمودند بعد بترتیب ذیل آقایان مفصله الاسامی باشاره رئیس متناوبا شروع بنطق نمودند . حاج سید نصرالله نسبت به حضرت آیات الله وحجج اسلام ، معاضدالملک در تأیید نطق حاج سید نصرالله ، آقای وثوق الدوله در ذکر غیرتمندان آذربایجان و آقایان سردار و سالار ملی شرحی تقریرداشتند ، ممتازالدوله در تشکر از زحمات آقایان سپهدار اعظم و سردار اسعد و عموم رؤسای مجاهدین و امرای ایل بختیاری نطق بیان داشتند . میرزا مرتضی قلیخان و میرزا ابراهیم خان در تأیید این نطق شرحی اظهار داشتند ، وکیلالتجار شرحی از زحمات اردوهای که بالفعل درصفت اردبیل و آستارا و زنجان در تحت ریاست رؤسای خود مشغول خدمت هستند عنوان نمودند ، آقای مشیرالدوله شرحی تشکر از هیئت های اروپا و نمایندگان و مأمورین خارجه مقیم ایران بیان داشتند . آقای تقی زاده این نطق را به بیاناتی تأیید کردند ، شاهزاده اسدالله میرزا شرحی تشکر از زحمات و کلا و غیرو کلا و کیسیون فوق العاده و عالی و هیئت مدیره اظهار نمودند . آقا سیدحسین اردبیلی ذکری از زحمات انجمن سادات ایرانیان اسلامبول و بعضی از جرائد خیر خواه ایران خصوصا جریده جبل النین کلکته تقریر داشتند ، ادیبالتجار شرحی از تشکر مساعدتهای ایرانیان مقیم قفقاز خاصه بادکوبه و اهالی قزوین بیان نمودند ، وزیرزاده شرحی تشکر از زحمات عموم حامیان آزادی و ترقی خواهان ملت عنوان نمودند و شاهزاده لسانالحکما در تأیید این مقال شرحی منطق داشتند درسه فقره از تشکرات مذکور که یکی راجع بهحضرات آیات الله آقای خراسانی و آقای مازندرانی و دیگری بآقایان سردار و سالار ملی و سومی بآقایان سپهدار اعظم و سردار اسعد بود از وکلای گرام رأی گرفته و مجلس بربك يك لوايح مذکوره متفقارای دادنیساعت از شب گذشته مجلس ختم شد .»

و این متن نطق ممتاز الدوله است که در این جلسه درباره سپهدار و سردار اسعد ایراد

کرد (۱) :

» هر چند برای سعادتند اینكه در راه حریت و آزادی مملكت بذل مساعی نموده وطن عزیز خود را از تقدیر نیت ظالمان و جباران خلاصی بخشیده و خسار وجود اهلان ظلم و جور را از پشت پای ترقی و سعادت ملت برداشتند هیچ تشریفی گرانبهار و هیچ تشویقی لایقتر از همان مقصود گرامی که مطلوب بالذات انسان بوده و در طلب آن رنجها برده و جانبازیها کرده اند متصور نیست و همان خط نورانی که دست تقدیر در عنوان اسامی و ترجمه احوال این آزاد مردان بر صفحه واقع رسم میکند پایه شرف و افتخار آنان را بر آن کرسی عالی که مقام انصار حریت است اسفوار میدارد. ولی این مسئله نیز معلوم است که مملکتی که در دامن خود این قبیل فرزندان نامی را پروریده است « باید بوجود آنها افتخار کند، ملتیکه در میان افراد خود، این سرهای بلند و گردنهای افراخته را بایک حظ و شمع بیان نشدنی تماشا میکند باید رفتار مردانه و کردار غیرتمندانه این برادران رشید خود را وجه نظر قدرشناسی و حقگذاری قرار دهد.

پس هیچ شایسته تر از آن نیست امروز که نمایندگان ملت در مقام رسمی خود متکین شده و نظر بظهوریت تمام ملل اراده فرموده اند که شکرانه ملت را نسبت بذوی الحقوق و حامیان حریت ایران بتقدیم رسانند حق تشکر و سپاسگزاری ملت را نسبت بحضرت سپه دار اعظم و رؤسا و افراد مجاهدین و حضرت سردار اسعد و امرا و افراد ایل جلیل بغضیاری چنانچه مقتضی قیام و درخور مساعی آنهاست ادا نمایند و برای تجلی و تجسم مجاهدات و فداکاریهای ایندو وجود محترم، تاریخ وقایع اخیر ایران را در نظر آورده مخصوصا تأمل فرماید که اگر حضرت سپه دار اعظم بعد از خرابی کعبه آمل ملت، حرکت بجانب تبریز را با اردوی استبداد بهانه اجرای نیات پاك خود قرار نمیداد و بعد از آنكه خیال صاحبان خذلان را با خیالات خود مساعد ندید، از آنها كناره نمیجست و در خانه خود منتظر فرصت و منتظر دعوت احرار انینشت و در موقع دعوت آنها را اجابت نمیکرد و بالاخره پیشرو مجاهدین و احرار میشد و با احتمال ظفر استقبال هزار گونه خطر نمیکرد؛ یا اگر حضرت سردار اسعد و قتیكه شرح اسارت وطن و استفاضة مظلومین ایران را در مامن پاریس شنید، از راحت و تنعم صرف نظر نمیکرد و بسرعت برق و باد بایران نمیشتافت و برادران و بنی اعمام و جوانان عاقله و قبیله خود را ببازرات اشقیا و جهاد فی سبیل الله سوق نمینمود و جسد های پاك آنها را در خون نمیدید، امروز هیئت نمایندگان ملت که مظهر حاکمیت مطلقه ملیه هستند با این سهولت در این دار السعاده جلوس نمیکردند، پس هر قدر ملت ایران بزبان نمایندگان خود این دو وجود بزرگ را بیشتر ستایش کنند قدرشناسی و حقگذاری خود را بحالیمان بیشتر اثبات نموده و فرزندان ایران را بتاسی اعمال این رادمردان بیشتر تشویق کرده است بنابراین بنده بجلوس پیشنهاد مینمایم که اگر و کلاهی محترم در



این قطعه کارت پستالی است که مدتی بعد از فتح طهران یادگار قهرمانان نجات مشروطیت تهیه شده است و در وسط عکس محدودلیخان سپهدار دیده میشود .
 (مطالب زیر عکس سپهدار بعد از درموقع ساختن کلیشه تغییر داده شده است)

مراتب معروضه با بنده هم عقیده هستند تشکر نامه می که نوشته شده است بعرض میرسد متفقا رأی بدهند بحضرت سپهدار اعظم و حضرت سردار اسعد از طرف مجلس ابلاغ شود »

در این جلسه، مجلس برای شش نفر کسانی که بیش از همه در راه برقراری مشروطیت زحمت کشیده بودند تقدیر نامه هائی را باتفاق آراء تصویب کرد که بر روی الواح طلائی نوشتند واعطا شد. وقابل تذکر است که مجلس دوم از آزادترین و مستقل ترین مجالس ایران و نماینده واقعی افکار و عقاید آزادیخواهانه ملت ایران بود و بسا مجالس دیگر که بعد ها تشکیل شد فرق بسیاری داشت !

۱۸ سال بعد وقتی که سیه سالار خود کشی کرد روزنامه ناهید در مقاله ای که باین مناسبت انتشار داد بجریان این الواح اشاره کرد و در باره این مجلس نوشت « مجلس مزبور شجاعترین و مؤثر ترین و با عظمت ترین دوره های تقنینیه ایران بوده »

همچنین در مقاله ای که جناب آقای تقی زاده سال گذشته در شماره مرداد ماه ۱۳۲۷ مجله اطلاعات ماهیانه زیر عنوان « مشروطیت ایرانی » انتشار دادند نوشتند « بلا شك مجلس دوم متمدن ترین و کامل ترین مجله های ایران بود ».

یکی از این الواح بر روی صفحه ای طلائی به محمد ولیخان سپهدار اعظم اعطا شد که نشان سپاسگذاری ملت نسبت بزحمات او بود و متن آن چنین است :

ذیقعه ۱۳۲۷

مجلس شورای ملی

نمرة ۶

« از فداکاری ها و مجاهدات غیرتمندانة حضرت محمد ولیخان سپهدار اعظم و رؤسا و افراد مجاهدین که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان گردید و از مشاق و متاعبی که برای یافتن سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینماید و تاییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده اند برای آن وجود محترم از خداوند متعال مسئلت مینماید »

« رئیس مجلس شورای ملی »

« محمد صادق مستشارالدوله »

در بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۱ ذیقعه ابتدا در جلسه خصوصی مجلس عضد الملک نایب السلطنه حضور یافت و سوگند یاد کرد و بعد در جلسه عمومی قبولی نیابت سلطنت او و استعفای سپهدار و سردار اسعد از مقام های ریاست وزرا و وزارت اعلام شد و این شرح قسمتی از مذاکرات این جلسه است :

« ذکاء الملک جوابی را که از طرف حضرت نایب السلطنه مشعر بر قبول است



حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختيار

(سردار شريك فتح طهران و وزير داخله پس از فتح)

(نقل از اطلاعات ماهيانه)

نیابت سلطنت رسیده بود قرائت نمود پس از آن لایحه استعفا می که از طرف آقایان سپهدار اعظم و سردار اسعد بقیام نیابت سلطنت عرض شده بود خوانده شد رئیس اظهار داشتند اگرچه این مسئله از وظیفه مجلس خارج است ولی چون حضرت نایب السلطنه استعفا ی آقایان مزبور را نپذیرفته و جناب سپهدار اعظم را ریاست الوزرائی و جناب سردار اسعد را بوزارت داخله ابقاء داشته اند میخواستند حسن اعتماد نمایندگان ملت را نسبت به این دو نفر نیز مکشوف عموم داشته باشند باین مناسبت این مسئله در مجلس عنوان شد . پس از قدری مذاکرات مجلس این حسن انتخاب را تایید نمود (۱)»

باین ترتیب سپهدار که استعفا داده بود مجدداً نامزد و مأمور پست ریاست وزرا شد و همین وقت است که سپهدار در یادداشتی بتاریخ همانروز مینویسد :

« مرا برای ریاست وزراء وزیر جنگی انتخاب کردند ..

« خداوند انشاءاله در خدمت ملت خیر بیش ییاورد خودم خیلی اکراه از رجوع این خدمات دارم و داشتم . مرا ناچار کردند و حالا تو کلت علیاله قبول کردم خداوند را حاضر و ناظر میدانم خیالی جز خدمت ملت و آسودگی خلق و آبادی مملکت و پیشرفت نیت مقصود مقدس مشروطیت نداشته و ندارم ، من از این باز نکردم که مرا این دین است ، الحکم لله واحد القهار »

سپهدار در جلسه ۱۶ ذیقعد کابینه خود را بترتیب زیر بمجلس معرفی کرد :

رئیس الوزرا و وزیر جنگ - سپهدار	وزیر خارجه - علاء السلطنه
وزیر داخله - سردار اسعد	وزیر مالیه - وثوق الدوله
وزیر عدلیه - مشیر الدوله	وزیر پست - سردار منصور
وزیر علوم - صنیع الدوله	

در این کابینه سپهدار بجای سه نفر ناصر الملک ، مستوفی الممالک و فرمانفرما سه نفر تازه علاء السلطنه ، وثوق الدوله و مشیر الدوله را گذاشته بود .

این کابینه سپهدار شروع بکار کرد ولی پس از چند ماه سپهدار از وضع پیشرفت کار ها ناراضی بود ، جریانهای نا مساعد و مخالف میل او پیش میآمد و همین جهت مصمم شد که از کارها کناره کند . در یادداشتی بتاریخ ۶ محرم ۱۳۲۸ مینویسد :

« از ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۲۷ الی حالا که هفت ماه متجاوز است ایران مداری کردم ، وزیر جنگ رئیس الوزراء بودم بهر حال امروز استعفا از کار وزارت جنگ و ریاست وزراء نمودم و در خانه ماندم . انشاءاله باین عقیده باقی خواهم بود و بعدها فقط بهمان خدمت ملت دل خوش خواهم بود و یکی از خادمان ملت و مجلس خود را مفتخر خواهم دانست بحمداله تعالی به نیک نامی خود را خلاص نمودم . »

ولی این استعفا قبول نشد و او را باز بادامه کار و ادار کردند اما کمی بعد باز هم در سلخ محرم مینویسد : « روز جمعه سلخ محرم سنه ۱۳۲۸ از ریاست وزرائی و وزارت جنگ استعفا کردم

خداوند! تو حافظ صدق نیت این بنده باش و مرا بخدمت ملت و مشروطیت
راسخ و ثابت بدار و در همراهی بملت پاینده و برقرار» .

و در یاد داشت دیگری روز بعد مینویسد :

«... این چندروزه هم محض اینکه هنوز فتح قراجه داغ نشده بود و پسر
حاج علیقلی خان در آنجا بود لابد باز در خیل کار شدم دوروز است دیگر
خود را معاف کردم حالا جداً برای خدمت گسرداری خارج از مسئولیت حاضر و
بفداکاری مشروطیت با جان و دل و مال حاضر شدم و خود را برای خدمات حاضر
و ناظر دانسته و میدانم خیلی هم شاگردم که از ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ الی حال
که هشت ماه است با کمال انتظام و آسایش خدمتگذاری بدولت و ملت ایران
نموده الله الحمد للگی باریآورد»

ولی خیلی افسوس دارم که روزنامه نویسا و مجاهدین که پول و رشوه
میگیرند مخصوصاً بهانه بدست روسها میدهند هر قدر هم گفتیم از مسا نشینند و
کردند و گفتند و نوشتند حرفهای نگفتنی و صبر کردنی را . لهذا لابد شدیم
کناره جوئی کرده و این مردم را بحال خود بگذاریم، شاید آنها بهتر دانسته اند
با این همه زحمت و مرارت فدا کردن جان و مال حضرات که کارشان پارتی بازی
و اغتشاش ملک و ملت است بطور یقین کمزورتر مراهم بمیان بسته اند با وجودی
که خدا شاهد حال و ناظر اعمال است که از اول الی حال قصد جز خدمت ملت
و استقرار مشروطه که آنرا جزو مذهب و دین خود میدانم خیالی نداشته و
ندارم و بهیچوجه راضی به وزارت پناهی یا کار و شغل نبوده و نیستم جز راحت و
آسایش آزادی مردم و نظم مملکت هوا و هوای در سر ندارم

باز هم این استعفای شهیدار پذیرفته نمیشود ولی طبعاً کابینه او در حال تزلزل بسر
مببرد و جهت این تزلزل هم اختلافاتی بود که در داخل کابینه و در میان وزرا حاصل شده بود .
در عید نوروز این سال (ماه ربیع الاول) وقتیکه ۸ ماه از گیرودار فتح تهران گذشته
بود و با اصطلاح آنها از آسیا ها افتاده بود استاد بهار بیاد آنروز ها شعر زیبایی سرود که در
شماره (۳۱) مخصوص عید روز نامه طوس بتاريخ ۱۰ ربیع الاول در مشهد انتشار یافت و ما
بند از ۱۶ بند آنرا نقل میکنیم :

عید نوروز است هر روزی بما نوروز باد	شام ایران روز باد
پنجین سال حیات ما بما فیروز باد	روز ما بهروز باد
برق تیغ ما جهان پرداز و دشمن سوز باد	جیش ما کین توز باد
سال استقلال ما را باد آغاز بهار	بما نسیم افتخار
یاد باد آن نو بهار رفته و آن پژمرده باغ	وان خزان تیز جنک
و آنهمه محنت که بر بلبل رسید از جور زاع	در ره ناموس و تنک
وان زخون نوجوانان بر کران باغ و راغ	لاله های رنگ رنگ

وان ز قد رادمردان در کنار جویبار سرو هسای خاکسار

.....

یاد باد و شاد باد آن سرو آزاد وطن حضرت ستارخان

آنکه داد از مردی و مردانگی داد وطن اندر آذربایجان

راد باقرخان کز او شد سخت بنیاد وطن شاد بسادا جوادان

یاد بسادا ملت تبریز و آن مردان کار آن وطن را افتخار

یاد باد آن جنبش کیلان و انهمه غرنده شیر وان یورشهای بزرگ

وان مهین سردار اسعد وان «سپهدار» دلیر وان جوانان سترگ

یاد بساد آن در سفارتخانه از ایسام سیر چون ز شیر آشفته گرگ

وان حمایت پیشکان همسایگان دوستدار برده او را در جوار

(الخ)

.....

بالاخره در ماه ربیع الثانی سپهدار استعفا داد و مملکت چهاربحران شد. در آخر جلسه ۱۵ ربیع الثانی مجلس میرزا اسماعیل خان نویری یکی از وکلای بارقه‌امیت این بحران چنین گفت:

«خاطر آقایان مسبوق است که از بحران این کابینه در مملکت چه اثرات حاصل است و همه روزه حرفها منتشر میشود. این اثرات همان بحران است. آنروز مجلس رأی داده بالاتفاق که شش نفر از نمایندگان خدمت آقای نایب السلطنه بروند و ملت بخواهند که چرا کابینه را به مجلس نمیفرستند از آنجا که مجلس حافظ استقلال مملکت و قانون است و می‌بیند بواسطه بحران حاصله مملکت چه حالت دارد و باین قسم از ترقیات می‌مانیم تصور میکنم که آقایان باینده شریک باشند که از آقای نایب السلطنه بخواهیم که کابینه را معین کرده پس فردا به مجلس بفرستند رئیس الوزرا، معرفی به مجلس نماید.» (۱)

درواقع رئیس الوزرا بازم خود سپهدار بود زیرا کسی جز او در آن موقع سخت آمده و شایسته کار نبود، منتها سپهدار این بار هم در کابینه خود تغییراتی داد یعنی کابینه را ترمیم نمود و روز شنبه ۱۹ ربیع الثانی سپهدار با وزرای خود به مجلس رفت.

ترتیب وزرا در این کابینه بدینقرار بود:

رئیس الوزرا و وزیر داخله - سپهدار اعظم وزیر جنگ - سردار اسعد

وزیر خارجه - معاون الدوله وزیر مالیه - وثوق الدوله

وزیر هدایه - مشیر الدوله وزیر علوم و فواید عامه - صنیع الدوله

وزیر تجارت - معتمد خاقان

سپهدار در این جلسه مجلس چنین گفت:

«چون بواسطه خستگی و کسالت سه نفر از وزرای ما استعفا کرده بودند

بهین جهت بنده و آقای سردار اسعد هم استعفای خود ما را خدمت والا حضرت آقای نایب السلطنه تقدیم کردیم چند روز بود کارها تعطیل شده بود چون اتفاق آراء و امر مجلس مقدس و فرمایشات آقای نایب السلطنه بر این شد که ما مجدداً قبول این شغل را بکنیم استعفای خود را پس گرفتیم و چون بنده و آقای سردار اسعد عهد و سوگند خورده بودیم که این دو وزارتخانه را یعنی بنده وزارت جنگ را و ایشان وزارت داخله را قبول نکنیم و واقعاً بعد از فرمایش مجلس و آقای نایب السلطنه این شغل را در عهد گرفته ایم باین جهت تبدیل کردیم که بنده وزارت داخله و ایشان وزارت جنگ را که قبول کردند و انشاء الله تعالی امیدواریم که در چاکری و نوکری دولت و ملت کوتاهی نکرده کارها پیشرفت نماید. کابینه همان کابینه سابق است و پروگرام همان پروگرام است و باره پیشنهادها که لازم است می شود در کمیسیون مخصوص مذاکره شده و از تصویب نمایندگان محترم بگذرد.

آقای مستشار الدوله صادق رئیس مجلس هم بعد از اظهارات سیه دار رئیس الوزرا چنین گفتند :

« در مقابل این طول بهران و نگرانی که عموماً داشتیم در واقع این بهترین جوابی بود که امروز کابینه محترم بمجلس آوردند خیلی متشکر شدیم از اینکه مجدداً این کابینه موافق مقصود تشکیل شد و امیدواریم من بعد کارها بهتر پیشرفت نماید. » (۱)
روز بعد شایع شد که درصدد سوء قصد نسبت بسیه دار هستند و جمعی این خبر را به سیه دار رساندند و در مقابل این خبر است که سیه دار یاد داشت ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۸ خود را شجاعانه می نویسد :

« شب شنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۸ جمعی آمدند گفتند ترور و برب آوردند او و قصد جان بنده دارند تا ساعت چهار از شب رفته آقایان و کلا و برخی از وزرا بودند و صحبت کردند و رفتند ... »

« بهر حال ما که خیال خدمت باین ملت و مشروطیت و انتظام و امن و آسایش عموم داریم دیگران اگر قاصد جان ما شده اند در راه این خدمت ملت و مشروطیت جان مناهی است حقیر سروجان را نتوان گفت که مقداری هست . ایکاش در این راه شهید شوم چنانچه بآرزوی خود میرسم . »

وضع این کابینه هم خوب نبود بطوریکه پس از بیست روز در آن ترمیمی حاصل شد و روز شنبه ۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۸ سیه دار رئیس الوزرا در مجلس حاضر شد و تغییرات کابینه را بقرار زیر بیان کرد :

« بواسطه بعضی مذاکراتی که در بین مردم پیدا شده بود باینجهت تغییری در کابینه پیدا شد و خودشان اینطور قبول کردند یعنی وزارت عدلیه را آقای مشیرالدوله جدا استعفا کردند و جناب سردار منصور قبول کردند ولی چون وجود آقای مشیرالدوله در کابینه وزرا لازم بود هیئت وزرا از ایشان خواستن کردند که وزارت تجارت را

داشته باشند و ایشان هم قبول کردند و جناب معتمد خاقان وزارت پست و تلگراف را قبول کردند « (۱) » .

این کابینه سیهدار کمی بیش از پنجاه روز طول کشید و بالاخره در سوم رجب، سیهدار و کابینه او استعفا میدهند و دوران اول زمامداریش که از فتح طهران در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ شروع شد بود پس از متجاوز از یکسال بیایان میرسد .

در این موقع بد نیست باز هم چند سطر از یاد داشتهای خود او نقل شود :

« در خانه آقای عضدالملک نایب السلطنه بنده از ریاست وزرائی استعفا کردم باصرار زیاد و بخط خود دستخط برای آقای مستوفی الممالک نوشتم که او رئیس الوزرا باشد، حالا یکسال تمام است که رئیس الوزرا و ایران مدار بودم باری بقدری که توانستم با این مخالفت وزرا و مجلس که بایکدیگر و کابینه وزرا نمودند یک نوحه راه رفتم و راه بردم ، بعد الله امروز که استعفا کردم با کمال احترام و خوشی و راحت و آسودگی این کار انجام گرفت و آسوده شدم »

دوره دوم مجلس رسم چنین بود که اگر نماینده ای در ضمن

سیهدار مدت نمایندگی میبرد یا استعفا میداد در خود مجلس کاندید هائی بجای وکیل ملی مجلس او تعیین میشدند و در مجلس بآنها رأی میدادند و نماینده انتخاب میکردند و آنها وکیل مجلس نامیده میشدند .

در این تاریخ دونفر از نمایندگان مستعفی بودند یکی میرزا علی محمد خان وزیر زاده نماینده گیلان که نزدیک یکماه و نیم پیش استعفا داده بود و دیگری میرزا حسین خان دبیر الملک که خود او از طرف مجلس یکسال پیش بجای میرزا حسین خان مشیرالدوله انتخاب شده بود و حالا هم کمی بیش از دوماه پیش استعفا داده بود .

باین جهت در جلسه دوشنبه چهارم رجب ۱۳۲۸ که بریاست ذکاء الملک تشکیل شد در حالیکه سیهدار و سردار اسعد از وزارت و عضویت کابینه استعفا داده بودند در اوایل جلسه آنها را بجای دبیر الملک و وزیر زاده پیشنهاد کردند ، سیهدار با ۱۱ رأی از ۶۴ رأی بجای دبیر الملک و سردار اسعد با ۵۸ رأی بجای وزیر زاده بسمت نمایندگی مجلس تعیین گشتند .

در همین جلسه بود که کمی بعد از این انتخابات سیهدار اعظم و سردار اسعد همراه مستوفی الممالک که رئیس الوزرا شده بود به مجلس وارد شدند . سیهدار پشت تریبون رفت و چنین گفت :

« از طرف والا حضرت اشرف اقدس آقای نایب السلطنه ریاست کابینه وزراء بجناب اشرف آقای مستوفی الممالک واگذار شده است امیدواریم انشاء الله تعالی این کابینه جدید که بریاست آقا تشکیل میشود از عهده همه قسم خدمات برآیند و ما دونفر هم امیدواریم در خارج کابینه همه قسم از عهده خدمتگذاری خود برآیم . »
آنگاه سردار اسعد بسخن پرداخت و چنین گفت :

« در این مدت این استعفا های بیایی که در کابینه واقع شد علت آن عدم رضایت سیهدار و بنده بود از کار وزارت ، میخواستیم هر شکلی باشد خودمان

را خارج کنیم و مقصودمان نه این بود که اصلا از خدمت کردن خارج شویم بلکه مقصودمان این بود که برای وزارت خدمت نکتیم، برای ملت خدمت کنیم و بحمدالله امروز باین نعمت و آرزوی خود نائل شدیم و امیدواریم بعد از این طوری خدمت بملت کنیم که مقبول عموم ملت بشود (عموم تحسین کردند).

در این موقع ذکاءالملک که در این وقت رئیس مجلس بود بسخن پرداخت و گفت: «امروز بواسطه رفتار این دوسر دار بزرگ مملکت ایران بخوبی ظاهر و مبرهن ساخت افتخار خودش را بوجود فرزندانی که می پروراند. و قتی که بصفتای تاریخ عالم نظر بیندازیم معلوم میشود کمتر اتفاق افتاده اشخاصی که از برای آزادی يك مملکت و يك ملتی مجاهدت خود را داشته باشند و نیات خالصانه خود را اظهار نموده باشند و غالباً در او اخذ دیده میشود که نیت دیگری داشته اند لکن این دو بزرگوار ثابت کرده اند که بکلی برعکس است چنانچه همیشه هم همینطور میفرمودند که بعد از آنهمه مجاهداتی که در تحصیل آزادی ملت ایران کردند همان وقت ما ملتفت شدیم و مسبوق بودیم نیغواستند کار وزارت را بعهده بگیرند و بنابر مصلحت و اصرار و ابرام عقلای مملکت آنها را وادار کردند که قبول این زحمت را بفرمایند مدت یکسال است کف نفس نموده و زحمتی را که هیچ باو مایل نبودند تحمل کردند و گمان میکنم که امروز هم مجلس شورای ملی بواسطه انتخابیکه نیم ساعت قبل بعمل آورده بایک اکثریت تامی که میتوان گفت در واقع اتفاق آراء بود و میتوان گفت این در واقع حسابات تمام مملکت و ملت بود که در اینجا نمودار شد و میتوان گفت که ما بوجود این دوسر دار محترم خیلی ممنون و متشکر و بآراء صائبه آنها مستظهریم.»

در این وقت باز سیه دار به پشت تریبون آمد ورشته سخن را بدست گرفت و گفت: «بلی همینطوریکه فرمودند غیرت و وطن پرستی ما دوفتر مقتضی این بود که همه قسم خدمتگذاری بملت و مملکت خود نمایم و از حالا به بعد هم برای خدمت گذاری و جانبازی همه قسم حاضریم و از این لطفی هم که مجلس کردند خیلی مشعوف و متشکریم ولی این فقره را هم عرض میکنم در بار سال همین ایام بود که ما وارد تهران شدیم و تبدیل سلطنت شد و در همین عمارت و همین بنیان مقدس بود که دیدید، در تمام شهرهای شما و نقاط مملکت شما چه اغتشاش ها بود و در همین تهران پشت دروازه هاش از سیلاخوری و بختیاری چه اسبابی بود ما دوفتر بایی- اسبابی که خودتان بهتر میدانید وضع ما و وضع دولت را اقدامات کردیم الحمدلله حالا تمام ولایات شما امن است و طوری است که در تمام ولایات اداری که لازمه مملکت مشروطه است دائر است از قبیل امنیه و نظمی و عدلیه و مالییه و غیره دائر است حاکم فرستادیم معاون فرستادیم هر چه لازم بود برای يك مملکت مشروطه در تمام ولایات فرستادند در تمام این مملکت که چهل هزار فرسخ مربع است فعلاً اگر نگاه کنید می بینید بقدر يك شهر پاریس در او مفده و يك

نراهی واقع نمیشود در تمام این مملکت بقدریک شهر باد کوبه اگر بسنجید خلاف و هرزگی و فسق نمیشود معین است در تمام این مملکت همیشه اینطور اتفاقات نیافتاده اختلاف دارد حرف دارد بکوفتی اغتشاش میشود باغیگری میشود باین کابینه جدید مجلس باید خیلی معیت و همراهی بکنند و باید مقتضیات مملکت را ملاحظه کرد و متدرجا ترتیباتی که در سایدول معمول است ترقی و نزج دادنه اینکه بغواهم یک دفعه بسایر دول و ملل برسیم بجهت اینکه ما فعلا اسباب نداریم و اخلاق مردم هم آنطور نیست باید بترتیب بآن مراتب برسیم و اینکه قدری سوء اثر در این مملکت پیدا شد بواسطه روزنامه نویسا بوده که ما هیچ ندانستیم و نمیدانیم و و کلا هم معلوم نکردند که اینها تبعه داخله اند یا تبعه خارجه اند که این همه سوء اثر در قلم آنها پیدا شد و معلوم نیست که مقصود آنها چیست اینها راهم باید جلوگیری کرد انشاء الله الرحمن امیدواریم بسی و اقدامات این کابینه جدید کارهای مملکت بیش از سابق پیشرفت نماید.»

بعد از سیهدار باز سردار اسعد بسخن پرداخت و چنین گفت :

« بنده هم عرض تشکر میکنم از این حسن ظنی که و کلای محترم در حق ما فرمودند و ما را منتخب نمودند و ما هم امیدواریم که نهایت سعی و همراهی خودمان را خیلی خوب جداً باین مملکت و مجلس مقدس ظاهر سازیم . »
در اینوقت افتخار الواعظین چند کلمه ای صحبت کرد و گفت :

« بنده چون سال گذشته در این موقع در کمیسیون بودم و از انقلابات آن وقت کاملاً مطلع هستم و میدانم این دو وجود محترم چقدر زحمتها و خدمات متحمل شده و از جان خودشان دست کشیدند از برای گرفتن حقوق مفصوبه ملت در بعضی از مواقع مهمه بنده هم همراه و مسبوق بودم که چه موانع و چه حوادث پیش میامد و مخصوصاً مطلع بودم که این دو سردار محترم چه زحمتها کشیدند تا آنکه از برکت وجود مقدس حضرت ولی عصر و از همراهی تمام ملت ایران حقوق مفصوبه ایران گرفته شد و بنده خیلی اظهار تشکر میکنم از خدماتیکه این دو وجود محترم در این مدت یکسال به ملت و مملکت خود نمودند و از این حسن انتصابی که امروز در مجلس بعمل آمده و امیدواریم از افکار بلند این دو بزرگوار مجلس شورای ملی استفاده کنند و اظهار تشکر خود را تقدیم وجود مبارکشان می دارم . »

بالاخره باز سیهدار اعظم در چند کلمه ای چنین گفت :

« همینطور که سردار اسعد اظهار تشکر ما را از این انتخاب کردند بنده هم عرض میکنم که با جان و مال آنچه لازم خدمتگزاری است حاضر خواهیم بود . » (۱)
و باین ترتیب مراسم انتخاب سیهدار و سردار اسعد بنمایندگی ملی و انتقال زمامداری بمستوفی الممالک انجام گرفت .

سیهدار خود در باره این روز چنین مینویسد :

« باتفاق حاجی علیقلی خان سردار اسعد به مجلس رفتیم مستوفی الممالک را بسمت ریاست وزرایی معرفی کردم و بعد در مجلس هم ما دو نفر را بسمت وکالت انتخاب کردند ... »

« حالا که بوکالت ملی هم سرافراز شدیم تادیکر چه پیش آید. در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست »

سیه‌دار از وقتی که بنمایندگی مجلس انتخاب شد کمتر بمجلس میرفت و بیشتر در خانه خود بود. در یادداشتهای اینزمانش مطالبی دیده میشود که گاهی خاطره روزهای گذشته است و زمانی راجع به جریانهای روز و مسائل آینده. مثلاً در روز ۱۸ رجب ۱۳۲۸ چند روز پس از استعفای ریاست وزرا و پس از اینکه کابینه مستوفی الممالک به مجلس معرفی میشود چنین مینویسد :

« ... بعد از بیست روز کابینه وزراء را تشکیل دادند، بحمداله بنده آسوده شدم با خوشوقتی تمام امروز سه شنبه ۱۸ رجب از زرگنده آمدم یکسره به مجلس شورای ملی رفتم ، عصر هم خدمت نایب السلطنه ... »

« ... بحمداله که از شر این ریاست وزراء و این کابینه نجس وزراء و از زحمت این ملت قدر ناشناس بیسروقت ، بی علم ، حق ندان آسوده شدم ، سه سال تمام است در این راه جان و مال خانواده دو کرور تومان متضرر شدم بهیچوجه دینار و حبه ای اجرو مزد نگرفتم ، امید عاطفتی هم ندارم و از عزل و استعفای خودم بقدری خوشحال هستم مثل اینست که روزگار تازه و جوانی بی اندازه بن دست داده است اگر هم این ملت مرا بکشند ، کشته باشند ، با کی هم ندارم و از این مردم هم امید خبری نمی بینم ، همین قدر که پیش خداوند و وجدان و نیت پاک خودم خجل نیستم که در راه حق و صدقی قدم زده ام ... »

در همین دوره کابینه مستوفی الممالک است که در نخستین روزهای آن آقا سید عبدالله بهبهانی پیشوای مشروطیت ترور و کشته میشود و بعد بخونخواهی او قتلهای دیگری روی میدهد ، همین کشته شدن آقا سید عبدالله است که سیه‌دار را به فکر انداخته و مینویسد : « اگر هم این ملت مرا بکشند کشته باشند ... در باب قتل آقا سید عبدالله هم مینویسد : « بیچاره آقا سید عبدالله را در ۱۵ روز قبل مقتول نمودند . رحمت الله علیه ، خیلی اسباب خجالت عموم مشروطه خواهان و مسلمانی فراهم کردند لعنت الله بر قاتلان آن مرحوم . »

بعد حوادث دیگری روی میدهد از جمله ستارخان و باقر خان سردار ملی و سالار ملی که در زمان کابینه سیه‌دار باشکوه و جلال بی نظیری وارد طهران شده بودند و پس از استقبال پیمانندی که از ایشان بعمل آمده بود باجمعی از مجاهدین در محل پارک اتابک (باغ سفارت شوروی کنونی) منزل داشتند مورد حمله قوای دولت واقع گشتند .

بهانه این حمله خلع سلاح کردن مجاهدین بود و اکنون مجال تفصیل آن نیست و فقط بچند خط از یادداشت سیه‌دار در این باب اکتفا میکنیم که نوشته است :

« بقدر سیمد نفر که از مجاهدین و فاتحین و اصناف شهر بودند مقتول و شهید کردند و ملت مسلمان ایران را تا قیام قیامت لکه و بدنام کردند که فاتحین

مشروطیت این قسم کشته و شهید و قتل شوند. ستارخان هم زخم گلوله برداشت اگرچه ناخوش هم بود پس از اینکه او را در بسترش خوابیده دیدند یک نفر ارمی باشلور ابرق باو گلوله زد ، سالار ملی را کتک و افری زدند . بامزه بود ورود این دونفر که روز ورودشان طاقهای نصرت برایشان بستند کالسه های سلطنتی برایشان بردند چه احترامات سلطنتی در حق این دونفر کردند و حالا باین روز سیاه نشانه اند این ملت خوش غیرت ... »

کابینه مستوفی الممالک که این جریانات در آن روی نمود موفقیت همه های بدست نیاورد. در اواسط ماه رمضان نایب السلطنه عضدالملک که پیر و بیمار بود وفات یافت و در مجلس ناصر- الملک را که در اروپا بود با اکثریت ۳۰ رأی به نیابت سلطنت انتخاب کردند و با تلگراف او را به مراجعت ایران دعوت نمودند .

مستوفی الممالک در ماه شوال در کابینه خود تغییراتی داد و آنرا ترمیم نمود ولی وضع کابینه ثباتی نداشت . سیه دار در یادداشتی بتاریخ ۲۲ ذیحجه مینویسد :

« ... انقلابها متوسل به عین الدوله ، فرمانفرما ، مستوفی الممالک گردیده الان آنها هستند ولی وضع ایران منشوش ملوک الطوائفی ، نایب السلطنه ناصرالملک همدانی هم هنوز نیامده است احتمال قوی دارد محمدعلی میرزا را بیاورند ... »
« بهر حال سه چهار روز است که میخواستیم بقزوین بروم ، ملت بی غیرت آمده مانع شدند ولی کاری باین کارها ندارم . بگذار تا بمیرند در عین خود پرستی ... »
« حالت زیادت رو نشن ندارم . دسته جمعی و کلاو بهتیارها اینجا بودند خیلی نشستند و صحبت همین حرفها بود که مرا باز مبتلا کنند قبول نکردم . »

در اوایل ماه صفر صنایع الدوله که در کابینه هم شرکت داشت ترور و کشته شد . در همین ایام ناصرالملک هم از اروپا وارد ایران شد و ساعدالدوله جمشیدخان برادر سیه دار تا آنزلی او را استقبال نموده بود . پس از ورودش بطهران آمده ای از مجلس انتخاب شدند و رسماً باو تبریک ورود گفتند . مستوفی الممالک از چندی پیش بیمار شده بود و گرچه اکنون حالش بهتر بود فردای روزیکه ناصرالملک وارد طهران شد استعفای خود و کابینه اش را باو تقدیم داشت . ولی ناصرالملک آنها را مأمور کرد که موقتاً انجام وظیفه نمایند تا نظر اکثریت مجلس برای آینده معلوم شود و شرحی هم در این باب به مجلس نوشت و بخصوص پیشنهاد و اصرار کرد که مجلس موافق اصول پارلمانی گروه اکثریت و اقلیت ثابتی بر اساس حزبی تشکیل بدهند و آنوقت هر کس که کاندید و مورد حمایت اکثریت بود رئیس الوزرا شود .

در این ضمن مستوفی الممالک استعفا کرده و کنار کشیده بود ، صنایع الدوله را هم که کشته بودند چندان از وزرا استعفا داده بودند و کابینه فقط چهار وزیر داشت . وضع نان هم خیلی سخت شده بود و بر رویهم مملکت روزهای حساس و بحرانی را میگذراند .

ناصرالملک بر روی پیشنهاد خود راجع بششکلات حزبی و وجود اکثریت و اقلیت ثابت در مجلس بسختی استادگی میکرد و حتی یکبار هم ناهه می گفت که جنبه تعلیم و تدریس آن بیشتر

بود به مجلس نوشت که در جلسه ۲۳ صفر قرائت شد .

بالاخره در مجلس اکثریت و اقلیتی بوجود آمد اکثریت در روز ۲۲ صفر خود را معرفی کردند و میرزا مرتضی قلیخان نایب رئیس مجلس نام آنها را خواند و خود را بعنوان لیدر ایشان معرفی کرد، این دسته «اعتدالیون» نامیده میشدند . سپهدار اعظم و سردار اسعد هم در جزو آنها بودند .

اقلیت هم روز ۲۳ صفر بوسیله سلیمان میرزا که روز بعد بعنوان لیدر اقلیت شناخته شد معرفی شدند و اینها «دموکرات ها» بودند .

دمو کراتها دارای برنامه مترقی تر و انقلابی تر بودند حتی در جزو پرگرام آنها این بود که اراضی خالصه میان دهاقین بی زمین تقسیم شود و اراضی مالکین بزرگ هم از طرف دولت خریداری و تقسیم گردد .

اعتدالیون برنامه صحیح و تشکیلات حزبی نداشتند و بیشتر از مالکین و سرمایه داران بودند و در واقع باید گفت که یک «بلوک» یا ائتلاف پارلمانی را تشکیل میدادند و پرگرامی را هم که در بیست ماده تهیه و تقدیم مجلس کردند نمیشد بعنوان یک برنامه حزبی شناخت .
بهر صورت باین ترتیب اکثریت و اقلیتی در مجلس دوم پیدا شد سپهدار در این باره مینویسد :

« در روز چهارشنبه ۲۲ صفر المظفر ۱۳۲۹ اظهار اکثریت به اسم در مجلس شورای ملی کردند که عده اکثریت که یکی از وکلاء بنده هستم به پنجاه نفر رسید .

« امروز پنجشنبه ۲۳ حضرات دموکرات ها اظهار اقلیت کردند و عده شان به نوزده نفر رسیده است، دوازده نفر هم بیطرف هستند یعنی با پروگرام اکثریت اعتدالی همراه هستند ولی با اسم خوانده نشدند، آن پنجاه نفر به اسم خوانده شد و این نوزده نفر هم دیروز با اسم خوانده اند . دو روز است که به اکثریت مجلس و تصویب و الاحضرت نایب السلطنه ناصرالملک بنده را میخواهند رئیس الوزرا بنمایند و اصراری دارند بنده هم بواسطه بی اعتباری این مردم و حق ناشناسی ایرانیان از کار خیلی طبعاً منزعجم . . . »

موضوع اکثریت و اقلیت در مجلس و مرام و مسلک آنها چندین روز در مجلس مورد گفتگو بود بالاخره در روز شنبه دوم (۱) ربیع الاول ۱۳۲۹ ناصرالملک در مجلس که بریاست ممتازالدوله تشکیل میشد حضور یافت و پس از نطق نسبتاً مفصلی که در باب اصول حکومت پارلمانی و وظائف سلطنت و دولت و مجلس و احزاب ایراد کرد طبق مقررات سوگند یاد نمود و بالاخره در پایان نطق خود گفت .

« . . . برای اینکه بحران کابینه وزراء طول نکشد و امور مختل مانده بود و نظر اکثریت مجلس را هم پرسیدم باصرار تمام سپهدار اعظم قبول کردند

کابینه تشکیل بکنند، باهمان اشکالاتی که اینجا خواندم و برای اینکه بامورخللی نرسد قراردادها و وزرای سابق در این دوسه روزه در کلیات امور رسیدگی کنند تا در باب پروگرام و شرایط خودشان بامجلس مذاکره کرده وزرا را معرفی نمایند . (۱)

باین ترتیب سپهدار دوران دوم زمامداری و ریاست وزرائی خود را شروع زمامداری دوم سپهدار کرد و روز بعد سفیر عثمانی با او ملاقاتی نمود و باو تبریک گفت که سپهدار شرح آنرا باختصار نوشته است .

سپهدار مشغول مطالعه برای انتخاب وزرای کابینه شد در حالیکه دیگر در این موقع از بختیارها سخت آزرده بود .

در جلسه روز پنجشنبه چون موعد انتخاب رئیس مجلس رسیده بود مؤتمن الملك باین سمت انتخاب شد . و این خیلی جالب توجه بود زیرا در حالیکه مؤتمن الملك از مجلس غایب بود تقریباً باتفاق آراء انتخاب شد و جهت این امر هم این بود که قبلاً میان اکثریت و اقلیت در این باب توافق شده بود و در این جلسه ابتدا سلیمان میرزا از طرف اقلیت مؤتمن الملك را پیشنهاد نمود بعد معزز الملك از طرف اکثریت او را تأیید نمود و بعد هم آقا شیخ اسمعیل بنام بیطرفها این نامزدی را تصدیق کرد آنگاه رأی گرفتند و با ۷۸ رأی از ۷۹ نفر حاضرین مؤتمن الملك به ریاست مجلس انتخاب شد و از جلسه بعد شنبه ۹ ربیع الاول او جلسه را اداره کرد .

در همین جلسه ۹ ربیع الاول که زیر ریاست مؤتمن الملك بود سپهدار کابینه خود را به مجلس آورد و پیش از معرفی وزراء شرح مفصلی را که نوشته بود قرائت کرد . در این شرح سپهدار باوضاع هرج و مرج و مخالفتهایی که پس از استیضاح مجلس روی نموده بود و جهاتی که باستغای قبلی او منتهی شده بود و بالاخره بدم تمایل خود بر ریاست وزرا و به آدم کشیها ، ترورها ، ناامنیها و اوضاع دشوار کشور اشاره کرد و بعد چند کلمه درباره وضع نامطلوب روزنامهها و ازوم اجرای قانون مطالبات سخن گفت و در آخر وزرای خود را بشرح زیر معرفی کرد (۲) :

علاء السلطنه وزیر فواید عامه و معارف	مستشار الدوله وزیر داخله
ممتاز الدوله وزیر مالیه	معاون الدوله وزیر تجارت و پست و تلگراف
مشیر الدوله وزیر عدلیه	مجتشم السلطنه وزیر خارجه

خود سپهدار هم رئیس الوزراء و وزیر جنگ

آنگاه بنا بدستور سپهدار ، مجتشم السلطنه وزیر خارجه پروگرام دولت را که يك مقدمه در ۴ ماده و يك متن در ۱۲ ماده داشت قرائت نمود .

در این پروگرام سپهدار درخواست اختیارات بیشتر برای حفظ نظم و برقراری امنیت کرده بود . در ضمن در ماده ۶ متن پروگرام « شروع به اصلاحات مالیه بامستغدمین خارجه » را عنوان کرده بود و در پایان مقدمه هم گفته بود :

۱ - مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت دوم صفحه ۹۸۳ ستون ۳
 ۲ - برای ملاحظه متن این خطاب به مجموعه مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت دوم صفحه ۱۰۰۰ رجوع شود .

«... چون با مخاطراتی که وطن عزیز را تهدید میکند فقط محض فداکاری

حاضر خدمت شده و کار مملکت را مهتر از آن می دانم که بدفع الوقت و مسامحه بگذرد لهذا هر آنکه تصویب مجلس نسبت به هیئت وزرا منظور نشود اشغال مسند وزارت را خیانت دانسته و استعفای خود را تقدیم خواهم کرد.» (۱)

پروگرام این کابینه سپهدار در جلسه ۱۴ ربیع الثانی در مجلس مطرح شد و پس از بحث هائی که در آن بعمل آمد، بالاخره در همان روز درباره آن اخذ رأی بعمل آمد از ۷۳ نفر صده حاضر ۴۷ موافق ۱۷ مخالف و ۹ نفر متمنع بودند. (۲)

باین ترتیب سپهدار رسماً رئیس الوزرا و مورد اعتماد مجلس واقع شد و خود او و نمایندگان که در کابینه اش شرکت نموده بودند از نمایندگی مجلس استعفا دادند.

دوره دوم زمامداری سپهدار در وضع بحران آمیزی آغاز یافت و مهمترین مسائل دشوار اختلافات حزبی میان اعتدالیون و دموکراتها بود که بصورت وخیمی درآمد بود و در مطبوعات هم منعکس میشد. بخصوص مطبوعات حزب دموکرات که بانفوذتر و زیادتر بودند بدولت سپهدار که متکی به اعتدالیون بود حمله میکردند.

خود سپهدار هم از اوضاع ناراضی بود و این نارضایتی در یادداشتهای این زمان او بغوی پیداست مثلاً در ۳۰ ربیع الاول ۱۳۲۹ چند روز پس از زمامداری خود مینویسد:

«بند را ناچار چند روز است رئیس الوزرا نبودند، حال ایران خیلی شلوغ درهم برهم هرچ و مرج.....»

«خداوند شاهد است قصدی جز خدمت خلق و آبادی این ملک و استقلال ایران را ندارم...»

در یادداشت ۳ ربیع الثانی همین سال بشدت از دموکراتها کله میکند و به آنها میتازد و مینویسد:

«... خیلی حیف بوده است که این مشروطه خواهی ما در دست این

اشخاص میخواد بدنام شود.....»

«... برای خدمت بملت هیچکس از بنده حاضر تر نبود که از تمام هستی

و دارائی و جان و مال و شأن گذشتم حالا هم بهمانقسم برای دولت قانونی و

سلطنت مشروطه ایران و حفظ استقلال این مملکت حاضر از روی عقل...»

«... امیدوارم که از این حوادث هم این مملکت را نجات داده بعد

بسنگ حوادث با استخوان شکسته از این مردم خلاص شوم که برای این مردم حالیه

چه آب آوردن و چه کاسه شکستن فرق نمیکند...»

۱ - مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت دوم صفحه ۱۰۰۹ ستون ۲

۲ - برای ملاحظه متن کامل مذاکرات این جلسه و برنامه کابینه سپهدار به مجبوعه

مذاکرات مجلس دوره دوم قسمت دوم جلسه ۱۲۲ از صفحه ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۲ و جلسه ۲۲۴ از صفحه

۱۰۱۱ ستون ۳ تا صفحه ۱۰۲۹ ستون ۲ رجوع شود.

بیست روز بعد باز در یادداشتی مینویسد :

« بنده رئیس الوزراء و وزیر جنگ هستم از بسکه مردم انقلاب و مجلس سختی میکند و کار ملک و مملکت روز بروز بدتر موقع بد و هوا بهار وقت انقلاب ایلات و اشراق ، دولت پول ندارد ، اسلحه و ذخیره ندارد ، همه را وزرای سابق بیاد فنا داده اند . امروز به مجلس که پیروز سخت گیری کرده اند نوشتم مسئول نظم ولایت نیستم »

« نیدام عاقبت چه میشود و در امسال مشکل می بینم که این ملک و ملت جانی سلامت بیرون ببریم ، الحکم لله واحد القهار . خداوند واقف است که خجالتی در اقدامات و غیرخواهی خودم در استقلال این مملکت و انتظام و آسایش ندارم . آنچه قوه بود بجا آوردم . » چه توان کرد که تغییر قضا نتوان کرد »

در همین اوان است که وزیر مالیه دولت سپهدار ممتاز الدوله قراردادای بابانک شاهنشاهی . برای گرفتن ۱۲۵۰ میلیون لیره فرض بمنظور تأمین نظم و امنیت کشور منعقد میکند .

در اوایل ماه جمادی الاول مستشار الدوله از وزارت داخله استعفا داد و این پست بسردار اسعد که در این کابینه شرکت نداشت پیشنهاد شد ولی او هم نپذیرفت و باز مجدداً مستشار الدوله به همین سمت ابقا شد .

میسون مستشاران امریکائی بریاست مستر شوستر که در کابینه مستوفی الممالک بایران دعوت شده بودند در این زمان بایران میرسند . خود مستر شوستر از راه پاریس و وین و استانبول بایران آمده بود و بعد از راه انزلی در ۱۲ جمادی الاول بطهران رسید و دریارک اتابک (سفارت شوروی کنونی) منزل کرد .

مستر شوستر در ۱۷ جمادی الثانی با سپهدار ملاقات کرد و شرح این ملاقات را در کتابی که بنام اختناق ایران منتشر کرد و بقرسی هم ترجمه شده چنین نوشته است (۱) :

« بهر اهای وزیر مختار آمریکا برای ملاقات شخص معترمی بمنی حضرت سپهدار اعظم که آن زمان برمسند جلیل ریاست الوزرائی متمکن و زمام حل و عقد امور وزارت جنگ را نیز در دست داشت رفتیم ، ممتاز الدوله و وزیر مالیه و امیر اعظم معاون وزارت جنگ نیز هر دو در آنجا حاضر بودند .

کسانیکه قسمت مقدمه این کتاب (کتاب شوستر) را خوانده باشند در خاطر خواهند داشت که سپهدار اعظم که معنیش بزرگترین سردار اعظم است اقدام بزرگ و نمایانی در حرکت و جنبش ثانوی میلیون (رولوسیون) ایرانیان نموده و در تسخیر طهران و خلج شاه در ماه ژویه ۱۹۰۹ با جنود متعده ملی شریک و تا مدت قلیلی قبل از آن سپهدار حامی شاه و یکی از اهاظم رؤسای متبذبین مقتدر بشمار و در دوسه ایالات ایران املاک معتبر و دارای صدها دهات بود . »

مستر شوستر در همین کتاب خود چندین صفحه بعد شرح يك ملاقات دیگر خود با سپهدار

راهم نقل کرده است که دربارک و منزل شخصی سپهدار رویداد .

روز ۲۶ جمادی الاول سپهدار به مجلس رفت و چون تغییری در وضع کابینه خود داده بود موضوع را با اطلاع مجلس رسانید . (۱)

در این تغییر ممتازالدوله از وزارت مالیه بوزارت پست و معاون الدوله از وزارت پست و تجارت بوزارت مالیه تغییر سمت دادند .

پس از این تغییری که در کابینه روی داد در ماه جمادی الثانی بودجه کشور در مجلس مطرح گشت . در این بودجه جرح و تعدیلاتی در بودجه دربار روی داد که موجب نارضایتی ناصرالملک نایب السلطنه شده بود و تهدید میکرد که استعفا خواهد داد

بعلاوه در ۱۵ جمادی الثانی هم قانون اختیارات مالی خزانه دار کل بتصویب مجلس رسید . در این قانون اختیارات وسیعی به موثر شوستر اعطا شده بود

سپهدار از اوضاع بسختی ناراضی و عصبانی بود بالاخره روز ۱۷ جمادی الثانی در جلسه مجلس بر سر موضوع بودجه گفتگوهای شد و چون مجلس بانیات سپهدار که میخواست اعتبارات وزارت جنگ را اضافه کند و نظام و قشون را مرتب سازد موافقت نمیکرد ، سپهدار هم با حال عصبانیت از مجلس خارج شد ، بکالسه که اش که در مقابل مجلس بود نشست و به راننده اش گفت « برو ، مرا بارو پیا بیر »

مستر شوستر این موضوع را در کتاب « اختناق ایران خود چنین نقل میکند (۲) ، « پانزدهم ژون ۱۹۱۱ یعنی دو روز بعد از اجرای قانون مالیه که اختیارات تامه در عایدات دولتی بغزانه دارداد ، حضرت سپهدار در یکی از جلسات مجلس برخوایسته و اظهار عدم رضایت نمود از اعتراضات خود خواهانه ای که قانون مزبور در اجرای مقاصد سنگین رئیس الوزرا و وزیر جنگ نموده بود وقتی که در کوششهای متهورانه خود برای تحصیل وجه بجهت اداره لشگری اثر نامهربانی و عدم مساعدت از بشره و کلا احساس نمود غضب بر او مستولی شد و متغیرانه باشوکت تمام از مجلس خارج و در کالسه که خود نشسته به همراهی یکدسته سوار گارد که نزدیک در مجلس انتظارش را داشتند حرکت و بکالسه که خود حکم نمود که بفرنگستان برود « مرا بارو پیا بیر » کالسه که صدر اعظم بمجله تمام از دروازه شهر خارج شده و از جاده دویست و بیست میلی انزلی بطرف بحر خزر رهسپار شد .

روز بعد سر جورج بارکلی در تلگرافی بلندن چنین خبر داد ،

« طهران ۱۶ ژون ۱۹۱۱ - افتخاراً راپورت میدهم که سپهدار دیشب غفلتاً از بابت بخت بطرف رشت حرکت نمود ، شهرت دارد که میخواست بسمت اروپا رهسپار گردد . »

باین ترتیب محمدولیخان سپهدار که ناراضی ورنجیده خاطر بود قهر کرد و از طهران

خارج شد درحالیکه این داستان او بر سر زبانها افتاد و آنرا حتی تا این روزها هم نقل میکنند .
وقتی که سپهدار برشت رسید ، انجمن ایالتی آنجا با اصرار زیاد مانع ادامه سفرا شد
ستارخان و باقرخان هم دررشت بسپهدار ملحق شدند . از طهران هم تلگرافات زیادی برای
دلجوئی از او میکردند .

مخصوصاً در این اوقات خبر آمدن مجدد محمد علیشاه بهمرامی شماع السلطنه و
سالار الدوله انتشار یافت و اسباب وحشت و نگرانی عمومی شده بود .
سر جورج بارکلی در دربال تلگراف قبلی خود در چهار روز بعد بلندن تلگراف کرد که :
« از قرار مسموع صدراعظم دررشت است و انجمن محلی آنجا او را نگذاشته
و اند بیشتر برود . »

ده روز بعد باز تلگراف دیگری کرده باین مضمون که :
« صدراعظم هنوز دررشتست . مجلس روز ۲۵ ژوئن باو تلگراف کرده و
از او خواهش نموده بطهران مراجعت نماید ولی بوصول جواب نایل نگردیده .
« دیروز اکثریت مجلس از نایب السلطنه درخواست نمودند که اقتدارات
دیکتاتوری بر خود بگیرد و الاحضرت باینکار مایل نگردیده اظهار داشت نمیتواند
از حدود قانون اساسی تجاوز نماید سپس اکثریت از او درخواست نمودند که بصدر
اعظم تلگراف کرده اصرار بمراجعت او نماید و بو الاحضرت اطمینان دادند که
متفقاً با او همراهی نموده در انتخاب وزرائیکه او انتخاب کند مداخله نخواهند نمود
والاحضرت هم بهمین مضمون برای صدراعظم تلگراف کرده است . الحال کابینه
بدون صدراعظم است » (۱)

باز سه روز بعد تلگراف میکند :

« تاکنون کسی برای تعیین بمقام سپهدار پیداننده و مجلس باستانی معدودی
از اعضا حالا درک میکنند که باید از ایشان طرفداری نمایند ناصرالملک دیروز و کلا
را احضار نمود و بطور سخت با آنها صحبت داشتند آنها را از اهمیت امورات متنبه
نموده است . والاحضرت از اکثریت آنها نوشته که بموجب آن همراهی با سپهدار را
تعهد نموده بودند گرفته مضمون آنرا برای سپهدار مغایره نمود . » (۲)

بالاخره روز بعد تلگراف میکند که :

« سپهدار دیروز از رشت بسمت طهران حرکت نمود . »
ودر ده روز بعد در تلگراف دیگری مورخه ۱۴ ژوئیه میگوید :
« صدراعظم روز یکشنبه بطهران مراجعت نمود و وزیر دیگر روز سه شنبه
استعفا نمودند .

« تشکیل کابینه جدید نظر باینکه سپهدار مایل نیست مسئولیت انتخاب وزرا

را بعهده گیرد اشکال دارد و اکثریت اعضای مجلس هم از بابت انتخاب نمیتوانند موافقت نمایند .

باین ترتیب سپهدار که قهر کرده و رفته بود پس از اصرارها بطهران بازگشت . خود او در یادداشتی که دوعاء بعد موقعیکه از ریاست وزرا استعفاداده بود نوشته است درباره این قهر و آشتی چنین مینویسد :

« ... من هم چند روز بعد بطرف فرنك از دست دخالت و فضولی و هتاکی روزنامه ها و دموکراتها و بیمرضه کی نایب السلطنه و نفاق وزرا و تجری عموم دوایر و بردن مال ملت و ازدیاد اشخاص غیر قابل و هرزه و بدکار در دوایر ولایات و تنفر عموم از وضع حاضره فرار کردم . در این بین مردم گویا پشت گرمی بمعده علی و سالارالدوله دادند از این غیبت من طلوع و ظهور کردند و مرا از رشت فی الحقیقه مجبوراً معاونت دادند . فتنه قزوین را نشاندم (عزیزالله خان) . به طهران آمدم . »

بالاخره سپهدار پس از چند روز حاضر شد که کابینه جدیدی تشکیل بدهد و در روز چهارشنبه ۲۲ رجب ۱۳۲۹ کابینه جدید خود را به مجلس برد و معرفی کرد . مجلس آنروز بر ریاست مؤتمن الملك تشکیل شده بود و سپهدار در آغاز مجلس چنین گفت :

« اگرچه معرفی هیئت وزرا از بس مکرر شده بنده از تریبون محل نطق خجالت میکشم و لکن وزرای حالیه هریک برای این شغل خطیر لایق و قابل و با علم هستند و امیدواریم که انشاءالله نظر بلیاقتی که دارند این کابینه امتداد یابد . »

آنگاه سپهدار وزرای کابینه خود را بقرار زیر معرفی کرد :

مصمام السلطنه وزیر جنگ
وثوق الدوله وزیر داخله
حکیم الملك وزیر علوم و معارف و فوائد عامه
قوام السلطنه وزیر عدلیه
مشیر الدوله وزیر پست و تلگراف و تجارت
معتشم السلطنه وزیر خارجه
معاون الدوله وزیر مالیه

بعد از سپهدار رئیس مجلس مؤتمن الملك شرحی درباره اهمیت این کابینه و حساسیت موقع زمان صحبت کرد و از طرف عموم احزاب اطمینان داد که از این کابینه سپهدار جداً طرفداری کند ، صحبت رئیس مجلس بارها با « صحیح است » و « احسنست » تأیید شد .

بعد از سپهدار شرحی صحبت کرد و ضمن گفت : « واقعاً امیدوارم که هیئت وزرای عظام همین قسمی که نطق فرمودند اقدامات بکنند و در خدمت بملت و مجلس مقدس و انتظام امور مملکت و آسایش عموم همه قسم اقدام بکنند و سعی و کوشش بعمل بیاورند » صحبت سپهدار هم در میان « احسنست » نمایندگان پایان یافت .

در همین جلسه مجلس بود که قانون معروف حکومت نظامی که از طرف دولت باقید دو فوریت برای مقابله با قیام محمدعلیشاه تقدیم شده بود بتصویب رسید . (۱)

این قانون از این دوره کابینه سپهدار یادگار باقی ماند و در حالیکه در آنوقت با کمال

حسن نیت برای مقابله با استبداد محمدعلیشاه و دفاع از آزادی بمجلس برده شده بود بعد ما متأسفانه بارها برای خفه کردن صدای آزادخواهان و شکستن قلمهای آزاد بکار رفت .

با وجود این چهار روز بعد سر جورج بار کلی به لندن تلگراف کرد که : « صدراعظم استعفا نموده است . »

در واقع این کابینه سپهدار با وجود تمام این امیدواریها پس از چند روز استعفا داد و این بار استعفای سپهدار از طرف نایب السلطنه پذیرفته شد و مصمم السلطنه که در این کابینه وزیر جنگ بود به ریاست وزرا تعیین گردید .

باین ترتیب دوران دوم زمامداری محمدولیخان سپهدار که نزدیک ۳ ماه طول کشید پایان رسید .

سپهدار در باره این استعفای خود در همان یاد داشت ۲۵ شعبان یعنی تقریباً یک ماه پس از استعفایش مینویسد :

« ... بطهران آمدم به اصرار رئیس الوزرا شدم با یکمده وزرا دو سه روز هم بودم . کار کردم ناخوش هم در رشت شدم ، ناخوشی قمرس ، بیست و یک روز خوابیده بودم در این چند روز هوای بد طهران باز ظهور کرد در این سه چهار روز باز دیدم حضرات و کلا و نایب السلطنه بوعده وفات کردند و بنای بازیچه است میخواهند همه شتامت را کردن من خراب کنند و اسباب فراهم کردند که حودم را بگیرند لهذا استعفای سخت کردم ، ناخوش هم شدم بستری افتادم . »

پس از استعفای سپهدار دولت مصمم السلطنه قوائی از بغتاری و مجاهدین قدیم تجهیز میکند و بجنگ قوای محمد علیشاه میفرستد ، مخصوصاً خوشبختی در این بود که مقداری تفنگ که سپهدار در زمان ریاست وزرائی خود برای تقویت قشون خریداری کرده بود در این موقع رسید و بکار نیروهای مالی دولت در دفع محمد علیشاه آمد .

مستروشستر در کتاب خود راجع بارزش این تفنگها چند سطر مینویسد که :

« تفنگهای (ریفل) و فشنگهای روسی که سپهدار با سفارت روس قرارداد داده بود به انزلی رسیده و از راه رشت بطهران می آوردند ، و رود آن قورخانه را بنویجی قرار داده بودند (۱) که احتمال قوی میرفت که اتباع شاه مغلوع در بین راه آنها را بجایند ولی از قراریکه معلوم شد عده معتابیهی از آن صندوقها که عبارت از هفت هزار قبضه تفنگ و چهار میلیون فشنگ بود بقروین رسیده و از دستبرد یاعیان محفوظ ماند . آن قورخانه برای انبار نظامی طهران بسیار بموقع و لازم بود زیرا که در آن وقت دولت مشروطه تقریباً بی اسلحه مانده بود . »

خود سپهدار هم درباره این تفنگها در همان یاد داشت ۲۵ شعبان ۱۳۲۹ چنین مینویسد : « ... اگر این اسلحه را باصرار نمی آوردم حالا دیگر نه طهران نه مجلس نه و کلا باقی نبودند چونکه در ذخیره دولت هیچ باقی نگذاشته بودند همه را

متفرق نموده بودند . با چه اصرارها این اسلحه جزئی را از روس‌ها گرفتم و چه بدگونی از وکلای دموکرات شنیدم حالا معلومشان شد حق با من بود ، خدا انشاء الله این اشخاص را که مملکت را خراب کرده اند لعنت کند . حالا بنده در بیلاق زرگنده خود بیطرف هستم و اتصالاً نسبت‌های بدبین می‌دهند . در حالی که خدا را شاهد و حاضر و ناظر میدانم جز مشروطه خواهی و استقرار مجلس شورای ملی و استقلال ایران آرزویی نداشته و ندارم ...»

سپه‌دار پس از دوران دوم زمامداریش تا مدتی بیکار و خانه نشین ایالت آذربایجان بود و در کارها دخالتی نداشت در این مدت حوادث عمده ای روی نمود که مهمترین آنها شکست محمد علی‌شاه و سالارالدوله است.

در این مدت که سپه‌دار خانه نشین بود باز هم از طرف روزنامه‌ها مورد حمله واقع میشد و در یاد داشته‌های خود از این زمان مطالب زیادی دارد و حوادث را گاهی مختصر و گاهی مفصل نقل کرده است مخصوصاً این جملات اوجالب توجه است که مینویسد :

« بیچاره مردم ایران دستخوش قاجار و بختیاری و چهار نفر لوطی دزد شده‌اند بنده هم دیگر خسته و مانده پیرو شکسته و ملول از دست این ملت غیر مغرور بینیرت و وکلای بینیرت هستم انشاء الله بهمین بیطرفی باقی هر چه میشود علی الله از این ملک و ملک مال و حال گذشتم ..

« پیر هم شده‌ام از محمد علی میرزا هم بیزارم میدانم آنچه باید بن بکند میکند و من هم صبر را شعار خود میکنم اگر هم مردم بجهنم زودتر خلاص میشوم ، حالا که خدمت بملت نتیجه اش این شد هر چه زودتر مردن بهتر . »

(از یاد داشت ۷ رمضان ۱۳۱۹)

« ... میانه مجاهدین و بختیاری هم خیلی بد است دوروز است مشغول اصلاح هستم ، عجب تر اینکه بنده هم بکنوع مردود هستم و خانه نشینم و این مردم بی عقل گاهی مرا روسی فرض میکنند گاهی محمد علی میرزائی و زمانی مرتجع وقتی تجدد پرور ، با اینهمه مال و جان و جوان که در راه استقلال و آزادی و مشروطیت این مملکت داده ام لا اقل مرا مشروطه خواه هم نیدانند ، خداوند تو عقلی باین مردم بده ، داد مرا هم از این قوم نادان بگیر که اینقسم حق شناس بیدین و بی مروت هستند ..»

(از یاد داشت ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۹)

بالاخره در محرم سال ۱۳۳۰ سپه‌دار پیشنهاد میکنند که بحکومت آذربایجان برود این پیشنهاد پس از چند ماه عملی میشود .

این يك موقع بحرانی در آذربایجان بود زیرا قشون روس‌های تزاری آذربایجان را اشغال کرده بودند و در آنجا عده ای از آزادیخواهان را بدار کشیدند و این اقدام دردنبال عملیات قبلی آنها بود که از محمد علی‌شاه حمایت کرده و او را بایران باز گردانده بودند همچنین التیماتومی

داده و مستر شوستر را از ایران خارج کرده بودند ، شهر مشهد را هم در همین زمان بتوپ بسته بودند خلاصه آنکه اوضاع آشفته ای بود .

چندماه پیش از آن ناصرالمک مجلس دوم را بسته بود و یک دوران حکومت دیکتاتوری را شروع کرد و بعد هم بارویا رفت ، سپهدار این جریان را کما بیش در یاد داشتهای خود نوشته است .

سفر سپهدار بآذربایجان هم عملی شد و مدتی طول کشید در این مدت قوای روس در آذربایجان بود و در همه کار مداخله میکرد و سپهدار نمیتوانست کار زیادی بکند ولی بقراری که مرحوم کسروی در کتاب تاریخ هیجده ساله خود نوشته است آنقدر که میتواند کمکهای مردم میکرد و از جمله یکبار جان چندتن از آزادخواهان را نجات داد (۱).

بالاخره در سال ۱۳۳۲ احمد شاه بسن بلوغ رسید و توانست سلطنت احمد شاه که شخصاً سلطنت کند .

پس از استعفاء سپهدار از دومین دوره زمامداریش تا اینزمان یکی مصداق السلطنه نخست وزیر شده بود که او هم چهار بار کابینه اش را ترمیم کرده بود و یکی هم علاء السلطنه که تا زمان تاجگذاری احمد شاه ادامه داشت .

دره ۲ شعبان ۱۳۳۲ سپهدار در یادداشتی مینویسد :

«...علاء السلطنه هشتاد و شش ساله رئیس الوزراء بیچاره از حرف زدن خود هم وامانده است ، انشاء الله پس فردا روز سه شنبه ۲۷ باید سلطان احمد شاه سرش را تاج بگذارد و زمام امورات را در دست بگیرد ...»

سپهدار بعد سختی اوضاع را شرح میدهد که همه جا زیر نفوذ روس و انگلیس است و دولت مرکزی هیچ چیز ندارد ، نه سرمایه ، نه سرباز و نه نفوذ و نه قدرت و همه را هم از بیلیاقتی ناصرالمک میداند .

شروع سلطنت احمد شاه مقارن شروع جنگ بین الملل اول در اروپا میشود . بر اثر شروع جنگ قوای روس و انگلیس عملاً وارد ایران میشوند و با قوای عثمانی که به همراهی آلمان و اطیش وارد جنگ بودند زد و خورد میکنند و چون جریان حوادث ایران در کتب مختلف تاریخی نوشته شده است از تفصیل آنها صرف نظر میشود .

در شروع سلطنت احمد شاه مستوفی الممالک کابینه ای تشکیل داد ، مجلس سوم هم که انتخابات آن در اواخر دوران نیابت سلطنت ناصرالمک در محرم ۱۳۳۳ شروع شده بود تشکیل شد و باز هم همان دسته بندی مجلس قبل بنام «اعتدال» و «دموکرات» دوام داشت . در این مجلس محمدولیخان سپهدار هم از ولایت خمسه در اوایل ماه رجب ۱۳۲۳ وکیل شد ولی بمجلس نمیرفت

مستوفی الممالک یکبار کابینه خود را ترمیم کرد و در ربیع الثانی ۱۳۳۳

کابینه مشیرالدوله بجای آن آمد ولی این کابینه هم پس از دو ماه مستعفی شد . در این ضمن صحبت سعدالدوله که در زمان محمدعلیشاه بشدت در مقابل قوای مشروطه خواهان ایستادگی

میکرد بمیان آمد و مجلس برای اینکه او را عقب بزنند عین الدوله را بمیان کشید و او کابینه‌ای تشکیل داد هر چند که خود او هم از دشمنان معروف مشروطه بود.

کابینه عین الدوله از طرف دموکراتها مورد استیضاح قرار گرفت و سقوط کرد.

پس از سقوط کابینه عین الدوله باز مستوفی الممالک کانبدید دموکرات

وزارت جنگ ها کابینه‌ای تشکیل داد و در این کابینه او بود که سپهدار هم پس از

چهار سال بر کناری از دولت سمت وزارت جنگ را بعهده گرفت.

جالب توجه است که در این زمان سپهدار نه به مجلس خوشبین است و نه بدولت.

درباره مجلس سوم در یادداشتی بتاریخ ۲۰ رمضان ۱۳۳۳ پس از سقوط عین الدوله

و پیش از آنکه بوزارت برسد مینویسد:

«... عین الدوله علیه ما علیه پنجاه روز کابینه‌ای فراهم کرد و کلای مجلس

بنای استیضاح گذارده استعفا نمود و کنار رفته است. اگرچه کنار جومی او از

کار سبب امیدواری است ولیکن این دفعه در مجلس بسیار و کلای بد جمع شده اند

خیلی اشخاص جاهل خودخواه نادان با بعضی ملانهاى طماع که برای یکدستمال

به اصطلاح يك قهریه آتش میزنند و احزاب مختلفه ای شدند باسم اعتدال و

دموکرات و بیطرف...»

وقتی هم که وزیر شد در یادداشتی بتاریخ ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۳ مینویسد:

«مجلس ملی هم برقرار است و چند نفر مانند بچه های نارس و کلادارد

نشسته اند بیهوده سخن میرانند...»

اما درباره دولت و مستوفی الممالک رئیس الوزرا هم بدبینی خود را صراحتاً در همین

یادداشت چنین مینویسد:

«امروز یکماه تمام است که مرا بزور و خواهش و فرمایش اعلیحضرت

داخل کابینه وزراء که رئیس میرزا حسن مستوفی الممالک است نموده اند و این

جناب از زمان تاجگذاری احمد شاه الى الان سه دفعه است رئیس الوزرا شده اند

و بسیار مهمل هستند و مطلوب و منظور شاه و حزب دموکراتها...»

پیدا است که با این روحیه و این وضع سپهدار با چه شکلی در کابینه شرکت داشت یعنی

عملاً کار مهم و مؤثری نداشت بخصوص که قوای دولتی هم در قسمتهای عمده ایران نفوذ داشتند.

از حوادث مهمی که در این دوران اتفاق افتاد مسئله مهاجرت نمایندگان مجلس و نیز

قصد خروج سلطان احمد شاه از طهران بود.

در ماه محرم ۱۳۳۴ شایع شد که قشون روس از قزوین به طهران خواهد آمد و همین

جهت مستوفی الممالک شخصاً بدون اینکه با سایر وزرایش مشورت کند پس از مشورت با چند نفر

تصمیم میگردد که شاه و دولت را از طهران خارج کرده و به قم منتقل نمایند.

استاد محترم آقای ملک الشعراء بهار در جلد اول کتاب تاریخ احزاب سیاسی خود بنام

«انقراض قاجاریه» شرح این ماجرا را بتفصیل نقل کرده اند که خود ایشان بجلسه میث و وزرا

رفته اند که در کمال بروود دالر بوده است و سپهدار هم در آنجا ساکت و خاموش با کلاهش بازی

میکرده است و مستوفی الممالك با آقای بهار و چند نفر دیگر در اطاق خلوتی بدون اطلاع سایر وزیران قرار مهاجرت را میدهند. (۱)

در موقعیکه شاه لباس سفر پوشیده و عازم حرکت بود سپهدار را از منزلش با تلفن خبر میکنند و او میآید و صانع رفتن شاه میشود.

خود او در یادداشتی بتاريخ ۱۱ محرم ۱۳۳۴ شرح این روز را مینویسد و از آنجمله چنین میگوید:

«من بشاه ملاحت کردم شما چرا فرار میکنید این قشون دو هزار نفر و این شهر ششدهزار نفر و انگهی این کار روسها از عدم رضایت از دولت است، هرچه کردم در آخر گفتم اجازه بدهید من میروم سفارت روس و انگلیس به بینم سبب این حرکت چه دلیلی است اجازه دادند رفتم خیلی مذاکره آخر بدو چیز جزئی آنها را راضی کردم که قشونشان در کرج بماند.

«بهر حال بعد از قول صحیح آمدن خدمت شاه باری آروز تا عصر بیک زحمت زیاد راضی شد حرکت نکند. تا امروز که یازدهم فی الحقیقه اگر رفته بود این شهر گرسنه مردم بیصاحب و آمدن قشون اجنبی چه میشد؟ و حالا از سلطنت خلع میشد و دیگر چاره نبود. بهر حال الحمد لله موفق شدیم فرار هم نکردیم بعضی مفسدین خیلی میل داشتند شامرا فرار بدهند. اگر پدرش را از تاج و تخت معروم کردیم بعد از این یکی را دو مرتبه استقرا دادیم و این خدمت را فی الحقیقه باین شهر و این ایران نمودیم.»

چند روز بعد باز سپهدار در یادداشتی از بدی اوضاع هکوه میکند و مینویسد که «اسم وزارت جنگ مانده لیکن قشون را مستهلک کرده بودند ابدأ نه اسلحه داریم نه قشون» و بعد هم مینویسد «شاه با وجودیکه آنهمه من نگذاشتم حرکت کند، امروز بشهبران رفته بودم حالا که مراجعت کردم معلوم شد در این موقع شاه بفرح آباد رفته است برای گردش شکار دیگر خدا نکند که از آنجا بیک سمتی برود که تمام تاج و تخت ایران بفنا خواهد رفت.»

بالاخره این کابینه مستوفی الممالك در نیمه ماه صفر سقوط کرد آنگاه فرمانفرما امور تشکیل کابینه شد در این کابینه فرمانفرما هم باز سپهدار بعنوان وزیر جنگ شرکت داشت و خود او در این باره مینویسد:

«روز شنبه ۱۶ ماه صفر الخیر ۱۳۳۴ فرمانفرما آمد منزل بنده بزور و عنف مرا و علاء السلطنه پیر مرد را با سردار منصور باتفاق رفتیم پیش شاه در فرح آباد معرفی کرد و علیقلی خان مشاور الملك را وزیر امور خارجه من و وزیر جنگ علاء السلطنه و وزیر عدلیه فی الحقیقه کار بسیار خیانت بملت دولت که فرمانفرما رئیس الوزرا شد بنده بنباتهدیات سفارت روس که او را دولت یعنی سفارت انگلیس مجبور کرده قبول و داخل این امر شد انشاء الله همین چند روزه کناره میگیرم.»

ترتیب این کابینه بقرار زیر بود :

وزیر جنگ سپهبدار اعظم

رئیس الوزرا و وزیر داخله فرمانفرما

وزیر مالیه یمین الملک

وزیر خارجه مشاور الممالك

وزیر یست سردار منصور

وزیر عدلیه علاء السلطنه

وزیر علوم شهاب الدوله

وزیر تجارت و فواید عامه صارم الدوله

در این کابینه سپهبدار با دلگرمی کار نمیکرد و از یادداشتهاش پیداست که خود بخبال

تشکیل کابینه بوده است .

در اواخر کابینه فرمانفرما در ماه ربیع الثانی محمد ولیخان خلعت بری

محمد ولیخان که اکنون سپهبدار اعظم نامیده میشد لقب عالی سپهسالار اعظم را

سپهسالار اعظم گرفت و لقب سپهبدار به فتح الله خان اکبر که سردار منصور لقب داشت داده

شد و بعد ها کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء الدین در زمان کابینه این

«سپهبدار» روی داد .

محمد ولیخان که حالا سپهسالار نامیده میشد در دولت فرمانفرما در حالیکه وزارت جنگ

را بعهده داشت بتشکیل قوای نظامی پرداخت و این کار او مورد تعجب و حتی حسادت همکارانش شد

خود او در یادداشتی بتاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴ مینویسد :

«... بنده راهم اسم دروغی سپهسالار اعظمی دادند در تهران قشون که

منحل بود لیکن سه ماه تا بحال زحمت کشیدم بهزار مرارت سیصد قبضه تفنگ از چندین

افسام جمع کردم بهر حال یک رژیمان که حالیه هزار و چهارصد نفر میشوند حاضر

که بریر روز شنبه در میدان مشق اسباب تعجب همگی شد چون مدتیست که از

هرزگیهای مجلس و دموکرات و بدکار بهاری مردم نظام و قوه عسکریه دولت از

میان رفته بود دیگر اسی هم نبود از این قلیل قوه اسباب تعجب بلکه خوشوقتی عموم

شد و بدبختی و حسد فرمانفرما رئیس الوزرا بلکه میبایستی مایه خوشوقتی او شده

باشد اینست حال این مردم بدبخت نادان این پادشاه ماهم بهیچوجه دماغی ندارد.»

بالاخره کابینه فرمانفرما هم در آخر همین ماه ربیع الثانی سقوط کرد .

بعد از سقوط کابینه فرمانفرما باز نوبت زمامداری محمد ولیخان

سومین دوره که حالا سپهسالار نامیده میشد فرا رسید .

زمامداری سپهسالار کابینه خود را در این بار بقرار زیر تشکیل داد :

رئیس الوزرا سپهسالار اعظم (محمد ولیخان خلعت بری سپهبدار سابق)

وزیر داخله سپهبدار اعظم (فتح الله خان اکبر سردار منصور سابق)

وزیر خارجه صارم الدوله . وزیر مالیه یمین الملک

وزیر جنگ سردار کبیر (جمشید خان برادر محمد ولیخان که قبلا مساعد الدوله نامیده میشد)

وزیر علوم معارف ممتاز الملک . وزیر فواید عامه و تجارت احمد خان مشیر اعظم

در این دوره زمامداری هم باز محمد ولیخان با مشکلات عمده که بیشتر از مداخلات

خارجی و بی لیاقتی شاه و هرج و مرج داخلی ناشی بود دست و گریبانست .

در یادداشت‌های این زمان او هم باز جریانها را میتوان دید مثلاً درباره احمد شاه يك بار در ۶ جمادی الثاني ۱۳۳۴ مینویسد :

« سلطان احمد شاه خیلی تنبلی میکند و نزدیک کارها نمی‌آید والا مجاری امور خوب پیشرفت میکرد . »

يكبار دیگر در ۲ رمضان مینویسد :

« حالیه که بحمدالله کارها خوب پیش میرود لیکن شاه قدری جوان و بعضی مالیخولیاد در خاطرش خطور میکند. من زیاد نصیحت میکنم لیکن نصیحت مارا نمی‌پذیرد يك رائی دارد نمی‌داند چه چهل دارد. گاهی از میکرب میترسد و وقتی میگوید دشمن دارم ، کار نمیکند ، زرنك است ولی تنبل است و این عادت‌ها از سرش رفع نمیشود . »
درباره سیاستهای خارجی مینویسد :

« وعده‌های زیاد روس و انگلیس به من داده بودند . . . و همراهی بقدر يك خردل هم نکردند بوعده‌های امروز و فردا میگذرانند و بنمودن تلکراف به بطرز بورغ و لندن و نیامدن جواب. اصل مقصودشان استیلای برآسیاست و عدم پیشرفت امور »

و باز در یادداشت دیگری مینویسد :

« فی الحقیقه اگر من کناره‌کنش یقین کار ایران یکسره میشود و روس‌ها لابد میشوند با انگلیسها موافقت و کار ایران را خاتمه بدهند مثل مصر بشود . . . »
باز در یادداشت دیگری در موقع استعفای خود مینویسد :

« عصری رفتم منزل وزیر مختار روس با اکبر میرزا صارم الدوله وزیر خارجه پس از صرف چای و غیره اینطور صحبت کرد که امروز رفتم پیش شاه و شاه میگوید من باین کابینه کار نمیتوانم بکنم و کابینه باید عوض شود »

باین ترتیب محمدولیان - سه سالار دوره کوتاه زمامداری سوم خود را با مشکلات زیاد میگذرانید در حالیکه در يك یادداشت خود در آنروز ها مینویسد :

« این روزها خیلی زحمت کار میکنم و خسته میشوم . اگر هم تن به اینقدر زحمت نمیدادم کار ایران خیلی بد بود . »

از مهمترین حوادث این دوره زمامداری سه سالار اینست که در این زمان روسها و انگلیسها که حالا مدتی بود شوستر را از ایران بیرون کرده بودند و بعلاوه در جریان جنك قرار داشتند و میخواستند در امور ایران نظارتی عمل کنند يك پروژه بایران پیشنهاد کردند که قوای از ایران تجهیز شود و بولی هم بایران بپردازند که زیر نظریه کمسیون مختلط روسی و انگلیسی و ایرانی خرج شود .

این پیشنهاد البته با حیثیت و استقلال ایران تناسبی نداشت ولی دولت ایران هم با وضع دشواری که در آنروز داشت و با فشاری که بر او وارد میشد چاره‌ای جز قبول نداشت. خود سیه - سالار در این باره مینویسد :

« بهر حال برای آبادی و امنیت و انتظام و آسایش عموم بهتر از این موقع نمیشود و خوب است انشاء الله اگر چه بعضی نادان و نفهم ها برخی حرفها میزنند ولی نمیفهمند و نمیدانند غیر از این ترتیب چاره ای نیست ... »
با وجود این سه سالار باین آسانی بچنین پیشنهادی تسلیم نشد و در موقع امضای آن پیش از امضا کردن نوشت که: « بواسطه فورس مازور امضا میکنم » و باین عمل شهادت آمیز خود در واقع اثر نامطلوب این قرارداد را نابود و خنثی کرد.

این اقدام و عمل شجاعانه سه سالار بقدری اهمیت پیدا کرد که بعدها هم در خاطرها ماند و حتی در اوائل مجلس ششم وزمان رضاشاه وقتی که مستوفی الممالک کابینه ای تشکیل داد و به مجلس معرفی کرد د کثر مصدق با آن کابینه بعلمت شرکت ذکاء الملک فروغی و وثوق الدوله در آن مخالفت کرد و ضمن نطق مفصلی ابتدا از عملیات گذشته فروغی و بعد هم از وثوق الدوله انتقاد نمود. در ضمن این قسمت نطق بود که به کار سه سالار اشاره کرده و چنین گفت:

« ... چه قدر فرق است بین سه سالار و وثوق الدوله که از سه سالار و وثوق دولتین تقاضای برقراری کنترل نمودند با اینکه دارای معلومات و وثوق الدوله نبود نوشته کنترل را بنوشتن عبارت « بواسطه فورس مازور امضاء میکنم » و طی ننمودن مراحل اداری طوری بی اثر کرد که از او صرف نظر کردند و برای تحصیل اسناد دست توسل بدامان و وثوق الدوله دراز نمودند ولی آقای وثوق الدوله تمام هوش و معلومات خود را صرف نمودند که با چیزی بخارچه ها ندهند و با اگر میدهند طوری شود مؤثر باشد » (۱)

بالاخره این کابینه سه سالار هم دوامی نمی آورد و بعلمت تجاوزی که شمایها در مغرب برای جنگ با روسها کرده بودند در اواسط ماه شوال استعفا میدهند و باین ترتیب سومین دوران زمامداری محمدولیخان بیابان میرسد.

سه سالار از این زمان که متجاوز از هفتاد سال عمر داشت دیگر دخالت مؤثری در کارهای دولتی نداشت.

پس از پایان سومین دوره زمامداری، سه سالار باز بیک رشته کارهای سالهای آخر عمر خصوصی خویش پرداخت از جمله این که در قزوین سد معتبری بنا کرد که در همان روزها و بعد از آن شهرت بسیار پیدا کرد و در اوایل ماه صفر ۱۳۳۶ خود او برای تحویل گرفتن این سد بقزوین رفت.

همچنین در طهران و سایر نقاط با احداث قنوات ساختن مدرسه و ساختن منازل و نظایر آن ها همت گماشت که از جمله آنها میتوان قنات چالبرز و محله ولی آباد طهران را با حمام و آب لوله کشی وغیره یاد نمود.

چند بار هم از او دعوت کردند که در مشاغل دولتی شرکت کند ولی قبول نکرد مثلاً در

۱. « مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجاریه » تألیف حسین مکی.

چاپ تهران ۱۳۲۳ صفحه ۱۳۵ که نقل از مذاکرات مجلس نموده است.

همان اوایل سال ۱۳۳۶ که سال فحطی معروف ایرانست و خود سیهسالار هم در یادداشت‌هایش به آن اشاره کرده و نرخ خواربار را نقل نموده است - از او دعوت کردند که کار دشوار خواربار را سر و صورتی دهد ولی آنرا نپذیرفت . در یادداشتی در این باره مینویسد :

« ... چهار روز است عین الدوله باز هم رئیس‌الوزرا ، آمدند مرا چسبیده اند که کار ارزاق درست کنی ، نه در تنور نان و نه در انبار و خرمن غله نه در کیسه پول دارند و گویا از بنده احمق‌تری سراغ نکرده اند ... »

اوضاع پرهرج و مرج ایران سالها روز بروز آشفته تر میشود و انعکاس این آشفتگی در یاد داشتهای سیهسالار پیرهم که مجبور بوده است با کمال تأثر و افسوس تماشاچی آن باشد منعکس است .

در یاد داشتهای این زمان سیهسالار از بدی اوضاع ، از آشفتگی امور ، از بیعرضگی شاه و وزرا ، از ناامنی ، از رفت و آمد نیروهای خارجی شکایت دارد و افسوس میخورد .

و قتیکه جنگ بین المللی پایان می پذیرد و در روسیه انقلاب در میگیرد و قشونهای روس بیسرو سامان و نا منظم از ایران باز میگردند و تمام وقایع را یادداشت میکنند و از اینکه امپراطوری ظالم و جبار روسیه تزاری و از گون و نابود شده است بایک نوع شادمانی که مبین برستی سده و صمیمانه‌ای از خلال آن نمایان است مینویسد :

« دولت روسیه از دولت بودن خلاص شد و بجهنم واصل شد و دنیا هم از دستشان آسوده شدند حالا دیگر انگلیس ها و آلمانها هستند کاش این دو امپراطوری هم برود خلاصی کلی بشود . »

در این ایام است که از طرفی در شمال ایران قیام میرزا کوچک خان و بلشویکها شروع میشود از طرفی دیگر کابینه و توق الدوله پیمان معروف ۱۹۱۹ را با انگلیس ها منعقد میسازد که مورد تنفر و اعتراض ملت ایران واقع میگردد . و هم درین زمان است که « کمیته مجازات » دست‌بکار ترور عده‌ای میشود .

احمد شاه بانگلستان مسافرت میکند و بالاخره کار بکودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء الدین و رضا خان منتهی میشود .

در نخستین روز های کودتا محمد ولیخان سیهسالار هم در جزو کسانی که از طرف کودتاچیان توقیف گشتند بازداشت شد و در محل قزاقخانه (وزارت خارجه و باغ ملی و شهر بانی کنونی) با عده دیگر از بازداشت شدگان زیر نظر نایب کریم آقا (سر لشکر کریم بوذرجمهری بعد ها) قرار گرفت .

کودتاچیان در صدد چپاول اموال او بودند و حتی کسانی را بمنزل او فرستادند و « مقداری انابه و چند رأس اسب بیرون آورده ضبط کردند . »

حتی تصمیم بکشتن سیهسالار پیر گرفته بودند که ظاهر آ میبایست با اعدام چند نفر دیگر همراه باشد ، ولی این تصمیم اجرا نمیشود و دوران بازداشت هم پایان مییابد . (۱)

بالاخره حکومت صد روزه سیدضیاءالدین پایان میرسد و خود او از ایران خارج میشود درحالیکه همکار کودتای او رضاخان بنام فرماندهی کل قوای ایران ووزارت جنگ همچنان باقی میماند تا بعد قسمت های دیگر نقشه ای که با کودتا شروع شده است انجام پذیرد ،

در سال ۱۳۰۰ که در کشور جوان شوروی بر اثر خرابیهای جنگ های خارجی و داخلی و انقلاب قحط و فلای شدیدی بروز میکند در ایران کمیته ای برای کمک بقحطی زدگان روسیه تشکیل میگردد که سردار سیه ریاست آنرا عهده دار میشود و یکی از اعضای آنهاهم محمدولیعخان سیهسالاراعظم است که با عده دیگری از علما و اشراف و رجال معروف و بازرگانان ایران در این کمیته شرکت داشت . (۱)

اوضاع کیلان و قیام جنگلیهام بامشارکت علی اصغر خان ساعد الدوله فرزند دایر سیهدار آرام میشود ، درزمانیکه وثوق الدوله گایینه داشت از علی اصغر خان ساعد الدوله که در تنکابن قوایی فراهم کرده بود درخواست کرد که با جنگلیها بجنگد و از آنوقت تا پایان کار او در این گیرودار شرکت داشت .

همچنین او وعده دیگری از خلعت بریها در مقاومت برابر نهضت کمونیستی آنوقت کیلان شرکت مؤثری داشتند که بخصوص از آنجمله باید نایب نصرالله خان خلعت بری (سرتیپ خلعتبری کنونی) را نام برد که با شهادت و شجاعت قابل تحسین در برابر تهدیدات قوای نهضت کمونیستی مقاومت کرد .

در ذیقعد ۱۳۴۱ برابر ۱۳۰۱ شمسی دوره مجلس چهارم پایان میرسد و انتخابات مجلس پنجم جریان مییابد . این انتخاباتیست که در آن نظامیهای سردار سیه دخالت مؤثری دارند و مجلس پنجم است که بالاخره خلع سلطنت قاجاریه را عملی میکند . در باره این انتخابات و اوضاع آنزمان است که سیهسالار در یکی از یادداشت های همانروز هایش مینویسد :

« ... فردا مجلس تمام میشود مجلس تمام گشت و بآخر عمرشان کشید، حالا

بطور خیلی بدی وارد انتخابات دوره پنجم، باز سید یعقوب جن گیر میرود سید حسن

ملا زیادی می آید، بهر حال اوضاع غریبی است، روز بروز بدتر است

« حالا که روسیه بولشویکی و کمونیستی و هزار افتضاحات العیاذ بالله در

کار است انگلیسها در ایران بطور ملایمت و مداومت نقشه های خود را پیش میبرند

نهایت تسلط را هم دارند . »

در همین یادداشت است که سیهدار از کثرت نارضایتی از اوضاع بقصد انتحار خود

اشاره میکند و مینویسد :

« بهر حال هرچه از اوضاع نگفتمی حالیه بنویسم تجدید مطلع است و خوبست

بمطبوعات حالیه اعقاب رجوع و مراجعه کنند، من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

فی الحقیقه از شدت غصه و غضب امروز میخواستم خود را انتحار کنم باز از خدا

ترسیدم و از ملامت آتیه خلق ؟ چه باید کرد ؟ »

وقتی که انتخابات دوره پنجم پایان می‌رسد و روزیکه مجلس در رجب ۱۳۴۲ افتتاح میشود سیهسالار پیر ۷۸ ساله، این کهنه خدمتگذار صمیمی مشروطیت در یاد داشت‌هایش این جملات پر معنی را مینویسد :

« امروز که عصر دوشنبه دو ساعت و نیم از ظهر گذشته است مجلس تقنینیه پنجم مفتوح میشود پنجم ماه رجب .

« ... بنده هم ناخوشم حتی به مجلس شورا نرفته‌ام، شاه ما در فرنگ بعیش و نوش میگذرانند در این غیبت اوست افتتاح این مجلس ولیعهد رفته است رضاخان وزیر جنگ سردار سپه رئیس الوزراست معض تاریخ و یادگار نو ششم ... »
 « بنده کسی هستم که حیات مجلس مشروطه از من بیادگار است و حالا وضع تربیتی است که میل رؤیت و رفتن به این مجلس نکردم . یقین است از این اشاره که در آتیه همه گی خواهند دانست که پایه آزادی و مشروطیت بکجا بند است ... »

در این سالهای آخر عمر است که برای سیهسالار پیر مشکلات و مصائب جدیدی فراهم میشود یا فراهم میکنند و او همچون شیر پیری که بدام افتاده باشد در فشار قرار میگیرد . این فشارها برای ربودن و تاراج ثروت و املاک وسیع او بود .

سیهسالار غنی ترین و در عین حال سخی ترین مرد ایران بود
 ادوارد براون در کتاب تاریخ انقلاب ایران خود شرحی را که روزنامه پور کشار پدیلی بست از سیهسالار بمناسبت حوادث فتح طهران نوشته نقل کرده است و در آنجا مینویسد که او « ثروتمند ترین مرد ایران است . »

در مقاله ای که بعدها بمناسبت خود کشی سیهسالار در روزنامه « شفق سرخ » انتشار یافت از او بعنوان « اول ملاک ایران » یاد کرده بودند .

روزنامه « ناهید » هم در شرحی که بهمین مناسبت منتشر کرد نوشته است : « فقید مزبور از رجال معمر و معتبر و معروف و از ملاکین و ثروتمندان درجه اول ایران بود . »

همین موقعیت ممتاز سیهسالار بود که مخاطرات فراوانی را بسوی او میکشید و مشکلات بسیاری در راه زندگانی بی پایان رسیده اش قرار میداد و هر روز او را در فشار تازه ای میگذاشت که گوشه ای از آنها را در یاد داشت‌هایش و در جملات زیر میتوان دید :

« ... بنده با این همه زحمات و خدمات در راه آزادی و مشروطیت با همه بی طمعی و حسن نیت الحال خاتمه کارم این شد که املاکم را بلااستثنا محض عداوت بی التفاتی شاه بواسطه سابقه ضبط و توقیف کردند و انواع رسوائی را چهار نفر رعیت بیچاره ام که در این سنوات هرج مرج جنگ نزاع عالمسوز بیک نوهی نگاهداری کردم، حالا نظامیان بیعروت ایران بیک اشاره انگشت مبارک همه زن و بچه مسلم اهل وطن خود را قتل و غارت و اسیر و نابود میکنند . اینست سزای آزادخواهی خدمت بمشروطه خواهی و ملت پرستی . »

(از یادداشت ۴ ذیحجه ۱۳۴۱)

» ... رئیس دولت سردار سپه رضاخان، اوضاع ملت با نهایت بیچارگی و فلاکت تجارت نیست راه نیست کار نیست دیگر چه باید نوشت، احمد شاه هم با پول زیاد رفته است بفرنگ مشغول عشقبازی مادموازل هاست. خدا پدر رضاخان را بیامرزد امنیت عمومی هست. ولیکن از حدت نظامی ها و شدتشان امنیت شخصی احدی نیست ... «
(از یادداشت ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۴۲)

همچنین سپهسالار بجریان پرونده سازی که بر علیه او در جریان بود اشاره کرده است که در یادداشت هایش دیده میشود .

سپهسالار در يك چنین احوالی بود که در رجب

مرك ياقتل ساعدالدوله سال ۱۳۴۳ بمصر عزیز و دایرش علی اصغر خان ساعدالدوله (۱) در گذشت .



سرگذشت علی اصغر خان

ساعد الدوله و شرح شجاعت و لیاقت و دلیری های بسیار است که در این مختصر مجال نقل آن نیست ، همین قدر مختصراً میتوان گفت که ساعد الدوله در تفکین قوای منگفتی فراهم کرد ، بشرحی که اشاره شد در فعالیت های جنگی و نظامی کیلان نقش های عمده ای به عهده داشت و بالاخره وقتی که احمد شاه و سلسله قاجار از سلطنت خلع شدند و رضا خان سردار سپه وزیر جنگ و رئیس الوزرا گانیدید ریاست جمهور و بعد هم سلطنت ایران شد علی اصغر خان ساعد الدوله مدتی از ایران بارو با تبعید شد و در خارجه بمصر میرد و بعد با درجه سرهنگی بمصر آجودان سردار سپه منصوب بود و در همین وقت بود که با اصطلاح روزنامه «شق سرخ» گویا «جوانمرك» شد .

تفصیل مرك او بقراری که

مشهور است این بود که در شکار گاه

(علی اصغر خان ساعدالدوله در لباس سرهنگی)

۱- ساعدالدوله یکی از القاب برجسته جنگی و نظامی بود که عنوان حبیب الله خان پدر سپهسالار بود . بعد از او این لقب به برادر سپهسالار جمشیدخان داده شد و قتی که عنوان محمد ولیخان از «سپهدار اعظم» به «سپهسالار اعظم» ارتقا یافت جمشیدخان هم لقب «سردار کبیر» گرفت و لقب «ساعدالدوله» بفرزند دلیر سپهسالار، علی اصغر خان اعطا شده

لشكر كه قهوه ای نوشید و بعد در موقعيكه سوار اسب بود سرش كج رفت و از اسب بزمین افتاد در حاليكه يك يابش در ركاب بود اسب مقداری او را روی زمین كشید و بالاخره در همین ساعه مرد و در جوار امامزاده صالح تجریش بفاك سپرده شد .

مرک یا قتل ساعدالدوله در سپهسالار پیر خبلی اثر داشت ، زیرا در واقع علی اصغر خان چشم و چراغ سپهسالار و مایه امید او بود . این مطلب را همه میدانستند و در مقاله روزنامه شفق سرخ هم با این جملات منعكس شده است كه : « لایق ترین اولادش كه ممكن بود صدمات و زحمات او را تخفیف داده و در آخر عمر وسایل راحتی او را تهیه كند جوانمرک شد . »

بهر صورت با مرک زودرس ساعدالدوله آتش امیدهای سپهسالار پیر فرونشست و بار سنگین نامالایمات بیشتر از پیش بر دوشهای فرسوده او فشار می آورد .

سالهای پر حادثه میان کودتا و تغییر سلطنت بدنبال هم گذشتند .

انتحار

قاجارها از سلطنت خلع شدند و خاندان جدیدی بسلطنت ایران رسید . مجلس پنجم پس از انجام این كارها پایان یافت . انتخابات مجلس ششم آغاز گشت و در سال ۱۳۰۵ (اواخر ۱۳۴۴ قمری) شاه جدید مجلس را افتتاح كرد .

در همین زمان بود كه سپهسالار تحت فشار شدید خانه نشین بود .

تابستان رسیده بود و سپهسالار در باغ ییلاقی خود در زرگنده كه از معروفترین باغ های ییلاقی طهران بود بسر میبرد .

روز دوشنبه هشتم محرم ۱۳۴۵ قمری برابر ۲۷ شهریور ۱۳۰۵ شمسی در حدود دو ساعت بظهر بود كه سپهسالار باندرون خانه ییلاقی خود وارد شد و نامه سربسته ای بعنوان پسر ارشدش آقای علیقلی خان امیر اسعد بخانم همسر خود (مادر علی اصغر خان فقید) داد كه پس از اطلاع ثانوی باو برسانند در ضمن ساعت و زنجیر طلای بقلی و مهر خود را هم با يك قطعه اسكناس صد تومانی بایشان سپرد و باطاق خود وارد گشت .

قبلا سفارش کرده بود كه کسی وارد این اطاق نشود .

چند دقیقه بعد صدای تیر و شلیك گلوله طیانچه ای در فضای اندرون پیچید . خانم و مستخدمین و كمی بعد آقای امیر اسعد سراسیمه باطاقی كه سپهسالار در آن بود وارد شدند و جسد خون آلود او را بر روی زمین افتاده دیدند .

فوراً ببراغ طبیب سفارت انگلیس كه در همان نزدیکی در باغ ییلاقی این سفارتخانه اقامت داشت فرستادند ولی كوشش بیجا می بود .

سپهسالار آنقدر هنر تیر اندازی و مهارت و قدرت دست داشت كه وقتی تصمیم به تیر اندازی میگرفت بخوبی گلوله را به هدف برساند ، در این موقع احتیاطاً سپهسالار طیانچه را در مقابل آئینه به پیشانی خود گذارده بود كه تیرش خطا نكند و گلوله را خالی کرده بود .

پس از جستجو در اطاقش نامه مختصری كه چند سطر خطاب بآقای امیر اسعد نوشته بود بدست آمد كه چند جمله از آن اینست :

« امیر اسعد ، فوری نمش مرا بفرستید امامزاده بشورند و پیش پسرم دفن

کنند البته همین الان اقدام بشود دیگر برای بنده تشریفات و گریه پس از هشتاد و چندین سال عمر لازم ندارد

خبرانتظار-یه سالار همچون صاعقه ای در طهران منعکس گشت ، فوراً مأمورین شهربانی زیر نظر آقای سهیلی برای تحقیقات بیفایده آمدند .

تصادف این بود که آنروزها به علت تعطیلات عزا داری ماه محرم چند روز بود که هیچ روزنامه ای در طهران منتشر نمیشد و این خبر آنطور که ممکن بود مورد تفسیر قرار نگرفت ولی از همانروزها در شهر شیوع یافت که سیه سالار در موقع خود کشی خود نوشته است :

« مرا عار باشد از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی »
و این شعر را هنوز هم مردم هادی طهران که آنروزها را بخاطر داوند نقل میکنند .

سیه سالار در وصیت نامه های قبلی خود چند بار تاکید کرده بود که جسد او را در قسمتی از باغ بزرگ زرکنده دفن کنند از آنجمله در یادداشت ۳۰ رجب ۱۳۳۰ (۱۵ سال پیش از مرگش) وقتی که عازم سفر آذربایجان بود نوشته است :

« چنانچه در هر کجا مرده باشم در وصیت نامه های قبلی هم نوشتم باید چهار هزار ذرع زمین در تیغستان برای من سوا کنند و مرا در این جا دفن کنند و يك جا و منزلی هم که در وصیت نامه های دیگر هم نوشته ام برای من بسازند و علی اصغر پسر من آنجا را توجه کنند که مسجد و خانقاهی شود بلکه چند نفر طفل یتیم هم در آنجا درس بخوانند . . . »

متأسفانه در زمان مرگ سیه سالار فرزندش علی اصغر دیگر زنده بود و به همین جهت خواست که در کنار پدرش دفن شود و طبق آخرین دستوری که با آقای امیر اسعد نوشته بود جسد او در امامزاده صالح و در کنار آرامگاه علی اصغر خان ساعد الدوله دفن گردید .

امروز در ضلع غربی صحن امامزاده صالح در حجره ای که محاذی پائین پای امامزاده است و آقای ابوالقاسم امامی از آن مراقبت میکنند آرامگاه ابدی سیه سالار قرار دارد و اقلب



گذرندگان بدون توجه باین دوکور که پدر و پسر دلبیری را کنار هم قرار داده است از برابر آن میگذرند. زیرا شرایط زمان اجازه نداد که بعد ها نام زیادی از سپهسالار، خدمتگذار صمیمی دولت و ملت و مشروطیت ایران برده شود.

در موقع تشییع جنازه و تدفین، رئیس الوزرای وقت وعده زیادی از محترمین شهر حضور یافتند. روز شنبه ۱۳ محرم که اولین روز کار پس از تعطیلات بود از طرف دولت و بیاس احترام نسبت به سپهسالار تعطیل عمومی اعلام گردید.

از طرف دولت در مسجد سلطانی (مسجد شاه) مجلس ترحیمی نهاده شد که روز بعد نزدیک ظهر با حضور رئیس الوزرا و هیئت وزیران برپایه شد.

از روز شنبه بتدریج روزنامه ها که در تعطیل بودند انتشار یافتند و در آنها خبر انتحار سپهسالار انتشار یافت و مورد تفسیر واقع شد. ولی قابل تذکر است که در طول چند روز تعطیلی برای پلیس و مقامات مؤثر فرصت کافی بود که طبق نظر خود بر روزنامه ها رجوع کنند و خبرها و تفسیرات مرك سپهسالار را مطابق دلخواه خود انتشار دهند. بهمین جهت در بعضی روزنامه های آنروز مطالبی دیده میشود که بخوبی بیداست غرض آنها ضایع کردن وجهه سپهسالار و کاستن اثر شدید خود کشی متهورانه او در افکار عمومی بوده است.

بخصوص از روزنامه نویسان کسانی دست باین عمل بردماند که امید داشته اند در دستگاه دولت تازه قرب و منزلتی پیدا کنند و حوادث نشان داد که این مزدوران در مقابل این خوشرقصی ها بی مزد هم نماندند.

با وجود این تقریباً تمام روزنامه ها صفات برجسته سپهسالار را ستودند و حتی آنهایی که با بدخواهی نوشتند نتوانستند عظمت و بزرگی سپهسالار را در زیر سطور مفرضانه خود مخفی کنند و حتی امروز از میان سطور غرض آلود واز تناقضاتی که در نوشته هایشان هست چهره حقیقت نمایان میشود.

برای نمونه چند سطر از قضاوت روزنامه ها را نقل میکنیم و تفصیل آنها را به بعد موکول میسازیم:

روزنامه «ناهمید» روز شنبه ۱۳ محرم (اول مرداد) شرح خود کشی سپهسالار را با تأسف نقل کرده و ضمناً چنین نوشت:

«... فقید مزبور از رجال معرو و معتبر و معروف و از ملاکین و تروتمندان درجه اول ایران و در داخله و خارجه بواسطه رول مهمی که در مشروطیت ایران بازی کرد مشهور و از هر گونه تعریف مستغنی است.

● مرحوم سپهسالار طبعا سودای مزاج و متهور و در سلطنت ناصرالدین شاه هم بخشونت طبع و ترك كومي و تنك حوصله می معروف و كثر میتوانست زیر بار بعضی ناملایمات برود ...»

روزنامه «اقدام» روز یکشنبه سرمقاله خود را با عنوان «واقعه مدهشه» به این خبر اختصاص داد که این سطور در آن خوانده میشود:

«شاید در مدت چندین قرن نظیر این حادثه حیرت آور که عبارت از انتحار يك شخص بزرگ است واقع نشده ...»

« شاید اگر متعرب طور عادی فوت میشد مرك او با آن احترامی که داشت يك امر خیلی عادی بنظر می آمد ولی مرك سرخ آن هم بر اثر تأثیر فوق العاده موجب بهت و وحشت عموم گردید .

فقید امروز محمد ولیخان دیروز و سپهسالار پریروز و سپهدار قبل بزرگترین رجال دوره مشروطیت و قائد مجاهدین و آزاد یخواهان بود که باتفاق مرحوم سردار معی، فاتح طهران و خدمات شایان افتخار بهالم آزادی کرد و بهترین ادوار تسلط و عظمت را احراز نمود . »

« باصرف نظر از احوال و اخلاق ایشان از میبادرت بدین عمل معلوم میشود که فوق العاده حساس و غیور بوده که تاب تحمل زندگی چندروزه را نیاورده تسلیم موت احمر گردید .

« ما بنام آزادی و محض قدردانی از صفات آن فقید تأسفات خود را اظهار مینمائیم

« از وصیت ایشان در عدم گریه و زاری و لزوم اطعام فقرا حسن نیت و خیرخواهی ایشان معلوم میشود و نیز به حسب اطلاع خصوصی مدتی قبل از فوت هم خیلی دست تنگ بوده معمدا بنو کرهای خود گفته بود که دلننگ نباشید من حتی لباس خود را میفروشم و بشما میدهم »

روزنامه « اقدام » شرح خود کشی سپهسالار را هم بتفصیل درج کرده بود.

روزنامه « شفق سرخ » هم در همانروز سر مقاله خود را زیر عنوان « چرا سپهسالار خود را کشت » باین موضوع اختصاص داد که جمالات زیر را از آن نقل میکنیم :

« همه مردم می پرسند چرا سپهسالار خود را کشت و در این سؤال التهاب

و اضطراب و اهیمیتی نشان میدهند که انسان را بحیرت می اندازد

« همه بایک لهجه رعب آمیزی می پرسند چرا سپهسالار خود را کشت ؟

مثل اینکه در این انتحار ساده اسرار و رموز لایتنهای خفته است .

علت انتحار سپهسالار خیلی واضح است، عمر خود را نموده حالت مزاجیش

دیگر باو نوید يك زندگانی زیبا و دلچسبی نمیداد لایق ترین اولادش که ممکن

بود صدمات و زحمات او را تخفیف داده و در آخر عمر وسایل راحتی او را تهیه

کنند جوانمرك شد، شخصاً قادر ب اداره امور زندگانی خود نبود و همیشه زندگانش

با آنهمه املاک و ثروت دچار عسرت و مضیقه بود . اشخاص زیاد و فراوانی

او را احاطه کرده بودند ولی هیچکس سعی نمیکرد وسایل راحتی خیال او را

فراهم نماید همه میخواستند از او ببرند و بخود او چیزی ندهند و بهمین جهت

اول ملاک ایران همیشه با سختی روزگار میکندرانید . خوب فکر کنید با این حالت

دیگر زندگانی برای سپهسالار چه فایده ای داشت که انتحار نکند

سپهسالار آدم منیع الطبع ، عزیز النفس ، ریاست کرده که در آخر عمر

مشرف به نکبت و ذلت شده بود خود را کشت

میگویند از فشار مالیہ انتحار کرد .

ایشم اشتباه است . ممکن است بعضی از مامورین مالیہ برای اغراض شخصی فشارهایی وارد ساخته پاره‌ای تقاضاهائی داشته اند و ما هم در این باب چیزی شنیده ایم اما اساسا معاملات مالیہ بامر حوم سپہسالار روی یک زمینه غیر منصفانه ای نبود

« خدایش بیامرزاد ، مرحوم سپہسالار متجاوز از هشتاد سال عمر داشت و از قاعدین بزرگ مشروطیت بشمار میرفت ...

» . . . در بدو مشروطیت خیلی محبوب القلوب عامه واقع گردید و ملت هم کاملا از خدمات آن مرحوم قدردانی کرد و رفیع ترین مقامات موجوده سلطنتی را بکف ایشان واگذار نمود ...

« سپہسالار در روز های زمامداری و ریاستمداری خود اگرچه خدمات مهم و برجسته ای بملکت خود نکرد ولی خیانت بین و مہمی هم ننمود و ذاتا نسبت بملکت و ملت خود علاقه و عواطفی داشت و در آبادی و تمیر شوق مخصوص ... »
روز دو شنبہ ۱۵ محرم ۱۳۴۵ برابر ۳ مرداد ۱۳۵۰ روزنامہ «ایران» عکس سپہسالار را با مقالہ مفصلی شامل مختصر شرح حال او را انتشار داد و ما برای اینکه شرح خلاصہ ای ہم از زندگانی سپہسالار در این کتاب داشته باشیم عین آنرا نقل میکنیم ،

« فقید معظم پسر مرحوم حبیب اللہ خان ساعد الدولہ سردار در سنہ ۱۲۶۴ در خرم آباد تنکابن متولد پس از فراغت از تحصیلات متداولہ آن دورہ در سن یازدہ سالگی بمنصب سرہنگی فوج تنکابن برقرار در خدمت پدر خود بسفر استرآباد رفت . در سن بیست سالگی بہ تنہائی در حکومت مرحوم صاحب اختیار فوج تنکابن را بسرحد استرآباد برد . در آن مسافرت رشادتهای کاملی از معظم لہ بمنصہ ظہور و بروز رسید کہ شایان تحسین کارگذاران دولت وقت شد .

در مسافرت سوم استرآباد در عهد مرحوم حاج میرزا حسینخان سپہسالار قزوینی بدرجہ سرتیپی سوم و بعد متدرجا بمرتبہ سرتیپی دوم نایل گردید . سپس در سنہ ۱۳۰۳ کہ از طرف مرحوم ناصرالدینشاہ مأمور پذیرائی مرحوم نصرت پاشا کہ سفیر فوق العادہ از طرف مرحوم عبدالحمید خان سلطان عثمانی مأمور دربار ایران شدہ بودند بدرجہ سرتیپ اول و امیر پنجہگی سرافراز و در حقیقت ترقیات آن مرحوم از این مسافرت شروع شدہ و در این مأموریت کفایت شایانی در حفظ شئونات و موقعیت دولت بظہور رسانید .

سال بعد بلقب نصر السلطنہ مفتخر و در سنہ ۱۳۰۶ در مراجعت ناصرالدینشاہ از سفر سوم فرنگستان آن مرحوم را بحکومت استرآباد کہ از مأموریتہای عمدہ بملاحظہ سیاست خارجی بود منصوب نمودہ در این حکومت انتظامات سرحدی استرآباد را برقرار و بمنصب امیرتومانی و اعطای شمشیر و امتیازات دیگری سرافراز گردید .



از آخرین عکس های محمد ولیخان خلعتبری سپهسالار اعظم

در سنه ۱۳۱۱ امتیاز مسکوکات دولت علیه را بیست ساله قبول ولی قبل از انقضای مدت امتیاز ضربخانه را از آن مرحوم انتزاع نمودند.

بعد در سلطنت مرحوم مظفرالدینشاه در سنه ۱۳۱۴ گمرکات را قبول و از عهده اداره نمودن گمرکات برآمد که دولت وزارت خزانه را بآن مرحوم برگذار ولی در انرضدیت بعضی گمرکات و خزانه نیز از آن مرحوم منتزع گردید در سنه ۱۳۱۶ بایالت گیلان برقرار و مدت چهار سال بحکومت آنجا باقی بودند مدرسه شرف مظفری سبزه میدان فعلی رشت و راه غازیان رشت و کوچصفهان برودسر و شفت و فومن از یادگارهای آن مرحوم است .
در مسافرت مظفرالدینشاه از راه رشت بسفر فرنک به لقب سردار معظمی سرافراز گردید .

پس از آمدن از گیلان بنا به پیش آمدهای غیر مترقبه در باریهای وقت باسم حکومت تبعید باردیل شد چند ماهی که در آنجا حکومت داشت نظم و انتظام را در طوایف شاهسون برقرار و ضمناً موفق شد کتابچه ای از عتیقه جات مقبره مرحوم شیخ صفی الدین که بزرگترین مرکز و مخزن آثار قدیمه ایران است ترتیب داده که کتابچه آن فعلاً موجود و حاضر است .

در مراجعت از آن سفر در سنه ۱۳۲۳ بریاست توپخانه و فرماندهی یک قسمت از قشون و بلقب سپهبداری مفتخر و منصوب گردیده و در همان وقت تلگراف خانه دولت را قبول کرد و از این تاریخ دوره سلطنت استبدادی پایان رسیده و خدمات آن مرحوم در تاریخ مشروطیت ایران شروع شد .

در ابتدای مشروطه صنیر مملکت رو به هرج و مرج سوق داده شد از جمله ترکین های بیوت باغی و یکصد و هشتاد نفر از صفحات خراسان و غیره اسیر بردند با نداشتن استعداد و ضدیت درباریان محمد علی میرزا اقدام و رفع غائله و استرداد اسرار را بعهده گرفت .

اگرچه اول بوعده کمک ده هزار نفر قشون و دادن مخارج ، آن مرحوم را بطرف استرآباد فرستادند ولی پس از یاس از فرستادن قشون بواسطه نفوذ شخصی و ایلیت تمام سران مازندران را همراه برده پس از چندین جنگ باطوایف بیوت آنها را مغلوب و مجبور باسترداد تمام اسرا کرد .

بعد از مراجعت از این مسافرت که مقارن با توپ بستن مجلس بود دولت وقت آن مرحوم را مامور جنگ با مجاهدین تبریز کرد چون شور آزادی همه وقت در سر فقید معظم له بوده و جنگ با ملت مخالف عقیده و نیت آن مرحوم بود از ریاست قشون آذربایجان مستعفی و برای اعاده مشروطیت خود را فوراً به تنکابن که خانه آباء و اجدادی و موطن اصلی آن مرحوم است رسانیده لدی الورود علم آزادی را برافراشت . آزادخواهانیکه پس از توپ بستن مجلس باطراف پراکنده شده بودند هینکه اقدام سپهبدار اعظم را شنیدند از اطراف بخرم آباد

تنکابن مجتمع شده پس از تشکیلات اولیه از آنجا حرکت و از طریق رشت و قزوین در تاریخ ۲۷ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۷ با اتفاق روساء محترم مجاهدین و سرداران بغتیاری بفتح طهران نائل و حکومت آزادی و مشروطیت ایران را تثبیت و مستقر و محمد علی میرزا را خلع و مجلس شورای ملی را مفتوح نمودند مجاهدات و فداکاریهای فقید مرحوم در راه آزادی و استقرار حکومت مشروطه ایران برجسته ترین خدمات آن مرحوم بملت و بمملکت ایران که اقوا دلیل آن لایحه تشکری است که از طرف مجلس دوم بفقید مرحوم اعطاء و برسم یادگار و افتخار در خانواده آن مرحوم ضبط و دادن قربانی جوان هیجده ساله جمفر قلیخان نواده آن مرحوم و فرزند ارشد آقای علی قلیخان خلعت بری امیر اسعد در جنگ سالارالدوله در خود تنکابن است که این قضیه را عامه اهالی مطلعند.

چندین دفعه ریاست وزرا را عهده دار بوده و بمنصب سپهسالار اعظمی که از بزرگترین مناصب دولت آنوقت بوده نایل شدند.

فقید معظم عشق مفرطی به آبادی داشته و صرف نظر از نقاط دیگر مملکت از قبیل بستن سد قزوین و غیره اقداماتی که در پایتخت مملکت نموده مثل بنا و تاسیس دو باب مدرسه ذکور و اناث در طهران با سرمایه شخصی خود و آباد کردن اراضی مغروبه غیر قابل استفاده چه در شمیران و چه در شهر که محل تفریح و تفرج و سکونت عامه است با سم ولی آباد و ولی آباد شمیران تیغستان معروف و همچنین ایجاد قنوات متعدده که قسمت اعظم شمالی شهر و اطراف را مشروب میکند از یادکاریهای آن مرحوم بشمار میرود ...

در همین روز دوشنبه روزنامه «کوشش» که چند روز پیش برای مرگ سید محمدخان نصر عضو وزارت مالیه سرمقاله نوشته بود فقط خبر خود کشی سپهسالار را از روزنامه های دیگر نقل کرده و در صفحه دوم چاپ کرده بود و بعد چند سطر هم بقرار زیر تفسیر بر آن افزوده بود:

«... مرحوم سپهسالار از اشخاص نیک نفس بود که در راه آزادی و مشروطیت ایران خدمات شایان نمود و برای خلع محمد علی میرزا از سلطنت اقدامات کرده شخصاً قائم مجاهدین بود و فتح طهران بدست ایشان و مرحوم سردار اسعد شده و مقام ارجمندی را در داخله و خارجه و در قلوب آزاد یغواهان احراز نمود سپس بمقام ریاست وزرائی رسیده و چندین مرتبه هم عهده دار این مقام و خدمات بزرگ بود ...»

روزی بعد (۴ مرداد) روزنامه «گلشن» که اولین شماره خود را پس از تعطیلات منتشر میکرد شرح حال سپهسالار را باختصار در صفحه اول چاپ کرد و ضمن جملات زیر هم در باره او چنین اظهار عقیده نمود:

«بایستی او را چون فرشته آزادی مورد احترام قرار دهند جای تأسف و بلکه انفعال و شرمندگی است که بگوئیم خود را گشت ...»

«علت و سبب هر چه هست باشد زیرا تاثیر از شست و شسته و کار گذشته است و باید با کمال تأسف بنویسیم که یکی از معمرین نامی و قاعدین تاریخی آزادی خود را انتحار نموده است ...»

« حق او بر آزادخواهان بلکه قاطبه ایرانیان زیاد است و ملتی قدردان باید
تا قدرشناسی نماید ... »

بدین ترتیب محمدولیخان خلعت بری سردار اکرم ، سردار معظم ، نصر السلطنه ، سپه‌دار
اعظم ، سپهسالار اعظم ، پس از هشتاد و یکسال و نه ماه عمر بابی اعتنائی بزندگانی که اینهمه
مورد وابستگی است بشت باز دوهمچنانکه عمری دوازده شجاعانه و با افتخار و سربلندی زندگی کرده بوده
شجاعانه و با افتخار و سربلندی جان داد و نویسنده این کتاب بنوبه خود امیدوار است که زندگانی
و مرگ شجاعانه و غیرتمندانه او سرمشق زندگی تمام خلعت برها باشد .

سپهسالار در حیات خود چندین زن و صیغه گرفت ولی از سه زن

باز ماندگان .

باز ماندگان
سپهسالار

یک پسر از شکرخانم داشت که در کودکی مرد و خواهر این شکر
خانم بنام صاحب سلطان یکی از زنهای ناصرالدینشاه بود .

دو پسر و یک دختر (آقایان علیقلی خان امیر اسعد ، مرتضی قلیخان سردار افتداز
امروز و خانم گوهر السلطنه که زن دکتر حسن خان اسعد السلطنه خلعت بری بود که چند سال
پیش در طهران وفات یافت) از یک همسر طهرانی خود داشت .



یک دختر دیگر بنام
امیرزاده خانم از یک همسر دیگر
تنکابو داشت که زن مرحوم
محمد قلی خان امیر انتصار
خلعت بری (برادرزاده سپهسالار
شد) و خانم امیر بانو دختر ایندو
نفر امروز همسر جناب آقای محمد
علی فطن السلطنه مجدد است .
آخرین همسر سپهسالار
مادر علی اصغر خان ساعدالدوله
فقیه بود که اکنون پس از مرگ
پسر و شوهر گرامی خود یک
دختر بنام خانم تاج الملوک دارند
که هروس مرحوم فتح الله اکبر
سپه‌دار رشتی میباشند .

ایشان اولادان و باز
ماندگان مستقیم سپهسالار فقیه
بودند ولی بستگان نزدیک او
از قبیل برادر زادگان و خواهر
زادگان و بنی امام و نظایر ایشان که
همه در پرتو وجود سپهسالار بر
میبردند بسیار بودند .

خانم تاج الملوک اکبر
(دختر سپهسالار و خواهر ساعدالدوله)

زندگانی سپهسالار خیلی وسیع و پر عظمت بود از ساعت چهارونیم صبح که برای نماز صبح بر میخواست تا آخر شب که بخواب میرفت هر روز عده بسیاری را می پذیرفت و با آنها ملاقات می کرد .

در دستگاه زندگانی او مجموعاً ۱۲۰۰ نفر شرکت داشتند .

سپهسالار در خانه بازو سفره گسترده ای داشت و هر روز در خانه او علاوه بر سفره هائی که برای اهل منزل گسترده میشد سفره های دیگری برای میهمانان از هر طبقه و هر صنف گسترده بود .

کارهای او در طهران و تنکابن و سایر نواحی ایران با کمک عده ای از خلعت بریها میگذشت که اینها در زمان صلح و جنگ کمکهای مختلف باو میدادند از جمله این همراهان سپهسالار میتوان اشخاص زیر را نامبرد .

منتصر الدوله و بهاء السلطنه و بیشکاز بزرگ

سپهسالار بودند .

مهدب الملک ، سلیمان خان درویش و میرزا محمد خان طالقانی و سراج السلطنه و میرزا هادیخان کجوری و عده دیگر منشیها و دروواقع سمت کارپردازان قسمتهای مختلف املاک او در نواحی مختلف ایران را داشتند .

در تنکابن از جمله اشخاصی که کمکهای مؤثر به سپهسالار میدادند میتوان سرهنگ نصرالله خان خلعت بری (مروف به بیر) ، رحمت الله خان خلعت بری ناصر تاش ، فرج الله خان ساعد الممالک خلعت بری ، عباسخان منظم الملک ، اسماعیل آقاخان خلعت بری ، عبدالله خان خلعت بری امجد الممالک ، علی آقا خان خلعت بری ناصر نظام ، محمدخان خلعت بری اکرم الملک ، عبدالله خان خلعت بری ضیف الممالک ، محمد قلی خان خلعت بری امیرانتها ، حسن خان خلعت بری سالار ارفع امیر ممتاز ، سرتیپ فضل الله خان خلعت بری نصرت دیوان ، یاور هدایت الله خان مسعود الممالک جواد خان و معدود خان خلعت بری نیکنام و حضرت شیخ نورالدین و عده زیاد دیگری را میتوان نامبرد که هر یک به هم خود خدمات عده ای به سپهسالار و خاندان خلعت بری بانجام رسانده اند و در دورانی که خلعت بریها از طرف مقامات دولتی وقت زیر فشار قرار گرفتند هر کدام متحمل مشقتها و محرومیت های بسیار شدند که شرح



دکتر سلیم خان ادیب الحکما

طیب سپهسالار و نویسنده

کتابهای «تاریخ قرون اولی»

و «شب نشینی رمضان» که اغلب

همراه سپهسالار بوده است .

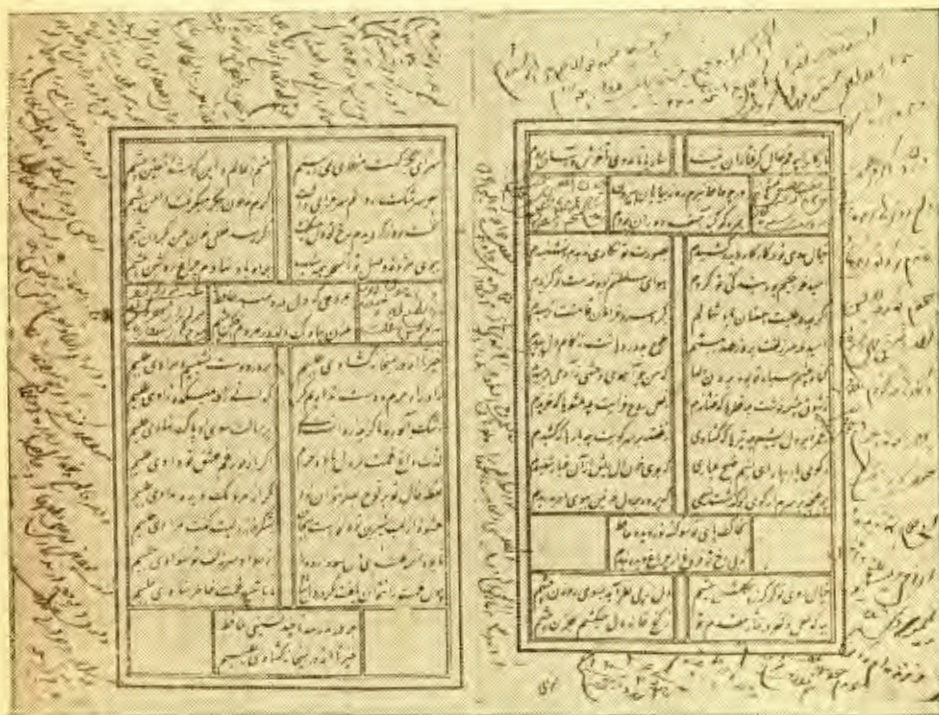
آنها در این مختصر نمیگنجد .

محمد ولیخان سپهسالار برخلاف بسیاری از رجال سیاست زمان

یادداشت های و همصبر خود مردی متجدد و مترقی بود و از نشانه های این تجدد او سپهسالار اینست که یاد داشتهای روزانه خود را ثبت کرده است .

این یاد داشتها که قسمت اول آنها اکنون به همراه این رساله

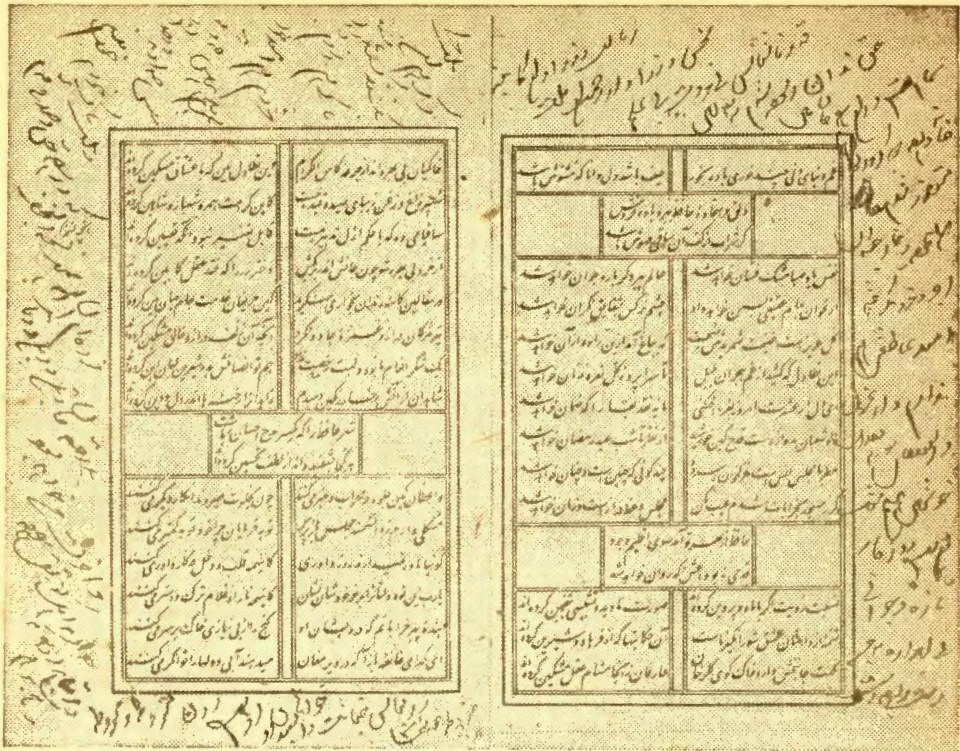
انتشار مییابد در حاشیه چندین جلد کتاب از جمله یک دیوان حافظ و یک دیوان سعدی و یک شاهنامه فردوسی و غیره نوشته شده اند که اکنون یاد داشتهای کتاب حافظ منتشر میشود و امید میرود که یاد داشتهای دیگر بزودی منتشر گردد .



نونه ای از صفحات کتاب حافظ و یادداشت های سپهسالار

خصوصیت این یادداشتها ، صمیمیت ، صراحت و سادگی است که در متن تمام آنها مشهود است . در این یادداشتها سپهسالار جریانات عمومی و مسائل خصوصی زندگی خود را توأمآ و هر وقت که فرصتی بدستش میافتاد مینوشته است و در کمال صراحت و صمیمیت بخطای های خود اشاره کرده است .

با مطالعه این یادداشتها دیده میشود که سپهسالار مثلاً ابتدا با اشخاص نظر خوب داشته و خوشبین بوده است . ولی بعد ها از همان اشخاص با تنفر و زشتی یاد شده است این خود نشان صمیمیت سپهسالار در این یادداشتهاست زیرا واقمآ او هر وقت نظر خود را آنطور که فکر میکردم کرده است بدون تقییر و پرده پوشی ثبت نموده است ، وقتی که با اقدامات و عملیات کسی امیدوار بوده



نمونه‌ای از صفحات کتاب حافظ و یادداشت‌های سپهسالار

با امید واری از او یاد کرده است و همینکه از او مأیوس شده است باز هم بی پرده یأس خود را نوشته است و مخصوصاً خوب دیده میشود که این تغییر نظرها در طول زمان و بر اثر جریانهای سیاسی و اجتماعی حاصل شده است.

سپهسالار امید وار بود که این یادداشتها پس از مرگش بوسیله فرزند عزیزش علی اصغر خان جمع آوری شود و منتشر گردد.

در یادداشتی بتاریخ ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹ چنین مینویسد :

« من در حاشیه کتابها خیلی چیزها نوشته‌ام انشاء الله بعد از من جمع بکنند و چاپ کنند که همه مردم از عقاید سابقه ام الی حال بدانند ... »

در یادداشت دیگری بتاریخ ۱۳ ربیع الاول ۱۳۳۰ مینویسد :

« بعضی یادداشتها در حاشیه کتابهای دیگر هم دارم که در کیف من و در چالبرز است ، فرزندی علی اصغر آنها را هم به بیند و همگی را برصرت ترتیبی بدهد بر حسب سال و ردیف خاصه ... »

متأسفانه علی اصغر خان که بنا بر آرزوی سپهسالار میبایست این یادداشتها را جمع آوری و تنظیم کند و پس از مرگش انتشار دهد پیش از خود کشتی سپهسالار در گذشت و بعد از سپهسالار هم بواسطه پراکندگی تأسف آوری که در میان بازماندگان او روی نمود و بعلمت اوضاع نامساعد

زمان انتشار و جمع آوری یادداشت‌های سپهسالار که بهترین معرف حالت وزندگان و خصوصیات اوست ممکن نشد تا اینکه اکنون قسمتی از این کار انجام میشود و خوشوقت و مفتخرم که اکنون پس از بیست و سه سال تمام که از خودکشی سپهسالار میگذرد من میتوانم قسمتی از یادداشت‌های او را جمع آوری و منظم کرده انتشار دهم و باین ترتیب قسمتی از آرزوهای مردی را که حق عظیم بر کردن ایرانیان و بخصوص برخاندان خلعت بری دارد برآورم و امید وارم توفیق یابم که این خدمت خود را بیایان برسانم و وصیت سپهسالار را قبل در این مورد اجرا و عملی شود.

خودکشی سپهسالار در واقع یکنوع اعتراض متهورانه باعمال خاندان خلعتبری کستخانه مأمورین طماع دستگاه دولت بود که چشم آزو طمع باملاک پس از سپهسالار وسیع و ثروت هنگفت او دوخته بودند. این اعتراض شدید و متهورانه اگرچه در افکار عمومی اثر عمیقی داشت و بطوریکه باختصار دیدیم حتی در روزنامه‌های تحت کنترل آنروز هم منعکس گردید ولی دستهای جسور و خیانتکار را از کار باز نداشت.

نقشه‌های وسیعی که طرح شده بود میبایست انجام شود و طمعکاران فرصت طلب نظیر مشارالملک وزیرمالیه وقت که خود را به نزدیکی شاه کشانیده بودند میخواستند که در سایه اعتماد و حسن نیت شاه کبسه طمع خود را پر کنند و بار خود را به بندند.

همین قبیل مأمورین بودند که باقیافه‌های ذوجنتین از طرفی بنام ابراز خدمت در پیشگاه شاه بخوش خدمت‌های خیانت آمیز می پرداختند و از طرف دیگر بنام شام‌ملت را میچاپیدند و قسارت می کردند.

برائریك چنین سیاست خائنانه و مزورانه‌ای بتدریج خلعتبری‌ها را با وجود آنهمه خدمت در راه کشور و مشروطیت و تخت و تاج ایران دشمن و بدخواه قلمداد نمودند.

آنها را تحت فشار قرار دادند و با مصیبت‌ها و رسوائیهای شرم آوری که حتی نقل کردن آنها مایه تأسف و تحسر میشود آنها را از سرخانه وزندگی هزارساله شان بیرون کردند و در گوشه و کنار زندانها و شهرهای ایران پراکنده نمودند و مدتی از آنها کشته شدند و بعضی‌ها بساخت و خاری جان دادند.

بسیاری از خلعت‌برها را از ادارات دولتی اخراج کردند و حتی درهای مدارس را بر روی فرزندان ایشان بستند.

املاک وسیع را از دست آنها بیرون کشیدند و حتی مؤسسات عام المنفعه از قبیل مدارس دخترانه و پسرانه‌ای را که سپهسالار بخرج خود و برای پیشرفت مردم ساخته بود تصاحب نمودند. با ادعاهای واهی و بوج و با پرونده‌سازیهایی تحت زنجیر و فشار و با سند سازیهای نیمه شب و زیر ضربزه که نشانه‌های آنها اکنون در پر و رنده‌های دادگاه‌ها باقیست همه جا و همه چیز را غارت کردند و بردند.

يك‌مشت مردم طماع، غرضران برای رسیدن بوقالت مجلس و وزارت و اشغال مقامات دولتی و جمع ثروت و مکننت تمام شرافت و حیثیت انسانی را زیر پا نهادند و از یاد بردند و جای کمال تأسف و نفرت است که بعضی از کسان و خدمتگداران سپهسالار هم که همه چیز زندگانی‌شان را از دستگاه او داشتند در این خیانتها شرکت کردند.

اینها در کمال دنائت و پستی غیرت و شرف و آئین جوانمردی را فراموش کردند . وبا دشمنان و بدخواهانی که چشم طمع بر شروت و ناموس خاندان خلعتبری دوخته بودند همدستان شدند و برای زندگی دوروزه دنیائیک دنائت و ذلت را بر خود هموار ساختند و یقین است که روح دایر سیه سالار برای ابد از آنها نفرت دارد و از اعمال آنها در شکنجه و عذاب است .

شرح این ماجرا ها در این مختصر نمی گنجد و امید دارم در کتاب جداگانه و مفصلی که در دست تهیه است جزئیات این وقایع را که صحنه های حساس دردناکی از تاریخ معاصر را نشان میدهد با استناد و مدارک انکارناپذیری که موجود است نقل کنم .

بالاخره اثر آن تحمیلات و فشارها این شد که حتی امروز هم متأسفانه هنوز در میان خلعت بریها پراکنده گی و جدائیهای زبان آوری ملاحظه میشود که امیدوارم اکنون دیگر دوران آن بسر رسیده باشد و خلعت بریها با توجه بوظائف و منافع خود موقعیت خویش را دریابند و گذشته را جبران کنند .

خوشبختانه در طی یکی دو سال اخیر مدتی از خلعت بریها تا اندازه ای از خواب غفلت بیدار شده اند و با انتخاب جناب آقای نصرالله خلعتبری (اعلاء الملك) که حقاً ممتازترین فرد کنونی خاندان خلعت بری میباشد بر ریاست خانوادگی، در صدد هستند که اگر زیانها و خسارتهای گذشته را جبران نمیکند لااقل از پیش آمد خسارات و زیانهای تازه تری جلوگیری نمایند و بهمین جهت اکنون شرح حال مختصر جناب ایشان در اینجا نقل میشود :

جناب آقای نصرالله خلعتبری اعلاء الملك پسر مرحوم میرزا شکرالله خان نامه نگار است که پسر فتحعلیخان برادر محمدولیخان سرتیب و فرزند هادیخان میشود .

باینقرار جد آقای اعلاء الملك با جد سیه سالار برادر بودند و پدر ایشان باید سیه سالار پسر عمو میشوند .

فرزندان ولیخان بزرگ یعنی حبیباللهخان و بعد از او محمدولیخان سیه سالار در رشته سپاهگیری خدمات عمده انجام دادند ولی خلعت بریها در خدمات امور اداری هم شرکت داشتند و خود فتحعلیخان و فرزندان او بیشتر در این رشته خدمت میکردند . خود فتحعلیخان خط نستعلیق را بخوبی خط میرعماد معروف مینوشت و امروز از آثار خطی او نفایس بسیاری در ایران و در خارجه باقیست .

پسر فتحعلیخان، میرزا شکرالله خان، پدر آقای اعلاء الملك هم از خوشنویس ترین مردم زمان خود بود و یکی از چهار نفری بود که اعضای منجصر وزارت خارجه را در زمان وزارت میرزا سمیدخان در عهد ناصرالدینشاه تشکیل میدادند و تمام نامه ها و مکاتبات خارجی و داخلی و احکام و فرامین رسمی این دوران سلطنت ناصرالدینشاه بخط آن مرحوم است .

وقتیکه وزارت خارجه با ادارات تقسیم شد ریاست اداره عثمانی جزو کارهای او شد در زمان سلطنت مظفرالدینشاه چون فرمان ولایتعهدی بخط او بود و به علت خدمات صمیمانه اش با اعطای يك ثوب جبه شمشیردار مرصع نایل گردید .

پس از آن مرحوم فرزندش آقای نصرالله خلعتبری که بیست و پنج سال در وزارت



جناب آقای نصرالله خلعتبری اعتلاء الملك

خارجہ خدمت کردہ بود ریاست ادارہ عثمانی منصوب گردید و در این دورہ بود کہ امور معوقہ میان ایران و عثمانی کہ مدتہا مورد اختلاف بود بالاخرہ فیصلہ یافت و کمیسیون زیر ریاست ایشان و با مشارکت آقایان منصور السلطنہ و سردار انتصار و سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس با همکاری مأمورین عثمانی و انگلیسی و روسی از معمرہ (خرمشہر کنونی) تا شمال مرز غربی ایران رانقشہ برداری و علامت گذاری کردند و اینکار یکسال و چند ماہ طول کشید و در نتیجہ سرزمینی بقدر وسعت کشور بلژیک کہ از ایران عطا شد و این دومین نشان از این نوع بود کہ بخاندان کہ نشان شمال درجہ اول با آقای اعتلاء الملك اعطا شد و این دومین نشان از این نوع بود کہ بخاندان

خلعت بری اعطا میشد، نشان اول را محمد ولیخان خلعت بری سپهسالار گرفته بود .
آقای اعتلاءالملک شیراز این نشان مدالها و نشانهای درجه اول دیگری هم ازدولتها و
کشورهای خارجه دارند .

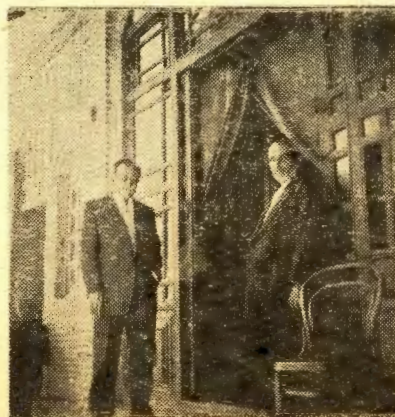
آقای اعتلاءالملک که خدمات ایشان همواره در وزارت خارجه بوده است باطلی کردن
مراحل خدمت اداری بنامهای مدیر کلی، معاونت و کفالت در وزارت خارجه و وزارت مالیه نایل
شدند پس از آن مأمور تشکیل سفارت ایران در کابل گشتند و بالاخره مدتی در مأموریت انتظامی
و سیاسی منطقه کردستان و رفع اختلافات مرزی با دولت جدید ترکیه بودند پس از آن بعثت کهولت
سن تقاضای بازنشستگی نمودند .

بعد از شهریور ۱۳۲۰ چندبار مقامهای وزارت بایشان پیشنهاد کردید که فقط یکبار
برای مدت کوتاهی آنرا پذیرفتند و بعد هم از آن استعفا دادند و دیگر برای قبول وزارت حاضر
نشدند و اکنون در خانه خود استراحت میکنند و بنا بخواهش خلعت بریها افتخاراً ریاست خاندان
خلعتبری را عهده دار میباشدند و امید می رود که در سایه سیاست و حسن تدبیر ایشان امور از هم
کسیخته خاندان خلعتبری سروسامانی بگیرد و آب رفته بجوی باز آید .

بانهایت افتخار این رساله را که با کمال عجله برای انتشار در پایان بیست

خاتمه

و سومین سال خود کشی مرحوم محمد ولیخان خلعتبری سپهسالار اعظم
(در ۲۷ تیر ماه ۱۳۲۸) تهیه و تنظیم کرده ام بپایان میرسانم درحالی
که یقین و اطمینان دارم که متأسفانه بر اثر همین عجله و شتاب نقائص و اشتباهاتی در آن وجود دارد.
سیاسکزار و ممنون خواهم بود که دوستان محترم و خوانندگان گرامی و ارباب فضل و دانش و
آشنایان بجزئیاتهای مربوطه امور بر من منت گذارند و نقائص و اشتباهات را بوسیله جراید یا بوسیله
نامه و مکتوب بمن متذکر گردند و اطلاعات و اسناد و مدارک مربوطه را در صورت امکان برای
من ارسال دارند تا در هنگام تجدید چاپ و تهیه کتابها و رسالات دیگر مورد استفاده قرار گیرد
و در این موقع یکبار دیگر هم از لطف و صمیمیت کسانی که در این کار با من کمک کرده اند
صمیمانه سپاسگزاری میکنم .



یادداشت‌های سیه سالار اعظم

محمد و لیخان خلعت‌بری
تنگابنی

بخش اول

(شامل یادداشت‌های کتاب حافظ)

گردآورنده و ناشر :
۱. عبدالصمد خلعت‌بری

تهران ۱۳۲۸ شمسی

شرکت چاپخانه فردوسی

چند کلمه در بارهٔ این یادداشتها

سپهسالار اعظم محمد ولیخان خلعت بری تنکابنی قائد مشهور مشروطیت و رئیس الوزرای ایران برخلاف بسیاری از رجال معاصر خود یادداشت‌هایی از خود باقی گذاشته است. متأسفانه این یادداشتها منظم و مرتب در کتابچه مخصوصی نوشته نشده اند بلکه بطور پراکنده و نامنظم در حاشیه کتابهایی که معمولاً همراه سپهسالار و در دسترس او بوده است ثبت شده‌اند و اینک یک قسمت از آنها یعنی آنچه که در حاشیه یک جلد از دیوان حافظ نوشته شده است در اینجا منتشر میشود.

کتاب حافظی که این یادداشتها در حاشیه آن ثبت است نسخه ایست از دیوان حافظ که بنا به سفارش آقا میرزا نصرالله یسر میرزا حسن شیرازی در بهمنی سال ۱۲۹۸ هجری قمری با چاپ سنگی بچاپ رسیده است و مشتمل است بر یک قسمت اول که در آن شرح حال حافظ و قصاید او جمع شده است و صفحات آن از ۱ تا ۲۲ شماره دارد و یک قسمت دوم (غزلیات) که صفحات آن باز از ۱ تا ۴۱ شماره شده و تا ۴۱۱ میرسد.

یادداشتها معمولاً در حواشی کتاب و گاهی در روی متن غزلها یا در گوشه های آنها شده‌اند و باید توجه داشت که نظم زمانی در آنها نیست، یعنی هر وقت بنا به اقتضا و پیش آمد یا برای تفأل قسمتی از کتاب باز شده و یادداشتها در آن نوشته شده‌اند با وجود این در بعضی جاها یادداشتها منظمآ پشت سر هم هستند.

یادداشت‌هایی که در کتاب حافظ دیده میشود قدیمترین آنها متعلق به سال ۱۲۱۴ قمری در صفحه ۸۸ و آخرین آنها بتاریخ ۱۷ ربیع الاول ۱۳۴۴ قمری در صفحه ۱۰۲ است یعنی در ظرف سی سال این نسخه حافظ در کنار سپهسالار بوده و قسمتی از یادداشت‌های این سی ساله همراه او در آن ثبت شده است، ولی نباید تصور کرد که اینها تمام یادداشت‌های این سی ساله میباشند بلکه همانطور که چند بار هم در متن یادداشتها دیده میشود یادداشتها در کتابهای دیگری هم از جمله یک دیوان سعدی نوشته شده‌اند که امید است آنها هم بزودی و با همین ترتیب منظم شوند و انتشار یابند.

یادداشتها آنچه که مربوط بسالهای قدیمتر است یا مرکب سیاه و خط بهتر و محکمتر و خواناتر نوشته شده است و یادداشت‌های سالهای اخیر با مرکب بنفش و با دست لرزان و خطوط مرتش است که کمتر خوانا میباشد، طبیعی است مردی هشتاد و یک ساله نمیتوانسته است با قدرت جوانی چیز بنویسد.

در رسم الخط نقطه کمتر گذاشته شده است و بهمین جهت قرائت یادداشتها دشوار است و باز بهمین جهت ممکنست اتفاقاً بعضی کلمات اشتباه قرائت شده باشد بملاوه شایان تذکر است که در آنها بعضی اشتباهات هم دیده میشود.

این اشتباهات بر دو نوع هستند یکی اشتباهات دستی و یکی اشتباهات املائی.

از نوع اول باید مثلاً ارقام را نام برد از جمله چند بار بجای سال ۱۲۶۴ رقم ۱۴۶۴ نوشته شده است و این از آنجهت بوده است که دست در طول سالهای قرن چهاردهم همواره بنویشتن دورقم ۱۴ عادت کرده است - و یا «نوشتن» بجای «نوشتند» ، «گفتن» بجای «گفتند» . و «خون روزی» بجای «خونریزی» و

ولی نوع دوم اشتباهات املائی است که در اصل مشاهده میشود ، جهت این امر هم واضح است که چون سیهسالار از ابتدا مرد جنگی بوده و در ردیف میرزا ها و مستوفیان نبوده کمتر چیز مینوشته است و بیشتر میخوانده است و بهمین جهت در نوشته های او اشتباهات املائی دیده میشود از این اشتباهات میتوان کلمات ذیل را نام برد :

تفعل	بجای	تفأل
چو	»	چه
خواطر	»	خاطر
اساس	»	اثاث
شلق	»	شلوغ
خواسته	»	خاسته
استخواره	»	استخاره
سفیع	»	سقیه
سفاحت	»	سفاهت
منهل	»	منحل
علی الحساب	»	علی العیاله

این کلمات جز «علی الحساب» در موقع رونویسی و چاپ اغلب اصلاح شده اند .

در متن یادداشتها بعضی کلمات بدرستی خوانده نمیشوند و بجای آنها در موقع چاپ خط کوتاهی (—) گذاشته شده است ، از چاپ بعضی اسامی یا کلمات هم فعلاً بنا بمقتضیاتی خودداری شده است و بجای این اسامی یا کلمات نقطه (.....) گذارده شده است .

در چاپ یادداشتها اعدادی دیده میشود که بحاشیه پائین صفحه رجوع داده شده است در این حاشیه های پائین صفحه گاهی توضیحاتی نوشته شده است و اغلب ارقامی دیده میشود ، این ارقام مربوط بشماره صفحات کتاب حافظ است که یادداشت در آنجا نوشته شده است و هر جا که رقم

موض میشود همانطور که در حاشیه هم دیده میشود نشان اینست که دنباله یادداشت به صفحه دیگری رفته است.

چون بطوریکه گفتیم در کتاب دوبارنمره گذاری از «۱» شروع شده و یکبار تا «۲۲» و یکبار تا ۴۱۱ رسیده است ناچار آنچه که در قسمت اول بوده است علاوه بر رقم صفحه عبارت «قسمت اول» هم بدان اضافه شده است تا صفحات از یکدیگر متمایز باشند.

یک مطلب دیگر که در باب این یادداشتها باید گفت اینست که نسخه کتاب حافظ در زمان خود سیهسالار صحافی شده است و در این صحافی چهار صفحه کتاب جابجا شده است و در نتیجه ترتیب صفحات کتاب بدین شکل در آمده است: [۳۲۲ — ۳۲۵ — ۳۲۶ — ۳۲۳ — ۳۲۴ — ۳۲۹ — ۳۳۰ — ۳۲۷ — ۳۲۸ — ۳۳۱ — ۳۳۲]

بنابر این یاد داشتهای مربوط باین صفحات وقتی که بیک ردیف نوشته میشده اند از صفحه ۳۲۲ به صفحه ۳۲۵ که در واقع بجای ۳۲۳ قرار گرفته است رفته اند و این موضوع باید مورد توجه باشد.

آخرین مطلب اینست که یاد داشتهای از طرف خود سیهسالار مرور میشده اند و در آن ها بعضی کلمات اضافه یا کسر میشده است مثلاً در بالای صفحه ۸ قسمت فزایات در جمله «امروز که ۱۵ ماه است» بعداً بالای «۱۵ ماه» رقم «۱۳۲۶» وزیر آن کلمه «جمادی الثانی» اضافه شده است و پیدا است که نویسنده بعداً خواسته است روشن کرده باشد که فرض از «۱۵ ماه» یازدهم ماه جمادی الثانی سال ۱۳۲۶ میباشد.

بهر صورت امیدوارم که با انتشار قسمتهای دیگر یاد داشتهای سیهسالار مجموعه آنها را در دسترس علاقمندان تاریخ مشروطیت و رجال ایران قرار دهم.

در ضمن متذکر میشوم که در نظر است پس از انتشار تمام یاد داشتهای اصل کتاب حافظ که یاد داشتهای در آن نوشته شده است و سایر کتابهایی که یاد داشت دارد با بعضی اسناد و مدارک تاریخی دیگر مربوط بحیات و خدمات سیهسالار اعظم به قسمت ضبط کتب و اسناد خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سپرده شود تا در آنجا برای همیشه محفوظ بماند و رجوع باصل آنها برای علاقمندان مقدور باشد و در راه این خدمت توفیق خود را آرزو میکنم.

۱. عبدالصمد خلعت‌بری

(۱) بتاريخ شنبه ۲۶ ذی الحجه ۱۳۱۴ در چالبرز این تفال زده شد.

این یاه داشت در کنار غزلی نوشته شده است که مطلعش اینست :
 بکوی میکده یارب سحر چه مشغله بود که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود .
 این یاد داشت هم بعد در زیر یادداشت قبلی اضافه شده است :

ایام سلطنت مظفرالدین شاه سال اول که میرزا علی اصغر خان صدراعظم بامن بد بود.

(۲) جمادی الاول ۱۳۱۶ سه ساعت بغروب مانده روز دوشنبه از تهران حرکت کردیم، لیان صاحب، شیخ ابوالقاسم و بصیر دیوان همراه بودند، دو درشکه داشتیم، پنج ساعت از شب گذشته به ینکی امام آمدیم پنج ساعت بغروب مانده روز سه شنبه به نجف آباد قزوین که بنه من آنجا بود با انتصار السلطان محمد قلیخان وارد شدیم. امروز پنجشنبه آمدیم به ارداق که نصف آن ملگی من است باد خیلی اذیت کرد مرا، امشب که شب جمعه است ارداق هستم فردا مراجعت، ارداق خیلی خوب دهی است حیف رسیده گی نمیشود.

(۳) درخانیان برای حرکت بست طهران که مختصراً بی بنه حرکت شد والان که عصر روز سه شنبه ۲۴ شهر شوال سنه ۱۳۱۶ تنها نشسته، این تفال از خواجه علیه الرحمه زده شد برای این سفر. انشاء الله امید داریم که خیلی پیش آمد خیر باشد، بملت اینکه بسیار متعقد به تفال خواجه علیه الرحمه هستم. در هر مورد تجربه شد.

غرل تفال که یادداشت در حاشیه آلت مطلعش چنین است :
 سحر چون غصرو خاور علم بر کوهساران زد بدست مرحمت یارم در امید واران زد

(۴) صبح چهارشنبه ۲۵ از خواب برخواسته سوار شدیم لب رودخانه قاصد رسید

تلکراف آورد که حسب الامر شاه و صدر اعظم باید برشت حاضرشوی از همان «لات‌خانیان» برگشته نهار آمدیم گلی جان منزل عباس آقای منتظم دیوان (۱) شب را آمدیم جالک رود مهمان لیان صاحب روز پنجشنبه ۲۳ سیارستان روز جمعه ۲۷ لاهیجان روز شنبه ۲۸ بابران زیاد آمدیم برشت، جمعی خبردار شده استقبال کردند. آمدیم منزل کارگذار منتظم الملک همان ساعت تلکرافخانه رفتیم تلکرافی از خان شوکت رسید که حکومت رشت با شامت ولی منتظر تلکراف صدراعظم شدم، پنجشنبه سیم ذیقعدة وارد دیوانخانه رشت مشغول حکومت شدیم. روز جمعه ۱۲ ذیقعدة تحریر شد فقال خواهی در این مورد هم معجزه کرد.

غزل قال همان غزل یادداشت قبلی شماره ۴ است

۱۰ جمادی الثانی ۱۳۱۸

۵

(۲) بر حسب امرهایونی و تلکراف صدراعظم از فرج آباد، روز بیستم جمادی الاول ۱۳۱۸ از رشت حرکت به بادکوبه شنبه آمدیم انزلی بواسطه بدی هوا تاغره جمادی الثانی ماندیم روز غره را با کشتی طومانیاس حرکت دریا شدیم. خیلی دریای خوبی بود شب پنجشنبه قدری انقلاب بود. الان که سه ساعت از دست گذشته است در وسط دریای بی پیر که ابد آنجکل و کوه دیده نمیشود مینویسم، کاپی تن کشتی میگوید غروب امروز پنجشنبه به بادکوبه خواهیم رسید، همراهان، مدیر جنگل امیر تومان محتشم الملک امیر تومان حاجی میرزا حبیب معین المالك وکیل التجار بادکوبه انشاء الله سفر خیر است.

(۳) غروب پنجشنبه وارد بادکوبه تجار استقبال بهمها نغاه کردند، هتل رفتیم بعد کربلاهی مصطفی آمد ما را آورد بنغاه اش. روز شنبه ۶ جمادی الثانی عصر رفتیم بسمت تفلیس. هشتاد و چهار فرسخ راه است از بادکوبه سی و چهار ساعت رفتیم و برگشتیم یکصد و شصت فرسخ راه، ده ساعت هم محض سیاحت ماندم امروز که دهم است در خانه برادران رسولف مینویسم، شاه در اسلامبول است آمدنش معلوم نیست.

۶ ذی الحجه ۱۳۱۹

۶

(۴) فقال در ششم ذی الحجه ۱۳۱۹ چهار روز بسال نومانده زده شد.

غزل قال مطلعش اینست:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم از بخت شکر دارم و از روزگار هم
یاد داشت های ۲۷ صفر ۱۳۲۲ و ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۴ و ۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶ جوع شود.

۲۸ محرم ۱۳۲۰

۷

(۵) بتاریخ ششم محرم سنه ۱۳۲۰ از رشت حرکت بسمت «منجیل» برای استقبال سفر دوم اعلیحضرت مظفر الدین شاه شدیم در «منجیل» روز نهم هصر با باد و باران زیاد شرفیابی حاصل در روز ۱۴ محرم وارد رشت تشریفات زیاد. سه روز شهر رشت توقف و

۱- صفحه ۱۳۲ ۲- صفحه ۸ قسمت اول

۳- صفحه ۹ قسمت اول ۴- صفحه ۲۷۱

۵- صفحه ۱۳۳

گروش گردید ، روز چهارم به «انزلی» ، دو شب انزلی ، حرکت بسمت «طوالش» ، از انزلی الی «آستارا» که پنج روزه رفتیم و ۲۴ فرسخ راه است بسیار راه سختی بود و امسال با اقدامات بنده و حکم شاه ساخته شد . ولی راه خیلی شن داشت ، بیشتر اردو در شهر رشت مرخص بعضی هم از انزلی بسادکوبه رفتند منزل شب اول «شفا رود» ، شب دوم «الالان» ، سیم «نیسار» ، چهارم «خواجه رستم» ، پنجم آستارا باری خدمات این حکومت رشت و طوالش بنده در نظر شاه و اتابك اعظم خیلی نمود کرد ، منصب و لقب سردار معظمی دادند و از آستارا مرخص ، اردو را به بنده سپردند حالا در مراجعت این روزنامه (۱) را که سه سال و چند ماه است از حکومت بنده رفته است می نویسم ، خیلی کارهای بزرگ در گیلان کرده ام راههای خوب ساختم شهر و اطرافش را تنظیم کرده آبادیها بحمدالله کرده ام و اعلیحضرت شاه و وزیرش تعجب کردند بلکه همه اهالی اردو ، خیلی هم مخارج اردو شده است ، بخشش اندوخته مایه چاوید بودن نام نیک است ، غصه ای ندارد خدا بزرگ است . الان در نیسار در مراجعت در زیر چادر تحریر شد محترم الملك همراه است از گیلانی ها با اهالی اردو ، باقی گیلانی ها تشریف برده اند بتاريخ ۲۸ شهر محرم سنه ۱۳۲۰ نصرالسلطنه محمد ولی تنکابنی .

اضافه مواجب هم اعلیحضرت شاهی مرحمت کردند و بنعمت ربك فحدث .

۵ جمادی الاول ۱۳۲۰

۸

(۲) بتاريخ يكشنبه پنجم جمادی الاولی سنه ۱۳۲۰ چون معدن نفتی در «بلارود» طالش در سفر اول شاه بفرنگ پیدا کردم بفرنگ فرستادم بعد قسمی شد مسکوت عنه ماند در این سفر امتیاز گرفتیم تا بحال بدستکاری ملك التجار بادکوبه ای آقا محمد قلی کار کردیم معادل پنج هزار تومان کار شد امروز مزده فقط ، و عین فقط را آوردند سرکس طومانایانس اینجا بود خیلی صحبت ها شد خداوند انشاء الله اقدام و انجام این خدمت را که بملت ایران کرده ام مبارک و بخیر و خوش بيش آورد که محظوظ و بهره مند شویم . نصرالسلطنه .

۱۵ رجب ۱۳۲۰

۹

(۳) بتاريخ ۱۷ جمادی الثاني ۱۳۲۰ برای استقبال موکب همایون از شهر رشت با اردو که آصف السلطنه همراه بود حرکت به آستارا کردیم از همان راه وارد آستارا در راه بسیار باران بود یلها را هم آب برده بود بجه زحمت رفتیم و این اردو را بردیم روز ۲۲ را وارد آستارا با باران (۴) زیاد شدیم حضرت ولیعهد هم همان شب ۲۳ وارد شدند فردای آن روز شرفیابی حاصل پیشکش هم داده شد روز ۲۶ شاه تشریف آوردند با مهمان داران روسها ، ماها را خودشان معرفی کردند . روز ۲۸ حرکت بسمت انزلی ، پنج

شب اترلی، دو شب رشت، باری تا منجیل در رکاب بودیم روز ۱۴ رجب يك سرداری تن پوش سردوش الماس طغرا دادند مرخص شدم. ۲۷ روز است که در زحمت اردو سیورسات تعارفات پیشکشها. بهر حال چون در راه خدمت پادشاه است گوارا، خداوند انشاء الله باین شاه قدرت و فرصتی بدهد به میرزا علی اصغر خان اتابك هم قوت و مجالی که فکری برای این ترتیبات مملکت و وطن بیچاره ما بکنند که بسیار ذلیل و خوار از اجانب، و رعیت پریشان، و شهرهای (۱) کثیف و ترکیب دوا بر دولت بسیار بد است و بهیچوجه اصولی نداریم مگر میرزای زیادی برای تقلبات جمع و زد و بست، نوکر و نظام یکسره منهدم و پریشان و نابود است. پادشاه و وزیر خوبی هستند حیث که ملت بیغیرت هستند و همه کار را میخوانند این دو نفر بکنند هم رأی کفایت بخرج بدهند هم مجرا بدارند و هم بطلب نظم برخیزند بهر حال امشب از منجیل ازدست اردو خلاص شده در «رستم آباد» در مهمانخانه این مزخرفات را بیادگار نوشتیم بتاریخ لیل ۱۵ رجب ۱۳۲۰

۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱

۱۰

(۲) (بقیه را این صفحه مینویسم) (۳) بعد از ورود رشت به تنکابن رفته به اصرار زیاد مراجعت کردیم تعارف و پیشکش را اولیای دولت گرفته حکم حکومت امسال توشقان بیل را هم دادند روز آخر شهر صفر سنه ۱۳۲۱ که هفتاد روز از عید گذشته بود تلکراف کردند که مزول هستی حکیم الملك وزیر دربار حاکم است بنده هم چهارم شهر ربیع الاول حرکت کرده در عصر پنجم ربیع الاول وارد قزوین، مهمان میرزا صالح خان سالار اکرم حکمران قزوین که خیلی دوستی با بنده دارد شدیم الی امروز که ۱۹ ماه است در این شهر و نجف آباد ملکی خود هستم فی الحقیقه مدت اقامت رشت بنده چهار سال و چهار ماه شد (۴) در انحصار از آنجا هم تمام مردم، مکراندگی، راضی بودند، همه افسرده از عزل بنده بودند ولی خودم راضی از این مزولی بودم لله الحمد سلامتم در رشت خیلی کارهای بزرگ خوب اقدام کردم، راهها ساختم، مابریکچه ها همارات دولتی بقعه ها مسجد ها بازارها، در این چند سال حکومت بنده مردم هم خوش گذشت خودم هم خیلی اقدام در انتظامات کیلان کردم امروز که سه شنبه ۱۹ ربیع الاول است از نجف آباد بعد از (۵) برخاسته مینویسم. فردا را به «آشناسان» ملکی خود حرکت از آنجا بطهران انشاء الله تعالی قصد دارم، تا قسمت ازلی چه باشد. چون حکیم الملك را بواسطه بعضی اختلافات دولتی گفتند طهران نباشد حاکم کیلان کردند و جمعی دیگر هم رانده دولت برخی بحکومت بعضی بخارج مهجور و مردود از طهران شدند. بقول مشهور مرك میخواست برو کیلان. اما کیلان را آباد کردم بحمد الله از مرك جستم. معه ولی.

۲۲ صفر ۱۳۲۲

۱۱

(۶) بتاریخ ۲۲ شهر صفر سنه ۱۳۲۲ ساین قلمه برای وزیر اعظم حالیه هین الدوله

مطلع غزل تفال که این یاد داشت در کنارش نوشته شده است چنین است :
نفس برآمد و کام از تو بر نیاید فنان که بخت من از خواب بر نیاید

۱۲

۲۷ صفر ۱۳۲۲

(۱) بیست و هفتم ربیع الاول سنه ۱۳۲۱ وارد طهران . با اتابك اعظم كرم گرفتیم ما را بواسطه اغتشاش شیراز اصفهان مامور آنجا نمودند افواج قزوین حاضر کردیم اردوی علیحده زدیم مخارج ها کردیم آن شد در ۲۲ جمادی الثانی اتابك معزول شد وضع ها بهم خورد عین الدوله وزیر شد کارها رنگ و طرح تازه شد عین الدوله در اول اظهار مهر کرد و بعد اسبابهای دیگر برای کلیه کار پیدا شد ، حکام احضار شدند حضرت ولیمهد بطهران آمد بواسطه بدگمانی عین الدوله با بنده که با جمعی رفیق بر ضد خیالات او شدیم و حرفهای دروغ مردم می مهر شد . حضرت اقدس ولیمهد هم طالب شدند نوکری مخصوص ایشان را اختیار کنم ، مامور آذربایجان شدم حضرت ولیمهد ۱۴ صفر حرکت کردند بنده هم شب سه شنبه ۱۶ حرکت کردم از طهران که در ماه صفر سنه ۱۳۲۲ از تهران حرکت شد آمدیم قزوین خسه با مال خودم امروز که شنبه ۲۷ صفر است در «بنکجه» خسه اطراق و این تفصیل را (۲) مینویسم خداوند انشاء الله خیر پیش آورد توفیق ، خدمت بولینمت حالیه خود و نوع مردم بشناسیم ، شاید که چو خود بینی خیر تو در این باشد . همه ملک خانه علاقه را انداخته بد از چهل و هفت سال خدمت بدولت و پنجاه هشت سال از مرحله زندگی طی کرده حالا باید سر به بیابان آذربایجان بگذاریم معض حرف دروغ مدعیان و حفظ آبرو و شرف خاندان ، یارب مباد کس را مضدوم بی عنایت .

۱۳

۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۲

(۳) روز هشتم ربیع الاول وارد آذربایجان ، حضور حضرت اقدس ولیمهد ، در «باغ میشه» خانه میرزا ابراهیم خان کلاتر شرف الدوله از خانواده های قدیم برادر میرزا صالح خان سالار اکرم حاکم قزوین منزل ، روز شنبه ۲۴ مجدداً حرکت بست اردبیل آمدیم «باسنچ» امروز که عصر ۲۸ است در اینجا هستیم فردا که سه شنبه ۲۹ است حرکت می کنم . انشاء الله تعالی علی الحساب در اردبیل ، مشکین ، خلخال ، طالش ، وایلات آنصفتان ابوابیجی ما شده است يك قبضه شمشیر بسیار اهلی ، حضرت اقدس بنا مرحمت کرد ، حبابلطف بگو آن غزال رعنا را که سربکوه و بیابان تو داده ای ما را

۱۴

۳ جمادی الاول ۱۳۲۲

(۴) امروز یکشنبه سیم ماه جمادی الاول است در این چند روز ، خانه آقا فرج الله بادکوبه ای ، از شدت خرابی جا و منزل قلمه و عمارت اردبیل ، بود ، دیروز شنبه دوم را

همارت مسکونی و غیره را خوب تعمیر کردم وارد قلعه اردبیل شدم اینجا ها هم خیلی منظم و خوب است تا خداوند چه بخواند سنه ۱۳۲۲ صیم جمادی الاول است و ۲۴ سرطان، هوا مثل زمستان کیلان است. هر جا رفتیم آباد کردیم اینجا را هم آباد می کنیم باز مقصد دولت خواهیم شد قرار ایران است .

۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۲

۱۵

(۱) امشب که شب چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۲۲ در بالا خانه اردبیل تنها نشسته سه ساعت از شب گذشته تقال شد که کی از اینجا مستغسل میشویم این غزل آمد انشاء الله (۲) بفال نیک، و معتقد رحمت الله علیه، از خداوند امیدوارم که بزودی انزخیر به بخشد.

~~~~~

غزل تقال که این یادداشت در کنار آن نوشته شده مطلعش اینست :

ای دل مرا از آن چاه زلخدان بدر آلی هر جا که روی سخت پشیمان بدر آلی

۳ رجب ۱۳۲۲

۱۶

(۳) امروز که صیم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۲۲ از خواب برخاسته در همارت اردبیل یادداشت مینویسم پارسال در ۲۳ شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ اتابک اعظم میرزا علی اصغر خان در طهران معزول شد که بر حسب فصل امروز میشود ، هوا خیلی گرم بود و امروز اردبیل باید لباس زمستانی خوب بپوشید ، تفاوت هواست . خرابه های همارت اردبیل را خوب تعمیر کردیم (۴) حالا يك جاهاى مصفاى دارد توبخانه و غیره و دم دروازه های آنرا می سازیم يك مدرسه هم اینجا ایجاد کردیم . امروز رفتم سی و پنج نفر شاگرد الان در آن مدرسه است بقدری هم منظم و خوب است این صفعات یقین از پاریس هم منظم تر است اما چه فایده این نظم ها بیقانون و فوریت . دیروز حضرت ولیمهد از تبریز با من تلگراف حضوری داشت معلوم شد در تبریز هم وبا بروز کرده است خداوند حفظ کند بنده هم حکیم فرستادم و همه جا اردبیل قرائین گذاشتم تا خداوند چه خواهد .

۴ شعبان ۱۳۲۲

۱۷

(۵) بتاریخ شعبان المعظم سنه ۱۳۲۲ بوجوب تلگراف حضرت ولیمهد با کاری باید برویم سراب آذربایجان . از اردبیل تا آنجا سی فرسخ است حرکت شد ، شب آمدیم بیورث طایفه یورتچی در قریه قراشیران خانه حسنعلی بك كدخدا ، تا شهر اردبیل هفت فرسخ است در بین راه خبر رسید بواسطه ناخوشی سراب (۶) حضرت اقدس رفتند بقراداغ ما هم باید برویم . امروز جمعه هم اینجا توقف شد . همراهان انتصار السلطان و جمعی ، در اردبیل هم یکی دو نفر مبتلا برض وبا شدند ولی بحمد الله بغیر گذشت در این چند ماه ، که هشتم ربیع الثانی وارد اردبیل شدم و دوم شعبان حرکت شد ، چهار ماه انتظامات خوب داده شد انشاء الله تعالی

۱ - صفحه ۳۱۳ ۲ - صفحه ۳۱۴

۳ - صفحه ۱۴۵ ۴ - صفحه ۱۴۶

۵ - پایین صفحه ۱۴۶ ۶ - صفحه ۱۴۷

خیال دارم مراجعت باردیبل نشود. بئمن دراردیبل مانده است مختصراً حرکت شد تاخواست خداوند چه باشد.

۱۸

۲۸ شعبان ۱۳۲۲

(۱) مجدداً برحسب میل و اراده و لیمهد از راه قراداغ در ۲۲ شعبان وارد اردیبل شدیم ناخوشی هم هست امروز ۲۸ مینویسم در قلمه اردیبل، خداوند (۲) حفظ کند دیروز یکشنبه ۲۷ شماع نظام تقی خان را با قوشها واسبها روانه کردیم برای حضرت سردار الان در قلمه اردیبل با تشویش خاطر نشسته تاجه پیش آید انتصارالسلطان هنوز نرفته است.

۱۹

۷ رمضان ۱۳۲۲

(۳) امروز که روز، هفتم رمضان ۱۳۲۲ است در کمال صحت و سلامتی هستم و تنها در منزل نشسته، جز من و یار نبودیم خدا باما بود، از تمام معاصی کبیره توبه کرده ام، تبت و رجعت الی الله، امید دارم که خداوند از معاصی گذشته این بنده سراپا تقصیر عفو کند و شفیم جز لطف خدا و الهه هدی و اهل بیت طاهرین معتمد مصطفی رسول اکرم برگزیده آدم نباشد، من و مهر آل نبی و ولی، در همه کسوه ای دوره زدیم، (۴) ره همین است مردباش و برو. آنچه مذاهب مختلفه که در دین شریف اختراع کرده اند همه حرف باطل و تصورات لاطایل است. خدا را باید ستایش کرد و پیغمبر او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در فرمایشات اطاعت، و دوازده امام را پرستش، و از مصیبت پرهیز کند. وای وای از معاصی که خسران دنیا و آخرت هر دو را دارد خاصه حریص بودن در جمع مال فقرا، که بسیار جو همیشه درویش و آزمند همه وقت تنگدست است، اگر کسی صرف وقت در فضل و هنر کند همواره سلطانی است بی زوال، اگر بی هنر باشد اگر همه گیتی از اوست درویش کون خرش شمار اگر گاو هنر است خداوند را بر این عقیده ام راسخ بدار و بصحبت و موافقت جالسین نیکم موفق بدار آنچه میکند جلیس سوء است زندهار پیرهیزید، در قلمه اردیبل در حالیکه در نهایت اقتدار حاکم و فرمان روا بودم تحریر شد بحمد الله نفس زنگی مزاج را بازار شکستیم و پشت پابر چرخ بستیم یللی.

در بالای این یادداشت بعداً اضافه شده است:

«اردیبل و قتیکه ناخوشی وبا بود»

۴۰

۸ رمضان ۱۳۲۲

(۵) بتاريخ روز پنجشنبه هشتم رمضان ۱۳۲۲ که از قلمه اردیبل از چنگل عقاب وبا فرار کرده دیروز عصر به نین که چهار فرسخ سبک راه است الی قلمه اردیبل در خانه



صارم السلطنه پناه آورده باجل و جهاز بسر میریم امسال طوفان این بلا بطوری در بلاد ایران از بی ساحلی و سامانی مغلوق موج نشده است که بتوان از خطر بساحل نجات رسید کناره هم نزدیک نه و بیم خطر. بهر حال از عقیده و زرای عظام و قدم نورسیده شان بسند این اثرات سعد بعشیده است. حال در این منزل هم کدام سروسهی را از چمن خالی کند و ما را بکدام محل بدواند یا زنده بگذارد.

۱۹ رمضان ۱۳۲۲

۲۱

(۱) امروز که روز يك شنبه ۱۹ رمضان است بعمده الله سلامتی داریم ناخوشی و با رفع شد انتصار السلطان هم با مؤید السلطنه و کاشف السلطنه رفتند بعد از رفتن آنها ناخوشی منحوس خیلی شدت کرد. بعمده الله علی الحساب که سلامت و تنها هستم رفقا همه سفر کردند چه فراریدند الان که در کر قلعہ اردبیل بطیراً اباییسل روزی شب و شبی بروز میرسانیم بعمده الله جلو اغتشاش گرفته مردم آسوده اند ولی این مرض منحوس و این ابام رمضان همه کارها را خراب اندر خراب کرده است دست و دل بکاری نیبرود.

۱۳ ذیقعدہ ۱۳۲۲

۲۲

(۲) غروب چهارشنبه ۱۳ ذیقعدہ تلکرافاً خبر مرحوم شدن وجهه الله میرزا سپهسالار ایران در اردبیل که چند سال ناخوش بود رسید. خدا رحمتش کند. تمام قشون و نظام ایران را خسته و رنجور ناخوش تمام کرد مرحوم شد. شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر به باد رفت و از آن خواجه هیچ طرف نیست. از کر و موتی کم بالغبیر. ۱۳۲۲

۸ ذی الحجہ ۱۳۲۲

۲۳

(۳) بر حسب معمول و حکم حضرت ولیعهد بتاریخ پنجشنبه بیستم ذیقعدہ از قلعه اردبیل بسمت «پيله سوار» حرکت شد تمام روی دشت و کوه برف و یخ است. جمعی سرباز و سوار سربا برهنه که تخمیناً هفتصد نفر می شوند همراه است الی پيله سوارسی فرسخ است منزل اول «طاب خلاقی» ۴ فرسخ امروز بقدری سرما و برف بود. همچو یخ افسرده گشت آتش سوزان، منزل دوم «درزی» پنج فرسخ جزو خاک «ارس» است منزل سیم آمدیم «سیدلر» و «آق بلاغ» شش فرسخ خدا نصیب کسی نکند این قسم سفرو سرما و برف و منازل بدو این قسم اردوی بی سرو سامان از سیدلر آمدیم «دیزج» و «سنگان» خاک اجارود و خانه مزاحم بک شاهسون، نمود آبا الله از آنجا آمدیم قرا قاسلو، هشت فرسخ منزل دیروز هم شش فرسخ است دو روز اجارود بواسطه کولاک ماندیم روز پنجشنبه ۲۸ را، از قرا قاسلو تا عمارت پيله سوار دو فرسخ است (۴)

این هارت را هم امسال جزئی تعمیر کردم ، کدخدایان و غیره شاهسون حاضر شدند بهیگی اظهار محبت شد الان که شب دوشنبه هشتم شهر ذی الحجه است نزدیک صبح است نشسته ، آنکه در خواب نشد چشم من و پروین است ، می نویسم بعد از آنکه این حدود خیلی منظم است خبر مرک سپهسالار هم در تلگرافخانه سنجان رسید سرفتنه جوهارا در درختن ملک چیده همگی آسوده ما هم آسوده هستیم تا الطاف الهی ظاهر شود این چند روزه همه برف و باران امشب هوامتدل است ، عین الدوله صدر اعظم ایران است الان که در دیرمغان وقت میگذرد ،

ای گدای خانقه باز آ که در دیرمغان می دهند آبی ودلها را توانگر میکنند

دیروز خبر تلگرافی رسید که در تنکابن پنج وجب برف آمده است باغ را خراب کرده است گاو کوسفند هارا شبید چشم بد دور که اسباب طرب موجود است ، خدا را باید (۱) شکر کرد که از نحوست ناخوشی های و با و صدمات امسال بواسطه قدم نا مبارک معبود زنده و سلامت هستیم ، فی الحقیقه قدم این وزارت بناهی بایران خوش نیست . امسال یک کرور آدم در ایران تلف شده ، خانواده ها برچیده شد و مردم در سختی هستند . بتاریخ شب دوشنبه هشتم ذی الحجه ،

حاجی بره کبیه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه خداوند ولیعهد حاله را سلامت بدارد و توفیق بدهد .

۱۴ محرم ۱۳۲۳

۲۴

(۲) امروز که سه شنبه ۱۴ محرم سنه ۱۳۲۳ در پيله سوارمغان و اول روز سال نو و تعویل حل است لله الحمد سلامتی موجود است و همگی جمع و خاطرها آسوده ، سرکشی گرهست سرو است آنهم در جویبار ، همه کی جمع هستیم .

۲۳ محرم ۱۳۲۳

۲۵

(۳) در شب شنبه ۲۳ محرم سنه ۱۳۲۳ که شب عید است در عمارت پيله سوارمغان

تقال شد .

غزل تقال مطلعش در بالای صفحه اینست :

خوش خبر باش ای نسیم شمال که بما میرسد شمیم وصال .

۸ صفر ۱۳۲۳

۲۶

(۴) سه شنبه ۱۶ صفر سنه ۱۳۲۲ مسافرت آذربایجان بحکم دولت ، دیگر نی دانم خداوند خود تفضل فرموده ، در هشتم ربیع الاول وارد تبریز ، سه شنبه ششم ربیع الثانی سنه ۱۳۲۲ وارد اردبیل ولی چه اردبیل و قلمه ، سلامت همه یاغی طاغی ، خراب ، باری آنجا ماندم همه چیزشان را جمع کردم ، نظم ها دادم ، قلمه را آباد کردم . بر حسب حکم

دریستم ذی‌قعدة ۱۳۲۲ از اردبیل حرکت بسمت پیله سوارمغان شد که پنج منزل راه براز برف یخ سرما (۱) خداوند نصیب احدی نکند جمعی از قشون برهنه گرسنه ایران مردند ، باری روز ۲۸ ذی‌قعدة وارد پیله سوار، خدا رحمت کند علی‌خان عارثی برای حکومت ساخت نزدیک انهدام بود او را هم تعمیر کردم . تا امروز که هشتم صفر ۱۳۲۳ است می‌نویسم و در آنجا هستم ، چند روز است بحمدالله خبر مزولسی رسید ، عین الدوله وزیر شاه تلگراف کرده است بمانید در سرحد تا حضرت ولیعهد وارد طهران بشود دیگر نیدانم چه نیت دارد . بقدر چهل و هفت سال است زحمت برای دولت ایران میکشم پنجاه و نه سال است از عمرم میکند . اینست حالت گرفتاری بنده ، حالا شب و روز به انتظار میکند و لسی بحمدالله بطوری منظم کرده‌ام با این مزولسی احدی قدرت جبارت و فضولی ندارد در کمال (۲) نظم و آسودگی وقت میکند . یکسال است که از طهران حرکت ، یازده ماه است در اردبیل مغان میکند . در همه دیر مغان نیست چون من شیدائی . محض یادداشت نوشتم که اولاد پند گرفته بقناعت بگذرانند تا بتوانند از خدمت نوکری کناره و بنان رعیت بگذرانند و زیادتى مطلبند که در این دولت بی قانون ایران راحت و آرامش و پاس زحمت و حقوق خدمت نیست . بهر درجه برسند یا محسود واقع شده انواع عذاب و نا راحتی و آسیب جان و مال را باید به بینند ، زینهار که خود را داخل کار نکنند و نروند ، همین قدر کلاه سرشان را نگاه داشته با يك وزیر خائنی بسازند راه بروند ، خیانت در این دوره اسباب آسایش است مثل وزراء مستوفی ها ، میرزا ها .

۲۷ صفر ۱۳۲۳

۴۷

(۳) در شب ۲۷ صفر اخیر ۱۳۲۳ در «نیکجه» راه آذربایجان برای حضرت اقدس و لبعهد تقال زدیم با حضور میرزا ابراهیم خان دکترو

غزل تقال مطلعش اینست ..

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم از بخت شکر دارم و از روزگار هم

یادداشت‌های ۶ ذی‌الحجه ۱۳۱۹ ، ۱۴ ربیع الاول ۱۳۲۴ ، ۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶ رجوع شود .

۸ ربیع الاول ۱۳۲۳

۴۸

(۴) روز ۱۴ صفر ۱۳۲۳ بحمدالله از بحمدالله خلاص شده از پیله سوار حرکت ، همه مردم شاهسون ، تبه روس ، سلیم بك ، مأمور ، کلیه حاضر حرکت شد . شب را آمدیم به لنکران فردا را با کشتی پست وارد رشت ، همه مردم باستقبال آمدند بهر حال روز ۲۲ صفر را وارد طهران حضور شاه صدراعظم ، در روز دوم ماه ربیع الاول ۱۳۲۳ شاه با صدر اعظم بطرف فرنك حرکت کردند بنده را هم تا کرج بردند يك مقدار ابواب جمعی نظامی که اسباب زحمت است ابواب جمع کردند راهی شدیم بشهر و حالا را که روز شنبه ۸ شهر ربیع الاول

است در شهر هستم و می نویسم، حضرت اقدس و لیمهد هم تشریف دارند برای نظم کارهای ایران. تا خدا چه بخواهد.

۴۹

۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۴

(۱) بتاريخ شب پنجشنبه ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۳۲۴ و قتیکه اعلی حضرت مظفرالدین شاه قدری کسالت داشتند برای حضرت و لیمهد زدم باز این غزل آمد انشاء الله خیر و خوب است. خداوندا نکهدار از زوالش.

~~~~~  
غزل قتال مطلعش اینست :

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم از بخت شکر دارم و از روزگار هم
یادداشت های ۶ ذی الحجه ۱۳۱۹، ۴۷ صفر ۱۳۲۳، ۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶ رجوع شود.

۳۰

۴ ذی الحجه ۱۳۲۴

(۲) مظفرالدین شاه در روز شنبه ۲۷ ذیقعد الحرام مرحوم شد امروز که شنبه چهارم ذی الحجه الحرام بود در طالار موزه تاجگذاری اعلی حضرت محمد علی شاه در سه ساعت ونیم بغروب مانده با حضور تمام علماء سفراء و غیره با کمال شکوه، و حالا که سه ساعت از شب رفته در تلگرافخانه که در آنجا خیلی با شکوه آئین بسته بودیم، بودم. حالا بمنزل، دردم منزل ما هم جشنی داشتند. بعضی یادگارنوشتن، بنده سه روز است از امارت توپخانه و افواج معزول ولی وزارت تلگراف را دارم افواج قزوین ایلات و سوار به بنده مرحمت شد با ایالت کیلان باید بروم، این تغییر و تبدیل بواسطه هداوت نایب السلطنه و صدر اعظم با من شد ولی بعهده شاه کمال التفات را دارد.

ذی الحجه ۱۳۲۴ محمدولی

امروز لباس نظام راکنده با جبهه بسلام رفتیم

۳۱

۵ شوال ۱۳۲۵

(۳) بتاريخ پنجم شهرشوال ۱۳۲۵ بواسطه اغتشاش سرحد ترکمان و غارت هایی که در «خراسان» «مازندران» «استراباد» نمودند اولیای دولت و ملت ما را در این سن پیری که شصت و یک سال از مراحل زندگی طی شده است باین مسافرت مجبور کردند امشب که شب پنجشنبه است در مهمانخانه شاه آباد اقامت شد و این هفتمین سفر است که به آن سرحد میروم حالا بعجله میروم که به «بندرجز» وارد شوم از سن ۱۴ سالگی باستراباد با مرحوم محمد ناصر خان ظهیرالدوله که سردار قشون ما بود و در آن اردو سرهنگ بودم، مرحوم ساعد الدوله سردار هم بود. آن سفر جنگ های سخت واقع شد تقریباً الی حال چهل

و شش سال میشود (۱) بهر حال هر چه بیشتر زحمت کشیدیم در راه این ملت و دولت حالا عقوبات میکشیم. رنجها میبرم از مردم نادان که میرس. حالا که بحمد الله طلوع مشروطیت و مجلس شورای ملی است چون تمام ایران از همه حیث افتاده اند. تشکیل انجمن های بیقاعده به تحریک بعضی ملاهای نادان داده اند و بجان هم افتاده هر کس را که بداند سودی و مایه ای دارد بروز سیاه خود می نشانند و خیالشان یفا و تاراج مال مردم، بخصوص ملاهای بی سواد و سادات قلیچاق که رطب یا بی تمام ملت را از راحت الحلقوم هم راحت تر میخورند. در کش دهان و پرده نگه دار دارگوش.

۳۲

۲۳ ذی الحجه ۱۳۱۵

(۲) در این سال سنه ۱۳۲۵ که صبح مشروطیت و کنستی توسیون طالع بواسطه بی علمی عموم هرج و مرج در تمام ایران خاصه در سرحد استرآباد که طوایف کوکلان و بیوت طلاخی یاغی شدند باز این بنده بیچاره بدام افتاده، آنهمه رنج و سختی را فراموش و رفع این اغتشاش قرعه فال بنام من دیوانه زدند. در حالیکه ترکمان نصف خراسان را تاخت و تاز و استرآباد را چون ——— سخت در هم پیچیده بودند. هفتم شوال با هفت هشت نفر نوکرکاری حرکت برشت رسیده از راه دریا به بندرجز، بعضی اهل کمکی دولت سیصد نفر قشون مازندرانی که ابواب جمع من بودند حاضر کرد در ۲۷ شوال وارد شهر استرآباد، ورود بیوت کوکلان بجای خود نشسته، روز هفتم ذی الحجه را از شهر استرآباد حرکت کرده (۳) با یکمده اردو که هزار نفر میشدیم به «آقسن یورت جعفر بای» آمدیم. تا بحال شصت و هفت نفر اسیر خراسانی و بیشتر مال مردم را گرفته رد کردم. والان که شب ۲۳ ذی الحجه است در اردو که داریم، و سوار برای استرداد مال مردم فرستادم، هستم. عبارات استرآباد که خراب بود بیشتر تعمیر کردم. الان با ایل بیوت سرپنجه زده ایم و میز نیم ولی که قدر بدانند! الان خدمت راه خداوند است. انشاء الله چون محض رضای خداست فتح نصرت همتمان و خداوند یارو مددکار است. این حرکت، این سفر بنده محض فرمایش و خواهش ملت است.

بهست و نیست تورا حکم نیست دم درکش که هر چه ساقی ما ریخت همین الطافست

۲۳ ذی الحجه ۱۳۲۵ در اردوی آقسن تحریر شد.

۳۳

۱۵ صفر ۱۳۲۶

(۴) بتاریخ روز غره شهر صفر الخیر از انجام کار های جعفر بای خلاص شده، مال مردم مسترد گردیده، حاج محمد بلق سردار بیوت جعفر بای بود رسیده، حرکت بیورت بلقی شد ترکمان در سر بل بلقی جلوی ما را گرفتند ما هم در تپه «وراحق» ماندیم روز سوم صفر جنک ما در گرفت. همه دشت دست و سر و سینه بود، شش ساعت جنک شد فرار کردند در

۱ - صفحه ۱۵۵ ۲ - صفحه ۱۳ قسمت اول

۳ - صفحه ۱۴ قسمت اول ۴ - صفحه ۱۵ قسمت اول

همان — و سنگر آنها اردو زدیم . هفت روز مانده اسیرها را گرفتیم . روز دهم صفر آمدیم «قراغه» روز سیزدهم بواسطه جمعی یاغی تر کمان که آمدیم بیورت «شورتیه» «دوچی» بورش بردیم . نواع زیادی شد پنج ساعت دهوا کشید . چپاول زیادی گیر اهالی اردو آمد و الان که صبح طلیمه ۱۵ است این روزنامه را مینویسم . اسیر زیادی هم پس گرفتیم بحمدالله بخواست خداوندی تا بحال فتح نصیب ما بود از همه راه و هر بابت .

۳۴

۲ ربیع الاول ۱۳۲۶

(۱) روز نهم صفر حرکت بیورت «قراغه داز» شد . چند روز توقف، جزی مالیات گرفته شد . دازها رفتند «سالیان»، سنگرو — کردند . ما هم با اردو آمدیم «شورتیه» و «اشلی الم» هر چه خواستیم بصلح بگذرد نشد روز ۱۳ صفر محض اینکه نحوست رفع شود بایک عده سوار و سرباز رفتیم بسالیان ، سه فرسخ راه بود . آنها فرار به پشت کرگان کردند آب راه نداد . جنک در گرفت . چند نفر از طرفین کشته ، چند خانوار که این روی آب بود غارت کردیم . تقریباً بیست هزار تومان اموال آنها بگارت رفت . گاو و گوسفند شان هم قدری غارت کردند . عصر مراجعت شد باز، داز و بلقى جرأت آمدن نکردند . سه روز بعد با اردو رفتیم به سالیان ، دوشب توقف شد . آمدند بتوبخانه متعصن شدند . چهار هزار تومان روسیاهی گردن گرفته ، اسرا هم که در میان داز دوچی ده نفر بود گرفته شد . حرکت کرده به یورت «کنیزک» آمدیم چند نفر دازها را آوردیم مرخص کردم در غرة ربیع الاول آمدیم به این یورت آق (۲) امام ، امروز که روز دوم ربیع الاول است مینویسم بحمدالله سلامتی حاصل ترکمان بجای خود نشسته ، یکدسته قرامچی آنها درسنگ سوات که جای محکمی دارد پناه برده ، این قرامچی طایفه مخصوصی نیست ولی خیلی بد ذات هستند ، تمام دزد الامان هرزه بیوت یکجائی جمع شده باسم قرامچی دزدی میکنند . فردا که سیم است انشاءالله خیال داریم یکساعت بصبح مانده سوار شده بآنها حمله ببریم تا خدا چه بخواهد . از اینجا تا «گنبد قابوس» دو فرسخ راه است . خداوند انشاءالله فتح و نصرت بدهد ، اینجا هم سه چهار اسیر بود گرفتیم .

۳۵

۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۶

(۳) صبح سوم ربیع الاول است سوار شده به «بی بی شهروان» که يك سنگر همین قرامچی است رفتیم ، چهار ساعت از دسته گذشته بآنجا رسیدیم . از قضا همان طایفه که بخراسان حمله برده بودند ، «چاروای» «دوچی» «قرا داغلی» حمله شد ، جنک در گرفت فرار کردند او به های آنها و چند نفر قرامچی تخمیناً صد خانوار چاییده شد (۴) و غارت شد . تخمیناً سی هزار گوسفند و بره شان غنیمت شد سیصد شتر دویست گاو صد مادبان و اموال و اثاث البیت صد هزار تومان به ترکمان ضرر وارد شد . تا پنج ساعت بفروب مانده توقف

شد. حضرات استرآبادی ایل خانی میرزا سعدالله خان و مفاخر الملك کتولی آمدند که باید مراجعت کرد آنها چنداول شدند من هم سواره پیاده را حرکت دادم با دو اراده توپ که همراه داشتیم. نیم فرسخ را که آمدم صدای تفنگ چند اول بلند شد. کم کم زیاد شد قدری ایست کردیم سوارتر کمان زور آور شد ایل خانی و سواز استرآبادی فرار کرده بطوریکه یکمرتبه ایلخانی باها برهنه مثل حرتمزیه نزد من آمد سوارها هم ریختند میان سرباز و سوار که با من بود، اینها هم فرار کردند. هرچه داد کردم نشد، آخر خودم (۱) در سرتوپ پیاده شدم. یحیی خان میر پنج قزاق و محمد حسین خان سرتیب توپخانه میرزا سلیم خان ادیب الحکما هم ماندند. از نو کرها ابوالقاسم کجوری و حاجی علی تفنگدار خودم که دو تفنگ ده تیر ماوزر داشت ماندند. اگرچه خویشتن بینی غلط است ولی فضل خدا شامل حال شد، همان قسم که پهلوانهای قدیم يك تنه نوشته اند جنگ کردند کار من هم همین قسم شد. گلوله هم مثل تگرگ میآمد، يك توپچی پهلوی من تیر خورد، اسب سواری ادیب الحکما، هرچه خواستند مرا هم فرار بدهند در نرفتم همانجا با آن دو تفنگ بآنها گلوله انداختم اسب و مرد مرکبشان بر زمین خورد، قدری فاصله دادند، دو تیر هم توپ انداختم بینی و بین الله توپچی ها هم فرار نکردند. من هم توپ را حرکت دادم (۲) چهار صد قدم بالاتر آمدم نوکرهای من دیدند فرار نکردم آنها هم مراجعت کردند، ترکمان تیررس آمده ایندفعه تیر اندازی سخت از طرفین شد ترکمان برگشت کرد، از طرفین چند نفر کشته و زخمی شد. بعمدالله فاتح شده یکساعت بغروب مانده منزل رسیدیم در این یورت که حالا نه روز است متوقف هستیم، فردا که یازدهم به یورت کوکلان انشاءالله باید برویم، فی الحقیقه سرکرده و سوار و سرباز خیلی بی بائی کردند در این دعوا؛ حالا همه کی خجل و شرمسار هستند، فی الحقیقه خداوند بما یاری کرد والا در این آخر کار شکست خورده و رسوای خاص و عام میشدیم. خداوند را باین افتخار شکر میکنم، الحمدلله علی السلامه.

۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۶

۳۶

(۳) امروز که دهم است در «تقی آباد فندرسک» اردو داریم. بعمدالله خوب وارد شدیم. اینجا هم جای خوبی است. خبر شلوغی طهران تلگرافاً رسید. الان منتظر هستیم کمیسر روس برسد.

۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۶

۳۷

(۴) ۱۳۲۶ امروز که جمعه ۲۲ است هفت روز است در «قلی تپه» کوکلان هستیم. «قلیچ ایشان» امام جمعه و سایر خوانین آمدند و رفتند که امروز جمعی را جمع کرده قرار مدار کارهای شان را بدهند امروز میرزا سعدالله خان ایلخانی و مفاخر الملك کتولی رفته اند بجای که کوکلان که تا اینجا سه فرسخ است هوا هم بهار است زمین و زمان سبزا است ولی از

خبرهای بد طهران و نرسیدن بول قشون خیلی گرفتاری دارم خداوند خود اصلاح کند و غیر پیش بیاورد نیدانم کار در اینجا بکجا بکشد همه کارها در این نقطه است تا چه مقدّر شده باشد.

۸ ربیع الثانی ۱۳۲۶

۳۸

(۱) امشب که شب یکشنبه هشتم ربیع الثانی سنه ۱۳۲۶ در کوکلان در زیر کوه هماون سرقبراشکیوس اردو دارم همین جا که جنک رستم و خاقان چین واقع شد حالا قسمت روزگار را به بنید. در آن صفحه پیله سوار مفان (۲) نوشتم این صفحه کوکلان و الان که نیمساعت بصبح داریم تنها نشسته این حافظ را مطالعه می‌کردم دیدم، این یادگار را هم نوشتم بحکم ملت حکومت استرآباد و بموت و کوکلان مازندران سمنان دامغان شاهرود بسطام بمن داده شد ولی زحمتها کشیدم، اندکی در این صفحات اول حافظ نوشتم الان ایران هرج و مرج است این صفحات منظم مشغول گرفتن مالیات کوکلان و اسرای خراسان از ترکمان، خداوند انشاءالله غیر پیش آورده و بزودی کارها را اصلاح امروز دو روز است که می‌گویند ترکمان بموت پهلوی استرآباد جمع شده یاغی شده اند از اینجا تا استرآباد تخمیناً ۳۴ فرسخ راه است انشاءالله اصلاح میشود خیلی به ترکمان امسال صدمه وارد شد آنها هم سابقاً زیاد شرارت کرده بودند. محمدولی

اول جمادی الاول ۱۳۲۶

۳۹

(۳) بتاریخ ۱۵ ربیع الاول سنه ۱۳۲۶ آمدیم بقلی تپه کوکلان سرقبراشکیوس اردو زدیم. امشب اول ماه جمادی الاول است شب دوشنبه، بعدالله کارها سروصورت گرفت تفأل کردم که الی ششم ماه که قصد حرکت داریم بسلامتی انشاءالله، این غزل آمد و میدانم تفأل مولانا خواجه علیه الرحمه از روی عقیده و صدق نیت خواهد بود انشاءالله. محمدولی

~~~~~  
غزل تفأل مطلعش در پشت صفحه اینست :

هر آنکه جانب اهل وفا نگهدارد      خدای در همه حال از بلا نگهدارد  
و غزل شاهد هم مطلعش اینست :  
همای اوج سعادت بدام ما افتد      اگر تسراگذاری بر مقام ما افتد

اول جمادی الاول ۱۳۲۶

۴۰

(۴) امشب که شب غره جمادی الاول است مینویسم، بعدالله کارهای اینجا قریب الانجام. مالیات دوساله گرفتم بقدر بیست هزار تومان تا بحال مردم گرفته شد، روز دیگر انشاءالله حرکت بار مینمایم اسرا را هم قرار دادیم که بیاورند فردا که دوشنبه غره است (۵) کمیسر لاورف پولکونیک روس با ابوالفتح خان شاهزاده رئیس تلگراف میروند به

۱ - صفحه ۱۵۲

۲ - توضیح اینکه در صفحه ۱۵۱ یادداشت‌های مورخه ۸ ذی الحجه ۱۳۲۲ و ۱۴ محرم

۳ - صفحه ۱۶۴

۱۳۲۳ نوشته شده است.

۵ - صفحه ۲۲ قسمت اول

۴ - صفحه ۲۱ قسمت اول



«كبك چای» و «سنگی داغ» نزد «چهاروای دوجی» و «ایکه» اسیرها را گرفته بیاورند مبلنی بول از طهران و استراباد آوردم بقشون دادم حالا هم قدری بول از مالیات کوکلان دارم. کوکلان و بیوت الان در کمال امنیت و آرامش است ولی خودم خسته شدم مسافرت طول کشید کارهای مملکتی طهران و آذربایجان خیلی بد و شلوغ است و هرج و مرج در تمام ایران مگر در این نقطه بحمدالله خیلی خوب است. در اینجا جز یک نفر که دم توپ گذاشتم از دزددهای معروف حرامزاده شریر که امسال راه خراسان را او بهم زد قتل ها کرد، شب در اردو به شبیغون و دزدی با هفت نفر آمد و گیر افتاد و بجزا بحمدالله رسید آسوده شدیم.

۴۱

۳ جمادی الاول ۱۳۲۶

(۱) دیروز سه شنبه دوم جمادی الاول ۱۳۲۶ کمیسر لاورف بولکونیک با اتفاق ابوالفتح خان شاهزاده رئیس تلگراف بسمت كبك چای سنگی داغ مرا و هجده چشمه حرکت کردند که انشاءالله اسرا را گرفته بیاورند ما هم خیال داریم به امید خدا شنبه ششم را از اینجا حرکت کرده بسمت «نوده» اردو معاودت کند.

۴۲

۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۶

(۲) شنبه ششم حرکت شد و از راه ایل مان یغمر آمدیم آق امام، نوده پنج فرسخ است روز یکشنبه هفتم باید در رامیان بمانیم نماندیم آمدیم بقندرسک خیلی زحمت و صدمه شد روز دوشنبه هشتم در تقی آباد قندرسک روزه شنبه نهم توقف، عصر خبر تلگرافی از طهران رسید. طهران شاه جلال الدوله علاء الدوله سردار منصور را گرفت و تلگراف خانه ایران که پنج ساله در اجاره من است از من گرفت این است پاداش زحمت و خدمات حالا دیگر کار ملت دولت به کی باشد خودم هم امروز چهارشنبه دهم را قصد (۳) و خیال کردم فردا انشاءالله حرکت از راه «سرخان محله کتول» کرده، بسمت طهران بروم دیگر از نوکری و عهدهم بیزار شدم بتاريخ چهارشنبه دهم جمادی الاول در تقی آباد قندرسک هوا گرم، الان دوساعت از ظهر گذشته از کثرت گرما و خیالات توانستم راحت کنم مینویسم ۱۷ جواز است امروز، خداوند توبه این ملک ملت ایران ترحم کن همه مردم بیک حال بدوزشتی افتاده اند که پناه میبرم بغداد.

۴۳

۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۶

(۴) امروز که پنجشنبه ۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۶ است، دیروز از علی آباد خانه مفاخر النك حرکت کردم در راه «سرخان محله» آمدیم در این چمن که پهلوی محله ابراست راه هفت فرسخ بسیارید، بقیه اردو را از آنجا بشهر فرستادم بحمدالله از گیر استراباد خلاص شدیم دیشب با حال خستگی خیلی خوش گذشت، (۵) غلامرضا سلطان کوداری همه چیز آماده

و میباید کرد امروز برای رفع خستگی مال ها و همراهان توقف شد الان هفت ماه چند روز است اردو داریم. در سه روز قبل ۱۶ نفر بقیه اسرا را هم از گنبد آوردند بصاحبان آن داده شد در این هفت ماه خیلی کارها کردیم جنگ ها و زحمت ها سختی از سرما و گرما بردیم، بسی و نفع و سختی که من برده ام، بهرحال الحمد لله علی السلامه. فی مابین دولت و ملت هم بهم خورده است. تلکرافات عجیب و غریب میرسد انجمن ها شورش دارند پنج شش روز است با همه این زحمات خبر دادند که تلکراف خانه که در اجاره من است از من گرفته اند مزه خدمت من این بود. و از شاه خیلی ممنون شدم گویا او هم خیلی پشیمان بشود، که کس میباید کرد اونا صواب خجل، پنجشنبه ۱۷ جمادی الاول الان جا و مکان و هوا و آب خوبی داریم (۱) فردا از اینجا حرکت، انشاء الله تعالی به ابریح بسطام که چهار فرسخ است، میشود. مال کرایه هم چهل و یک رأس رسید یکی چهار هزار کرایه کردیم.

۴۴

۲۴ جمادی الاول ۱۳۲۶

(۲) امروز که چهارشنبه ۲۴ جمادی الاول ۱۳۲۶ از کوکلان مراجعت، آمدم به بسطام و حالا در باغ دولتی بسطام که سیم سرطان است هوا گرم وسط ظهر از خواب برخاسته مینویسم فی الحقیقه داستان من و معشوق مرا پایان نیست. از حکومت ها و غیره بواسطه نرسیدن حقوق قشون و اغتشاش طهران و مفلوکی همراهان و هرج و مرج تمام ایران استعفا کردم. اردو را آورده استرآباد از راه سرخان محله و ابریه اینجا آمده و میخواهم بطهران بروم بحمد الله نظم خوب بکرگان دادم تمام استرآباد مالیات را با قدری از اموال غارت اهالی خراسان گرفتم و دادم، و حالا خیال دارم انشاء الله دیگر بطهران رفته نوکری هم نکنم امسال خیلی زحمت کشیدم. چند روز است فی مابین شاه و مجلس و غیره منقوش و درهم و برهم (۳) ایران خراب گشت از آخوند بازی و تدبیرات پور زال این اولاد مغیر الدوله محض غرض کارها کردند خدا جزای آنها را بدهد مملکت را ویران و خراب کردند، بیداد کفر و ظلم تو امداد میکنی، حالا که همه جای ایران قتل و غارت جاری مگر همین نقطه که من هستم بحمد الله خوبست این دو روزه حرکت میکنم.

۴۵

۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۶

(۴) امروز که جمعه ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۲۶ است يك هفته تمام است که در اینجا هستم. بحمد الله خوش گذشت دوروز است شاه بهمه حکام تلکراف کرد که مجلس شورا را تعطیل کردم و میگویند به مجلس توپ بسته اند. خیلی آدم کشته شده است، امروز ۲۷

از اینجا شماع نظام بستم گیلان رفته است خیلی هم بی فرصت و دلتنک، فردا شنبه از اینجا انشاء الله حرکت میکنم.

اول جمادی الثانی ۱۳۲۶

۴۶

(۱) شنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ آمدیم به «قعه» پنج فرسخ راه، یکروز هم قعه ماندیم، امروز ۲۹ آمدیم به چهارده دامغان، هفت فرسخ راه بسیار بد، کوه های عجیب غریبی دارد که بیشتر يك پارچه سنگ خارا هستند. فی الحقیقه دیدنی است امروز سه شنبه غره جمادی الثانی بواسطه خستگی در این چهارده (۲) که باغی است معروف به باغ شاه توقف شد، این باغ را فتحعلی شاه ایجاد کرد حالیه از باغات قدری درخت تبریزی کلفت از آن عهد باقی است که قطرسافه آنها دوزرع بود فی الحقیقه دیدنی، ولی باغ را خراب و ضایع کرده اند مثل سایر کارهای دولت چهارده که در اینجا است تقریباً بانصد خانوار میشوند چهل و دو نفر سرباز میدهند مالیات چندان هم ندادند فردا انشاء الله بچشمه علی که تا اینجا دوفرسخ میشود میرویم. از طهران هم که خبرهای بدمیرسد.

۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶

۴۷

(۳) در زمان مراجعت از سفر استرآباد سه ۱۳۲۶ در محل دودانگه در چین رستم رود بار یکروز برای رفع خستگی توقف شد بسیار جای با صفا بیلاق پر شکار. پنجم جمادی الثانی چون خبرهای بد از وضع طهران میرسید برای اعلی حضرت محمد علی شاه تقاضای زدم باز این غزل آمد و حافظ مجزه می کند. امروز دوقوچ بزرگ شکار شد از اینجا بفرروز کوه ۱۲ فرسخ است، این بیلاقات فی الحقیقه بهشتی هستند. اگر اسباب جمع باشد برای گردش تابستان بهتر از اینجاها آب هوا گردشگاه پیدا نمی شود ولی نه مثل فرنک.

~~~~~

غزل قتال مطلعش اینست:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم از بخت شکر دارم از روزگار هم
یادداشت های ۶ ذی الحجه ۱۳۱۹، ۲۷ صفر ۱۳۲۴، ۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۴ رجوع شود.

۹ جمادی الثانی ۱۳۲۶

۴۸

(۴) تاجشبه علی چهار ساعت راه بود، از چشمه علی آمدیم به «اکره» چهار ساعت و نیم راه بود از اکره آمدیم از «فولاد محله» که خاک دودانگه است گذشتیم. آمدیم برستم رودبار، پنج فرسخ، این راه و این بیلاقات مثل بهشت، یکروز هم در رستم رودبار توقف شد صمصام الممالک حاکم دودانگه و سرتیپ فوج هم آمد بسیار خوش گذشت شکارهای

خوب شد ، این کوه ها پراز شکار است ، از آنجا آمدیم به چمن خنک ، خاک سنان ، امیر دیوان حاکم سنان هم آمدند دوروز در این چمن که مثل بهشت است توقف ، روزنهم را آمدیم بچمن «جاشم» پنج فرسخ است اینجا هم خاک سنک نو سنان است و تا فیروز کوه شش فرسخ مراتع هم دارد . (۱) بیشتر مراتع گوسفند ، این راه از رستم رودبار الی فیروز کوه همه جا سه ماه تابستان اهالی دهات با مواشی خود آمده چادر میزنند و سه ماه هستند اینها هرطایفه یکجا چادر سیاه میزنند به اصطلاح خود خیل (۲) میگویند که همان خیل (۳) است . میرزا تقی جلودار که بطهران فرستادم با اخبارات امروز آمد . خبر سلامتی کسان طهران را آورد ، چون مجاس طهران را بشوئ بستند جمعی کشته شدند و کلا و مقصرین را گرفتند ، برای تشویش او را از چهارده دامغان روانه کرده بودم ، نه روزه رفت و برگشت عصر چهارشنبه نهم جمادی الثانی ۱۳۲۶ در چمن جاشم تحریر شد . محمد ولی

۱۰ جمادی الثانی ۱۳۲۶

۴۹

(۴) از جاشم بکورسفید سه فرسخ راه است منزل شد . بفیروز کوه چهار فرسخ است (۵) از فیروز کوه منزل بمنزل تا امروز که ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۶ وارد سیاه پلاس لار ، دیروز در منزل «پلور» لاریجان سردار مقخم حاکم لاریجان آمدند دیداری تازه کردیم تلگرافی باو نمودند و احضار تهرانش کردند ، قرار است فردا در منزل لواسان بیایند ، بحمدالله این راه ها هواهای خوب بیلاق ، شکار میشد ، بنده هم برای اینکه قدری وقت بگذرانم در این راه ها توقف کردم . از این جا الی تهران نه فرسخ است با مرحوم ناصرالدین شاه بلارخیلی آمدیم و یاد رفقای قدیم را میکنم که همه مرده و رفته اند سعدی گر آسمان بشکرپرورد تو را چون می کشد بزهرا ندارد تفضلی چه بزرگان ، وزراء ، و غیره در این صحرا دیدم وجه شبها و روز ها بخوشی گذراندم ، حالا یاد آنجوانی و ایام را می نمایم و بر عمر تلف کرده تأسف میخورم ، رفقا و همسر ها رفتند .

من بمانده در میان این و آن همچنان چون آتشی از کاروان.

۲۹ جمادی الثانی ۱۳۲۶

۵۰

(۶) بتاريخ ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۶ وارد تهران ، روز ورود شاه را زیارت کرده پس فردای آن مأمور انتظام آذربایجان ، خداوند چه پیش بیاورد ، نی دانم چه بغت مسافرتی دارم . در این موقع از قبول ناچار . امروز که ۲۹ است می نویسم انشاءالله فردا حرکت میکنم . بناء بر خدا ، توکلت علی الله ، آذربایجان خیلی بی نظم ، منفسوش ،

۱ - صفحه ۷ -	۲ - با کسر خ
۳ - با فتح خ	۴ - صفحه ۷
۵ - صفحه ۸	۶ - صفحه ۹

مردم باغی تا خداوند عالم چه قوه و قدرتی بدهد و مشیت چه باشد ؟

۴ رجب ۱۳۲۶

۵۱

(۱) امروز که ۴ رجب است در باغ حمیدآباد وارد که خاک خمه است و از آنجا بزنجان هشت فرسخ است و بقزوین چهارده فرسخ است ، از تبریز خبرهای موحش میرسد انشاء الله سفر خیر است.

و باخطی که پیداست بعد اضافه شده است:
در این سفر همراهان پنج شش نفر نوکرو لواء الملك سپابادی حرکت کردیم.

۱۳ شعبان ۱۳۲۶

۵۲

(۲) در ۱۲ وارد باسنج شده ، شاهزاده عین الدوله پیش از وقت و کیلارد بیلی را برای اصلاح فرستادند . فی الحقیقه از این عزم و اقدام خوشم نیامد و بشهر نرفتم بخیال شاهزاده به محض اظهار اصلاح می شود ، حضرات تبریزی هم اعتنا نکردند من هم در باسنج ماندم ، شاهزاده فرمانفرما از مراغه آمد عین الدوله هم از اردبیل ، باتفاق فرمانفرما رفتیم به چمن سعدآباد پیش عین الدوله يك روز مانده فرمانفرما رفت براغه ، آمدیم به باسنج . شاهزاده عین الدوله يك روز ماند من آمدم باغ صاحب دیوان فردا شاهزاده هم آمد بیستم رجب ۱۳۲۶ وارد باغ صاحب دیوان که نزدیک شهر است . الی حال که ۱۳ شعبان المعظم است هشتم . شب و روز صدای توپ و تفنگ است دیروز ۱۲ شعبان اردوی تهران با چهار عراده توپ هشتصد سوار پانصد سرباز وارد شدند هنوز کارها اصلاح نشده و من هم خود را دخیل نمیکنم و با شاهزاده عین الدوله کمال ارادت ، لیکن این وضع باسلیقه بنسبه درست نمی آمد .

خداوند عاقبت را بغیر بگرداند میترسم همه شهید خسرا دنیا والاخره بشویم نه (۳) مشروطه تصحیح شود و نه مستقله ، دزدهای خارجه کالا را ازین ببرند و بغیر از ندامت برای ما نماند . بقدری شهرت تبریز خون ریزی و قتالی کرده و خانه یکدیگر را چاییده آتش زده اند که سی سال دیگر هم این شهر آباد نمیشود و مردم هم در عذاب ، راه آمد و شد شهر هم مسدود است سه ماه است (۴) بجان یکدیگر افتاده اند بیشتر را هم علماء و روضه خوانهای شهر و چند نفر مفسد باعث شدند ، در باغ صاحب دیوان در چادر دو پشه بند از شدت مکس زده ام که بغواهم خوابم نمی برد . تحریر شد بتاريخ پنجشنبه ۱۳ شعبان ۱۳۲۶

۲۷ شعبان ۱۳۲۶

۵۳

(۵) اگرچه از بیستم شهر رجب الی حال شب و روز با شاهزاده عین الدوله و حریف

و جلیس گرمابه و گلستان هستیم اگر چه شاهزاده سیاهی نیست سهل است حکومت هم نیدانند با وجود بلدیت از طبع و طرز آذربایجان بی علم است و با بیشتر مخالف است . هر قدر خواستم شاهزاده را از در صلاح مسالمت در آرم گاهی بواسطه اردوی ما کوو گاهی باستظهار تلکرافات . خیالش بجنک دعوا قرار گرفت ، و به او میگویم و گفتیم با این سلیقه کج نمی-توانی فاتح شوی تا امروز چهارشنبه ۲۷ خیالش بدوای فردا قرار گرفت و بدون دستور-العمل و نقشه ای میخواهد حمله کند و یقین دارم نخواهد از پیش ببرد.

۵۴

۲۸ شعبان ۱۳۲۶

(۱) امروز که غروب جمعه ۲۸ است شاهزاده صبح برخاسته مراهم خواسته گفت قشون حاضر شود . بعضی را برای حفظ خود نگاه داشته سواره بختیاری سنجابی و شاهسون را بامیر مسعود و سالار جنک داد رفتند بالا تپه جلوی باغ صاحب دیوان ، خودش هم مرا برداشته رفت بالای تپه که توپخانه آنجا بود بیچاره (۲) بختیار بها را و جمعی از سواره قزوینی و سنجابی ، این امیر نادان مأمور میان باغات تبریز کرد آنها هم ریختند میان باغات از آن طرف هم که دیوار و سنگر داشتند قدری که بختیاری ها و دیگران بیباغت رفتند ، امیر و سالار چند فنجان عرق هم خوردند ، صدای شلیک تفنگ بلند شد ، در زیر درخت ها و پشت سنگرها سوارهای بختیاری ها و غیره هدف گلوله و فرار کردند ، شاهزاده هم یکصد تبرتوپ بشهر انداخت و خانه خصمی را غنی لرید ، تا غروب آفتاب بالای تپه بودیم غروب مغذولا مراجعت بمنزل شد .

۵۵

۲۹ شعبان ۱۳۲۶

(۳) شنبه ۲۹ در منزل بودیم از آن طرف شلیک توپ و تفنگ شد باز بسترته ها رفتیم چند تبرتوپ انداختند متسکراً مراجعت کردیم فی الحقیقه اگر کدخدای جوشقان هم سرداری میکرد بهتر بود (۴) مردم بیچاره تبریز حرفهای خوب میزنند گوش شنوا نیست لیدانم عاقب این کارها منجر بکجا خواهد شد .

۵۶

۵ رمضان ۱۳۲۶

(۵) امشب که شب پنجم رمضان سنه ۱۳۲۶ است در اردوی باغ صاحب دیوان معروف بسرآسیاب تبریز یکساعت و نیم بصبح مانده برخاسته تنها نشسته و این یادگار را می نویسم ، از طهران مأمور تبریز ، عین الدوله هم فرمانفرما و رئیس کل ، میان کارها تقوت کرده اند . الان شهر و اطراف در کمال انقلاب و اغتشاش ، ماهم گرفتار در اینجا نشسته ایم . هوا هم سرد ، مردم گرفتار ، من بیچاره باین زحمت دچار حیا هم نکردم ، مرا بزور روانه این سفر ، نه اختیار دارم ، نه اقتدار .

۹ رمضان ۱۳۲۶

۵۷

(۱) دیشب که شب نهم رمضان المبارک بود تلگراف دستخط مرخصی بنده رسید .
بحمدالله آسوده شدم و از مسئولیت خارج در فکر تهیه و تدارک حرکت هستم . اگر این دو
روزه انشاءالله مستخلص شوم و خدا بخواهد . کارهای تبریر در انقلاب و هنوز کاری نشده
است و اصلاحی نشده مردم بحرف خود باقی ، حکمران می خواهد به پولتیک دروغی بگوید
پیش نمی رود .

۱۰ رمضان ۱۳۲۶

۵۸

(۲) برای مراجعت از آذربایجان که دهم رمضان ۱۳۲۶ حرکت کردم بحمدالله استعفا
دادم با کمال افتخار و رضای ملت حرکت کردم این تقال آمد :

~~~~~

غزل تقال مطلعش اینست :

ای سایه رحمت الهی      وی غنچه باغ پادشاهی  
و غزل شاهد هم مطلعش اینست :  
ای خلعت ملک بر تو زیبا      وی غره دولت تو غرا

۱۳ رمضان ۱۳۲۶

۵۹

(۳) بتاريخ عصر دهم سه شنبه از اردو حرکت کرده بزرنگ منزل حاجی ابراهیم آقا  
آمدیم بسیار خوش گذشت . . . . را در اردو گذاشته بودم برای ریاست افواج قزوین و  
سوار ایلات روز چهارشنبه عصر بی خبر از اردو فرار کرده رفته بود بهرحال خدا لعنتش کند  
این پسر مخرب خانواده ما شده است ، خدا از او راضی نباشد . بهرحال روز پنجشنبه حرکت  
کرده آمدیم غرلجه میدان خیلی باد و سرد بود امروز جمعه آمدیم حاجی آقا نهار خورده  
خوابیدیم ، الان که عصر جمعه است بیدار ، دیشب گویادر شهر باردوی عین الدوله حمله بردند  
صدای توپ زیادی دیشب آمد ولی هنوز خبر نرسیده آدمهای . . . حرامزده را نگاه داشتم  
نگذاشتم بروند فردا هم خیال توقف دارم برای آمدن حاجی ابراهیم آقا .

۱۸ رمضان ۱۳۲۶

۶۰

(۴) امروز هیجدهم از خواجه غیات که الی میانج پنج فرسخ است آمدیم بحمدالله  
بسلامت وارد شدیم مسافری و مهاجرین تبریز که اغلب زن بچه بودند بسلامت رساندیم  
این راه سوارهای شاهسون زیاد برای هارت بودند ولی نزدیک ما نمی آمدند . امسال  
آذربایجان کارش خراب ، همه دهات بشارت و یغما ، طرق و شوارع مسدود . من هم از تنکابنی ها  
بیست و پنج نفر با لوکرهای شخصی همراه دارم که سوار و تفنگچی هستند با نژده نفر هم  
سوارا کراد ایلات قزوین بحمدالله بهمین عده قلیل با کمال جلادت با این اغتشاش راه و بنه

زیاد خودم و مردم آمدم . از اینجا تا تبریز بیست و پنج فرسخ است دیروز عصر خبر تلگرافی رسید عین الدوله علیه ماعلیه از ستارخان و باقرخان بنا شکست خورده با اردو بیامیج قرار کرده است لعنت الله علیه که این همه مفسد ازو شده و پنجاه روز در باغ صاحب دیوان با اردو بودم بحمد الله نگذاشتم این اتفاقات بیفتند (۱) روز دهم سلامتی با استغفا که کردم حرکت کردم (۲) و این علیه ماعلیه این ننگ را بار آورد ، الحمد لله علی السلامه ، از بخت شکر دارم و روز گاهم . حال دولت قدر نوکر را بداند ، آنچه گفتم نشنیدند . مثل وزیر اعظم حاله غرض فهمید و غرض بخرچ داد تا کار آذربایجان و این مملکت را خراب و تباہ و روز گار دولت و ملت را سیاه کردند .

امروز توقف بخواش حاجی ابراهیم آقا و جمعی از تجار تبریزی همراه انشاء الله فردا حرکت میکنیم .

۲۶ رمضان ۱۳۲۶

۶۱

(۳) امروز که پنجشنبه ۲۶ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶ ، وارد به ساین قلعه که ملکی ملکه جهان حرم پادشاه است شدم در کنار ده چادر زدیم با حاجی ابراهیم آقا ، نصیر دفتر انتصار السلطان ، لواء الملک صرف (۴) دوروز است از شهر زنجان حرکت ، دیشب در خیر آباد پنج فرسخی زنجان است بودیم ، امروز اینجا که تا خیر آباد پنج و تا شهر زنجان ده فرسخ است هوا هم بحمد الله مساعد و ملایم است ، از اینجا تا قزوین پانزده فرسخ است ؛ امروز بقدر سیصد نفر قزاق و شش مراده توپ ما کسیم و غیره بسمت آذربایجان می رفته است پدر راه مصادف ، ولی خرج عبت بیپوده ، زمستان در پیش و مردم در هیجان ، خداوند اصلاح کند علی ایحال که دولت پول و قشون معنا ندارد .

۳ شوال ۱۳۲۷

۶۲

(۵) امشب که شب پنجشنبه سیم شوال سنه ۱۳۲۶ ، در بخت آباد ملکی خودم می نویسم ، بحمد الله سلامتی سه شب است در اینجا هستیم تلگراف زدم اذن مرخصی تنکابن خواستم اجازه هم رسید انشاء الله این دو روزه میروم ، شکرها بخداوند دارم که لامحاله مردود ملت نشدم و (۶) خلاف و خیانت بدولت و ملت خود نکردم و آنچه را صلاح بود گفتم ولی دولتیان نشنیدند لهذا استغفا کردم آمدم ، بعد از من آمد بسر عین الدوله آنچه را می بایستی بیاید خدا لعنتش کند فتنه بدی میان دولت و ملت کاشت دولتیان هم که چیزی نمی فهمند و امید اند .

۱۸ شوال ۱۳۲۶

۶۳

(۷) از بخت آباد حرکت بسمت رشت به رشت هم محض خواش حاجی شریعتدار سردار همایون رفتم یک شب ماندم صبح بسیار زود رفتم غازیان ، کاروانسرا که در اتزلی

|                   |                                             |
|-------------------|---------------------------------------------|
| ۱ - صفحه ۱۷       | ۲ - در اصل اشتباها « کردن » نوشته شده است . |
| ۳ - پائین صفحه ۱۷ | ۴ - صفحه ۱۸                                 |
| ۵ - پائین صفحه ۱۸ | ۶ - صفحه ۱۹                                 |
| ۷ - پهلوی صفحه ۱۹ |                                             |



بشراکت من حاجی حسینقلی ساخت دیدم شب را غازیان مانندم مراجعت بحسن رود بنه هم رسید فردا — لشت ناشب مانندم بهر حال شب پنجشنبه ۱۷ را وارد باغ خرم آباد بحمداله والینه شدم . دیروز پنجشنبه ۱۷ شوال ۱۳۲۶ شهر شوال المکرم باران زیاده ، امروز صبح جمعه ۱۸ است می نویسم هوا معتدل و خوب ( ۱ ) خبر هم ازجائی نداریم نه از طهران نه از تبریز .

۱۳۲۶ ذیقعدہ ۵

۶۴

( ۲ ) امروز پسانزده ذیقعدہ است در خرم آباد مشغول تحریرات هستم برای طهران و غیره .

۱۳۲۷ محرم ۱۵

۶۵

( ۳ ) بتاریخ روز یازدهم محرم الحرام سنه ۱۳۲۷ که از طهران تلکرافات آمدو ما را دردوات یاغی قلم داد کردند . تلکرافات فرمایشات کردند واحضار شدیم . باحکومت قزوین وغیره ، آمدم باغ کنار دریا امروز که روز ۱۵ است مینویسم انشاءالله خیال دارم امروز عصر باکشتی برویم تا خدا چه خواهد ، بحمدالله تفالات بخواجه که خیلی خوب است . ماهم با همراهان می رویم .

۱۳۲۷ صفر ۶

۶۶

( ۴ ) روز دوشنبه وارد انزلی در غازیان منزل ، همراهان را فرستادم باکرجی بشهر ، خودم با چهار پنج نفر مانندم ، عصر خبر رسید شهر رشت مغشوش سردار افخم را کشتند با چند نفر ، صبح سه شنبه جمعی از اهالی رشت وتبریز آمدند ما را حرکت بسمت شهر دادند در باغ میان کوه جمعی از امرا و اعیان آمدند عصر ۱۷ محرم وارد شهر رشت ولی چه عرض کنم مردم درچه حال ، بحمدالله رسیدیم اسباب امنیت فراهم ، انجمن مقدس برقرار ما را هم برای کمیته ( ۵ ) و ملت حاکم ورئیس کردند ، حالا دولتیان ما را یاغی میگویند مردم بیچاره جز مشروطیت و قانون ومجلس دارالشورا حرفی نمی زنند عرضی ندارند ، این دولتیان علیه ما علیه غرض میکنند پادشاه بخت برگشته را بیعضی اقدام وامیدارند حالا ۱۹ روز است که درخانه سردار منصور هستم ، همه مردم جمع ، تکلیف ادارات داده شد . ازهرحیت بحمدالله کارها در نهایت خوبی است ، تاخواست خداوند چه باشد . بتاریخ شنبه ششم شهر صفرالغیر ۱۳۲۷

۱۳۲۷ ربیع الاول ۳

۶۷

( ۶ ) امروز که پنجشنبه سیم ربیع الاول ۱۳۲۷ است بازهم درخانه سردار منصور

هستم ، هنوز ترتیب کارها بجائی نرسیده ، يك جمعی بسرسنگرها و راهها فرستادیم خودمان در شهر ، يك پول وجه اعانه ای هم انجمن ایالتی حواله داده اند از مردم میگیرند که بنده از قدر و وضع آن بی خبرم ، اهالی هم که بفرض یکدیگر هستند حالا که همه را بحرف میگذرانیم تا به بینم سرانجام چه خواهد بود ، این رشته سردراز دارد .

۲۳ ربیع الاول ۱۳۲۷

۶۸

(۱) زمان حرکت از رشت برای تسخیر قزوین و تهران تقال شد و این غزل آمد و شاهد بمدش هم معلوم انشاء الله تعالی برای خدمت بملت امیدوارم که صبح شنبه ۲۵ حرکت بنمایم و بخواست خداوندی این ملت را آسوده و این درباریان و شاه بدبخت را بجای خود بسزا برسانیم و امیدواری بفضل خداوند و همت برادران ملی و مجاهدین راه حق دارم که مرا از یاد خود فراموش نکنند

منم بیش هر که که جنگ آیدم اگر چند جنك پلنك آیدم

بتاریخ چهار شنبه ۲۳ شهریور ربیع اول در خانه جناب سردار منصور سنه ۱۳۲۷

غزل تقال که یادداشت در حاشیه آنست این مطلع دارد :

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود وین بحث با ثلاثه غساله می رود

و این اشعار هم از این غزل است

طی مکان بین و زمان در سلوک شعر کاین طفل یکشنبه ره صد ساله میرود

باد بهار می وزد از بوستان ششاه وز ژاله باده در قدح لاله میرود

و غزل شاهد مطلعش این است :

سرو جهان من چرا میل چمن نمیکند همدم گل نمی شود یاد سمن نمیکند

۱۳ ربیع الثاني ۱۳۲۷

۶۹

(۲) امروز که روز ۱۳ ماه ربیع الثاني است برای خدمت ملت قریب سه ماه و نیم است در رشت هستم . بیست روز است در مدبری منزل دارم یکمده سوار برای تسخیر قزوین فرستادم زحمت ها کشیدم دیروز عصر خبر رسیده است بحمد الله حکم مشروطه افتتاح پارلمان رسیده است . از بخت شکر دارم و از روزگار هم . حالا منتظر خبر تلگرافی رسی هستم . محمد ولی

۲۸ ربیع الثاني ۱۳۲۷

۷۰

(۳) چون سواران زیاد برای سنگر منجیل و غیره مامور کرده بودیم و اجازه خواستند ، در قزوین هم قشون دولتی بود ، دستور العمل حرکت بقزوین را بمنتصر الدوله موسیو یفرم و میرزا علی خان سرتیب کجوری کالجی داده بودم بعداً آنها متدرجا جلورفتند

من هم از شهر رشت بهمه اهالی قزوین کاغذ نویسی کردم ، شب ۱۴ حضرات بفتتا وارد قزوین چنک هم کردند ، حاکم و جمعی را گرفتند دیوانخانه شهر را تصرف کردند در شب ۱۴ ربیع الثانی این قضیه اتفاق ، روز ۱۴ شاه اعاده مشروطه را وانقاد مجلس واستقرار قانون اساسی را دستخط کرد ، سفر ا هم نوشتند بعداً روز هفتم ربیع الثانی من هم با کاری از وشت حرکت بقزوین کردم روز ورود من معرکه ای کردند همه دکان و بازار را بستند ، تقاره خانه رازند ، سوارهای خودمان و دیگران باستقبال آمدند ، امروز که چهارشنبه ۲۸ است الان ده روز است در قزوین هستم بحمد الله بقصد و مقصود خود که تحصیل مشروطه بود نائل شدیم وشکر الهی را بجا آوردیم روسفید دنیا و آخرت (۱) شدیم ، آرزوی ما همین بود حالا باطهران مشغول بعضی سئوال جوابها هستیم . محمد ولی سیهدار اعظم .

امروز که ۲۸ است در خانه مجد الاسلام قزوینی هستیم فردا را بیایغ خودم بهلوی دروازه میروم که نازیر فلک وحکم بر ستاره کنم بواسطه خدمت بملت وتحصیل اعاده مشروطیت.

## ۷۱

۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷

(۲) بتاریخ روز شنبه هفتم جمادی الثانی است چون ماندن قزوین بطول انجامید و باز کار طهران ناتمام ، اگر چه بطهران با اطمینان سفارت روس احضارم کردند ، لهذا امروز یا یک عده همراهان متوکلا علی الله حرکت و الان که چهار ساعت بغروب مانده است ، در قریه شریف آباد ملکی خودم هستم وانشاء الله عازم طهران میشویم ، اگر یار باشد مرا ماه وهور ، هر چه لایه بشاه ایران کردیم بکار نیامد (۳)

بسی لایه کردم به اسفندیار نیتامد برش لایه کردن بکار  
تو دانی و دیدی ز من بنده کی نه پذیرفت وسیر آمد از زنده کی  
بتاریخ هفتم جمادی الثانی که ۴ تابستان است ۱۳۲۷ . محمدرولی

## ۷۲

۱۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷

(۴) امروز که جمعه ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷ است هنوز برای رسیدن بقیه مجاهدین از قزوین دربشکی امام متوقف آقا میرزا سلیم ادیب الحکماء هم اینجاست خیلی تلگرافات مؤثر بشاه و وزرای ایران کرده ایم بطهران ، مؤثر نشد ، جواب مهملات داده اند . خیال است انشاء الله فردا شب حرکت شود . دوسر بل کرج هم از طهران قزاق وسوار توپ از طهران آمده اند و جمعی هستند ، هوا هم خیلی گرم است الان در بالا خانه سردر امین آباد نشسته مینویسم ومتوکلا علی الله انشاء الله عازم میشویم . محمدرولی

## ۷۳

۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷

(۵) امروز جمعی از رؤسا آمدند قرار شد امروز عصر بروند وفردا را همه کی

در حصارك جمع شوند و از آنجا حمله بطرف كرج بشود . پس از فتح كرج همه گي جمع بوده حرکت نكندند تا آنجا نقشه تهران داده شود . دسته يفرم و ميرزا علي خان خودشان پيش ما بودند و از همه التزام گرفتيم ، اين دودسته سوار كم كم پيش ميروند از حصارك ميگذرند . سوار قزاق يك سي نفری چند اول گذاشته بودند مابقيه در شرف حرکت به شاه آباد بودند تير تفنگي نمودند سوار فرار نمودند ، مجاهدين و سواره رسيدند . بل كرج راهم گرفتند و بيوقت موسيو يفرم ارمني رسيد ، بمردم گفت بايد قزاقها را دنبال بود ، سواری كه شش فرسخ در گرما آمده بود حرکت كردند سه فرسخ هم رفتند ، قزاق ها در كاروانسرای مجدالدوله سنگر از سابق (۱) بسته بودند . توپ مسلسل و سه عراده توپ شنيدر را بستند بسوار ما ، شب هم در گرفت ، آن شب تا صبح يك عده سوار با اين يفرم كه يك عراده توپ هم با خود برده بود و در كاروانسرا ماندند . چون صبح شد توپ مسلسل هم چند نفر را كشت ، اگر چه از طرف قزاق هم خيلي كشته شدند ولی سوارهای ما مراجعت ، بيسدق سواره يفرم و توپ كه برده بود دست خصم افتاد چون خلاف حكم رفتار كردند خيلی بد کاری كرده بودند كه در حاليكه دشمن را شكست دادند ، سنگرهای آنها كه كرج بود گرفتند و بی جهت تجاوز كردند ، نصف شب باتلفن خبر دادند من هم از ينگي امام حرکت كرده (۲) سفيده صبح بكرج رسيدم ولی كار از كار گذشته بود . شنبه را توقف شد ديروز يكشنبه محض رفع خستگی سوار ماندم اگر من نرسيده بودم همه قشون ما فرار كرده بودند . چنانچه اول فراریها كه اسعد السلطان قزوینی بود در گردان دیدیم با پنج سواره ديروز بارنوسکی نماینده روس و يكنفر آتاشه ميليتير (۳) انگلیسی آمدند برای اعلان كه ما خيال ياغيگيري داریم و ما هم بعضی مطالب پيشنهاده نمودیم كه تا فردا كه ظهر سه شنبه ۱۷ است جواب بدهند و امروز دوشنبه ۱۶ در همارت سليمانیه كرج اين روز نامه را نو شتم اردوی بختیاری هم سردار اسعد نوشته است (۴) كه به رباط كريم كه تا اینجا هفت فرسخ است رسیده اند و دستور العمل خواسته بود نو شتم فرستادم . بتاريخ روز دوشنبه ۱۶ جمادی الثاني سنه ۱۳۲۷ پارسال بحساب ماه مراجعت از ستراباد وارد تهران شدیم .

۱۸ جمادی الثاني ۱۳۲۷

۷۴

(۵) امروز چهارشنبه ۱۸ جمادی الثاني است ديروز هر چه بهمراهان اصرار كردم كه بايد حرکت بسمت تهران نموده انكار كردند طرح ديگری ريختند خداوند خير پيش بياورد ، امروز تلگرافات رسيد كه قشون روس وارد انزلی شد بطرف طهران حرکت كند اين اهمال همراهان كار را به اینجا رسانيد خداوند تو خير اين ملت را پيش بياور ، نمی دانسم اين مجاهدين غيور حرف نميشنوند و عاقبت چه كنند .

۱۸ جمادی الثاني ۱۳۲۷

۷۵

(۶) عصر روز چهارشنبه ۱۸ برای حرکت خودمان با اردوی ملی بطهران تفال شد . انشاء الله بخير است و اعتقاد كامل است . بتاريخ فوق جمادی الثاني ۱۳۲۷

مطلع غزل قال که یادداشت درحاشیه آنست اینست  
 یارب سببی ساز که یارم بهلامت باز آید و برهاندم از چنگ ملامت

۷۶

۱۸ رجب ۱۳۲۷

(۱) پنجشنبه و جمعه هم در کرج اقامت شد. نماینده های روس و انگلیس بارنوسکی و صاحب آتاشه (۲) «میلیتر انگلیسی آمدند برای اصلاح ماهم راضی شدیم و عرض کردیم دوسه نفر از وزراء بیایند در قراتیه ملک من ماهم به آنجا می آئیم و صورت» (۳) اصلاح را هم نوشتیم بردند، سی و شش ساعت هم وقت قرار دادیم در ساعت معین جواب آمد که شاه عرایض شمارا نمی پذیرد و این شد که من دیگر گوش بهمراهان نداده اخبار حرکت بقراتیه دادم. روز شنبه حرکت بقراتیه نمودم از سردار اسعد هم خبر رسید چون امیر مخم جلوی ما را دارد در طایفه گی نمی خواهیم دعوا بکنیم لهذا بقاسم آباد قندی شاه آدمم از قاسم آباد تا قراتیه یک فرسخ است باری حرکت کرده بعلی شهنواز (علی شاه عوض) آدمم بیشتر همراهان ماندند و من باقدری سوار بقراتیه آدمم. آدمی نزد سردار اسعد فرستادم که عصر می آیم شمارا به بینم پیغام (۴) دادند چون شما خسته هستید سه ساعت بغروب مانده می آیم همراهان جمعی بعلی شهنواز و کنوز و بابان، یک جمعی با معزالسلطان و عمیدالسلطان آمدند بقراتیه نزد بنده، ولی رنگ رخ زرد، حال معلوم است یک اردوی دشمن در قندی شاه و ده شاه باتو بها مقابل بختیاری داریم، یک اردو هم در «یافت آباد» داریم و یکی هم در شاه آباد که یک فرسخ نیم الی قراتیه است، و از یافت آباد الی قراتیه هم دو فرسخ است، از ده شاه هم الی قراتیه دو فرسخ کمتر است. باری سردار اسعد باقدری بختیاری عصر آمدند مثل یوسف خان سالار حشمت برادر ایشان و مرتضی قلیخان پسر صدام السلطنه و نظام السلطنه نوری که با اردوی آنها بود و میرزا ابراهیم خان منشی سابق فرانسه، به هر حال صحبت زیادی کردیم، سردار هم نماینده روس و انگلیس رفته بودند جواب سردار هم از دولت نرسید. این همه (۵) غرور و خود سری از سعدالدوله میرزا جوادخان و امیر بهادر علیه ما علیه است. از اینجا هم شرحی صلحانه نوشتیم که خیال ما اطاعت پادشاه، انعقاد مجلس پارلمان، دوری اشرار از اریکه سلطنت؛ این عریضه را هم به هیئت وزراء نوشتیم بتوسط یکنفر فرنگی فرستادیم پس از رفتن سردار وقت غروب بجانب قاسم آباد، موسیو یفرم و میرزا علی خان سرتیب را بنده آوردم و به آنها دستور العمل دادم که شما صبح زود از کنوز بیایید بقراتیه از اینجا از این راه بروید به بادامک و یا بیباغ فیروز بمانید ماهم که امروز و عده است بروم قاسم آباد (۶) سردارها را ملاقات کنم. صبح برخاسته سوار شدم که صدای تفنگ بسیار بلند شد. اعتنا نکرده رفتم. تاده مویز صدای تفنگ زیاد شد آنجا معلوم کردیم که موسیو یفرم و میرزا علی خان نابلدی کردند و مثل کرج ندانم کاری، از راه

میانہ حرکت کردند؛ دچار جمعی از سوارهای بختیاری دشمن شدند بغیال بختیاری دوست اول دعوا نکردند آنها هم غنیمت نمودند نزدیک رسیدند چند نفر از سوارهای مارا زدند و سوار ما متفرق شد از آن طرف بقاسم آباد نزدیک بود؛ سوار بختیاریهای خودمان بکمر رسیدند از سوارهای ما بآنها تیراندازی کردند جمعی از طرفین مقتول؛ باری جنگ مغلوبه تا وقتی تمیز دشمن را دادیم (۱) و دادند که بقدر صد نفر از طرفین کشته و پنجاه شصت نفر مجروح بقدر دو سبب مقتول و زخمی، حضرات بختیاری و قرا داغی دشمن پناه بقلعه اردوی خود بردند؛ موسیو یفرم هم با سوارها به بادامک رفت جمعی هم که بکمر فرستاده بودیم مراجعت کردند. خیلی بد روزی بود فردا که دوشنبه است توقف شد صبح سه شنبه را حرکت و موافق عقل با این کار دیروز اگر مکت کنیم یا عقب برویم با این ترس و اوهه که همراهان مارا گرفته دیگر باید فاتحه خوانده همه کی فرار کنیم (۲) لهذا حرکت کردیم که به ده مویز بمانیم وقتی بده مویز رسیدیم بنه مرا بیادامک برده بودند در آن باغ بادامک موسیو یفرم هم آنجا بود از تهران کمک زیاد باردوی یافت آباد رسید آنها یک اردو با چند عراده توپ شنید رومسلسل که (ما کسیم) باشد با سوار قزاق قراچه داغی خواجوند به احمدآباد تا بادامک سه هزار زرع میشود فرستادند. حالا یک اردو درده شاه یکی شاه آباد یکی یافت آباد و یکی هم احمدآباد است این اردو ها تخمینا بقدر پنجاه نفر میشوند همراهان بنده بقدر هفتصد نفر میشوند؛ هزار نفر بختیاری که از قاسم آباد حرکت نکردند باری ورود بنده به بادامک که مردم بیشتر آمدند در میان همان باغ که بنده بودم. در این بین از دو طرف برای ما گلوله ریزی توپ کردند. از کرما و شربل توپ مسلسل، میدان تفنگ طرفین دور بود (۳) خیلی اسب و آدم مردند اول کمانیکه از اردوی ما فرار کردند سوار شاهسون ایلخانلو بود. آدمی باردوی بختیاری فرستادیم، کمک خواستیم آنها هم گفتند سه ساعت بغروب مانده بهر حال بنده دیدم بیشتر آدمها فراری شدند ما هم در میان حصار هستیم سه عراده توپ کوهستانی داریم نمیتوانیم بیندازیم کسی هم جرات نمی کند از حصار خارج شود دشمن هم زور آورد و یورش آوردند یک تپه کوچک نزدیک مارا گرفتند، گلوله توپ هم مانند تکرک (۴) می بارد هر قسم بود خودم از دیوار بالا رفته یک عراده توپ کوهستانی را با حضرات تفنگچی تنکابی و دوسه نفر توپچی به آن طرف بهوای من آمدند. توپ را سوار کرده درجه گرفتم بخواست خدا شش تیر توپ انداختم، هر شش تیر در آن تپه رسید و ترکید بعد شلیک تفنگ هم کردیم، که حضرات که یورش آورده بودند فرار کردند؛ باری گلوله توپ آنها هم بجا نداد؛ چند تیر هم به احمدآباد انداختم؛ چون خواست خدای بود آنها هم عقب نشستند حضرات بختیاری با سردار که ما دشمن را عقب نشانده بودیم دو ساعت بغروب مانده رسیدند و درده مویز نیم فرسخی بادامک منزل کردند؛ آنها هم گفتند (۵) ما

درواه دعوا کردیم؛ باری سه شبانه روز در بادامک اتصالا گلوله توپ مثل باران می ریخت آخر عصر سه شبانه من رفتم منزل سردار اسعد بدولت هم باز نوشتیم که ما سر اصلاح داریم چرا این قسم بما سخت گیری میکنید؟ اگر بیست و چهار ساعت جواب نرسد جواب علیحده است. باری جواب هم نرسید؛ بنده و سردار تا آن ساعت که بنده بچادر سردار اسعد درده مویر رسیدیم خیال حرکت بتهران نداشتیم پس از ورود و گنگاش حالا حضرات نه بلدیت دارند و نه (۱) بلد؛ دوسه نفر رای شان این شد که برویم بتهران، گفتم آخر شما نه بلد هستید و نه عده مکفی؛ چون بنده وضع اردوی خود را بدیدیم، جمعی فراری و جمعی مستعد فرار دیدیم؛ اگر طهران شکست بخوریم بهتر است تا در اینجا دست بسته گیر برویم؛ گفتم زن طلاق است که امشب بسمت تهران حرکت نکند؛ حضرات هم گفتند ماحاضر سه ساعت دیگر حرکت کنیم، بنده آمدم منزل که سه ساعت دیگر حرکت کنیم یکنفر فیض الله بیک هم بلد گرفتیم چون خودم بلدیت داشتم، بعد سردار اسعد آدم فرستاد که شش ساعت از شب رفته می آیم زودتر نمی توانیم؛ باری ما همه چیز را آماده نشستیم تا ساعت شش هم گذشت. ساعت هفت (۲) حضرات رسیدند اول خودم جلو رفتم الی ده سمید آباد. آنجا ماه جزئی که شب چهارشنبه ۲۴ بود پیدا شد. موسیو فرم و سالار حشمت یوسف خان را با فیض الله بلد جلو روانه کردم پیش قراول؛ خودمان هم متعاقب؛ بنه را هم دست کشیدیم که بروند قراطیه؛ پاری زیر یافت آباد صبح روشن شد از آنجا که بلد بودم بکاروانسرا خرابه؛ اردوهای شاه همه در خواب غبر از جامی ندارند؛ این اردوی من بشیر از موسیو فرم و میرزا علی خان سرتیب منتصر الدوله که همراه بودند (۳) همینکه ماحرکت بسمت طهران کردیم کیلانیا توپها و سوارها را برداشته معزالسلطان عبدالسلطان میرزا علی محمد خان باهمه سوارها برگشتند رفتند بعلی شاه؛ منتصر الدوله با ماهمراهی تا سوارهای او آمدند میرزا علی خان و حضرات تنکابنی از ناصر نظام جواد خان شعاع نظام و غیره؛ باری بکاروانسرا خرابه رسیدیم. که حالا از یافت آباد هم گذشتیم واردوها خبردار نشدند؛ دو نفر قزاق که میرفتند بشاه آباد گرفته و کشتند دیگر یکسره آمدیم به درشت موسیو فرم و سوارهای او زدند بطرف کوه من به اللهیار خان پسر منتصر الدوله گفتم با ده نفر سوار (۴) باموزر تاخت آورده بروند بسردروازه اگر چنانچه باز است بهتر و الا بب هم بیرند بزنند دروازه را خراب کنند؛ مستعد قتال و آمدیم بهجت آباد رسیدند بدروازه؛ ارمنی هاهم که بکوه زده بودند دیدند سوار ما رسید آنها هم تاخت کرده خود را رسانیدند ما هم وارد دروازه شدیم از آنجا هم تفنگ خالی شد دو ساعت از دسته گذشته روز چهارشنبه ۲۴ وارد دروازه شدیم از آنجا هم بتعجیل رواندیم به مجلس وقتی رسیدیم در راه هم چند (۵) تیر تفنگ انداختند یکی دو نفر آدمهای ما را کشتند اعتنا نکردیم آمدیم دم مجلس یکسره وارد باغ شدیم در مسجد چند تفنگچی بودند، آنها بنای دعو را گذاشتند، آنها را هم از آنجا دور کردیم، مسجد و

چند دروازه و خیابانها و مجلس شورا بتصرف ما آمد . حالا همه طرف شلیک تفنگ هاست که میشود . جمعی هم به توپخانه بدون اجازه یورش بردند در آنجا نفهمیده ما را بزمخت انداختند . باری در مجلس آدمها را گذاشته خودم باز بیرون آمدم سوار شدم دور مجلس گردش کردم . بهر حال آمدم میان باغ آن روز به تیراندازی گذشت . قزاقها سنکر بستند آنطرف صبیح حضرت و سربازهای توپخانه سنکر بستند فردا که روز پنجشنبه ۲۵ است از تمام طرفین شلیک (۱) تفنگ اردوهای اطراف هم آمدند نزد اعلی حضرت محمد علی میرزا او هم آنها را مامور کرد از طرف دروازه حضرت عبدالعظیم ، از طرف قصر ، از طرف عباس آباد ، مارا بستند بتوپ بمبارده کردند . پنج شبانه روز مشغول توپ و تفنگ بودیم . الحق فوج سیلا آخوری و سوار بختیاری امیرمفتح که در اردوهای محمد علی میرزا مامور بودند خوب رشادت کردند حمله آوردند تلفات خیلی شد از سیلاخوری تقریباً صد نفر کشته شد باری صبح شنبه ۲۷ جمادی الثانی بود که اعلیحضرت ( ۲ ) محمد علی میرزا تشریف بردند یعنی بسا خبر دادند که رفتند به سفارتخانه روس و زرگنده متحصن شدند تا آنوقت اهالی بمسا نزدیک نمی گردند و نمی آمدند آن روز که بلند شد دیگر همگی جمع شدند و سر کردند اردوی ما که برگشته بودند بمعلی شاهوز جرات آمدن نکردند . همینکه خاطر جمع شدند ما فرار نکردیم و آن اردوی بین راه مراجعت بطرف دعوای ما کردند شب ۲۷ جمادی الثانی وارد شدند بد موقعی نرسیدند همان روز ضرغام السلطنه هم از اصفهان با چهار صد نفر سوار وارد حضرت عبدالعظیم شدند باری در این چند روزه چه جنک ها شد مفصل است اول کلنل لیاخف یکنفر نایت سفارت انگلیس را فرستاد و ترک جنک خواست ما هم قبول کردیم ، پس از آن دو روز بعد (۳) اعلیحضرت محمد علی میرزا به بست رفت در حالیکه باز روز قبل به او پیغام صلح داده بودیم ، فی الحقیقه خیلی بی غیرتی فرمودند و این تنک را تا قیام قیامت برای خود گذاردند باری ما روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی فرستادیم همه امناء امرا را خبر کردند روز شنبه ۲۸ همه جمع شدند آقای عضدالملک قاجار را نایب السلطنه کردیم و اعلی حضرت سلطان احمد را شاه نمودیم و تاسه روز هم در مجلس کارها را انجام می دادیم روز هفتم را رفتیم بدیوانخانه شاه راهم از زرگنده بهزار مرات بشهر آوردیم در حالتی که گریه میکرد (۴) روز نهم سلام منعقد و همه حاضر . ولیمهد شاه گردید ، عضدالملک نایب السلطنه بنده را هم چند روز است وزیر جنک نموده اند ، چند شبانه روز در باغ شاه بیتوته و توقف شد امروز که پنجشنبه ۱۸ است قدری تفاهت پیدا کردم و آمدم خانه خوابیدم این روزنامه را بدون اغراق نوشتم حالا پهلوانهای کیلان که عقب مانده بودند بیدان آمده از مردم پول میکیرند و صاحب تاج نکین می خواهند بشوند ، بینی بین الله چند نفرارمنسی و قفقازی و گرجی آنهاهم رشادت کردند ولی گرجی و قفقازی با حضرات اردوهای ما عقب مانده بودند فی الحقیقه خداوند در آن بادامك يك قوت قلب و يك (۵) جرات و جلادتی به من داد که این فتح میسر شد والا اگر يك قدم عقب میرفتم کار هاتمام بود . سعادالدوله اخوی



هم اول تا آخر در این جنگ ها بودند حالا دیگر خود ستائی غلط .  
خوشر آن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران .  
محمد ولی بشاریخ پنجشنبه ۱۸ شهر رجب المرجب ۱۳۲۷

۱۰ شعبان ۱۳۲۷

۷۷

(۱) در اندرون موقعی که میخواهم استعفای وزارت جنگ بکنم و خود را بناخوشی زده ام نوشته ام .

از هزار یکی نوشتم و از حکایت ها اندکی ، شوخی نیست با این عده قلیل از چهاراردو گذشته و یک شهر چهارصد هزار نفر را فتح کردن جز خواست خداوند دیگر احتمالی نمیتوان داد . خوابهای غریبی که دیده بودم به من جرأت و قوت قلب میداد (۲) استغاره (۳) های قرآن که می نمودم و آیه های مناسب و ترغیب فتح و نصرت اصحاب رشادت من میشد که از هیچ چیز نمی ترسیدم . گلوله های توپ و تفنگ را بازیچه می پنداشتم ، و هر کس می ترسید خیلی باو بد میگفتم و روزیکه وارد تهران میشدم مثل همان اوقات سابق می پنداشتم و اصلا برایم تفاوتی نداشت ، بحمد الله بقصد و مرام رسیدیم ولی حالا این همراهان من و مجاهدین خیلی بدکاری و هرزه گوی و معصیت و بی هفتی میکنند جمعی هم جمع شدند که مجلس کمیسیون عالی قرار دادند ، این حضرات هم مفرضند . مجلس عالی هم نگذاشتند تشکیل بدهم کارها رو بخرابی است قشون روس هم در قزوین احتمال حرکت رو بطهران هم دارد ، (۴) حیف و صد حیف که سعی من و دل باطل بود . مجلس را هم ترك نمودند سی نفر جهال در کمیسیون عالی تشکیل و هیچ يك بطرز مشروطه خواهی حرکت نمیکنند .

این کمیسیون را هم بهم زدند جناب تقی زاده از تبریز آمدند بیست نفر منتخب شدند با بنده و سردار اسعد وزیر داخله هر چه خواستم کناره کنم نگذاشتند . و باز مرا داخل کردند ، چند روز است نشسته اند دوقاز کار نکردند و همه را بحر فهای مفت میگذرانند کار های ولایات هم همه روزه خراب تر میشود روسها و انگلیسها هم سخنی شان بیشتر میشود تعحیلات فوق العاده مینمایند . یک نفر حاکم هنوز بجائی نرفته است . مجاهدین روز بروز بیشتر هرزه گوی میکنند . خاصه مجاهدین دروغی گیلان که از قورباغه میترسند . اسلحه نیز بر میدارند (۵) بنده هم امروز که پنجشنبه دهم شهر شعبان المعظم است آدمم محض طفره باین باغ بیرون از تنهایی دلنگی این حرفها را مینویسم ، اعلی حضرت محمد علی میرزا ، شاه مغلول هم بنا بود در هفته قبل برود . محض بهانه باین شنبه پس فردا قرار شد ولی مشکل است حرکت کند بنده و سردار اسعد بختیاری را هم حضرات چندان بیازمی نمی گیرند ، یعنی آنها داخل آدم

نیستند . بنده خودم محض اینکه پر بد نام نشوم قدری طفره و دوری میکنم . بتاريخ پنجشنبه دهم شهر شعبان المعظم در باغ بیرون دروازه شمیران که زیر باغ معینیه است تحریر شد محمدولی

۲۹ شعبان ۱۳۲۷

۷۸

(۱) روز پنجشنبه ۲۲ شعبان المعظم بهزار سعی و تلاش آخر اعلیحضرت محمدعلی میرزا را حرکت دادیم . یکصد و بیست نفر قزاق ایرانی با او همراه کردیم دو نماینده روس و انگلیس با او رفتند امروز پنجشنبه را وارد (۲) قزوین می شود . ملکه عیاش هم با او رفته است ده نفر زن همراه دارد . روی هم ۲۲ نفر هستند . بارزبادی برد جواهرات دولتی را خیلی زیور و کرد و برد چه کامران میرزا عوض و بدل و دزدید . پنج کرور هم قروض گردن ایران گذارد . سی کرور جواهر برد صد هزار تومان مواجب گرفت . انشاء الله بفرصت اعیال ها ثبت میشود . امیر بهادر علیه ما علیه هم رفت سلخ شعبان سنه ۱۳۲۷

۲۲ رمضان ۱۳۲۷

۷۹

(۳) بتاريخ همین ماه در دوازدهم باز بنده را که میخواستم استعفا کنم و خلاص شوم بزور بیان کار آورده ریاست وزرا را به من قبولانیدند و الحال گرفتار کارها شدم بحمد الله در این چند روز سروصورتی گرفت ولی رجاله ها و روز نامه نگارها نمیکذارند ، مقالات بد میگویند و مینویسند ، بعضی ها پول میگیرند و بعضی ها بی علم و ندان هستند (۴) وزرا هم نفاق دارند یعنی نمی فهمند . مآل کارها را خوب نمی بینم . اگر چه بنده و حاجی علیقلی خان متفق هستیم ولیکن کسیون که ترتیب شده است بعضی اشخاص هستند که پارتی درست کرده اند و پارتی بازی دارند تا امروز که ۲۲ شهر شعبان المعظم (ظاهراً این تاریخ اشتباه است و باید رمضان باشد) و روز جمعه است محمد علی میرزا هم بخاک روسیه وارد شد و از دریا گذشت و حالا آن خاک را ملوث میکنند اگر بتوانیم پول برای مخارج دست و پا کنیم کارها طوری میشود ولی حالا که امکان ندارد .

اول ذیقعدہ ۱۳۲۷

۸۰

(۵) امشب که شب سه شنبه دوم ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۷ است مینویسم بحمد الله امروز دوشنبه غره ذیقعدہ که روز افتتاح مجلس مقدس شورایی ، که اصل مقصود و آمال من بود و عموم اهالی ، متنفذ ، شاه و نایب السلطنه علیرضا خان قاجار عضد الملک و همه و کلا علما و وزراء اعیان در مجلس مقدس بهارستان حاضر شدند و یک عده نظام با این بی بولی و بی

چیزی حاضر کردم. مجلس را با کمال شکوه برپا نمودیم. خطابه شاه را هم به بنده نایب السلطنه دادند و در کمال فصاحت قرائت کردم (۱) و به ایصال بآرزوی خود رسیدم و در کمال نظم و آراستگی کارها را گذرانده فیصل دادیم و همه ایران در کمال آسایش است و الان که چهار از شب گذشته است از چراغانی و آتش بازی فراغت حاصل و بمنزل آدمم و این تفصیل را نوشتن خودم هم استعفا از کار و مشاغل دادم و شکر الهی از این موهبت عظمی که برای کمتر کسی حاصل میشود بجا آوردم، چگونه شکر این نعمت خداداد را میتوانم بجا آورد، اگر هم ببرم یا بکشند دیگر آرمانی باقی نیست. ولی حیف که قوا بالمره تحلیل رفت، برق یمانی بجست کرد نماند از سوار، یاران موافق هم همه کی رفته و مرده اند و عمر گذشته دیگر باز نمی آید (۲) نه درس من هوسی و نه درد آرزویی است، مگر ملت ایران بعدها این خدمت ناقابل را فراموش نکنند و اگر قابل ولایت بدانند در حق بازماندگان من ترحم و تلافی کنند شخصاً که استدعای ندارم و باز تازنده ام بقدر لزوم در کار خدمت ملت با این جان فایده و مال ناقابل حاضر خدمت، غیر از مسئولیت کاروزارتی هستم، جان گرامی نهاده بر کف دستم. محمدولی

خداوند یارو مدد کارورزا و وکلای دولت شود که حالا به بعد را انشاء الله با کمال اتحاد و اتفاق و آسایش امور ملک و ملت را اداره کرده و حفظ این دولت مشروطه را بدون تسلط خارجی بنمایند،  
با کم از کشته شدن نیست از آن میترسم که هنوزم رمقی باشد و قاتل گذرد

۱۱ ذی قعدة ۱۳۲۷

۸۱

(۳) شب پنجشنبه یازدهم ذی قعدة الحرام ۱۳۲۷ که مرا برای ریاست وزراء و وزیر جنگی انتخاب کردند تفأل کردم این غزل آمد خداوند انشاء الله در خدمت ملت خیر پیش بیاورد خودم خیلی اکراه از رجوع این خدمات دارم و داشتم. مرا ناچار کردند و حالا توکلت علی الله قبول کردم، خداوند را حاضر و ناظر میدانم، خیالی جز خدمت ملت و آسودگی خلق و آبادی مملکت و پیشرفت نیت مقصود مقدس مشروطیت نداشته و ندارم، من از این باز نکردم که مرا این دین است، الحکم لله واحد القهار.

~~~~~

در بالای صفحه این مقطع غزل حافظ نوشته شده است :
حافظ چو زر بیوته در افتاد و تاب یافت عاشق نباشد آنکه چو زر او بتاب نیست
و مطلع غزل هم در روی دیگر صفحه چنین است :
ما را ز آرزوی تو بروای خواب نیست بیروی دلفریب تو مردن صواب نیست

۲۰ ذی قعدة ۱۳۲۷

۸۲

(۴) امشب که شب سه شنبه ۲۱ شهر ذی قعدة الحرام است. در این چند روزه هر قدر (را) تقلا کردم که خلاص شوم مرا نگذاشتند و مجدداً دچار زحمت کردند و حتی در مجلس معرفی و قبول کردم، ریاست وزراء و وزارت جنگ با بنده است. سایر کابینه را هم تشکیل

دادیم ولی وضع ما بجهت پارتی بازی و مزخرف گوئی روزنامه نویس ها تعریف ندارد کاینه راهم خوب تشکیل دادم ، سردار اسعد وزیر داخله ، مشیرالدوله وزیر عدلیه ، وثوق الدوله وزیر مالیه ، علاء السلطنه وزیر خارجه ، صنیع الدوله وزیر علوم معارف ، بهرحال کارها با خداست و بنده هم توکلم با خداوند است چنانچه شه ای ازحالات این اقدامات خود را بواسطه خوابها که دیدم می نویسم که همه بدانند من محض امرالهی باین کار (۱) کار به این بزرگی اقدام کردم. در سنه ۱۳۲۵ در کوکلان یورت قلی تپه سر قبر اشکبوس که بودیم چهار پنج شب مانده از حرکت ، آنجا خواب دیدم ماری دردست گرفته که سروته آن درد دست من است این مار نه زنده است نه مرده اینقدر خط وخال قشنگ در بدن این مار است که خدا عالم است صبح به بعضی گفتم ، میرزا سلیم حکیم تعبیر کرد که این دولت و ملت ایران است که باید دردست شما بیفتد . بعد از آنجا حرکت کردیم آمدیم ب طهران رفتم به آذربایجان و از آنجا به تنکابن . این مدت دیگر خوابی ندیدم پس از چندی (۲) که در تنکابن ، مجلس منعقد و همه جا انتشار داده شد و طهران خبر رسید ، بمن تهدید تلکراف کردند ، همان شب خواب می بینم که ماری دردست دارم کمی دم او دردست من است سر بلند کرده دست مرا بگزد . بادست دیگر باچوب می زنم ، بند بند مار سوا میشود ، همان دم او بقدر چهار انگشت باقی دردست من ماند . دانستم سلطنت محمد علی شاه باید باشد این خواب را بهمه گفتم و همین تعبیر انمودم که آن بند بند ولایات است که از او سوا میشود و اول هم همین قسم اقدام کردیم مثل گیلان ، مازندران ، استراباد ، قزوین ، بعد از اینکه من بعد از سه ماه حرکت از تنکابن برای رشت نمودم و آنوقایع کد بدستور العمل من اتفاق افتاد ، بعد از ورود رشت خوابی (۳) (بقیه ورقه) خواب می بینم که همان مار دمش دردست من است و با تنه ولی سرنهارد . می بینم انداختم زیر پا و او را لگد مال کردم . دانستم و به بعضی هم گفتم و تعبیر کردم که این همین دشمن است . چندی که رشت بودم و برای (۴) حرکت قزوین (بناقوریک) (۵) می کردیم نزدیکهایی حرکت باز خواب دیدم ماری سست که مقابل من خوابیده تاج دارد و دو گوش می بینم باچوب زدم تاجش را شکسته و خرد کردم باز تعبیر کردم که این مار محمد علی میرزای علیه ما علیه است باز چندی گذشت حرکت به سمت قزوین شد در منجیل خواب می بینم يك مار بسیار بزرگی کمرش دردست من است مثل يك چوب نگاه داشته ام ، در این بین محمد علی میرزا پیدا شد ، من این مار را حواله او کردم این مار هم بهر دو لب او چسبیده و من او را مثل یابو هامی که بخرمن بگردانند به دور خود می گردانم و او هم در نهایت اطاعت میدود بدور من . و مار هم لب های او را (۶) چسبیده است. بعد وارد قزوین شدم بنای مذاکرات شد تا کار درست نیامد و برخی گفتند که بتهران نمی رویم کارها قدری سست شد باز شب ، خواب می بینم همان مار دردست من و لب های محمد علی میرزا چسبیده کم کم دهن باز کرده تمام صورت و کله تا گردن او را بلعیده و فرو برده دانستم که نصرت با ماست فردا جد کردم برای حرکت طهران ، آن شد معاهدین

را حرکت و خودم حرکت کردم ، درینگی امام رسیدیم ، چند شب توقف ، باز بنای بعضی مذاکرات و مراجعت و حرفها در میان آمد و آرا مختلف شد باز خواب میبینم که محمد علی میرزا روی يك صندلی نشسته مثل اینکه ورم کرده باشد از ناف تاسینه و گردن اولغت است بقدری سفید و خوب که خدا عالم است (۱) در این بین از میان شلوار او مار ، زالو و حشرات الارض بیرون کم کم بالا رفته تمام آن بدن و صورت و کله او را گرفته که من لکه ای سفیدی نه می بینم ، از خواب بیدار ، شکر کردم که این ها اعمال اوست و خلق طهران کسه او را فرو میگیرند . فردا بهمه گفتم وجد کردم برای حرکت کرج که در کرج شکستی هم باو وارد شد و رخ نامداران ما زرد شد ، چند روز کرج ماندیم نماینده های روس و انگلیس برای اصلاح آمدند . خیلی کار ما بد بود . شب خواب دیدم راه می روم يك نهري جلوی من آمد از آن جستن کردم ، بهلوی پای من ماری چنبره زده سرش را بطرف من دراز کرده من روی آن لگد زدم و فوراً چنان خورد شد زیر پای من که اصلاً ذره ای از او باقی نماند دانستم که این رودخانه (۲) کرج و مار محمد علی میرزا است آن شد که پس فردای آن حرکت بسمت قراچه کردم و شد آنچه شد ، مقصود این است که این خوابها از جانب الله بود که مرا تشجیع در فتح تهران و اضحلال سلطنت محمد علی میرزا نمود و این اثر خواب هم چه درجه است و همه قوت قلب من به این خواب ها و چند نفر نوکر های شخصی خودم بود و الا با این آدمهای گیلانی و مجاهدین که همراه داشتیم ، هیچ آدم دیوانه ای یکفرسخ با آنها حرکت نمیکرد . همه کی مردمان غارت گر و ترسوی بی حقیقت و مسلک جز بردن و خوردن مال مردم مقصدی نداشتند مگر چند نفر گرجی و چند نفر هم ارمنی که بالنسبه بد نبودند بقیه نمود با الله از اعمال آنها در بدکاری و معصیت (۳) و مال مردم خوردن و در مرمره ها ترسیدن چنانچه وقتی که وارد تهران شدم قدری از مجاهدین مثل منصور الدوله و اهالی ولایت من بودند با سواران بختتاری باقی حضرات گیلانی ها الی چهار صد نفر مجاهد و توپخانه و قورخانه همه گئی عدا شبانه مراجعت بعلی شاهوز (ملیشاه عوض) نمودند از بادامک ، بعد از سه روز که ما طهران را فتح کردیم و خاطر جمع شدند آمدند . باری پنج ماه است تا امشب که دیگر خواب نمی بینم ولی همه کس بدانند کارها بسته بتقدیر خداوند و فضل پروردگار است ، تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخير انك علی كل شئی قدير . محمد ولی

۱۲ ذیحجه ۱۳۲۷

۸۳

(۴) اردوئی که در زنجان بود رسید و از آنجا امشب خبر تلگرافی بود که با وجود منع شجاع الدوله باز بطرف اهر حرکت کردند تفال کردم که چه میشود کار آنها بارحیم خان علیه ماعلیه این غزل آمد انشاء الله فاتح خواهند بود منتظر اخبار آنها هستیم با تاثیر این تفال امیدواریم بزودی خبر فتح برسد بتاريخ ۱۲ شهر ذالحجه الحرام ۱۳۲۷ محمد ولی . طهران زیر کرسی .

مطلع غزل تفأل در بالای صفحه و چنین است:
رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

۶ محرم ۱۳۲۸

۸۴

(۱) امروز که ششم شهر محرم سنه ۱۳۲۸ است بواسطه کسالت مزاج نتوانستم بیرون بروم الان از ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۲۷ الی حالا که هفت ماه متجاوز است ایران مداری کردم. وزیر جنگ رئیس الوزراء بودم. بحمد الله همه ایران منظم و کارها خوش گذشت. در يك نقطه آذربایجان دعواست ولی ظفر باماست. دیروز خبرهای خوب رسید این جنگ و نزاع هم تقصیر آذربایجانی هاست. دخلی بنا و من ندارد. به لجاجت طالب اغتشاش میشوند، بهر حال امروز استعفا از کار وزارت جنگ و ریاست وزراء نمودم و در خانه ماندم. انشاء الله باین عقیده باقی خواهم بود و بعد ها فقط به همان خدمت ملت دلخوش خواهم بود و یکی از خادمان ملت و مجلس خود را مفتخر خواهم دانست. بحمد الله تعالی به نیک نامی خود را خلاص نمودم - محمد ولی

۳۰ محرم ۱۳۲۸

۸۵

(۲) چون روز جمعه صلح محرم سنه ۱۳۲۸ از ریاست و زرائعی و وزارت جنگ استعفا کردم تفأل زدم این غزل آمد. خداوند! تو حافظ صدق نیت این بنده باش و مرا بخدمت ملت و مشروطیت راسخ و ثابت بدار و در همراهی بملت پاینده و برقرار - محمد ولی
این یادداشت در حاشیه غزلی نوشته شده است که مطلعش در پشت صفحه چنین است:
درازل پر تو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

اول صفر ۱۳۲۸

۸۶

(۳) امشب که شب غره صفر المظفر سنه ۱۳۲۸ مینویسم این چند روزه هم محض اینکه هنوز فتح قراچه داغ نشده بود و پسر حاجی علیقلی خان در آنجا بود لابد باز دخیل کار شدم بحمد الله سه چهار روز است خبر فرار رحیم خان و فتح قراچه داغ رسید دیگر در ایران (۴) کمال نظم و آسایش برقرار بنده هم دوروز است دیگر خود را معاف کردم حالا جدا برای خدمت گذاری خارج از مسئولیت حاضر و بقداکاری مشروطیت با جان و دل و مال حاضر شدم و خود را برای خدمات حاضر و ناظر دانسته و میدانم خیلی هم شاکرم که از ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ الی حال که هشت ماه است با کمال انتظام و آسایش خدمت گذاری بدولت و ملت ایران نموده الله الحمد فتگی بار نیاورده همه خطه مملکت محروسه در نهایت نظم و

انتظام مردم آسوده در همه ایران شور و غوغا هیچ نیست جز خروش عندلیب و صوت کبک و بانگ سار، اگر مجاهدین غیور قدری آرام بگیرند مملکت در کمال نزاکت خواهد بود و این بقیه قشون (۱) روس که در قزوین، تبریز، اردبیل هستند خواهد مراجعت کرد ولی خیلی افسوس دارم که روزنامه نویسها و مجاهدین که پول ورشوه میگیرند مخصوصا بهانه بدست روسها میدهند و هر قدر هم گفتم ازمانشیندند و کردند و نوشتند حرفهای نکفتنی و صبر کردنی را، لہذا لابد شدیم کناره جوئی کرده و این مردم را بحال خود بگذاریم شاید آنها بهتر دانسته اند با این همه زحمت و مرارت فدا کردن جان و مال حضرات که کارشان پارتی بازی و اغتشاش ملک و ملت است بطور یقین کمر قتل مراهم ببیان بسته اند با وجودیکه خدا شاهد حال و ناظر اعمال است که از اول الی حال قصدم جز خدمت ملت و استقرار مشروطه که آنرا جزو مذهب و دین خود میدانم (۲) خیالی نداشته و ندارم و بهیچوجه راضی به وزارت بناهی یا کاروشغل نبوده و نیستم جز راحت آسایش آزادی مردم و نظم مملکت هوا و هوس در سر ندارم و شاید در سایه عدل و انصاف اگر عمری باقی باشد من هم چهار صباحی براحات بگذرانم خداوند انشاء الله غیر عموم را پیش آورد. مجلس شورای ملی ما را يك نوع استقلالی داده و بابتحاشان و ادار نموده که بحسن کفایت و کلای عظام کارها راست و آب رفته بجوی باز آید.

محمد ولی.

(۳) شب شنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۸ بجهت اینکه جمعی آمدند گفتند (ترور) ویمب (۴) آورده اند و قصد جان بنده دارند تا ساعت چهار از شب رفته آقایان و کلا و برخی از وزراء بودند و صحبت کردند و رفتند و حالا آمدم اندرون فاتحه خوانده بغواجه تقال کردم این غزل و شاهدش آمده که «جز من و یار نبودیم و خدا باما بود» بهر حال ما که خیال خدمت باین ملت و مشروطیت و انتظام و امن و آسایش عموم داریم دیگران اگر قاصد جان ما شده اند در راه این خدمت ملت و مشروطیت، جان متاعی است حقیر، سروجان را نتوان گفت که مقداری هست. ایکاش در این راه شهید شوم چنانچه بآرزوی خود میرسم.

محمد ولی

این یادداشت در کنار غزلی که مطلعش چنینست نوشته شده است

هوس باد بهارم بسوی صحرا برد باد بوی تو بیاورد و قرا رازما برد

و غزل شاهدش با این مطلعست

یاد باد آنکه نهات نظری باما بود رقم مهر تو بر چهره مایدا بود

(۱) امروز که روز یکشنبه سوم شهر رجب ۱۳۲۸ است. یارسال امروز سلطان احمدشاه را به تخت نشاندیم و سلام عام منعقد شد امروز هم درخانه آقای عضدالملک نایب السلطنه بنده از ریاست وزرائی استعفا کردم باصرار زیاد بخط خودم دستخط برای آقای مستوفی الممالک نوشتم که او (۲) رئیس الوزرا باشد. حالا یکسال تمام است که رئیس الوزرا، ایران مدار بودم باری بقدری که توانستم با این مخالفت وزرا و مجلس که با یکدیگر و کابینه وزرا نمودند يك نوعی راه رفتم و راه بردم بحمدالله امروز که استعفا کردم با کمال احترام و خوشی و راحت و آسودگی این کار انجام گرفت و آسوده شدم اگرچه هرزه گوی خوانین بخنثاری و سواره آنها در طهران و ولایات و مجاهدین و آذربایجانی ها نیکذاری کار ایران درست شود و آخر نمیدانم چه ها دارند بسر شور بخت ها . بهر حال بحمدالله که آسوده شدیم .
فی الحقیقه خیلی زحمت بی مزد و حق برای این ملت و مملکت کشیدیم .
سزا و جزا جز تحریر و تقریر زشت و بد نشنیدم (۳) دیگر امید صلاح و فلاح در این ملک باشد خدا عالم است محمد ولی
جائی که با این فداکارها رنجش داشته باشم خداوند بجال و فریاد دیگران برسد . محمد ولی

(۴) امروز دوشنبه چهارم رجب المرجب ۱۳۲۸ با اتفاق حاجی علیقلی خان سردار اسعد به مجلس رفتیم مستوفی الممالک را بسمت ریاست وزرائی معرفی کردم و بعد در مجلس هم ما دو نفر را بسمت وکالت انتخاب کردند و بعد از ظهر بمنزل آدمم نهار خوردم خواب می بینم که در يك جمعی هستیم همه مردگان هستند ناصرالدین شاه در بالا خانه ای نشسته است در این بین نمیدانم من چه کار نمایان شایسته کرده ام ، به من میخواهند خلعت بدهند ، میرزا علی اصغر خان اتابك ، امین السلطان آمد یکنفر بچه ای آورد ، يك کلبه سنجاب تازه دوخته در آورد به من پوشانید ، ولی خیلی از قد بنده بلندتر بود ماهوت (۵) فولادی رنگ تازه خیلی سنجاب اعلی ولی خیلی بد دوخته بودند که از اندازه بنده بلندتر بود و من پشت به ناصرالدین شاه نمودم زیرا او در يك بالا خانه عبارت بلندی نشسته بود که دور بودیم . همه گوی میگفتند این خیلی بد دوز است رعوض کنید ولی عوض نشد در تن من ماند ولی طرف شاه نرفتم پدر مرحوم من هم بوده است در این محضر ، از خواب بیدار شدم چنانچه موده مرحوم شدن باشد زهی سعادت که زودتر خلاص شویم اللهم اجعل عاقبتنا خیراً بحمدالله الا

مخادمه الحال . حالا که بوکالت ملی هم سرافراز شدیم تا دیگرچه پیش آید ، درصراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست .
ز مشکلات طریقت عنان مپیچ ای دل که مرد راه نبیندیشد از نشیب و فراز.

۱۹ رجب ۱۳۲۸

۹۰

(۱) امشب که شب چهارشنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۲۸ است بواسطه این استعفاى آخر که قبول کردند، بعد از بیست روز کابینه وزراء تشکیل دادند . بعدالاه بنده آسوده شدم باخوشوقتى تمام امروز سه شنبه ۱۸ رجب از زرگنده آدمم یکسره به مجلس شورای ملی رفتم عصرهم خدمت نایب السلطنه این تفأل را برای کابینه وزرای جدید زدم (۲) معلوم شد این کابینه هم کارش چیزى نمى شود حافظ رحمت اله علیه معجزه میکند و بعدالاه بنده خیلی خوشوقت هستم برای آتیه خودم هم تفأل می کنم و در این صفحه می نویسم بیچاره آقا سید عبداله رادر ۱۵ روز قبل مقتول نمودند رحمت اله علیه . خیلی اسباب خجالت هموم مشروطه خواهان و مسلمانی فراهم کردند لعنت اله بر قاتلان آن مرحوم .

تفأل خودم هم این غزل است ، « بکوی میکده یارب سحرچه مشغله » شاهد هم این است « بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید » انشاءاله خیلی خیر و خوب است بحمداله که از شر این (۳) ریاست وزراء و این کابینه نجس وزراء ، و از زحمت این ملت قدر ناشناس بیرون ، بی علم ، حق ندان آسوده شدم . سه سال تمام است در این راه جان و مال خانواده ، دو کرو و تومان متضرر شدم بهیچوجه دینار و حبه ای اجرو مزد نکر فتم امید عاطفتی هم ندارم و از عزل و استعفاى خودم بقدری خوشحال هستم مثل این است روزگار تازه و جوانی بی اندازه بن دست داده است (۴) اگر هم این ملت مرا بکشند کشته باشند ، باکی هم ندارم و از این مردم هم امید خیری نمی بینم ، همین قدر که بیش خداوند و وجدان و نیت پاک خودم خجل نیستم که در راه حق و صدقی قدم زده ام انشاءاله همت شجسته النجف بدرقه جان و تن و دین و دنیا و آخرت من خواهد بود . خداوند اهل کند تقی زاده و اتباع او را که مایه بر هم زدن مشروطه و مشروطه خواهان اوست در لباس و استبداد مشروطه خواه است .
محمد ولی

~~~~~

غزل تفأل مطلعش چنین است :

نفس برآمد و کار از تو بر نمی آید      فغان که بغت من از خواب در نمی آید  
و غزل شاهد در میان صفحه که یادداشت از مقابل آن شروع میشود مطلعش اینست :  
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند      نه هر که آینه دارد سکندری داند

(۱) بتاريخ روز شنبه غره شعبان در اين يكماه رجب كه كابينه وزرا تجديد شد وقايعات قريب اتفاق افتاد بتحريرك مفسدين مرحوم حجة الاسلام آقا سيد عبدالله مجتهدمقتول كردند، ملت شوريدند، بازارها بسته شد، چند روز بعد يك جمعی مجاهد بغو نغواهی آقا سيد عبدالله، ميرزا علی محمد خان كه يکی از (۲) با سيد باقر نام بشرح ايشا درخيابان مقتول نمودند، همان قسم بازارها بستند شهر شلوغ اطراف مفتوش در اين بين آقای يفرم خان ارمنی را بنظميه و با سردار بهادر پسر حاج عليقلی خان سردار اسعد را ببيان آوردند و اين ها اسباب چینی کردند تاستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی كه در يك پارك (۳) ميرزا علی اصغر خان اتابك امين السلطان منزل داشتند روز يکشنبه غره شعبان سنه ۱۳۲۸ باغ را بادوازده عراده توپ دوره کردند و مسلل ما کزيم آوردند. شش هفت هزار نفر سرباز نظيه ژاندارم در آنجا حاضر نمودند چهار ساعت جنگيدند. از اصناف و شهری بسی اسلحه هم در آنجا بودند بيچاره های مظلوم التماسها کردند آخر تسليم شدند. بی رحمانه بتياری وارمنی شب بعد از تسليم به باغ ريختند توپ ما کزيم و تفنگ بقدر سيصد نفر كه از مجاهدين وفاتعين واصناف شهر بودند مقتول وشهيد کردند (۴) و ملت مسلمان ايران را تاقیام قیامت لکه و بدنام کردند كه فاتعين مشروطيت اين قسم كشته وشهيد و قتل شوند ستارخان هم زخم گلوله اگر چه ناخوش هم بود، پس از اينكه اورا در بسترش خوابيده ديدند (يكنفر ارمنی باشش لول يراق باو) (۵) گلوله زد سالار ملی را كتك و افري زدند. بامزه بود ورود اين دو نفر كه روز ورودشان طاقهای نصرت برايشان بستند كالسكه های سلطنتی برايشان بردند چه احترامات سلطنتی در حق اين دو نفر کردند وحالا باين روز سياه نشانده اند اين ملت خوش غيرت. بتاريخ صبح چهارشنبه ۴ شهر شعبان در زرگنده پس از نماز صبح نوشتن. من هم بحمدالله از کار (۶) کنار كشيده ام ولی دقيقه ای از دست مردم آسودگی ندارم و آزارم مينمايند.

(۷) بتاريخ صبح پنجشنبه ۱۲ شعبان ۱۳۲۸ كه از کار ها استعفاء نزديك بيست روز است، چه فساد ها در دولت واقع شد و كشتارها شد و بنده كناره كرده ام امروز تفألای برای خودم كردم اين عزل آمد چون معتقد خواجه عليه الرحمه. اين تفأل را خیلی نيك ميدانم اگر بگذارند بحمدالله آسوده ام.

مطلع غزل تفأل چنین است :

- 
- ۱- صفحه ۷۱  
 ۲- چند كلمه را در اينجا خود نويسته بعدا خط كشيده است و خوانده ميشود.  
 ۳- صفحه ۷۲  
 ۴- صفحه ۷۳  
 ۵- روی اين چند كلمه داخل پرا نتر را هم خط كشيده است ولی خوانده ميشود  
 ۶- صفحه ۷۴  
 ۷- در متن صفحه ۲۸ روی يك غزل

روزگاری است که سودای بتان دین من است غم این کار نشاط دل غمگین من است

۲۷ ذیقعدہ ۱۳۲۸

۹۳

(۱) امشب چهارشنبه ۲۷ ذیقعدہ الحرام سنہ ۱۳۲۸ این تفأل را از منزل عین الدوله مراجعت نموده برای مطلب نیابت سلطنت نمودم تا نتیجه معلوم شود .

غزل تفأل مطالعش اینست :

چو باد عزم سرکوی یار خواهم کرد نفس بیوی خوشش مشکبار خواهم کرد

۲۲ ذیحجه ۱۳۲۸

۹۴

(۲) از روزیکه این تفصیل را نوشتم (۳) تا امروز که ۲۲ شهر ذوالحجه سنہ ۱۳۲۸ است و صحراها هم برف آمده است و در زیر کرسی اول صبح دوشنبه نشسته، چیزی بیادگار ننوشتم و کاری نکردم و زیر بار شغلی نرفتم، این مردم حق شناس . . . . . خاصه بختیار بها، آنی آسوده ام نگذاشتند ولی بنده هم صبر کردم کار ایران بقدری بهم خورد بدشد، اینها مضطرب شدند انقلابی ها متوسل به عین الدوله، فرمان فرما مستوفی المالك گردیده . الان آنها هستند ولی وضع ایران منشوش ملوک الطوائفی، نایب السلطنه ناصر الملك همدانی هم هنوز نیامده است احتمال قوی دارد محمدعلی میرزا را بیاورند (۴) همسایه سرحدی شمال زور آور، عثمانی ها هم کردستان ایران را متصرف، آخوندها مثل مار از سوراخها مشغول سر بر آوردن و پول گرفتن، بهر حال سه چهار روز است که میخواستم بقزوین بروم . ملت بی غیرت آمده مانع شدند ولی کاری به این کارها ندارم، بگذار تا بمیرند در عین خود پرستی، علی الحساب حالت زیاده تر نوشتن ندارم. دسته جمعی و کلاه و بختیار بها اینجا بودند خیلی نشستند و صحبت همین حرفها بود که مرا باز مبتلا کنند قبول نکردم .

مجرم ۱۳۲۹

۹۵

(۵) خوشمزنسك حوادث که استخوان مرا چنان شکست که فارغ ز مومیا می کرد در مجرم سنہ ۱۳۲۹ که روضه خوانی داشتیم تحریر شد و فی الحقیقه حال بنده با این مردم باین درجه کشیده است . با وجودیکه دست از کار کشیدم و دخالت بکاری ندارم و میخواهم دخیل امری نباشم این قسم در دستشان گرفتارم . محدود ولی

۱۸ مجرم ۱۳۲۹

۹۶

(۶) در شب جمعه ۱۸ مجرم سنہ ۱۳۲۹ که قدری کسالت داشتم هوا هم برف سرد

است در این بین تلگراف ساعد الدوله و مستقبلین که برای ناصرالملک نایب السلطنه بانزلی رفته بودند رسید که ۱۴ ازوینه حرکت کرده و میآید ، من هم تفال برای خودم نمودم برای آتیه رحمة الله علیه .

غزل تفال مطلعش اینست :

خوش خبر باش ای نسیم شمال      که بما میرسد شمیم وصال  
یادداشتهای مورخ ۲۳ محرم ۱۳۲۳ ، یاد داشت شب عید نوروز در سال ۱۳۳۴ رجوع شود .

(۱) در شب چهارشنبه هفتم شهر صفر ۱۳۲۹ برای ناصرالملک که نایب السلطنه باید بشود و ملت شش ماه است که او را نایب السلطنه نمودند ، از شدت بدی و بد کاری ملت ایران نمی آید تفال زدم چون فردا شب وارد میشود . فی الحقیقه تفالات خواجه علیه الرحمه معجز است همین قسم « فی بعدها عذاب و فی قربها الندامه » ولی حالیه بهتر از این نایب السلطنه در تمام مخلوق ایران نداریم و نیست از هر حیث تمام است و لی جبن فطری مشکل است بگذارد کاری قبول کند .

غزل تفال که فقط مقطعی در بالای صفحه این یادداشت است مطلعش چنین است :

مطرب خوش نوا بگو تازه بتازه نوبنو      باده دلگشا بجو تازه بتازه نوبنو  
و غزل شاهد هم مطلعش اینست :  
از خون دل نوشتم نـزدنك يـار نامه      انی رأيت دهرأ من هـجـرك الـقيـامه  
و مصرع عربی که در متن یاد داشت آمده است مصرع دوم بیت چهارم این غزل است .

(۲) در روز چهارشنبه ۲۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۹ اظهار اکثریت به اسم در مجلس شورای ملی شد که عدد اکثریت که یکی ازو کلاهم بنده هستم به پنجاه نفر رسید  
امروز پنجشنبه ۲۳ حضرات دیو کرات ها اظهار اقلیت کردند و عده شان به نوزده نفر رسیده است ، دوازده نفر هم و کلا بی طرف هستند یعنی با پروگرام اکثریت اعتدالی همراه هستند ولی با اسم خوانده نشدند آن پنجاه نفر به اسم خوانده شد و این نوزده نفر هم دسروز با اسم خوانده اند ، دوزخ است که به اکثریت مجلس و تصویب و الاحضرت نایب السلطنه ناصرالملک بنده را میخواهند رئیس الوزرا بنمایند و اصراری دارند بنده هم بواسطه بی اعتباری این مردم و حق ناشناسی ایرانیان از این کار خیلی طبعاً منزجر و کاوایران هم در نهایت بدی است اگر چه

دوروز است قشون روس که در قزوین است خیال (۱) مراجعت دارد . رسامهم وزیر مختار روس بوزارت خارجه ما گفته است ولی بواسطه ایلات عشایر انقلاب و اختلاف مجلس شورایی که این و کلای نادان زیاده از حد خسارت بتمام ایران دارد و همه جا در انقلاب، خداوند رحم کرد که امسال زمستان برف و سرما همه راههارا مسدود کرده و هنوز هم که الی شب عید بیست روز داریم زمستان در کمال سختی و همه جا پراز برف است و الاکارایران تباہ و تمام بود .

۹۹

۳ ربیع الاول ۱۳۲۹

(۲) یربروز عصر شنبه غره ربیع الاول ۱۳۲۹ که ناصرالملک در مجلس قسم خورد برای نیابت سلطنت مراهم بریاست و زراعی معرفی ، غروب سفیر کبیر عثمانی دیدن من آمد گفت که هشت ماه هشت ساعت است شما از کار کناره کردید فی الحقیقه ایران خراب درهم برهم و هرج مرج است بلکه انشاءالله دیگر (۳) از خداوند توفیق بخواهیم که شاید که حالا مردم متنبه و شما موفق شوید برای اصلاح . فی الحقیقه دیگر ایرانی باقی نیست . خداوند اهل کند این بختیاری هارا و دیگران دیو کرات میمو کوات های علیه ماعلیه خاصه — ها که در این هیجده نوزده ماه بردند خوردند مداخل ها کردند دیگر چیزی برای احدی نگذاشتند تازه مردم سر حساب شدند ولی و ماینفع الندم .

۱۰۰

۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۹

(۴) امشب که چهارشنبه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۹ در بالاخانه اندرون طهران و الان تعویل حمل شده است و شب عید عجم است بنده را ناچار چند روز است رئیس الوزاء نمودند حال ایران خیلی شلوغ در هم برهم هرج و مرج تغال کردیم که آیاکارها خوب می شود این غزل آمد که در قلی تپه کوکلان زده بودم برای انجام کارهای آنجا، که بحمداله به این خدمات ملی رسیدیم و فرشته مارا به دودست دعا نگاهداشت و خدا در همه حال از بلا نگاهداری نمود از آن زمان الی حال چه ابتلاآت وارد و همه را خداوند حفظ و تفضل کرد بعضی از وقایع را در حاشیه این کتاب و سعدی و یکی دو کتاب دیگر نوشتم خداوند شاهد است قصدی جز خدمت خلق و آبادی این ملک و استقلال ایران را ندارم « مدعی گر نکنند فهم سخن گوسروخشت » محمدولی

غزل تغال مطلعش اینست :

هر آنکه جانب اهل و فائکهدارد      خداهش در همه حال از بلا نکه دارد .

و شعر بالای صفحه هم اینست :

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای      فرشته ات بدودست دعا نکهدارد .

(۱) بتاريخ روز دوشنبه سوم ربیع الثانی . حالا معادل ۲۵ روز است که بنده رئیس الوزراء و وزیر جنك هستم بواسطه مشغله زیاد زانوی بنده درد گرفت یعنی همان نقرس موروث حمله آورد امروز ۱۳ عید و نتوانستم حرکت کنم ، درهمین اندرون ماندم دیشب هم مهمان جنرال قونسل روس بودم که تازه آمده است . باهه وزراء و سایرین . الان حرفی بجز حرف دمکرات که میگویند در میان نیست . قدری ولایات آرام شده است و ماهم بابی اسبابی و بی پولی و بی اسلحه ای بریشخند و تلگراف (۲) بازی سر مردم را گرم داریم . امیدوارم انشاء الله کارها نرجی پیدا کند . این دمکرات ها نمیدانم چه میگویند . مرامنامه آن نوشته اند خوانده ام بد نیست بنده هم به این عقیده جزیکی دوقره باقی را خیلی همراه هستم ، ولی اینها که الان میگویند دمکرات هستیم دو سه نفر شاهزاده که در بچه گی خیلی کون داده اند و از آن شارلاتان های گوش بران شهر بودند و هستند و يك جمع دیگری هم که مردمان فقیر گدای هرزه که شبها دور هم جمع شوند و ترور هارا بفرستند از مردم پول بگیرند کنیك بخرند و بخورند و از اعمال قبیحه آنچه تصور کنی از قوه بفعل بیاورند ، خیلی حیف بوده است که این مشروطه خواهی مادر دست این اشخاص می خواهد بدنام شود و بنده هم با عقاید دموکرات اگر آزادی خواهی باشد یا حمایت رنجبر باشد و غیره همراه و موافق ، ولی این اشخاص (۳) که حالا داخل این مذاکره شده اند میشتاسم که اینها دروغ میگویند همگی هرزه لاطی و ملوط و کلاه بردار و گوش بر ، و لهذا مذهب و عقیده ای و مسلکی ندارند والا برای خدمت بملت هیچکس که از بنده حاضر تر نبود که تمام هستی و دارائی و جان و مال و شان گذشتم حالا هم بهمانقسم برای دولت قانونی و سلطنت مشروطه ایران و حفظ استقلال این مملکت حاضر از روی عقل ، نه مزخرف نویسی در روزنامه و هتاکی و فحش نویسی بدولت ها و ملت ها که این گفتار را ایران پرستی اسم بگذارد ، ولی بدروغ که میخواهد ایران را بباد بدهد و پول بگیرد و بهانه دست خارجه میدهد ، بهر حال حالیه که این قسم بعضی جهال و نادان و شارلاتان ها محض الله در این دوسال بقدری سرور مال ملت را همین قسم خوردند بردند و (۴) دست خوش قبايح ترین اعمال خود صرف خرج نمودند ، هستیم ، امیدواریم که از این حوادث هم این مملکت را نجات داده بعد بسنك حوادث با استخوان شکسته از این مردم خلاص شوم که برای این مردم حالیه چه آب آوردن و چه کاسه شکستن فرق نمیکند ، این دمکرات نساها و بدنام کن خیل نكونامی چند ، خوب فهمیده اند . محمد ولی ۱۳۲۹

(۵) شب سه شنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۲۹ که بنده رئیس الوزراء و وزیر جنك هستم

امروز از بسکه مردم انقلاب و مجلس سختی میکند و کار ملک و مملکت روز بروز بدتر موقع بد و هوا بهار وقت انقلاب ایلات و اشرا را، دولت پول ندارد، اسلحه و ذخیره ندارد، همه را وزرای سابق بیاد فنا داده اند. امروز به مجلس که پریروز سخت گیری کرده اند نوشتم مسئول نظم ولایت نیستم و با این کله و مغزهای و کلای مغرض همراه نمیشوم. امشب سه ساعت و نیم از شب رفته که باندرون آمدم تقال کردم برای شخص خودم این قسم خواجه فرمودند. خدایا توداد مرا از این مردم بگیر که هرچه عرض میکنم چند نفر مغرض ندان که پول از خارجه میگیرند و بظواهر اسم مشروطه خواهی و دیموکراسی برخورد گذارده و میخواهند (۱) این مملکت را بدست روس و انگلیس بدهند و با بدبختها نمیتوانم اسرار مکنون را بگویم و این بی حیاها محض تقلب و منفعت و هرزگی کار را به این بی شرمی رسانیده اند نمیدانم عاقبت چه میشود و در امسال مشکل می بینم که این ملک و ملت جانی سلامت بیرون ببریم، الحکم لله واحد القهار. خداوند واقف است که خجالتی در اقدامات و خیرخواهی خودم در استقلال این مملکت و انتظام و آسایش ندارم. آنچه قوه بود بجا آوردم، چه توان کرد که تغییر قضا توان کرد. محمد ولی

۲۵ شعبان ۱۳۲۹

۱۰۳

(۲) غرض نقشی است کرما بازمانه. اگرچه دستم دردمی کند نمیتوانم بنویسم ولی مختصراً مینویسم ماحصل حال خود و وضع مملکت را در این موقع. پس از وزود بطهران و رفتن محمد علی شاه بسفارت و خلع او بنا شد که ماها دخیل کار نباشیم، چون در قزوین من قسم خوردم که پس از فتح تهران داخل خدمت و کار نشوم. فی الحقیقه بهمین عقیده ثابت بودم پس از اینکه وارد طهران و پولکونیک قزاق خواست تسلیم شود و حضرات ناچاری بخصوص حاج علیقلی خان سردار اسعد مرا موقتاً وزیر چنگ ملت نمودند که پس از تعیین شاه و نایب السلطنه هم مختار باشم، فی الحقیقه گولم زدند بیشتر سردار اسعد، تادوسه روز بعد که شاه و نایب السلطنه عضدالملک مرحوم را معین کردیم، حاجی علیقلی خان را با صرار وزیر داخله نمودیم، باطناً هم بی میل نبود. پس از اینکه از مجلس خراب و مسجد سپهسالار رفتیم بدر بارباغ گلستان قریب ده شب منزل کردیم و از آنجا حرکت نکردیم. کمیسیون عالی تشکیل شد چهار وزیر دیگر هم معین شد بنای کار شد در این موقع تقی زاده وارد شد با چند نفر مفسد سابق که مجلس سابق را به باد داده (۳) بودند همدست شدند و بنای بعضی صحبتها گذاشتند. من با سردار اسعد گفتم که این ها بد تنوره ای چیده اند. او مرا ساکت کرد. صبر کن تا محمد علی میرزا را خارج کنیم آن زمان فکری بکنیم حالا زود است. و از هر طرف هم اشخاص باسم مجاهد

۱- صفحه ۳۳۱ ( بجای ۳۲۹ صحافی شده است )

۳- صفحه ۲۰۳

۱- بالای صفحه ۲۰۲

حضرات مثل حیدر خان چراغ برقی و صادق اف و دیگران جمع کردند . محمد علی شاه را هم فرستادیم کم کم حضرات قوت گرفتند من کناره کردم حاجی علیقلی خان باز نکنداشت لهذا من سعی کردم به انعقاد مجلس ، حضرات هیئت مدیره درست کردند و میخواستند مجلس بتعویق بیفتد . سردار اسعد را گول زدند به اغوای قوام السلطنه که معاون او بود که و کلا را خواستم بولایات معرفی کنم او هم وزیر داخله بود مرا هم گول زد و کلای ببیل خود در طهران و ولایات منتخب کردند ، شصت و دو نفر حاضر شد بنده سعی کردم مجلس را منعقد ، هیئت مدیره هم بسی من و اجتماع عموم منعقد شده بود . پس از انعقاد مجلس استعفا کردیم ، قریب بیست روز من زیر بار نرفتم باز سردار اسعد و مرحوم نایب السلطنه باعث شده مرا رئیس وزراء و وزیر جنگ کردند . وزراء را همه کسی مخالف ما یا ببیل خود تعیین کردند . دو نفر بودند و شدند (۱) چون ما دو نفر همدست بودیم زورشان نمیرسید ، ناصرالملک که حالا نایب السلطنه است او هم آمده بود اول بنای حضرات این شد که با سردار اسعد عداوت کنند بعضی حرکات کردند دیدند من از سردار جدا نمیشوم ، رفتند او را بطرف خود بردند و مرا تنها کردند و بنا کردند به من تاختن ، با این حال مملکت ایران همه جا را منظم کرده بودیم ، آنوقت حضرات و کلاه و وزراء بنا کردند تشکیل دوایر نمودند ، مالیات اضافه کردند ، به جبر برای من مالیات نمک افزودند ، بعد از نه ماه کسری که وزیر بودم و جلو گیری از اعمالشان مینمودم همه کسی با حاج علیقلی خان همدست شدند و متفق در استعفای من شدند . من هم از خدا می خواستم با حضور نایب السلطنه مرحوم و ناصرالملک و سردار اسعد به آنها گفتم بحمد الله موفق شدم باستعفا که از چنگ شما خلاص شوم ولی خرابی ایران را منتظر باشید ، وقتی استعفا کردم سردار اسعد ، مستوفی الممالک و جمعی وزیران خیال روی کار آمدن (۲) (بقیه ۲۵ شهر شعبان سنه ۱۳۲۹) و کردند این وزوای فعال بتقویت سردار اسعد آنچه را که شنیده و از تاریخ ببینید و ایران را خراب کردند ، ضد الملک هم ماه رمضان پس از اینکه وزراء اجتماع کرد بودند بی اجازه او که ناخوش بود مرحوم شد ، آن شد این وزراء هم تغییر تبدیل نمودند ناصرالملک نایب السلطنه شد ولی در فرنگ بود من هم در شیران سردار اسعد و بختیارها جمع شدند بجان من افتادند ، مرا بشهر بردند تلگرافات کردیم بعد از چهار ماه ناصرالملک آمد اول که حرفها زد ، چیزها گفت بالاخره در مجلس قسم خورد به اصرار سردار اسعد و اکثریت مجلس مرا رئیس الوزراء و وزیر جنگ نمودند باز وزراء ببیل خود تعیین کردند ، ایندفعه بقدری بختیارها بن اصرار کردند در قبول کار ، بخصوص سردار برای آنها ناچار شدم ، اگرچه میدانستم با این وضع نیابت سلطنت و دموکرات بازی و و کلا که دخالت در هر جزئیات کار می کنند (۳) محال است بتوانیم کاری از پیش ببریم بهر حال دوسه دفعه هم استعفا کردم قبول نشد . اصل موضوع سر حضرات بختیاری بود که دلشان سلطنت عشائری میخواست نه وضع دولت و نظام ، و من برعکس بودم هر وقت میدیدند که من میخواهم وزارت جنگ را ترقی بدهم یا هیئت دولت



آشتی داشته باشد سردار و بختیاری اسباب چیده مانع بودند روزنامه نگاران هم که در اطاعت انقلابیون و آنها مزخرفات میگفتند و مینوشتند. فی الحقیقه حق با بختیاری بود و هست. اگر سلطنت قوامی پیدا میکرد این همه نعمت و پول بچنگ آنها نمی آمد و اسلحه دولت را بردند اصل مقصودشان گرفتن پول بود (بردن اسلحه بایل شدند و میشوند) (۱) دوسه دفعه بمن گفتند آخر — (۲) کار این است که قسمت جنوب را با بختیاری بدهند که تمامی حکومت با آنها باشد و در اینجا هم هزار سوار داشته باشند که سالی صد هزار تومان پول ظرف سال به آنها برسد. و من هم بغیل نبودم. لیکن مانع بود با اینکه طوری شد حاجی علیقلی خان رفت بفرنک و من هم چند روز بعد بطرف فرنک از دست دخالت و فضولی و هتاک و روزنامه ها و دمکراتها و بی عرضه گی نایب السلطنه و نفاق وزراء و تجری عموم دوایسر و بردن مال ملت و ازدیاد اشخاص غیر قابل و هرزه و بدکار دردوایر ولایات و تنفر عموم از وضع حاصره فرار کردم. در این بین مردم گویا پشت گرمی به محمد علی و سالار الدوله دادند از این غیبت من طلوع و ظهور کردند (۳) و مرا از رشت فی الحقیقه مجبوراً معاودت دادند، فتنه قزوین را نشاندند (عزیزالله خان). بطهران آمدم به اصرار رئیس الوزراء شدم. بسا یکمده وزراء دوسه روز هم بودم. کار کردم ناخوش هم در رشت شدم ناخوشی نقرس، بیست و یکروز خوابیده بودم در این چندروزه هوای بد طهران باز ظهور کرد در این سه چهار روز باز دیدم حضرات و کلا نایب السلطنه بوعده وفا نکردند و بنای بازیچه است میخواهند همه ششامت را گردن من خراب کنند و اسباب فراهم کردند که مردم را بگیرند لهذا استعفاي سخت کردم ناخوش هم شدم (۴) بستری افتادم. حضرات مشغول شدند. تا امروز همدان، کرمانشاهان، کردستان گروس و غیره و غیره در تصرف سالار الدوله. دارالمرز خراسان شاهرود، بسطام، الی سمنان در تصرف محمد علی شاه فقط علی مانده و حوضش. اگر این اسلحه را باصرار نمی آوردم حالا دیگر نه طهران نه مجلس نه و کلا، باقی نبودند چونکه در ذخیره دولت هیچ باقی نگذاشته بودند همه را متفرق نموده بودند، چه اصرارها این اسلحه جزئی را از روس ها گرفتم، و چه بدگوئی از و کلا، دمکرات شنیدم حالا معلومشان شد حق با من بود. خدا انشاء الله این اشخاص را که ممکت را خراب کردند لعنت کند. حالا بنده دریلاق زرگنده خود بیطرف هستم و اتصالا نسبت های بد بمن میدهند. در حالی که خدا را شاهد و حاضر (۵) ناظر میدانم جز مشروطه خواهی و استقرار مجلس شورای ملی و استقلال ایران آرزویی نداشته و ندارم و با وضع حاضر این اوضاع حالیه هم که خیلی بد و معصیت و حرام — است، خیلی متنفر هستم چنانچه عموم ملت متنفر هستند، در هر حال دستم بواسطه نقرس درد می کند. بهزار زحمت این یادگار را هم نوشتم الان میان آتشین هستیم، اگر محمد علی شاه پیش ببرد با وضع او چه قسم میشود زندگی و تحمل نمود با این بی اسبابی و فقر دولت و ملت و اگر این حضرات (۶) (بقیه) این حضرات ارمسی

۱ - جملات داخل پرانتز با قلمی است که پیداست سپهسالار بعداً اضافه کرده است.

۲ - صفحه ۲۱۰ ۳ - صفحه ۲۱۱

۴ - صفحه ۲۱۲ ۵ - صفحه ۲۱۲

۶ - صفحه ۲۱۴

بختیاری دمکرات بازی باشد باز هم بدتر است تمام ایران منقلبست و بیشتر محمد علی میرزائی و طهران بیچاره انا تا ذکورا درخطر خداوند ترحم کند. بقیه راهم مینویسم انشاء الله. سردار اسعد هم درباریس شامپا (۱) میخورند، برادر بزرگش صمصام السلطنه وزیر جنگ رئیس الوزرا بقدر دوهزار سوار بختیاری و حول وحوش اصفهان ولایت لوت ها را آورده رسول استقرار را میبرند بقیه تفنگها را بگیرند. معشر غربی است، خداوند حفظ کند خیلی غریب است، نایب السلطنه میگوید بیکارم. و کلا هم بدخالت و فضولی و اغتشاش باقی هستند (۲) و ابدا متنبه نیستند. بتاريخ یکشنبه ۲۵ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۲۹

۷ رمضان ۱۳۲۹

۱۰۴

(۳) امروز که جمعه هفتم شهر رمضان المبارک ۱۳۲۹ و مقارن ظهر از خواب بیدار شده مینویسم، بحمد الله این چند روزه حالم بهتر، غره رمضان ناصر الملک نایب السلطنه را دیدم و آنچه تکلیف بود در باب کارها که اقدام بنساید و ما هم حاضریم گفتیم، ولی میلی به اصلاح امور ندارد و به من گفت دو روز صبر کنید. بعضی پیشنهاد وزرا به مجلس کردند بگذرد بعد اطلاع میدهم و حالا هشت روز است که لایحه و پیشنهاد نگذشته و از او هم خبری نشده، فی الحقیقه از ایران مایوس و میخواهد بیشتر آشوب شود که خارجه دخالت بکند و امنیت نشود، یا نایب السلطنه مستقل میشود یا یک سفارت میرود و از آنجا بفرنگ رفته خلاص میشود. در این چند روزه جنگ ها میگویند اطراف شده است. درجوار فیروز کوه بیچاره مردم خیلی طرفین کشته شده اند (۴) سالار الدوله با بیست هزار سواره پیاده میگویند بهمدان رسیده. از بختیاری هم شهر طهران با سردار بهادر و محتشم میگویند ششصد سوار که آدم من شمرده بود همراه آمده اند و این دو نفر سردار میخوانند بخوار و رامین بروند با سردار ارشد بجنگند. الان بیشتر ایران دست سالار الدوله و هواخواهان محمد علی میرزاست خود او هم بایک اردو و شماع السلطنه در سواد کوه است. در این دو روزه جنگ ها باز میشود. بیچاره مردم ایران دستخوش قاجار و بختیاری و چهار نفر لوطی دزد شده اند بنده هم دیگر خسته و مانده و پیر و شکسته و ملول از دست این ملت غیر مغرور بی غیرت و و کلای بی غیرت بی شرف و ناموس هستم (۵) انشاء الله بهمین بیطرفی باقی، هر چه میشود علی الله از این ملک ملک و مال و حال گذشتم و دیگر باین مردم بی شرف دست و دلم ببخدمت نیبرود، از آن گذشته پیر هم شده ام از محمد علی میرزا هم بیزارم میدانم آنچه را بن باید بکند میکند. و من هم صبر را شمار خود میکنم. اگر هم مردم بجنم، زودتر خلاص میشوم. حالا که خدمت بملت نتیجه اش این شد هر چه زودتر مردن بهتر (روزی رخس بیوسم و تسلیم وی کنم). محمد ولی

۹ رمضان ۱۳۲۹

۱۰۵

(۶) امروز که نهم رمضان سنه ۱۳۲۹ است در زرگنده روزنامه سعادت را آوردند

- |                        |                   |
|------------------------|-------------------|
| ۱- منظور (شامپانی) است | ۲- بالای صفحه ۲۱۵ |
| ۳- صفحه ۲۱۵            | ۴- صفحه ۲۱۶       |
| ۵- صفحه ۲۱۷            | ۶- صفحه ۲۱۸       |

خواندم خیلی از بنده سعایت فرمودند گویا تعریک تقی زاده یا از دستور های آنها بود .  
 بهر حال حالت این روزنامه ها و روزنامه نگارها خاصه این اشخاص فارسی نویس ها معلوم  
 و تاریخ روز کار در اعمال و افعال شاهد هستند ، و سرگذشت گذشته و سرنوشت آتیه را بی  
 غرضان دهر ضبط جمع نموده اند انشاء الله روز کار کارنامه کردار و براو کردار نیکو بیاد کار  
 باید گذارد ، شکر میکنم خداوند را که باین خاک و ملک و ملت و مملکت خدمتها کرده ام  
 بهمه کی انعامات و احسانها ، و خرابه ها آباد کرده ام ، ابنیه ها ساختم ، باغات گرفتم ، بفقرا  
 رحم و مروت بکار بردم . این چنین ، ایران همگی بفضل الهی رهین منت من چه در ایام استبداد  
 و چه در مشروطه صغیر کبیر بودند و هستند ، و بحمد الله تعالی از احدی خجالتی ندارم رهین  
 منت ذیروحمی در (۱) مملکت ایران نیستم و جور و ظلمی بقدر مقدور با حدی نکردم . ملک و  
 مال کسی را بظلم صاحب نشدم بیشتر بکد یمین و عرق جبین عمر گذراندم زحمت ها کشیدم .  
 سفرها کردم . نظم ها بهرجا مامور بودم با کمال شهامت از روی عدالت دادم ، بیغرض در  
 هر عالمی بودم رفتار کردم ، و همه وقت معاون فقرا و دشمن اشرار و دوست احرار بودم ،  
 لله الحمد پیش وجدان و نفس خود و پیش خدا و رسول و ائمه و اولیا در این بابها رؤسفید و  
 خجالت ندارم حالا اگر معصیت غیر مشروع که هوا و هوس جوانی بوده از بنده سرزده باشد  
 آن را هم بحمد الله توبه و انابه کرده ام (۲) گویا در این موقع از بنده بی معصیت تر کسی  
 نباشد ، از بخت شکر دارم و از روزگار هم . این مردم آنچه میخواهند بنویسند و بگویند ،  
 مه فشانند نور سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند

محمد ولی

۱۲ رمضان ۱۳۳۹

۱۰۶

(۳) پریروز دوشنبه دهم سردار بهادر پسر سردار اسعد و سردار محشم و یفرم  
 خان رفتند بخوار و رامین برای جنگ اردوی ارشد الدوله علی خان کاردی سابق که حالا  
 سردار ارشد است و رئیس این اردوی محمد علی است . دیروز وارد قلعه ایرج و رامین و  
 باغ خاصی که حالا مال میرزا احمد خان علاء الدوله است . . . . . یفرم خان را بنویسم ، یفرم  
 خان آدم رشیدی است شخصا ، ولی جنگی نیست علم جنگ ندارد . پس از ورود من برشت  
 عاصم الملك زنجان را با بیست نفر سوار به ——— برای قراولی فرستادم با میرزا علی خان  
 سالار فاتح ، که این عاصم الملك در زنجان و قتیکه از تبریز میآدم ملاقات کردم با من قرار  
 داد هر وقت علم مشروطه و مخالفت محمد علی را بلند کردم او با چند سوار بیاید نزد من ،  
 روز حرکت از زنجان هم مرا مشایست کرد الی دو فرسخ (۴) و قتیکه من در تنکابن مجلس  
 شورا بر قرار کردم باطراف خبر رسید این بیچاره مرحوم با بیست پنج سوار از راه خلخال  
 آمد بخرم آباد تنکابن همراه من آمد برشت . پس از فتح رشت او را پیش قراول فرستادم

که تا منجیل برود. یفرم خان در رشت کوره آجر پزی داشت بعد او هم داوطلب شد با چند نفر سوار برود از ارمنی و مجاهد، او را هم روانه کردم، عاصم الملك تلفن کرد که من زیر دست ارمنی نمی‌شوم مراجعت کرد و سوار خود را آنجا گذارد و یفرم خان و میرزا علی خان نوکر من و سالار فاتح در آنجا ماندند و من بعد از رشت منتصرالدوله را با جمعی فرستادم نزد ایلات چکلی و غیاثوند و آنها را باطاعت خودمان دعوت کردیم. رفتند با حضرات دوره را گرفتند یفرم خان رفت بکدوک «خزران» و منتصرالدوله در منجیل و بالا بالا که بعد من گفتم رفتند به یوزباش چاهی. یفرم خان آدم رشید بی باکی است همینکه بدعوا برسد ملاحظه ندارد، چنانچه در قزاقیه آنهمه آدم کشتن داد و در کرج (۱) پس از رفتن قزاق با جمعی آنها را تعاقب کرد آخر قزاقها حضرات را شکست دادند يك عراده توپ و بیدق ما را گرفتند که من در ینگر امام بودم و آنها دستور العمل داده بودند بهر حال شخصاً رشید و با عقل هم هست مشروطه خواه هم است. الان که این یاد داشت را مینویسم روز چهارشنبه ۱۲ شهر رمضان سنه ۱۳۲۹ است. رسید بوجوب تلکراف اردوی ارشد الدوله شکست خورد و هم گرفتار شد تا بعد چه خبر برسد انشاء الله صدق و صحیح است محمد ولی

۱۶ رمضان ۱۳۲۹

۱۵۷

(۲) دیروز که روز شنبه ۱۵ رمضان ۱۳۲۹ بود برای بازدید مصمص السلطنه و سردارهای بختیاری که سردار محشم و سردار بهادر باشند رفتم شهر. از پانزدهم رجب المرجب (۳) الی حال نرفته بودم. بچنگ حضرات با ارشد الدوله در امامزاده جعفر شد. حضرات که از طور پیدا میشوند ارشد الدوله خواست صف آرایی کند و دیراز خواب برخواسته بودند مقابل غیاث آباد (۴) که امیر سپاه و بختیارها هم بکده قشون و يك توپ گذارده بود. سه عراده توپ همراه داشت و لوبی پی خوب و صاحب منصب با علم نداشت. چنانچه همین یفرم ارمنی و سردار بهادر و سردار محشم هم بن گفتند، چند تیر توپ برای ما انداختند و ابد اگلوه آنرا ندیدیم. در این اثنا از پشت آباد هم يك دسته سوار بختیاری بیرون می آیند حضرات سردار ها و یفرم هم از طرف دیگر و هنوز بمقابل تیر اندازی یا میدان جنگ نرسیده بودند چند نفر سوار بختیاری حمله می‌کنند ارشد الدوله از طرف غیاث آباد توپ می اندازد سوارهای (۵) بختیاری پناه میگیرند، پنج تن تفنگ می اندازند، از قضا يك تیر بیای ارشد الدوله بی عقل بی کفایت می خورد از اسب می افتد سوار تر کمان استرآبادی دسته اول که پیش او بودند اسب سواری خود را گرفته فرار میکنند و دسته های دیگر می بینند که سوار دسته پهلوی سردارشان فرار میکنند آنها هم بنای فرار می‌گذارند و از طرف سردارها می بینند قشون ارشد الدوله فرار میکنند دسته بدسته حمله می‌آورند سرباز هم تفنگ نمی اندازند و تسلیم

می شوند ترکمان رفتند ، استرابادی و غیره هم فرار کردند حضرات بغتیاری هم بنای ینمای اردو و آن ده امامزاده جعفر را می گذارند و آنچه می خواهند میکنند پنجاه نفر سوار ترکمان (۱) گیر می افتند باقی میروند . جمعی شان چهارصد سوار ترکمان بودند و سیصد سوار کرداری و استرابادی و خواری ، برادرهای رشید السلطان این جنگشان بود . این سردار احق حرکت نفهمیده کرد آن تنگه خوار را از دست داد بورامین آمد ، یک روزه نه فرسخ از راه کویر این سوار بیچاره را آورده ، شب همه خسته مانده نتوانست ترتیب سنگر و صف آرا می را یکند و خیر هم نداشت که سردارهای بغتیاری و صد نفر سوار ارمنی و مجاهد برای جنگ بسا او حرکت کردند . او بغیال اینکه همان اردوی امیر مجاهد و ضیفم السلطان که مقابل او بودند و فی الحقیقه به آنها غالب بود همان ها هستند خواست تقلید مارا (۲) بنماید ، راه را از خوار کج بورامین رفت و در آنجا هم تا وارد شد صبح حضرات رسیدند او هم حاضر جنگ میشود بکیر افتاد . چون این گرفتاری ارشدالدوله بدست امیر مجاهد شد ، ارمنی ها نخواستند با این سردارها ، باسم اوتام شود گفتند اگر زننده بیریم روس ها شاید از او حمایت کنند و بکیرند خوبست او را تیر باران کنیم صبح آن او را تیر باران کردند ، الحق بسیار بد کردند ، سردار تسلیم زخمی را آدم اسیر کند و بکشد . بهر حال جنگ ورامین در نیم ساعت رفتن سردارها خاتمه گرفت ولی فتنه طرف سالارالدوله خیلی است (۳) و حالا در نهاوند است محمد علی هم در سواد کوه ، تبریز شجاع الدوله ، صد خان بهکم محمد علی مشغول گرفتن شهر تبریز و نظم آذربایجان ، شیراز باغی طاغی همچنین سایر نقاط دیگر بهر حال دیروز مدرسه نسوان که تازه ساخته ام سرکشی نموده خیلی شکر کردم و ناکید کردم زودتر تمام کنند و عصر آدم چالهرز ناصر الملک را که نایب السلطنه است ملاقات نمودم و شب را آمدم منزل دیروز زمان حرکت ، شهر طهران بهم خورد یک دسته عرضه چی ورامینی که آنها را چاییده اند به حضرت عبدالعظیم می آمدند حضرات بغیال سوار ترکمان شدند بنای سوار شدن و فریاد در شهر را بلند کردند و بغتاریها که بروند بطرف حضرت عبدالعظیم ، این خبر را با تلفن داده بودند تزلزل غریبی شد همه خبر دادند از حضرات عرضه چی (۴) هستند باری اوضاع غریبی است خدا رحم کند و شهر هم بسیار کثیف و بد بسود از شدت گرد و خاک . اینکه بنده کناره جوئی کردم حالا بدانند که حق دارم با این ارمنی و مجاهد بازی هشایر بازی بغتاریها چه قسم میتوان ترکیب دولت را فراهم آورد خداوند لعنت کند که این اسباب را فراهم کردند و ما را باین روز سیاه انداختند که حالا نمیدانیم چه روز و روزگاری داریم .

۲۰ رمضان ۱۳۲۹

۱۰۸

(۵) بتاريخ پنجشنبه ۲۰ رمضان سنه ۱۳۲۹ دیروز خبر رسید محمد علی فرار کرد

مجدداً به گمش تپه ترکمان رفته باهفت نفر، گویا شماع السلطنه هم با او بوده است. پس از شکست ارشد و قتل او چون مازندرانی سواد کوهی ولاریجانی مردمان دروغ دور و ظالم بی جرأتی هستند و بودند ترکمان هم که حالش معلوم و آنکهی دو شکست خورده بودند محمد علی (۱) ترسید و از راه پشت کوه و سورتیج به بندر جزر رفته با لنگای ترکمانی، از آن میانه روها به گمش تپه رفته است. بالنگای ترکمان تخمیناً شش ساعت از بندر راه است و آدم به گمش تپه میرسد. اردوهای دولتی هم گویا وارد ساری و بار فروش شده باشند، خدا بداد آن بیچاره ها از ظلم این اردو ها برسد، هر جا میرسند آتش میزنند خراب میکنند و غارت و قتل مینمایند، از طرف سالار الدوله هم خبر رسید که پیش قراولان او وارد عراق، سوار بغتباری بطور قهقرا و شکست بقم آمده است یکدسته هم از پیش قراولان او نزدیکی سیاه دهن قزوین رسیده اند. همچنین خود او هم متعاقب اردوی عراق در حرکت است دیگر تا امروز چه خبری برسد. حالا که از طرف او مردم خیلی نگران هستند در تهیه و تجهیز قشون هستند تا خداوند چه بخواهد محمد ولی

۱۳۲۹

۱۰۹

(۲) این قصیده را ملک المعالی در رشت سرود در باغ میان داراب مهمان بودم خواند صد تومان يك طاقه شال کشمیری باو دادم در سنه ۱۳۱۷ حاکم گیلان بودم حالا سنه ۱۳۲۹ در زرگنده نوشتم.

این یادداشت در بالای قصیده ای نوشته شده است ۵۵۸ بیت اشعار آن با خط دیگری در حاشیه صفحات ۴۹۸ تا ۴۰۹ درج است و مطلعش اینست:

تا بکمان رفت آفتاب جهانتاب برد و دم تیر مه ز طبع جهانتاب

۲۰ شوال ۱۳۲۹

۱۱۰

(۳) بتاريخ چهارشنبه ۱۷ شهر شوال سنه ۱۳۲۹ شهر آمدیم بحمدالله امسال ببلای بخوبی گذشت ولی همه مردم و کارها همه گی در اضطراب و تشویش، خداوند تفضل ها کرد سالارالدوله در آسیابك ساوه اردوی او جنگ مختصری کردند باوجودیکه بطور یقین نه هزار نفر همراه داشت دوازده هزاره توپ، از قشون دولتی شکست خورده فرار کردند و امروز که صبح شنبه بیستم شوال است مینویسم در میان طایفه ارستانی است، محمد علی میرزا هم در کوهسار حاجی لراست قدری از ترکمان و اهالی کوهی و کبود جامه دورش جمع و میخواهد بطرف خراسان حرکت کند. استرآباد هم در درست اوست. شجاع الدوله صد خان در دور

تبریز است و آنجا را محاصره دارد شیراز هم یاغی هستند بهرحال همه ایران درحال اضطراب و اضطراب هستند همه جا یاغی طاعی شده اند ، آدم کاری ندارم تماشائی میگویم . محمدولی

۱۱۱

۱۰ ذیقعدة ۱۳۲۹

(۱) بتاريخ پنجم شهر ذیقعدة سنه ۱۳۲۹ رفتیم بقرا تپه کردش چند شب ماندم دیروز نهم مراجعت کردم از قرار اخبار صحیح معز السلطان سردار محی قرطی قشون کشیده اند که بسمت استراباد بروود در نزدیکی محله گز که وصل به بندر جراست قدری از اهالی کرد محله که از بدکاری این سردار آگاه بودند جلوی او را گرفتند و بشدر پانصد نفر از او را کشته اند قشون فرار کرد محمد علی میرزا و برادرش شماع السلطنه در گش تپه که تا بندر با پرا خود یکساعت و نیم راه است و ترکمان هم با او هستند نصف استرابادی هم فطلع هستند تلگراف ها هم از استراباد مقطوع ، سالار الدوله هم با دو هزار سوار دزد و اشرار آمده بیروجره نشسته است این حضرات سردارهای ماهر جا رفتند شکستی دادند بد مشغول غارت و چاپیدن مال فقرا شدند ، آن حضرات رفتند و نائی جمع آوری نموده مشغول غارت (۲) یفرم وارمنی ها هم آنچه از وزن سبک و از قیمت سنگین است میگیرند و زور مرا می کنند طهران مشغول سلطنت و تاخت تاز بشوند ، بهرحال الان در تمام ایران قتل و غارت و یاغی گری است همه جا هم گرانی ، رعیت پریشان وزرای بدی هم پیدا شده است با ستمی مهرض و نمی فهمند چه کار میکنند . منهم تماشا میکنم و از عراق لرستان بیروجره مازندران املاکم از چپاول و اردوی طرفین غارت و خراب. این و کلای علیه ما علیه هم هنوز در مجلس که از دو سال هم گذشته است بخلاف قانون نشسته اند و مشغول خرابی مملکت و بی شرفی و بددینی هستند ایران را بیاد داده اند و دست هم نیکشند .

۱۱۲

پنجم ذی الحجه ۱۳۲۹

(۳) از بی رد و قبول عامه خود را خرمساز زانکه نبود کاه سالی جز خری یا خرخری گاو را بساور کند اندر خدائی عامیون نسوح را بساور ندارند از بی بیسه ببری شب پنجم ذی الحجه سنه ۱۳۲۹ در بالا خانه اندرون زیر کرسی که حضرات شراندیشان برای حرف مفت و گوش بری آمده ، حرفشان را گفتند و رفتند و در سه ساعت و نیم از شب رفته از چنگ این مردم بی عاقبت خلاص شدم . نوشتام قیون روس و انگلیس را وارد کردند ، ایران را بیاد دادند باز هم از این حرفها و بددینی ها دست نیکشند ، متنبه میشوند اللهم الن و کلای العاضره که خودشان خودشان را و مردمی ملت کردند بعد از اینکه (۴) انفصالشان قانونی شده است باز هم از ماهی صد تومان دست نکشیده و ایران را بیاد داده

می گویند در حق خودمان با کثرت رای دادیم و کیلیم ، در صورتیکه در شصت و پنج نفر وکیل شش نفر از آنها کاغذ آبی دادند و قریب بیست نفر کاغذ سفید ، مابقی کاغذ قبول که ما خودمان را وکیل کردیم ، حالا فکر کنید در این دو سال از دست این قسم مردم شریر وکیل چه کشیدیم . محمد ولی

۱۱۳

۱۲ ذی الحجه ۱۳۲۹

(۱) امشب که شب سه شنبه ۱۲ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۹ است بیکار مینویسم . اگرچه در حاشیه کتابهای دیگری هم بعضی وقایع را نوشتم باید این نوشته ها را جمع کرد فهمید ، الان مدت چهار ماه و نیم است که از ریاست وزراء استعفا و از کارها کناره کرده ام قریب یکماه است که ناخوش ، نقرس مبتلا بودم دیگر از حوادث این ایام کناره جویی از وضع مملکت (۲) و جنگ ها و نزاعها و آدم کشی و قتالی ها که شده است مورخین نوشته اند هفت هزار تنفک و هفت کروور فشنگ که با آنهمه سبی ها آورده بودم همه را بلطایف الحیل مجاهدین و بغتیاری و متفرقه برده اند . الان گویا در ذخیره دولت یکدانه هم باقی نباشد . چه پولها بمصرف رسید و چه کشتارهای غیر مشروع و چه قدر بی عصمتی و بی ناموسی در این ملک و ملت اتفاق افتاد خدا میداند و آنکس که رفته است ، بهر حال چهار پنج روز است که انقلاب و آشوب و رولوسیون و مجاهد بازی و بغتیاری بازی در این شهر برپا ، علاء الدوله راهم در روز جمعه ۳ این ماه بی جهت در خیابان لاله زار گلوله زده و کشته اند قاتل معلوم مجازات در میان نیست ، همین قسم حاجی محمد تقی بشکدار (۳) و دوسه نفر دیگر را ، خداوند ترحم کند . الان صنیر کبیر این شهر در تزلزل ، روسها و انگلیسها هم التیماتوم داده قشون روس از رشت آمده بودند حرکت بسمت قزوین . مردم زن و مرد در شورش که ما استقلال میخواستیم آن اشخاص که این فتنه ها را نموده اند بعضی اینکه خرشان را از آب بکشند این فتنه ها را برپا کرده ضدیت ها مینمایند که کسی نگوید آقای دموکرات ، سه موکرات ، وکیل در این دو سال این نتیجه اعمال و این خونریزیا چه چیز است که کرده ای و از آن طرف مردم را محرک این حرکات میشوی ؟ میخواست شتامت اعمال خود را بنویسند ، بهر حال امشب که شب ۱۲ است جناب (۴) حاجی علیقلی خان سردار اسعد که بفرنگ در ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۲۹ رفته بودند و حالا شش ماه است ، مراجعت کرده و خواهند وارد شد دیگر نمیدانم چه سوقاتی با این حال پرخطر مملکت برای ما آورده باشند یا همان قسم که رفته بودند و حالا لشکر روس و انگلیس در جنوب سوقات آورده و سوق عسکر میدهند ، میانه مجاهدین و بغتیاری هم خیلی بد است دو روز است مشغول اصلاح هستم عجب تر اینکه بنده هم بکنوع مردود هستم و خانه نشینم و این مردم بی عقل گاهی مرا روسی فرض میکنند گاهی محمد علی میرزائی و زمانی مرتجع وقتی تجدد پرور با این همه مال و جان و جوان (۵) که در راه



استقلال و آزادی و مشروطیت این مملکت داده ام لا اقل مرا مشروطه خواه هم نمیدانند . خداوند تو هفتلی باین مردم بده ، داد مرا هم از این قوم نادان بگیر که این قسم حق شناس بی دین بی مروت هستند . اللهم احکم بیننا و بین قوماً بالحق و انت خیر الحاکمین . با اینحال نمیگذارند و نمی گویند و نمیخواهند چهار نفر عقلاً اصلاح کار بکنند ، فی الحقیقه بیشتر این فسادها و اختلافها و فسادها آقای نایب السلطنه که فطرتاً مایل رفتن ایران و بدست اجانب افتادن است ، ماشاء الله نه غیرت ملی دارد نه مذهبی نه وطنی نه آبی نه خاکی . پول بسیار گرفته و دارد ، میکوید میروم در اروپا راحت میکنم چنانچه چند بار هم (۱) به بنده گفت که این مملکت اگر بدست روس و انگلیس باشد آسوده تر میشود ؟ و بهتر نیست ؟ و بنده تقبیح کردم ولی خیالش این بود و کرد و حالا هم مشغول گریز است و میخواهد زود برود و منتظر است که کابینه ای که مال مصمص السلطنه بود و چند روز است بحران و تعطیل است برقرار شود و او بسمت فرنك برود با سم گردش و یکی دو ماه هم بلکه ماه ده هزار تومان را بگیرد و زهرمار کند . اللهم العن هم لعناً ————— .

۲۶ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱۱۴

(۲) امروز سه شنبه ۲۶ صبحی رفتم منزل سردار اسعد و مصمص السلطنه معلوم شد که وقت کار رئیس الوزرا مصمص السلطنه با وزرا بواسطه حرف با و کلا که از وکالت منفصل و باز خود را وکیل ملت میدانند نشسته و پول ملت را میگیرند و خلاف شرع و قانون مینمایند ، حرفشان درست نیامد و استعفا کردند . این آقایان بختیاری و وزرا دروغ میگویند نایب السلطنه ناصر الملك بهم دروغ میگوید و کلا هم دو سه چهار حزب شده اند ، بهم دروغ میگویند و خودشان که معلوم ، هم من غیر حق و عدم قابلیت و عدم علم و فضل مداخله میکند ، قشون روس (را) هم آمده است بقزوین و هنوز جواب مطالب آنها را نمیدهند و حرفهایی این و کلا و این دموکراتها میگویند فی الحقیقه انسان تنفراز شنیدن آنها مینماید ، بازارها بسته مجاهدین هم راه انداخته اند يك مبلغی هم (۳) بختیارها جمع شده اند ، خیال این و کلا مجاهدین بختیاری به لغت کردن مردم ، نایب السلطنه فقط گرفتن ماهی ده هزار تومان روز شماری میکند که روزی مبلغ سیصد و سی و سه تومان و سه هزار را همه روزه بگیرد و روزی سی تومان هم خرج نکند و بنده و دیگران هم که نا محرم از گفت و شنود آنها هستیم دیگر این ملت همه خائن وطن و آب خاک و خانه و کاشانه شده اند مگر يك عده مجاهد بختیاری دموکرات و چند نفر و کلا که انحصار دارد این ایران بآنها ، و ازدور نشسته تماشا میکنم . دور نیست پنج شش روز دیگر قشون روس وارد طهران بشود . بهر حال سالارالدوله باز مجدداً بکرمانشاه آمده است ، قشون محمد علی هم بدماغان قشون روس در فردین (۴) مجلس ما احزاب و فرق مختلفه تشکیل داده است و اجتماعات سریه مجاهدین دارند و حسن و

رشادت بختیارپاشا تحویل میدهند و آقای نایب السلطنه تدبیر و کفایت بکار برده و میبرد ملت و مردم بدبخت دستخوش این اشخاص نه کسی، نه کاری، نه امنیت نه آسایش، همه بلادی حاکم بی رئیس باغی طاعی گاهی میگویند جهاد میکنیم گاهی ملاهای بیعقل جنک صلیب و نصارا بغاظر میدهند الان نان این شهر بخطر است و فکر روزانه نهار و شام احدی را نمیکنند. میخواهند باروس و انگلیس و دولهای دیگر التیما توهم جنک بدهند و دیو کرات و سه موکرات باشند (۱) تمام این مردم بدبخت دین آئین خدا و پیغمبر و امام و خلیفه و پیشوایان همه را پشت پا زده اند مثل اینکه هرگز خدای استغفرالله در این ایران نیست و سلب توجه و عجز نیاز نموده اند هریکی خود را خدای میدانند و قادر و قاهر این يك مشت مردم، و حالیکه مدا ما در که خود غوطه میخورند و اسم مشروطه را بدنام نموده اند بهر حال بیشتر از این چه بنویسم و کله شکایت چه بکنم و خدمتی برآید برای که بشایم تا وقتی توانستم کردم حالا هم می بینم آنچه بگویم و بکنم بیهوده است و غلط بین. محمد ولی

(۲) من در حاشیه کتابها خیلی چیز ها نوشته ام انشاءالله بعد از من جمع بکنند و چاپ کنند که همه مردم از عقاید سابقه ام الی حال بدانند، چه از سلاطین مستبد قبل از مشروطه و چه در زمان مشروطه و انشاءالله اگر فرصت کردم و این روزها زنده و باقی ماندم سرگذشت زندگانی خودم را که حالا بسن شصت و شش سال رسیده ام و کارها که نمودم مینویسم بحمدالله قوه و بنیه ام خوب است حیث که هر ساعت این اوضاع را مشاهده و آرزوی مرگ میکنم و افسوس نه میبیرم و نه میکشند مرا، و زنده ام و اگر هم خودم خود را تلف کنم خلاف شرع است و خسرا الدنیا والاخره میشوم. محمد ولی بتاريخ ۲۶ شهر ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

۲۸ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱۱۵

(۳) طهران بتاريخ شب جمعه ۲۸ شهر ذی الحجه العرام ۱۳۲۹ که معروف شد در تبریز با قشون روس جنک میکنند و در رشت هم جنگی کردند یعنی نظمیه ها تفنگ ها انداختند بقشون روس و جمعی از آنها را روسها کشتند و من حالا که چهار ساعت از شب رفته باندرون آمدم و با کمال بریشانی حواس تقال کردم برای خودم این تقال آمد انشاءالله بغیر و سلامت هستیم از این دو غزل و امیدوار بفضل خداوند حالا که این مردم طهران و این نایب السلطنه بيمصرف و مجاهدین دیوانه و وزرای بیهوده دیوت و وکلای علیه ماعلیه مختلف العقیده و بی اعتقاد ایران را بیاد داده و این کارهای سفاقت و دیوانگی نموده و مینمایند و مارا داخل جمع و خرجی حساب نمیکند و هر غلط (۴) و بی علمی و نا فهمی و بیسندینی و مخالف قانون دنیا و ملاحظه دلشان میخواهد میکنند، ملت و دوات و مملکت را خراب هرج و مرج و بیاد داده اند و آنچه پول مال و مکنت این مردم را بقاترت برده و مداخل ها کرده و مواجب ها گرفته

و میگیرند و ذره ای از حساب دنیا و روز حشر باک ندارند دیگر آقایان بختیاری را نمیتوانم عرض کنم حسابشان با کرام الکاتبین است نه عفت باقی گذاشته اند نه عصمت، نه مال و نه جان، نه اینکه مردم خیال کنند که این مطالب را نگفته ام و نمی گویم و یا از احدی واهمه (۱) و ترس کرده ام یا داشتم و دارم آنچه لازم بود، گفتم نوشتم هلنی در مجلس محفل باین نایب السلطنه علیه ما علیه و نشنیدند و نگذاشتند، سفیه دیوانه ام دانستند فقط محض طمع این کارها کردند که من بی طمع را از میدان در کنند و بجان این مردم بیچاره بیفتند و بکنند آنچه را که دلشان میخواست و خواسته اند تا اینکه قشون روس را وارد کنند ایران را بیاد بدهند و مردم را بروزی بنشانند که مداخل هارا خورده و اعمال قبایح آنها از میان برود و پول هارا بلع کرده باشند و کرده اند نایب السلطنه شوستر دیوانه را که از (۲) آمریکا آمده برای مستشاری، باو تحریک کرد و موادی باو راه نمائی کرد او هم از مجلس گذرانید و خود را مالک الرقاب و پادشاه این مملکت دانست، باین هم اکتفا نکرد بنای هجا و بدگویی دو دولت قوی و همسایه را گذارد و آنچه مزخرفات بود نوشت و تا کار باینجا کشید، نایب السلطنه هم در این میانه که ماهی ده هزار تومان را بگیرد در باطن بتوسط مساعد السلطنه ارمنی و میرزا یانس ارمنی که انگلیسی میدانستند به شوستر تعلیمات میداد از طرف دیگر مردم و سفرای روس انگلیس میگفت که شوستر و مجلس و هیئت وزرا از من نمیشنوند و بقدر دوماه مملکت را بی وزیر نگاهداشت و کلای منقصل قانونی را گول زد که آنها (۳) خود بخود بیایند و بگویند که ما رای میدهیم که وکیل ملت باشیم در وقتی تمام ملت از این و کلا منزجر و متنفر و میان خود آنها هم اختلاف بود از آن سو بارمنی و بختیاری تحریکات کرد که امروزه قوای مملکت با آنها، هر چه بخواهند و بکنند، این مردم داخل آدم نیستند، جلوشانرا بگیرند. یفرم ارمنی را پیش کشید ماهی هفتاد هزار تومان بشوستر گفت باو بده ژاندارم بگیرد. خودت هم ژاندارم بگیر و به بختیاری ها هم الی ماهی شصت هزار تومان پول بده سایر قشون معزول باشند و داخل آدم نیستند این مرد که آمریکائی جوان بی تجربه در پارک اتابک نشست و کونیاک خورد و پول استقراض را خرج خود (۴) و هوا هوس دیگران، و از قضا این شخص بچه باز هم هست. چند نفر هم پیش خدمت های جوان برای خود حاضر و ابداً باحدی اعتنائی نکرد و هر غلطی دلش خواست نمود. مرتضی قلی خان نوری و پسرش را مشیرمشار خود ساخت اگر از حالات این پدر و پسر و فامیل آنها بنویسم پناه میبرم بخدا و لایق زحمت هم نیستند. و امشب حالا که کار از کار گذشته است میگویند اولتیماتوم روس را قبول کردند کار زشتشان را میخواهند بعد از خرابی بصره بغیر بگذرانند، اللهم العنهم جمیعاً.

غزل نفال که درابتدای این یادداشت ذکر شده و در صفحه ۳۰۲ است مطلعش اینست

فروغ جام و قدح نور ماه پوشیده عذار مغیجکان را راه آفتاب زده

و غزل دوم هم مطلعش اینست :  
دوش رفتم بدر میکنده خواب آلوده  
خرقه تردامن و سجاده شراب آلوده

۳ مجرم ۱۳۳۰

۱۱۶

(۱) این یادداشت را هم امروز که دوشنبه سیم مجرم ۱۳۳۰ می نویسم در ۱۵  
مجرم ۱۳۲۷ چنانچه در این کتاب نوشته ام در خرم آباد تنکابن ازجان و مال و عیال و اطفال  
چشم پوشیده گذشتم . عازماً للموت و آنساً للمعیت هازم رشت برای انعقاد مجلس شورای ملی  
و تجدید مشروطیت، دیروز گذشته صبح از وزارت داخله کاغذ آوردند دعوت نامه بروم بدر بار  
بعد از رفتن دربار معلوم شد نایب السلطنه علماء و وزراء تجار اصناف را دعوت کرده با بختیارها  
و دعوای آنها و یفرم ارمنی که مجلس را منفصل کند اگر چه منفصل بودند و تغییر قانون و  
خود سری و هرزه کی و جهالت نشسته بودند بهر حال نطقها کردند خاصه و ثوق اله و له از بدکاری  
و کلاه و خرابی مملکت و قراریکه (۲) حالا باروسها داده التیماتوم آنها را قبول کردند  
و اخبار انتخاب جدید . اگر چه عموم خوب حالی بودند ولی نه من و نه مردم تصدیق تکذیب  
نکردیم مقصود اینست آن روز مجرم سنه ۱۳۲۷ روبرگ می رفتم ولی خدمت بود خوشحال  
بودم و امروز که انفصال این و کلاه را میشنوم مکدر نشدم زیرا که در این دو سال خرابیها  
کردند قتالیها نمودند و دین دیانت و مملکت مارا و کلا و بختیارها و قدری هم ارامنه به باد  
دادند خداوند این و کلاه را لعنت کند الان در ایران خانه ای بدون غارت و دهی و قصبه ای  
آباد نمانده قطع و غلا هم روی کار مردم هم بجان یکدیگر افتاده احزاب متخاصمه بسیار و حالا  
هم که نایب السلطنه و وزرای خائن بزور ارمنی و بختیاری و بعضی مجاهدناها (۳) مجلس را  
یعنی این و کلاه را که محل نفرت عموم ملت هستند منفصل، باری این و کلاه همه قمار باز  
بودند غیر از سه چهار نفر، لوطی بودند، زانی بودند، شراب خوار بودند آشوب گر بودند آشوبها  
نمودند کارها کردند دروغ گو و دروغ زن بودند. باری امیدوارم که این ملت انتقام بدکاری  
آنها را ملنفت شده از آنها بکشد که همه مارا به این روز سیاه بدبختی نشانده و استقلال و  
عظم و قدمت ایران را از میان برده اسم بی مسمی باقی مانده که آنهم هیچ است .

۱۰ مجرم ۱۳۳۰

۱۱۷

(۴) امشب که شب عاشورا دهم مجرم ۱۳۳۰ است رئیس الوزراء و وزیر داخله و  
سایر آمدند و بمن تکلیف ایالت آذربایجان کردند چون شب عاشورا بود به آنها گفتم فردا  
شب جواب میدهم و چون معتقد به تقال خواجه علیه الرحمه هستم تقال کردم این غزل آمده است  
تا خداوند عالم و فال نیک چه حقیقت کند ولی کار آنجا بطوری بواسطه قشون روس و اغتشاش  
آنجاها در هم برهم است که بنام میبرم بخدا و آنچه را که فضل الهی شامل حامل حال باشد  
خواهد شد چون خدمت ملت و زمان غیرت است امیدوار به عنایت و مراعاه خداوندی باید بود.

محمد ولی

غزل تقال که در صفحه ۱۳۰ شروع میشوا مطلعش اینست :  
مجرم دولت بیدار بیا این آمد گفت بر خیز که آن خسرو شیرین آمد

(۱) بتاريخ يكشنبه ۱۳ ربیع الاول سنه ۱۳۳۰ امروز باران می آمد زیر کرسی خوابیده برخاستم و این کتاب را باز کرده فاتحه ای ب روح روان خواجه علیه الرحمه فرستاده بعضی یادداشت های خود را دیدم و بر عمر تلف کرده تأسف خوردم اگر چه بعضی یادداشت ها در حاشیه کتابهای دیگر هم دارم که در کیف من و در چالهرز است ، فرزندى علی اصغر آنها را هم به بیند و همه گوی را بفرصت ترتیبی بدهد بر حسب سال و ردیف خاصه ، در این ایام رولوسیون بهر حال بعد از اینکه در بیستم ذی الحجه بواسطه التیماتوم روسها و طفره کاری نایب السلطنه و تخریب و فساد و کلا ، و ندانم و خیانت کاری وزراء در مجلس را بستند و کلای خائن را جواب گفتند اختیار و اقتدار دست بختیارها افتاد التیماتوم را (۲) قبول کردند ، شوستر آمریکائی با همراهانش بادرزدی پولها رفتند ، مجدداً بختیارها در اطراف بنای قتل غارت دزدی گذاردند دو نفر هم در کابینه وزراء یکی رئیس الوزرا مصمصم السلطنه و یکی سردار محتشم وزیر جنگ سایر بختیاری در اطراف مردم بجان آمدند آنها هم برگشته ب طهران . گماشتگان محمد علی در مازندران استر آباد خراسان و دامغان و شاهرود الی سمنان تاخست تاز سالارالدوله مجدداً بکرمانشاه تمام اسلحه دولت و تفنگ های خریداری من که در مخزن بود همه را بختیاری و مجاهد از میان بردند پنج کرور پول استقراری تمام و چهار کرور هم از ضرابخانه و نو اقل و مالیات ولایات که از ماه شعبان الی حال این نه کرور از میان رفته تمام ایران قتل و غارت خراب مرکز طهران بی سرو سامان قشون روس الی قزوین متصرف چندین نفر اشخاص (۳) از علماء و غیره در آذربایجان گیلان بدار کشیدند . وزارت جنگ را منحل کردند باری منطقه شمال جنوب روس و انگلیس را که قرار نامه سنه ۱۹۰۷ بود دولت ایران تصدیق کرد و کنترل مالید همه را این وزرای نادان با اجازه نایب السلطنه که ظاهراً مر خود را کناره می گیرد و می گوید با وزیر است و باطناً برای گرفتن شهریه و طمع داخل همه کار و همه این اتفاقات موافق میل و اطلاعات اوست و املاک مراهم قشون طرفین بیشتر را خراب کردند حالا بر حسب امر دولت روس انگلیس محمد علی شاه مخلوع از استر آباد رفته است و سالارالدوله هم این دولت دیروز تلگراف کردند باید بروی . فی الحقیقه تا بحال که حرف نمی زدیم ولی دیگر طاقت من بطاق (۴) رسید و با سفارت روس خیلی مذاکره کردم بعد الله علی الحساب که از شر این دو نفر آسوده شده ایم حالا که نایب السلطنه در تفنن و تحریر ، وزراء در تزلزل . مملکت خراب پول نیست ، اسلحه نیست ، امید نیست اینقدر هست که دولتین وعده همراهی برای آتیه داده اند قشون روس در نقاط شمالی هستند از قزوین جزئی رفته اند ولی از این نقاط تا اطمینان پیدا نکنند مشکل است بروند در نقاط جنوب هم قشون انگلیس هستند روسها و انگلیس ها خیلی میل دارند که من داخل کار بشوم ولی با این شکل و عدم اسباب و این وزراء و نایب السلطنه

نمود آباءه من غضب الله. الان (۱) بواسطه حرکات مجاهدین بختیاری دموکرات و وکلای علیه ماعلیه قهر و غضب الهی به این مملکت نازل است باید منتظر رحمت غیبی و خداوندی بود اگر چه این دولت را خیلی رایگان تسلیم خارجه کردند ولی چاره نبود خدای بود و میتوانم بگویم تقصیر خارجه هم نبود تقصیر این مردم خائن شریر غارتگر لامذهب دشمن دین و دولت و خدا و رسول بود بیشتر را طائفه روزنامه نگارها و این دیوانخانه عدلیه که برآز دموکرات بودند و وکلای بی دین کردند. هم مردم را تمام کردند هم دولت و ملت را بخارجه انتقال دادند. لعنت الیه علیهم اجمعین .

محمودلی

۱۱۹

۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۰

(۲) امروز که جمعه ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۰ است بحمدالله ازکارکنانه امولی نایب السلطنه ناصرالملک و وزیرایش پس ازتقلاها که برای تخریب مملکت نمودند آخر مشروطه را معو و مجلس را بسته و مملکت را هم بچنگال دیگران انداخته پول ها و اسلحه ها را به باد ، حالا سه روز است نایب السلطنه بچالهرز باغ و خانه من رفته که از آنجا به سمت فرنک برود و پول ها را ذخیره و حالا میرود درهوتلها باخانها برقصه و (۳) پولهای حالیه و قدیم و قازورات ایرانی ها را که خودش وجد مرحومش بپیرات گذاشته اند بخورد و برای وراث نکندارد و این مردار را برای بیجه کلاغها خود طعمه نهاده و بنهد.

۱۲۰

۲۹ رجب ۱۳۳۰

(۴) بتاریخ امروز که ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۰ در غره این ماه ناصرالملک نایب- السلطنه ظاهرا برای مصالحه باطنا از بی عرضه گی و پول زیاد که از بابت شهریه گرفته بود ورنجش از طایفه بختیاری و دمکرات با چهار نفر زن و دختر اتومبیل از روسیه آورده (۵) حرکت بسمت فرنک نمود یک ماه است رفته است ایران را خراب ویران يك کابینه از چند نفر وزرای... مثل و صمصام السلطنه... پسر عمویش سردار محترم غلامحسین خان وزیر جنگ... سه چهار نفر... مثل محترم السلطنه علاء السلطنه و معاون الدوله مستشار الدوله و ممتاز الدوله این چند نفر... داده و رفته است اقتدار و اختیار کلیه را بدست سفارت روس و انگلیس انداخته است و ایرانی را دروغی ریشخند کرده است. الان مالیه جنگ و حکام و نظام و غیره همه کی اختیار با سفارتین است بخصوص طرف شمال بواسطه تسلط روسها امن و امان شده است فی الحقیقه قونسل ها در آنجاها خوب کار میکنند و الان قشون روس هستند مرا هم بطور خواش و قدری هم حکم روانه (۶) به آذربایجان میکنند در همین دوسه روز حرکت خواهم نمود بلکه در

۱ - صفحه ۲۵۲

۲ - وسط صفحه ۱۱۰

۳ - صفحه ۱۱۱

۴ - پایین صفحه ۲۴۱

۵ - صفحه ۲۴۲

۶ - صفحه ۲۴۳

آنجاها جانم خلاص شود. ممالك همه مغشوش. سردار اسعد در منظریه مشغول حرف... مملکت بیچاره خاک بر سر می کند و دولت ایران را بزوال انداخت نایب السلطنه علیه ماعلیه الان دریکی از آب گرم های پاریس، سه ماه شهریه خود را هم پیش گرفته از هفت کرور استقراض جدید فی الحقیقه يك کرور بکیسه این نایب السلطنه. مابقی را هم بختیاری و غیره صرف خرج و تمام نمودند.

الان مالیه در دست خزانه دار کل برقرار است با اطلاع روس و انگلیس فی الحقیقه (۱) روس و انگلیس حالا اختیار مالیه را دارند این است حالت ایران. طبقه روحانیون هم تمام شده اند دیگر اسم بی مسمی هم ندارند. این سخن ها پایان ندارند بزبان ناطقه باید ففل بر بسب، در سر سفر چون المسافر کالمجنون، این درد دل ها را نوشتم برای یادگار . محمد ولی

اللهم اغفر له عاقبت کار ما این بوده است آنچه طلب کردیم همگی بی فایده بوده است چنانچه در هر کجا مرده باشم در وصیت نامه های سابق نوشتم باید چهار هزار ذرع زمین در تیغستان برای من سوا کنند و مرا در این جادفن کنند و يك جا و منزلی هم که در وصیت نامه (۲) های دیگر هم نوشته ام برای من بسازند و علی اصغر پسرم آنجا را توجه کنند که مسجد و خانقاهی بلکه چند نفر طفل یتیم هم در آنجا درس بخوانند. روزه هم بخوانند شب های جمعه را دو نفر قاری همیشه باشد .

۱۳۱

۲ شعبان ۱۳۳۰

(۳) بتاريخ چهار شنبه دوم شعبان المعظم ۱۳۳۰ امروز حرکت به آذربایجان تقال کردم این غزل آمد و این شاهد آمد:

غزل تقال که در صفحه پیش شروع میشود مطلعش اینست:  
بسر چشم توای لعلت خجسته خصال      بر هر خط توای آیت همایون فال  
و غزل شاهد که یادداشت در بالای آن نوشته شده است مطلعش اینست:  
شمعت روح و داد و شمع برق وصال      یاکه بوی ترامیرم ای نسیم شمال

۱۳۲

۲۵ شعبان ۱۳۳۲

(۴) ناصر الملك ابوالقاسم خان پارسال در دهم شوال سنه ۱۳۳۱ از فرنگ که هفده ماه توقف کرده بود و مواجب نیابت سلطنت را هم گرفت و بعد بایران مراجعت کرد با کمال پیشرمی، آن زمان باز بنای شارلاتانی را گذاشت، ایران را به بدتر روزی انداخت. تا الی امروز که ۲۵ شعبان و من می نویسم آذربایجان موضوع، ایران منحصر بهمین طهران است نفوذ روس و انگلیس با علی درجه، فی الحقیقه سلطنت و حکومت ایران با این دو سفارت و مامورین آنها است لا اقل در این یازده ماه که این بی دین بی کیش آدمم است الی کنون

سی هزار نفر از فارس لرستان بروجرد وصفحات خراسان و عربستان و غیره آدم کشته شد . جایکه امنیت دارد ازدولت سروسها است آذربایجان که حالا دغلی بدولت ایران ندارد همچنین (۱) سایر نقاط شمالی پنج شش نفر وزیر مثلا علاء السلطنه هشتادوشش ساله ، رئیس الوزرا ، بیچاره ازحرف زدن خودهم وامانده است . انشاء الله پس فردا روز سه شنبه ۲۷ باید سلطان احمد شاه سرش را تاج بگذارد و زمام امورات را در دست بگیرد ، یعنی فی الحقیقه صیج الان نه ذخیره دارد . نه خربیه دارد نه ده نفر نظام و عسکریه دارد نه اختیار مالیه دارد ایلات و عشایر همگی یاغی ، رعیت همه کی پریشان و نالان ، نفوذاجانب از حد گذشته است چیزیکه دارد مضاطرات خارجه ، عدم امنیت داخله ، کثرت پریشانی ملک و ملت بسی اتفاقی اعیان دولت (۲) و حضرت همه اینها از عدم کفایت و شومی و نالایقی ناصر الملک ابوالقاسم خان همدانی که تا فردا نیابت سلطنت را ملوث دارد شده است . خداوند لعنتش کند انشاء الله تعالی .

۱۳۳

۲۰ رجب ۱۳۳۳

(۳) امشب که شب پنجشنبه بیستم رجب المرجب سنه ۱۳۳۳ ، چون چهار پنج روز است مبتلا به نقرس شدم می نویسم ، بحمد الله امشب بهترم از وضع انقلاب زمانه که از این فسانه و افسون هزار دارد یاد ، جنک اروپا که در تواریخ همه خواهند دانست پنج شش روز است دولت ایتالیا هم داخل جنک شد گویا دول متفق که انگلیس و روس و فرانسه باشند حالا هم از حدسیات و نظریات عقلا غالب شوند . امروز هم که روز نامه بوبلیک نیوز رویتر بوده است که هم روسها و هم در مغرب انگلیس فرانسه پیشرفت کرده اند دوات ایتالیا هم پیش میرود (۴) در خاک اطیش اگر چه فتح و ظفر در برده غیب مستقر است ، غنمانی ها کارشان خیلی بد است «وان» و سمت ساوجبلاغ و ارومی راهم قشون روس گرفته است ، درد اردادان و بوسفر هم قشون متفق و کشتی های دول فتوحات کرده اند کار اسلامبول خوب نیست . حالت ایران خراب بوسیده «که اندر که» بابت این وزرای حالیه که رئیس شان باز عین الدوله ملک خراب کن خائن بدبخت شده است ، قشون زیاد هم مجددا وارد قزوین ، آذربایجان که زیاده از حد .

۱۳۴

۲۰ رجب ۱۳۳۳

(۵) امشب که بیستم رجب المرجب سنه ۱۳۳۳ محض بیکاری تر بلاو (ترپلو) خورده میخواهم بخوابم می نویسم بحمد الله درد پایم بهتر است نقرس روبه بهبودی است امسال سنه ۱۳۳۳ از عمر من که در سنه ۱۲۶۴ در پنجشنبه نهم ربیع الاول متولد شده بودم تخمیناً شصت و



نه سال است که میگذرد از اول طفولیت که پدرم در طهران در رکاب شاه بود بنده در ولایت، واه لدام بسیار زن عاقله کامله با غیرتی بود، آن زمانها فرنگی مآبی ها هم نبوده است. حتی چای و قند روسی متداول نبوده لباس ها هم همان پارچه های البیجه و خاصه های ابریشمی ولایتی یا قدک اصفهانی (۱) مادر من به لئله من میگفت بیشتر درسهاها يك قبا بیوشم و به کلیجه عادت نکنم. سرداری هم اسمش نبود بعد متداول شد، برای من هم پدرم از طهران فرستاد، غذاهای ماهم بیشتر سبزی آلات چلا و (چلو) ماهی های خوب تازه بود، گوشت هم کمتر استعمال میشد. بعد از سن ده سالگی که سرهنك شدم بیشتر بسفرها بودم سواری زیاد همیشه روی کوهها برای شکار یا کار، پدرم خیلی گوشتهای مختلف میخورد و ماهم بعدها عادی شدیم. من در سن سی و پنج سالگی مبتلا بنقرس شدم و هر سالی چهار الی پنج مرتبه خیلی بشدت و صعب و سخت (۲) اما بنیه ام خیلی قوی بود پرهیز هم هر چه حکما میگفتند نمی کردم درد بی پیرنقرس را به پرهیز ترجیح میدادم تا در سنه ۱۳۰۳ مبتلا به ذوسنطار یا شدم. بیست ماه کشید چندین مرتبه مردم و زننده شدم پس از آن باز حالم بهتر شد در سنه ۱۳۱۱ در ییلاق میافرودم خودم چشمه آبی پیدا کردم و تفصیل آنرا نوشته ام از آن آب خوردم آنسال نقرس نیامد فهمیدم از آن آبست اگر چه هر صبح چهار پنج مثقال خاکشیر هم میخوردم، آب «شلف» را بیاريس فرستادم تجزیه کردند معلوم شد برای بیشتر امراض خوبست (۳) چنانچه من تجربه کردم خاصه برای نقرس بهرحال مداومت کردم حالا هر سه الی چهار سال که ناپرهیزی بنمایم حمله می آورد بحمد الله بنیه ام خوبست. هر گت زیاد میکنم هر صبح يك ورزش مختصر میکنم سواری و حرکت خوبست قوای من در کمال اعتدال است مثل سن پنجاه سالگی هستم در همه امور متقصتی ندارم حفظ الصحه در خواب و خوراك حرکت بسیار خوب، صبح میفرماید: «طعام آنکه خورد اشتها غالب باشد، سخن آنکه گوید ضرورتی پیدا شود، سر آنکه نهد خواب غلبه کرده بسا شد، شهوت آنکه راند که شوق با تنها رسیده باشد. » يك ضیق مجرایی دارم بمن اذیت کرد اگر کسی در جوانی از شهوات پرهیز کند مبتلا بسوزنك نشود فی العقیقه يك نعمت و رحمت الهی است ما که مبتلاها شدیم اما بحمد الله سفلیس نگرفتیم حالا که معمولی آفات و فور است. در صد نفر تهران هفتاد و پنج مبتلا هستند. مشروبات الکلی کم میخوردم، شراب زیاد می خوردم اسباب زحمت و اذیت است، ام الخبائث است، باید از این معصیت پرهیز کرد، همه معاصی ضرر مالی و جانی است و عقوبات الهی است (۴) حالا هم خیلی بنیه ام بر جا و همه جور کار جوانی از من بر می آید ولی لله الحمد موفق به پرهیز از آنها هستم در زمان وصالش، اگر چه صیفه جاری میکردم او هم سواد داشت قبولی میگفت بسیار هم مایل بوصول او بودم باز در ماه یا سه هفته یگدغه یکشب او را میدیدم در خانه مادرش بود مادرش هم مایل او بود شاید عقیقه هم نبود ولی به من دخلی نداشت. من همان یکساعت که با او بودم متمتع میشدم و بولی میدادم گذرانی میکردند، دیگر حالانی- دانم کارش (۵) چه شد چندان خوشکل نبود بدگل هم نیست جوان هم بود بسن هفده و هیجده،

ساز هم میزد ضرب هم میگرفت تصنیف هم میخواند کمالات وصحبت و خط خوب داشت، تربیت شده بود تازه از مدرسه خارج شد که خواهرش خیلی معروفه بود او را بنا تقدیم، بعد هم یقین لوطی خور، ولی حالا در شهر طهران زیاد و همه مبتلای کوفت هستند شاید این هم کوفتی شده باشد. مقصود بحمد الله قوای من (۱) برجاست ولی اگر در این سن خود را حفظ هر سالی ده سال بر عمرش اضافه میشود. خاصه اگر خدا نخواست بی رغبتی هم باشد، به رغبت بود خون خود ریختن، خوردن شیرو کره و تخم مرغ در صبح ها پس از ورزش بسیار نافع است، خواب بموقع، من حالا شب و روز هشت ساعت میخوابم اگر یک روز کم شود روزهای دیگر جبران میشود طبیعت اینقسم اقتضا دارد، کتاب هم خیلی میخوانم تاریخ هم زیاد میدانم. قدری فرانسه روسی و عربی میدانم فارسی و ترکی را خوب حرف میزنم (۲) حساب و جغرافی بلدم علم نظام سابقه را خوب میدانم. دعوا های ترکمانی و داخلی زیاد نموده ام هرگز نترسیدم و قدم عقب نگذاشتم در دعوا به پشت سر نگاه نکردم، ولی قبل از واقعه جنگ خیلی احتیاط میکردم، اما وقتی که داخل میشدم دیگر پرهیز نمیکردم تا الحال همه جا فاتح بودم میل آب و آبادی خیلی داشتم و دارم، باغات املاک قنوت دهات زیاد بقوه خودم و رسیدگی (۳) و دستور العمل، عمارات و قصر ها زیاد ساختم بهر حال یقین است بعد از من هم می آیند می نویسند بغل و امساك نداشتم بیشتر مایل بودم خیر من بخدمت برسد یا اخاذی از مردم نمایم به اسب و تفنگ و انگشت فیروزه خوب مایل بودم، زینت بخود راه نیدادم خاصه ایام جوانی ولی لباسم باك و تمیز بود. اوایل عمر الی سنه ۱۳۰۳ که بناخوشی و دستنطاریا مبتلا شدم بیشتر به آب سرد میرفتم و شست و شو میکردم بلکه منفعت هم داشت، شب خیلی گذشت خسته شدم دیگر نمیتوانم بنویسم.

۱۲۵

۲۱ رمضان ۱۳۳۳

(۴) امشب که شب دوشنبه ۲۱ رمضان المبارک ۱۳۳۳ در ساعت ۳ از شب رفته به اندرون بالاخانه زرگنده آمدم پس از ادای نیاز و قدری تلاوت قرآن این چند کلمه را می نویسم بحمد الله سلامتم از اوضاع روزگار جنگ اروپا خاصه در اطراف شهر ورشو میانه روس و آلمان و اطیش که روزنامه رویتز امروز هم بوده است خیلی سختی است. اگر روسها این حمله را دفع کنند خیلی است والا ورشورا می گیرند و لهستان روس رفته است. حال ایران هم بسیار بد و خراب قشون هشانی، رموف بیک باز در حوالی کرند مشغول غارت است (۵) آذربایجان سرحدات آن و شهر تبریز قشون روس و سرحدات خراب ویران در فارس و بنادر همه جا مفتوح، گیلان و دارالرز و قزوین قشون روس، در عربستان بنادر قشون انگلیس. عربستان که یکسره از دست رفته، در صفحات قائمات خراسان و سیستان از دو جانب

۱ - صفحه ۲۸۹

۲ - صفحه ۲۹۰

۳ - صفحه ۲۹۱

۴ - صفحه ۱۷۲

۵ - صفحه ۱۷۳

انگلیس مشغول و روس منحوس قشون وارد کرده، بدروغ اینکه آلمانها آنها را عساکری فراهم کرده‌اند. عین الدوله علیه ماعلیه پنجاه روز کابینه‌ای فراهم کرد و کلای مجلس بنای استیضاح گذارده استعنا نمود و کنار رفته است (۱) اگر چه کنار جوئی او از کار اسباب امیدواری است ولیکن این دفعه در مجلس بسیار و کلای بدجمع شده‌اند خیلی اشخاص جاهل خود خواه نادان با بعضی ملانهای طماع که برای يك دستمال به اصطلاح يك قیصریه آتش میزنند، و احزاب مختلفه‌ای شدند به اسم اعتدال و دمکرات و بیطرف، روس و انگلیس هم رنجش فوق‌العاده از اعمال این و کلاه وزراء دارند، آلمان و روس هم سفرای شان از ایران رنجیده خاطر و متصل مشغول تحریکات برضد آن دولت بلکه دولت ایران، دولت ایران هم هیچ چیزی در بساط ندارد (۲) جز تحریرات مزخرف مطبوعات و تقریرات مغرب و مهمل و کلای مجلس در همه نقاط ایران آشوب و چاپاچاپ است، اوضاع غریبی است بنظر چنان می آید که آخر کار همه ماها باشد که باید این دولت و زندگی همه را و راع کرد. امیدی جز فضل‌خداوند و باطن شریعت و لطف الهی اظهار نیست آنهم بقدری این مردم ما بدکار و معصیت‌کار شده‌اند که نمودار بالا من شرافت‌نا، باری شب از نیمه گذشت آنکه در خواب تش‌چشم من و پروین است (۳) بر زبان ناطقه باید قفل بر بست پس سخن کوتاه باید و السلام، بعد از ما باز ماندگان بخوانند که با آنهم زحمات بچه گرفتاری افتاده‌ایم که حالا کسی هم نیست از ما سؤال کند که چه باید کرد؟ زنده‌اید یا مرده؟ چنانچه خودمان اقدام کنیم بقدری از داخل و خارج موانع و محظورات آماده‌است که خسران دنیا و آخرت است پس گویا خداوند این قسم بدبختی به این ملک و ملت و سلطنت داده است، پادشاه هم جوان و جاهل و از کار خود را بی‌کار میدارد.

محمودلی

۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۳

۱۲۶

(۴) بتاريخ دهم شهر ذی‌قعدة الحرام سنه ۱۳۳۳ می‌نویسم که الی امروز که يك ماه تمام است که مرا بزور ورو و خواهش و فرمایش اعلیحضرت داخل کابینه وزراء که رئیس میرزا حسن مستوفی الممالك است نموده‌اند و این جناب از زمان تاجگذاری اعلیحضرت احد شاه الی الان سه دفعه است رئیس الوزراء شده‌اند و بسیار مهمل هستند و مطلوب و منظور شاه و حزب دمکراتها اگر چه نایره جنك اروپا هنوز مشتمل است و ما هم باسم بی طرفی باقی هستیم لیکن بسیار بیطرفی مغذول و منکوب، حالا چندی است که بندر بوشهر را انگلیسها متصرف هستند کرمانشاه راهم آلمانها اشغال کرده و حالیه متصرف هستند قشون روس هم در صفعات شمال و یکمده قوا هم مجدداً بقزوین آورده‌اند و ما می‌گوییم بی طرف هستیم. بنا بود بر حسب وعده‌ای که بمن دادند بنشینیم و کارها را تا يك درجه اصلاح کنیم ولیکن بدبختانه بطوری (۵) مشغول لغویات شده‌ایم که بهیچوجه کاری در این ماه

نکرده و همه اش به بطالت گذشت ، صفحات جنوبی ما شورش کرده با انگلیسها در زدو خورد، موقی بود برای تسویه و تصفیه بعضی کارها . آن را هم وزیر بی نظیر ما وزارت خارجه نشسته با وزیر مختار انگلیسها دو نفری بعضی حرفها زده اند که آن صرفه راهم از دست بردند و تقوت کردند در میان این کار و کارهای دیگر و گول خوردند بهر حال امروز سه شنبه دهم به هیئت وزراء نرفتم و در منزل توقف مشغول تحریرات شدم، اندکی از بسیار پریشانی امور است اینها هم از ششامت اعمال ناصر الملك است. محمدولی  
مجلس ملی برقرار است و چند نفر امثال بچه های نورس و کلا دارد نشسته اند  
بیهوده سخن میرانند.

۱۳۷

۱۱ محرم ۱۳۳۴

(۱) بتاريخ هشتم محرم ۱۳۳۴ ، یکمرتبه صبح از خواب برخاسته نماز خواندم دیدم تلفن نمود مستوفی الممالك که زود بیایید در بخانه و حالیکه من استعفا نموده بودم سه تلفن کرد در این بین تلفن ارباب بهمن پاری کرد اردوئی از روسها حرکت بکرج کردند لابد رفتیم در خانه دیدم اوضاع غریبی است شاه لباس سفر در بر کرده ملازمینش هم مستوفی المالك رئیس الوزراء و وزرای دیگر حاضر ، کالسه ، درشکه حاضر ، که فرار کند بستم قم بخیا اینک قشون روس وارد تهران میشود . من بشاه ملامت کردم شما چرا فرار میکنید؟ این قشون دوهزار نفر و این شهر ششصد هزار نفرو آنکهی این کار روس ها از عدم رضایت ازدولت است هرچه کردم در آخر گفتم اجازه بدهید من میروم (۲) سفارت روس انگلیس به بینم سبب این حرکت چه دلیلی است ، اجازه دادند رفتم خیلی مذاکره آخر بدو پیچید جزئی آنها را راضی کردم که قشونشان در کرج بماند . با اولیای امور بعضی مذاکره و آنها را اطمینان بدهند آخر حرفشان این بود که دولت و اولیای آن بطرف دشمن های ما هستند و ما می ترسیم و این عده را برای حفظ خودمان می آوریم بهر حال بعد از قول صحیح آمدم خدمت شاه . باری آنروز تا عصر بیک زحمت زیاد راضی شد حرکت نکنند . تا امروز که یازدهم فی الحقیقه اگر گرفته بود این شهر گرسنه مردم بیصاحب و آمدن قشون اجنبی چه میشد؟! و حالا از سلطنت خلع میشد (۳) و دیگر چاره نبود بهر حال الحمدلله موفق شدیم فرار هم نکردیم . بعضی مقصدین خیلی میل داشتند شاه را فرار بدهند . اگر پدرش را از تاج تخت معروم کردیم بحمدالله این یکی را دومرتبه استقرار دادیم و این خدمت را فی الحقیقه به این شهر و این ایران نمودیم .

بتاریخ یازدهم شهر محرم سنه ۱۳۳۴

محمدولی

۱۳۸

۱۸ محرم ۱۳۳۴

(۴) بتاريخ شب شنبه ۱۸ شهر محرم ۱۳۳۴ است مینویسم که حالا سه ماه است

این کابینه حالیه وزیر جنگ به زور کی هستیم فی الحقیقه این کابینه مستوفی الممالک بزور حزب دمکرات رئیس الوزراء و این آدم بی کفایت بطوری ایران را خراب و تقوت کرد. الان قریب سی هزار قشون روس در قزوین و بسمت همدان و از انزلی است الی طهران آمده اند تمام صفحات شیراز اصفهان کرمانشاه همدان عراق و غیره همه یاغی و یک اوضاع غریب . دولت نه اسلحه دارد ، نه پول یک عده قشون ژاندارم که داریم بهیچوجه اطاعت از دولت ندارند این آقای بی کفایت تا بحال وزارت داخله را داشته است (۱) ژاندارم هم جزو وزارت داخله، حالیه بقدر هفت هزار ژاندارم در شیراز الی همدان همگی خود سر و ابدا اعتنا بدولت ندارند همه اسلحه ذخیره مونیسیون دولت نزد آنهاست برده اند ، اسم وزارت جنگ مانده لیکن قشون را مستهلك کرده بودند ابدا نه اسلحه داریم نه قشون . شاه با وجودیکه آنهمه من نکذاشتم حرکت کند امروز بشیران رفته بودم حالا که مراجعت کردم معلوم شد در این موقع شاه بفرح آباد رفته است ، برای گردش شکار دیگر خدا نکند که از آنجا بیک سستی برود که تمام تاج و تخت ایران بفتا خواهد رفت . الان زیر کرسی در بالاخانه (۲) اندرون این یادگار امینویسم در این سه ماه هرچه سعی و تلاش کردم این مستوفی الممالک نادان نخواست که کاری برای ملک و ملت بنمائیم به اصرار وقت گذراند اگرچه وزراء هم بعضی بی مصرف و بدخواهند ولی بیشتر تقصیر خود این جوان بی تجربه بی عقل (۳) بوده است فی الحقیقه از این مردم ندان ایرانست و جنس مغرض بدکار طهران و وکلای لوطی مجلس که حالا هر یک بیک قسمی اداره شده اند و ماها را در بلا و باین روز سیاه نشانده اند

محمد ولی

۳۰ محرم ۱۳۳۴

۱۲۹

(۴) امروز که چهارشنبه سی محرم سنه ۱۳۳۴ دو ساعت بعد از ظهر خبر جنگ راه همدان از ژاندارم و مجاهدین با قشون روسی که در آنجاها تخمینا شش هزار نفر میشوند سر گرفته . جنرال براتف روسی حکم کرد تلگراف خانه قزوین را سانسور گذاشته که امروز خبر رسید ، من مینویسم که حالا نزدیک پانزده روز است مستوفی الممالک بنای بعضی حرف ها را گذاشت که باید آلیانس و اتحاد باروس و انگلیس کرد و یکطرف شد زیرا که نمیتوانیم بی طرفی را اختیار کنیم (۵) از بنده پرسید در حضور وزراء بنده اعتراض کردم که شما الان سه ماه و نیم است آمدیم نشستیم هرچه گفتم که تصمیم رای باید داد ، همه را با مرار وقت گذراندی حالا که تمام ایران برضد انگلیس و روس شدند می آئی این حرف را میزنی میخوای کاسه کوزه سرما خراب کنی ، مکر ایران منحصر بما پنج شش نفر است ، مجلس را فرار دادی و برهم زدی . شاه را که آنقسم نموده ای فرح آباد رفت حالا ماها چه باید بکنیم؟ من بحرف شما همراه نیستم و بقول شما معتقد ، اگر راست میگوئی ، مجلس را حاضر ، یک مجلس عالی هم تشکیل ، (۶) آنوقت هرچه رای دادند ما هم همراه میشویم . یا همراهی و

رای شاه هرچه بفرماید من حاضریم . باقی مختارید ، وزرای دیگرهم تصدیق کردند معلوم شد وزیر خارجه و این آقای علیه ماعلیه عقیده دیگری دارند بهرحال مواد آنچه را که باید از این دودولت خواست نوشتیم هرکس هرچه میدانست . این پانزده روز به این لیت و لعل و شارلاتانی گذشت امروز گفت که مردم باعقیده من همراه نیستند به اوهم گفتم که روز اول نمی بایست حرف باین بزرگی بزنی آخرتوچه (۱) کفایت کروفر داری چرا در این چند مدت که صرفه ازدست نرفته بودنگذاشتی خدمت وکاری انجام بدهیم دراین اثناء خبررسید که جنک راه همدان شروع تلکرافخانه قزوین ضبط روس ها ، گفتم ای آقای بی استعفاق دیدی آخرخانه ایران را خراب و مردم را بدنام و همه ما را بلعن ابد گرفتار ، خداوند لعنت کند انشاء الله ، باری امشب که پنجشنبه زیر کرسی در عمارت اندرون نوشتم در صورتی که همه چیز من مهیاست لیکن مثل آدمهای ناخوش و مریض ، میل بشام و غذا و مشروب هم ندارم .

محمد ولی

(۲) این همه زحمت و مرارت ازدست این مردم نادان میکشم این جور اشخاص لا ابالی ————— با قلندر نشسته را پردادند ورئیس کردند این طور بدولت و ملت تقوت فرمودند برایش همه اهالی ایران ، که بصورت خودشان بینداز محبوب القلوب هم هستند چون مال و عصمت خود را بیاد دادند ، چه غم دارد از آبروی کسی ، ای بی غیرت فرزندان اهالی ایران بکشند و بچشند تا چشیشان کور شود قدر زحمت و خدمت احدی را هم ندانستند .

۱۳۳۴ صفر

۱۳۰

(۳) بتاريخ سه شنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۳۴ مینویسم در ۲۷ شعبان سنه ۱۳۳۲ که تاجگذاری شد و اعلیحضرت سلطان احمد شاه جلوس و زمام اختیار در دست ، ناصرالملک در ۱۶ رمضان سنه ۱۳۳۲ بسنت فرنک راهی ، اعلیحضرت میرزا حسن متوفی الممالك را رئیس الوزراء نمود این گوساله مادر حسن بنای رتق و تق را گذاشت فی الحقیقه بنای تقوت را بدستور العمل (۴) ناصر الملك باین مملکت بدبخت ستم دیده گذاشت ، با وجودیکه ایران اعلان بیطرفی داد مجلس شورای ملی هم ذرغره شوال ۱۳۳۲ برقرار شد ولیکن بقدری بدکاری پیش گرفتند تا کنون هفده ماه از عمر جنک میکشند ایران بدبخت روز بروز خراب تر و بدتر و چرکین و کثیف تر کردند تا حالا که قشون روس آمده است همدان را گرفته است و يك دسته الی کرج طهران و حالیه در يك امام خوايیده متوقف و یکدسته هم در ساوه و زرند هستند . دیشب يك جمعی از قشون روس وارد منظر به قم شده اند فی الحقیقه حالیه در صفحات (۵) جنوب شورش عظیمی برپاست و ملوک الطوائفی است واحدی در اطاعت دولت ایران نیست ، این مستوفی الممالك که برای کاغذ نویسی درب مسجد شاه خوب بود محبوب چهار

نفر الواط ییدین شده و این ملک و مملکت را باین روز سیاه نشانیده ، شاه جوان بی تجربه را هم گول زده گاهی میخواست فرار کند و من نگذاشتم ، بدبختی بنده حالا تخمیناً بقدر چهار ماه است که مرا هم داخل کابینه ، آنچه گفتم نشیندند و آنچه خواستم نگذاشتند من هم فی الحقیقه تماشاچی روی میز آقا یسان شدم تا حالا کار تا اینجا کشیده است که قشون اجنبی همه جا را احاطه و همه اختیار ازدست رفته .

۱۳۱

دوشنبه ۱۸ صفر ۱۳۳۴

(۱) روز شنبه ۱۶ ماه صفرالخیبر ۱۳۳۴ فرمانفرما آمد منزل بنده بزور و عنف مرا و علاء السلطنه پیرمرد را با سردار منصور باتفاق رفتیم بیش شاه در فرح آباد معرفی کرد و علیقلی خان مشاور الملك را وزیر امور خارجه من و وزیر جنگ علاء السلطنه وزیر عدلیه ، فی الحقیقه کار بسیار خیانت بملت دولت که فرمانفرما رئیس الوزرا شد بنده بنا به تهدیدات سفارت روس که او را دولت یعنی سفارت انگلیس مجبور کرد قبول و داخل این امر شدم انشاء الله همین چند روزه کناره میگیرم والان ناچارم امروز گذشته دوشنبه هم بود (۲) بدر بخانه رفتم بنا حضور این وزرا ، به فرمانفرما گفتم حالا که این دو سفارت باعث ریاست وزرائی شما شدند باید اصول امور را درست از آنها بخواهیم چنانچه بخواهند سرهم بندی بکنند بنده از این کابینه منفصل میشویم خود بدانید والا همه این سرهم بندیها و شارلاتانها زیر چنین خیانتی فیروم بملت خودم ، که شما بحرف و زور این دو دولت رئیس الوزرا بشوید و کار ایران باز بهمین حال منوال باقی بماند ، محض اینکه شما نمی خواهید به این دو دولت بفرومائید که من زیر بار چنین کاری رفته ام مردم بمن عداوت می کنند و بعد بخواهید خودتان را عزیز پیش (۳) این دو دولت بکنید که مهلت اختیار کنید چهار پارچه ملک شما محفوظ بماند . بهر حال این قسم من نخواهم باقی ماند و بهمه کس هم خواهم گفت ، بهر حال امشب که شب سه شنبه است این یادداشت ها را نمودم تا به بینم خداوند عالم چه می خواهد ، خودم میتوانم خدمت باین ملک و ملت بنمایم ؟

محمودولی

فی الحقیقه کابینه مستوفی الممالك شارلاتان بسیار بدکاری کرده اند و خیلی گناه کاری ، ایران را به باد داد این دو نفر ملمون محتشم السلطنه و ثوق الدوله هم با آنها هم دست شدند .

۱۳۲

۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴

(۴) بتاریخ شب دوشنبه ۱۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۴ در این ماه ربیع الاول که

شب نهم آن شب تولد من است که در سنه ۱۲۶۴ که جاسوس نامرالدین شاه بود متولد شدم الحال که هفتاد سال که مرحله زندگانی را طی کرده ام و شکر نعمت الهی میکنم و میگویم الحمد لله علی السلامه بحمد الله که قوای بنده هم بر بدن نیست زیاد از پیرهای کثیف نیستم حالا هم در سواری میتوانم در روی اسب قیقاچ و تاخت تفنگ بیندازم و خوب بزنم و کمتر تیرم خطا شود. اگر زن جوانی بگیرم احتمال دارد که اولاد بشود ولیکن اسباب زحمت و مرارت و خیالات فاسد است بقدر اندازه هستند المال والبنون فتنه الی آخر. بهر حال دیروز تلگراف رویتر خبر داد (۱) قلعه ارزنة الروم را روسها گرفتند هشتاد هزار در آنجا قتل کردند ولیکن سی هزار از سربازهای آنها هم تلف و مقتول شد در این سرما خیلی کار شد. در آن نقطه سرما چهل درجه زیر صفر است. الان از قرار اخبار خودشان جنگ اروپا برقرار است در ایران هم قشون روس بر وجود نهانند ملایر را گرفتند، سلطان آباد عراق و غیره را هم دارند، الان در کنکاور با قدری عساکر و ایلات ما در جنگ هستند. قصبه کنکاور را هم قشون طرفین با خاک یکسان کردند. رئیس کابینه و ریاست وزراء با فرمانفرما عبدالحسین میرزاست (۲) که شخصی .... و .... و ..... در ایشان جمع است با این حال و حالت باز مشغول رئیس الوزرائی است هر چند سعی مینمایم از بدتر میشود فی الحقیقه حکم و حکومت باروس، وانگلیس را هم روسها راه می برند، ده روز است که سفیر کبیر دولت عثمانی را که در طهران مامور و مهمان دولت و امنیت داشت در دولت ایران، عساکر روس اسیر کرده به روسیه بردند، عساکر روس که حالیه در نقاط ایران هستند و متصرف با عموم بطور سلوک و خوبی راه میروند، همه گی راضی هستند بر عکس از مجاهدین ایرانی که در هر نقطه هستند بغارت و چپاول و فسق و فجور مشغول (۳) و اعتنا به هیچ چیزی نمیکند از منکر و مسکر باک ندارند، ناموس زهد و پرده عشاق می درند، بهر حال شاه ما احمد شاه هم مدتی است از شهر بفرج آباد جوار دوشان تپه رفته است با حرمخانه و قلیل آدمی در آنجا در کنج زاویه نشسته صم و بکم، شیراز کرمان اصفهان و غیره باغی طاغی یعنی ولایات که قشون روس نرفته است باغی هستند و خود سری دارند بنده را هم اسم دروغی سپهسالار اعظمی داده اند در طهران قشون که منحل بود لیکن سه ماه تا بحال زحمت کشیدم بهر هزار مرارت سیصد قبضه تفنگ از چندین اقسام جمع کردم بهر حال يك رژیمان که حالیه (۴) هزار و چهارصد نفر میشوند حاضر که پریروز شنبه در میدان مشق اسباب تعجب همگی شد چون مدتی است که از هرزگی های مجلس و دموکرات و بدکارهای مردم نظام و فوه عسکریه دولت از میان رفته بود دیگر اسمی هم نبود از این قلیل قوه اسباب تعجب بلکه خوشوقتی عموم شد و بدبختی و حسد فرمانفرما رئیس الوزراء، بلکه میبایستی مایه خوشوقتی او شده باشد. اینست حال این مردم بدبخت نادان، این پادشاه ما هم بهیچوجه دماغی ندارد و در بند نیست علت را هم نمیدانم از چه راه است جز عدم اقبال و بخت ایران تصویری نمیشود کرد در حالیکه



کلیه مردم با این شاه جوان (۱) موافق و همراه و دولت خواهند ، ایران در شرف اتمام و انجام است و زوال و انحطاط، این هم بدبختی من که باید اینهمه روزگار بگذرانم و این روزها را هم برای این ملک و ملت به بینم و حرف زدن هم نتوانم خداوند عالم است جز غیر ملک و ملت و وطن آرزویی نداشتم چکنم با این بخت گمراه بهر حال در زیر کرسی نشسته ، شب هم ازینبه گذشته یکم و تنها از غصه و ملال نیدانم چه مینویسم ، آنکه در خواب نشد چون من و پروین است . محمد ولی

۶ جمادی الثانی ۱۳۳۴

۱۳۳

(۲) بتاريخ ششم شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴ بحمدالله خبر های خوب رسید کرمان را سردار نصرت و اهالی از لوث وجود الیاسها یاغی پاک کردند همگی را کشتند گرفتند خوب شد دیگر مانمی نیست . سردار نصرت را که فراراً برفسنجان فرستاده بودند حکم کردیم برود همین قسم دیروز پنجم شهر جمادی الثانی خبر رسید که در شیراز و آباده سوارهای قوام الملك و قشقای پس از اینکه تلکرافات من بصولت الدوله رسید چه در شهر و چه در اطراف همه یاغی طاغی اشرار همگی را قلع نمودند فی الحقیقه همه مردم بواسطه تفضلات الهی و اقبال من میداند حالا چهل روز است که رئیس الوزرا شدم بحمدالله کارها (۳) و ترتیبات مملکت رو به نظام و انتظام است . لرستان بر وجه در نهایت خوبی و آرامی است همچنین عراق ملایر تو بزرگان حاله جائیکه انقلاب باشد نداریم .

شکر خدا را که موفق شدم بخیر زانعام و فضل خود نه معطل گذاشتم دیگر سببی برای این قسم پیش آمدها جز الطاف اله و ائمه هدا نبود و نیست ، از بخت شکر دارم و از روزگار هم ، سلطان احمد شاه خیلی تنبلی میکند و نزدیک کارها نمی آید و الا مجاری امور خوب پیشرفت میکرد .

محمد ولی

۱۱ جمادی الثانی ۱۳۳۴

۱۳۴

(۴) سه شنبه ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴ وعده های زیاد روس و انگلیس به من داده بودند برای جرایب کثیر پروژه و موراتریم و همراهی بقدریک خردل هم همراهی نکردند بوعده های امروز فردا میگردانند و بنمودن تلکراف به بطرز بورغ و لندن و نیامدن جواب ، اصل مقصودشان استیلای بر آسیاست و عدم پیشرفت امور یعنی این وزیرای مختار و الا من که با آنها هم قسم همراه بودم باصرار آنها ریاست وزرایی قبول و داخل کار شدم و حالا قضیه برعکس است باز هم می بینیم دچار (۵)

مضاطره و اشکالاتشان می‌شویم سایر سفارتخانه (۱) هاهم که کاری از آنها برنی آید منحصر به این دو سفارت است. سه شنبه ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۴  
هرگز انگلیس گمان نداشت کار کرمان و شیراز به این خوبی تسویه شود حالا که شد و به خر خود سوار شد ابدأ بروی بزرگوار خود نی آورد.

۱۶ جمادی الثانی ۱۳۳۴

۱۳۵

(۲) بتاريخ شب سه شنبه ۱۶ که شب هیداست سنه ۱۳۳۴ که من هم رئیس الوزراء هستم این تقال را برای خود نمودم. رحمت الله علیه  
محمد ولی

غزل قال مطلعش اینست:

(خوش خبر باش ای نسیم شمال که بما میرسد شمیم وصال)  
(یادداشت‌های مورخ ۲۴ محرم ۱۳۳۲ و ۱۸ محرم ۱۳۳۹ رجوع شود)

۲ رمضان ۱۳۳۴

۱۳۶

(۳) امشب که دوم رمضان سنه ۱۳۳۴ این صفحه را دیدم بحمدالله حالا رئیس الوزراء و مختار کل هستم در چند ورق قبل تفصیل را نوشتم و بعضی وقایع خود را هم در این کتاب و کتابهای دیگر نوشتم  
(یادداشت ۱۰ رمضان ۱۳۳۶ مراجعه شود)

۲ رمضان ۱۳۳۴

۱۳۷

(۴) امشب که شب دوشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۳۴ چون جلسه وزراء داشتم در منزل خودم زرگنده وزراء ساعت چهار رفتند و من آمدم اندرون می‌خواهم بخوابم این کتاب را مطالعه و آن صفحه را دیدم (۵) مینویسم که من در ۲۲ شهر جمادی الاول سنه ۱۳۳۴ بعد از عزل مستوفی که فرمانفرما رئیس الوزراء شد، پنجاه و چهار روز رئیس الوزراء شد، و من در بیست و دوم جمادی الاول رئیس الوزراء شدم که الحال سه مساء و ده روز میشود بحمدالله همه ولایات را منظم حالا همه جا آسوده هستند بی نظمی نداریم (۶) پولهای عقب افتاده مردم را دادیم مالیات امسال را میگیریم حالیه قشون روس

۱- در اصل اشتباه «وزارتخانه‌ها» نوشته شده است.

۲- کنار صفحه ۲۲۰ (با مرکب بنفش)

۳- صفحه ۳۶۰

۴- صفحه ۳۴۳

۵- اشاره یادداشت شماره ۱۲۵ مورخ ۳ محرم ۱۳۳۴ است

۶- صفحه ۳۴۴

که سابقا آمدند در سرحد عراق عرب با عثمانیها دعوا میکنند و مشغول هستند چیزیکه ماحالا نداریم يك اسلحه دولت است که از سابق همه را تفریط کرده به باد فنا دادند ، چیزی برای ما باقی نگذاشتند . با دولت روس وانگلیس موافقت داریم حالیه که بعمدالله کارها خوب پیش می رود لیکن شاه قدری جوان و بعضی مالیخولیا در خاطرش خطور میکند . من زیاد نصیحت میکنم لیکن نصیحت ما را نمی پذیرد يك رائی دارد نی دانم چه جهل دارد (۱) گاهی از میکروب می ترسد وقتی میگوید دشمن دارم . کار نمیکند زرنگ است ولی تنبل است و این عادت ها از سرش رفع نمیشود . خداوند انشاء الله توفیق بدهد که در فکر ملک و سلطنت باشد از ما که حالا گذشته است بغودش و مملکت رحم کند ، چنانچه این حالات باشد ایران کارش یکسره میشود حالا هم خارجه خیلی رنجیده داخله مایوس فی الحقیقه اگر من کناره کنم یقین کار ایران یکسره میشود و روس ها لابد میشوند با انگلیسها موافقت و کار ایران را خاتمه بدهند مثل مصر بشود — .

محمد ولی

۱۳۸

۴ شوال ۱۳۳۴

(۲) امشب که شب جمعه ۴ شوال المکرم سنه ۱۳۳۴ در بالاخانه زرگنده شام خورده تنها نشسته تقال کردم غزل فوق آمد بنده هم رئیس الوزراء هستم همه ایران الان مرفه ، امن و آسایش دارند حتی خطه فارس امروز هم ظل السلطان را (۳) که از فرنگ آمده بود برای حکومت اصفهان بزدکاشان روانه کردیم ، امشب در منصوریه شماع السلطنه مهمان است فردا هم اقامت دارد در آنجا ، بهر حال حالا را که میرود ولی شاهزاده قدری حواسش پرت (۴) و زیاد حرف میزند تا خداوند چه بخواهد او بیست روز از من می گوید در سن بزرگتر است و امسال هفتاد سال دارد و من هم هفتاد سال او در شب اربعین ۱۲۶۴ صفرا المظفر متولد شد و من در شب نهم ربیع الاول ۱۲۶۴ (۵) من بعمدالله مشاعرم خوب است . این روزها خیلی زحمت کار میکشم و خسته میشوم اگر هم تن به این قدر زحمت نمیدادم (۶) کار ایران خیلی بد بود روس وانگلیس پرژه تازه بما دادند که برای قشون ایران در شمال و جنوب بیست و دو هزار قشون با صاحب منصب آنها بگیریم یعنی آنها تمام لوازم و پول را الی آخر جنگ بدهند کمیون مختلط که حالا منعقد است برای موراتریم ( — ) یعنی پول — سال سابقه آنرا وسعت بدهیم و آن — است که دو نفر ایران بایک نفر خزانه دار ایرانی مستخدم است ولی — است یک نفر انگلیس و یک نفر روس . تقال امشب و ابرای همین ها زدم که این شعر آمد «صبح است و ژاله میچکد از ابر بهنی» بهر حال (۷) برای آبادی و

۱- صفحه ۳۴۵ ۲- صفحه ۳۴۸

۳- صفحه ۳۴۹ ۴- در اصل «پر» نوشته شده است

۵- ارقام «۱۲۶۴» در اصل اشتباه و بهوای دست «۱۳۶۴» نوشته شده اند

۶- صفحه ۳۵۰ ۷- صفحه ۳۵۱

وامنیت وانتظام وآسایش عموم بهتر این موقع نمیشود وخوب است انشاء الله اگرچه بعضی نادان ونفهم ها برخی حرفها میزنند ولی نمیفهمند ونمی دانند غیر از این ترتیب چاره ای نیست . چون امروز ۱۲ اسد بود بشهر رفته بقدری گرم بود آتش میبارید و امشب هوای زرکنده حالی داده است و این قدر نوشتم وحالا خسته وباید انشاء الله راحت کرد بحمد الله کشور که آسایش وآرامش دارد .

غزل قال که در یادداشت اشاره شده است ملاحظه از صفحه ۴۴۷ شروع میشود اینست:  
صبح است وزاله هیچکدام از این بهمنی      برك صبح ساز وبزن جام یکمینی

۱۳۹

۱۳ شوال ۱۳۳۴

(۱) امشب که شب یکشنبه ۱۳ شهرشوال المکرم است مینویسم؛ امروز گذشته شنبه ۱۲ رفته بصاحبقرانیه در هیئت وزرا همگی جمع بودند تا نزدیک عصر بودیم شاه احضار کرد رفته پیش شاه ، تمام کمال کارها کرده، قشون روس که از همدان هم عقب کشیدند وآمدند به سلطان بلاغ وکوه آوج ، عثمانیها هم میگویند در آنجا باز بنای مصاف وجنگ با آنها دارند ، عصری رفته منزل وزیر مختار روس با اکبر میرزا صارم الدوله وزیر خارجه پس از صرف چای و غیره این طور صحبت کرد که امروز رفته پیش شاه وشاه میگوید من باین کابینه کار نمی توانم بکنم وکابینه باید عوض شود (۲) من هم از خدا خواسته ام وگفتم در بدو امر که قبول کردم باصرار شما ومرا مجبور کردید حالا بهیچوجه طالب وراغب نیستم واز خداوند عالم خورسندم حالا که شما دولتین روس وانگلیس میگوئید که ما راضی هستیم همچنین در حق مردم هم که ایران بدان خرابی وبدی را بحمد الله بخوبی وادار کردم ؛ همه جا امن وراحت منتها شما وعثماني دعوا دارید یاغالب یا مغلوب میشوید بعمل من وحسن کفایت واقدامات من مربوط نیست بهر حال حالا که شما همه قسم خاطر جمعی واطمینان را بمن داده ومیدهید انشاء الله خداوند هم بامن همراه ، این شاه فی الحقیقه (۳) ندان است در این موقع وکارش خیلی بدخواهد شد وخواهد دید شما هم که ناراضی هستید بهر حال حالا خداوند يك نوعی بنماید این جنگ بیک جای خوبی برسد عزل و نصب تقلی ندارد وبفضل خداوند عالم توکل دارم وبس وخدا حافظ کردم آدم منزل الان که دو ساعت از شب میگذرد می نویسم بحمد الله ایران شمال وجنوب وغیره همه جا امن وامان خوب است غیر اینکه از کرمانشاه الی همدان که قشون روس وانگلیس در جنگ وجدال می باشد اللهم اجعل هاقبتنا خیرا.

۱۴۰

۳ ذیقده ۱۳۳۵

(۴) امشب که شب پنجشنبه سوم شهر ذیقده ۱۳۳۵ است در چند صفحه قبل حکایت

جنگ ورشو آلمان و روس را نوشته بودم ولیکن امروزه در سفارت زرکنده روس دیدن رفته ام براتف فرمانده کل قشون روس در فرونت ایران آمده بود بدیدن او رفتم، امروز هم بطور تحقیق خبر رسید بطر کردار هم آلمان اطیش اشغال و گرفته اند فاعتیرویا اولی الابصار یعنی روس ها باین اوضاعی که پیش آوردند (۱) بدون جنگ «ریکا» را تغلیه و بآلمان اطیش دادند آنها هم بلامنازعه الی «بطرز بورغ» آمدند دولت روسها — فی الحقیقه آزادی تام تمام دولت روس گرفت از دولت بودن خلاص شد و بجهنم و اصل شد و دنیا هم از دستشان آسوده شدند حال دیگر انگلیس ها و آلمانها هستند کاش این دو امپراطوری هم برو د خلاصی کلی بشود.

۷ ذیقعدہ ۱۳۳۵

۱۴۱

(۲) بتاريخ یکشنبه هفتم ذیقعدہ ۱۳۳۵ که در ۱۷ شعبان سنہ ۱۳۵۵ برای بستن سد قزوین روی رودخانه پارچین و نارمک بقزوین رفته بودم در آستانستان منزل داشتم آدمم به زرکنده قریب دو ماه بیست روز سفرم طول کشید سه روز بود که بنای چیدن این سد بالا را گذارده ام و من برای نجات سردار کبیر آدمم خیلی مشوش بودم ولی بعد الله حالش بهتر است ولی ناخوش است. خداوند خودش او را خوب کند انشاء الله.

۳ صفر ۱۳۳۶

۱۴۲

(۳) بتاريخ دوشنبه سیم شهر صفر الغیر سنہ ۱۳۳۶ الحال چند روز است از شیران بشهر آمدم زیرا که این شهر قحطی گرانی هرج و مرج بطوری است که حد و حسابی ندارد الان گندم خرواری پنجاه و پنج تومان، برنج هفتاد تومان و جو چهل و پنج تومان است و بقسمی مردم فقیر و بیچاره که امتا اصل، کابینه ای بریاست علاء السلطنه، محتشم السلطنه . . . . . وزیر مالیه تمام غله انبار خرمین و صحرا همه را به باد دادند در پنج ماه کنار رفتند، چهار روز است عین الدوله باز هم رئیس الوزراء، آمدند مرا چسبیده اند که کار از رازاق درست کن نه در تنور نان و نه در انبار و خرمین غله و نه در کیسه پول دارند و گویا از بنده احق تری سراغ نکرده اند، الان همه ایران یاغی طاغی گرانی است و مثل امسال طهران است پنج روز است از قوس میکندرد (۴) يك قطره باران نیامده است خداوند رحم کند، قشون روس بی سروته بی نظام دیسپاین الان بقدر پنجاه هزار نفر در کردستان همدان کرمانشاه گروس زنجان قزوین حاضر ده هزار هم میگویند رشت می آیند باین گرانی و قحطی آنها هم مهمان ناخوانده برای ما شده اند خیلی هم بی نظم و نظام ابدأ بعرف رئیس و صاحب منصب نیستند و خود را آزاد میدانند. روسیه هم بطرز بورغ از روسیه خارج شد و کارش بدست آلمانهاست در مسکو گویا افراطیون پیشرفت کرده تشکیل دولت

جدید داده اند ولی (۱) آنجا هم خونریزی سختی داخل خود بخود می کنند . یغریون بیوتهم باید بهم فاعتبروا یا اولی الابصار . بهر حال کار ایران خاصه طهران خیلی بد و شلوغ و بی ترتیب است شاه هم دوروز قبل قدری آنهارفته تشکی برای کرسنگی کردند خیلی زود برخوانستند بفرج آباد رفته نشسته است مردم چه میگویند نیدانم منم میخوام برای تحویل گرفتن سد تازه ای که در قزوین بسته ام و تمام شد بعهدالله تعالی با اتومبیل بقزوین رفته مراجعت کنم انشاءالله تا خداوند چه خواهد گاهی هم خیال میکنم به تنگاین رفته (۲) با امیر اسعد و اهالی آنجاها اقدامات علیه جنگلی ها بکنم بهر حال حالا حرکت میکنم انشاءالله تاچه پیش آید خبر در پیش است ، در طریقت هرچه پیش سالک آید خیراوست . محمدولی

۱۴۳

۳ ربیع الثانی ۱۳۳۶

(۳) بتاریخ جمعه سوم ربیع الثانی سنه ۱۳۳۶ امشب که شب شنبه است چهاراز شب گذشته مینویسم بواسطه اغتشاش و اختلال وضع ایران و کابینه و حکمرانی و سلطنت ایران خودسری و فساد و غارت ، شاه پریشان و ملک و تخت و تاج پریشان بلکه باغ و سرو و کاج پریشان لست خدا برکاج باد بهر حال دیروز باز مستوفی السالک را شاه رئیس الوزراء و چند نفر از اشخاص خیلی نابلد بی مصرف وزیر شده اند باری کار دنیا الان در هم و بر هم و جنگ و جدال است مملکت روسیه بعهدالله از همه دنیا خراب تر و بدتر است انشاءالله بدتر هم خواهد شد (۴) اما حیف که ما حالا ها موقع نفع و استفاده بود بواسطه اختلاف و غرض بلکه نادانی و تقلبات اشخاص خاصه این روزنامه نویسی های ملمون و لامذهب که از انگلیس ها پول میگیرند همه ماها را از دولت و ملت بری کرده اند . شاه هم جوان بی تجربه و ابداً قدر ملک و ملت را نیدانند این مستوفی هم شخص بی مصرف و بی صدق و سرهم بند دروغی است ما هم همه را مفروض و دشمن یکدیگر و مجرم کرده اند . حالت ایران بانهایت بی غیرتی باین روز افتاده والا ما حالا میبایستی استفاده ها برده باشیم و کارهای خود را سر و صورتی (۵) داده ، الان با کمال فقر و فلاکت ذلت هرج و مرج و مفلسی و کیسه های خالی نه لشکر نه هسکر ، نه خزینه نه ذخیره نه رعیت مطیع نه علمای هوا خواه سلطنت ، باری بطوری به بیشرفی وقت میگذرانیم که خداوند نصیب هیچ دولت و ملتی نکند اسم آزادی و مشروطه را ملوث کرده ایم و تنگ همه روی زمین شده ایم اینست حال وزرای ما پادشاه مارعیت و لشکری ————— و همه یاغی طاغی دزد غارت گر هستند.

دروغبار و کدو کنند چوبهن پشت بچنگ هدو کنند چو کرکین .

(۶) از یک سالدات روسی مثل سک لش میلرزنند اما برای قتل برادران خود مثل شیر

کرسنه حمله ورمیشوند در صورتیکه در مقابل دشمن خارج بی غیرت تر از هرچنده و بی حس تر

از هر حیوان هستند از رئیس و مروتوس، يك مردم بی مصرف ولی هتاك رسوائی هم اسم خود را معارف پرور روزنامه نویس کرده مسلک دموکراتی را هم نجس کرده حامی رنجبر اسم خود را گذاشته و با گمال دناات این حرف را نجس کرده اند.

۱۴۴

۲۱ جمادی الاول ۱۳۳۶

(۱) بتاريخ ۲۱ جمادی الاول ۱۳۳۶ در بالاخانه اندرون تهران که فردا صبح خیال رفتن قزوین و خیالاتی که در سراسر دارم تقال شد  
(۲) تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد، توکلت علی الله و علی الحی الذی لا یوت خداوند فتح و نصرت دهد.

غزل متن مطلعش اینست:

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید      گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

۱۴۵

۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۶

(۳) امشب که شب چهارشنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۶ است باران هم می آید بیست روز بید داریم ولیکن بعد الله برف و باران خوب آمد تشویش زراعت نیست ولیکن گندم خرواری الی حد تومان جو هفتاد و پنج تومان برنج خرواری یکصد و بیست تومان حبوبات الی ماشاء الله (۴) ایران همه جا یاغی طافی شاه هم فرح آباد بشهر جرات ندارد بیاید. روسها همه رفتند خیلی جزئی در قزوین هستند که میروند ولی حالا انگلیس ها بجای آنها قشون می آورند چند روز است که آلمان و اطیش بزور و میل خود با روسیه صلح کردند، لیکن چه روسیه سرتاسر آشوب خراب بلشویک بازی، بهر حال بعد الله روسیه بیجهنم رفته است و دنیا از شرشان آسوده ولیکن خودشان هم بدر خود را در آوردند ترکستان و قفقازستان هم زیاده از حد (۵) منشوش آشوب و خرابی و آدم کشی است عالم سراسر خراب است. ایران هم ندانم کاری وزرا، و شاه از همه جا خراب تر، کرسنگی قعطی ما فوق، در این طهران از کرسنگی روزی سیصد نفر هم میبرند بهر حال دیگر خداوند چنین سال و اوقات را نیآورد. اوضاع تنکابن از همه جا بدتر .... با پسرهایش از دست .... فرار کرده پناه بپسرزاکوچک خان و جنگل فومن برده (۶) تمام ملک و مال و گااو گوسفند مرا بیاد فناداده چیزی باقی نگذاشته است آن برادر .... از طهران رفته .... میرزا ... خان .... و از آنجا با او بسرخاله سیصد ساله من و خودش ریخته خانواده خودش را بیاد فناداد و رسوای خاص

۱- در گوشه بالای غزل متن صفحه ۱۴۶

۲- در گوشه پایین غزل متن صفحه ۱۴۶

۴- صفحه ۱۸۸

۳- کنار صفحه ۱۸۲

۶- صفحه ۱۹۰

۵- صفحه ۱۸۹

و عام کرده خداوند انشاء الله جزا و سزای چنین اولاد بی هیرت ملعون و خبیث را بدهد انشاء الله همیشه در بدر و سرگردان و خسرا لدنیا و الاخره باشد (۱) و رسوای خاص و عام بهر جهت در این آخر عمری این طور این اولاد خدا شناس ما را رسوای عالم کردند و زیر بار ننگ بردند در صورتیکه همه چیز دنیا برایشان فراهم بود و فراهم نوده بودم اینست ماجرای آنها و خداوند جزا خواهد داد انشاء الله تعالی . انشاء الله همیشه راحت و نان سوار و آنها پیاده و رسوای خاص و عام باشند . من پیر مرد هفتاد و سه سال از عمر گذشته (۲) که این دنیا را بنیکنامی مردانگی گذراندم و این اولاد نا اهل این قسم اسباب خجالت در میان سر و همسر برای من بالا آوردند . خداوند عالم جزا میدهد زیرا که این بد بختی هائست که برای خود فراهم کردند از من گذشته گویا چندان هم صبر باقی نیست اگر انشاء الله تعالی این هوار و ز کار بهتر شود و برای خود عمری به بینم (۳) بفضل و کرم خداوندی تلافی از دشمن میکنم تا تا خواست خداوندی چه باشد همه این پیش آمدها از بدی دولت ایران و بی نظمی و خرابی دربار پادشاه و خود سری مردم . ولیکن بفضل خداوند باز کسی که اگر چهار روز عمرم باقی و در صدد نظم و تلافی بر آید با مراحم الهی با این عوالم پیری این بنده و خدا و سگ درگاه مولا خواهد بود کار ایران بسیار بسیار بد ناگوار در هم بر هم و بر ایرانیان کارزار است و کارزار هم ندارند همه گی مثل زنها نشسته شیون میکنند .

محمد ولی

۱۸ جمادی الاول ۱۳۳۷

۱۴۶

(۴) در شب جمعه ۱۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۷ برای اینکه گفته و نوشته اند علی اصغر و سردار کبیر با اشرار در جنگ کردار هستند تغال کردم این غزل آمد با شاهدش انشاء الله خیر خوب معتقد هستم مؤده میرسد انشاء الله

غزل تعل مطلعش این است

هزار جهد بکردم که یار من باشی قرار بخش دل یقار من باشی

و غزل شاهد مطلعش اینست:

• هوا خواه تو ام جانا و میدانم که میدانی که هم نادیده میدانی و هم نوشته میخوانی

• رمضان ۱۳۳۸

۱۴۷

(۵) برای آمدن احمد علی شاه که میگویند دیروز وارد بد او که از سفر فرنک مراجعت به آنجا رسید و امروز در روز نامه ها نوشته بودند (۶) یک هفته بعد اومی آید ، بلشویک

۲ - صفحه ۱۹۲

۱ - صفحه ۱۹۱

۴ - صفحه ۳۵۶

۳ - صفحه ۱۹۳

۶ - در حق صفحه ۲۳۸

۵ - متن صفحه ۲۳۷



هامم برشت رسیده‌اند، قشون انگلیس عقب نشسته است شاه‌هم باید با اتومبیل بیاید بتاريخ پنجم رمضان سنه ۱۳۳۸ تقال خواهه برایش خوب نیامده است خداوند رحم کند، میان عموم افکار پد نسبت بشاه انمکاس دارد بواسطه این قراردادهاى انگلیس ومعااهده با آنها، الحق این وزرا خیلی بدکاری کردند (۱) وشاه‌جوان بی تجربه را بطمع انداختند، هر کسی مملکت و ملت فروشی کرد سزاوارمیشود در این موقع‌های استفاده.

~~~~~

غزل تقال که از صفحه ۲۴۷ شروع میشود مطلقش اینست:

خرم آروز کرین منزل ویران بروم راحت جان طلبم وزی جانان بروم

• ذیقعدہ ۱۳۳۸

۱۴۸

(۲) امروز که روز جمعه پنجم شهر ذیقعدہ سنه ۱۳۳۸ است در بالاخانه اندرون زرکنده نشسته تنها و مطالعه میکردم این کتاب یادگار قدیم دستم آمد و صفحه قبل (۳) خط خود را مطالعه کردم وحالا لازم شد که پس از این واقعات گذشته در حاشیه بعضی کتابها نوشته‌ام بنویسم پس از اینکه روسها مضطرب و در مملکت خود بتحریر انگلیسها جنگها کردند کشتارها کردند، خانواده رومانف وامپراطوری را برانداختند بطرز یورع را پشت مک بستند چند نفر یهودی باسم روس واسلاو مثل ترسکی ولنین وچپرین پیدا شد، قاعده بالشویکی علیه ماعلیبی را وضع کردند عقیده بسیار بدی است. بدتراز مزدکی، مردم را بجان هم انداخته سه چهار نفری در مسکو نشسته حایه دولت روسیه را بالشویکی سویی سرخ جمهوری میخواوند. واگر چه (۴) دول هنوز آنها را قبول نکردند ولیکن مردم وحشی گدای ظالم روسیه را حرکت میدهند و از هر سستی بصحرا انداخته و هر کسی را کشتند مالشان را بردند کشته هم (۵) بشوند بجهنم بردان آنها گردنی نشنید و الحال هم، روسیه را در آتش انداخته اند هم عالم را بخصوص صفحات قفقاز بیچاره حایه انگلیس داخل خاک ایران گیلان مازندران اردیل هم شده اند مردم را محروک اهالی ایران ساده لوح جاهل ملت مذهب که هر ساعتی مذهبی اختراع میکنند و متلون ——— و بی دین راه می فرستند باری سرتاسر ایران را و توف الدوله علیه ماعلیه که رئیس الوزراء بود وشاه هم فرنک یاغی طاغی (۶) الان تمام ایران منقوش، شاه از فرنک آمده است، و توف الدوله مملکت فروش خائن مزول و حرکت کرده فرار گرفته است بین النهرین پیش انگلیسها از آنجا بروند و انگلستان، پول زیادی هم برده است بدزدی از ایران. حایه باز مشیر الدوله میرزا حسن خان رئیس الوزراء، مستوفی السالك را وزیر مشاور کرده اند، مشیر الدوله بد آدمی نیست ولی از وجودش کاری ساخته نمیشود و خیلی

۱ - گوشه های غزل صفحه ۲۳۹

۲ - صفحه ۱۸۲ ۳ - اشاره بیادداشت مورخ ذیقعدہ ۱۳۳۵ است

۴ - صفحه ۱۸۳ ۵ - در اصل بجای «هم» «کلا» نوشته شده است

۶ - صفحه ۲۰۰

مريض خیالی است مستوفی الممالك با آنه امتحانات بد باز مشیر مشار شده اند ولیکن ایرانی باقی نیست همه جات نام خراب باغی — گیلان را جنگلی ها و بالشویکی ها متصرف آذر با بجان خود را (۱) موضوع کرده از ایرایت خارج به اسم «آزادستان» هم چنین مازندران يك هده قزاق قشون غارتگر از دولت ایران سوق مازندران قشون انگلیس در منجیل سنگر بندی کرده نشسته اند و از رشت از دست بالشویك فرار کرده به منجیل آمده اند بهر حال معرکه و معشر غریبی است در این سن پیری ملك و مال رفته احدی هم مشورت و شور هم نمیکنند همه چیز ما فانی شده است و نمی برسند که چه باید کرد و چه میکنیم بهر حال

زدست رفتن دبوانه ها قتل دانند که اعتماد نمانده است — را

خسته شده ام دیگر زیاد نتوانستم بنویسم تاریخ نگار روزگار همه این وقایع را می نویسند ماها که کردار نیکو نداریم ملت که کردار بد مارا همه میدانند و مینویسند.

۸ جمادی الثاني ۱۳۳۹

۱۴۹

(۲) بتاريخ جمعه هشتم شهر جمادی الثاني ۱۳۳۹ امروز که ۲۹ دلو است باد زیاد می آید در اندرون نهار صرف ، خوابیدم بر خواستم جای صرف شد ، می نویسم الحال کارا ایران بدتر و زارتر از سابق ، گیلان بیاد بولشویك رفته است ، تنکابن غارت شده است ، مجلس ملی بسته چند نفر و کلا جمع شده اند لیکن مردم آنهارا وکیل نمی دانند می گویند بزور حکومت ها و هیئت وزارت و توق الدوله علیه ما علیه که حالا فراری بفرنگستانست کاینه سردار منصور گیلانی است کسی زیر بار نبرفت برای وزارت و رئیس الوزرائی شاه بدتر از سابق است می خواهد بفرنگ برود یعنی از ترس فرار کند بواسطه اینکه بولشویك ها بطهران می آیند (۳) باری کارها بد و همه جای ایران قتل و غارت خراب و ازدولت روگردان . خداوند نصیب هیچ دولت و ملت نکند . روسیه هم بولشویك بازی است و حالا آمده گیلان را خراب و گرفته و قشون دارند ، هر چه بخواهم از بدی حال ایران و پایتخت و عدم کار و تجارت و حرقت و فلاح بنویسم کم است وزرا هم تمام کفایت و نجابت و کرامت را فقط در نشستن همان روی میز و صرف نهار با کار و چنگال ، خاک برشان و این مردم ندان نمودن باشه . از دروغ بولتیک انگلیس که پس از جنگ هالم سوز مارا هم به این روز انداخته اند.

۱۲ جمادی الثاني ۱۳۳۹

۱۵۰

(۴) امشب که شب دوشنبه ۱۲ جمادی الثاني ۱۳۳۹ این کتاب را مطالعه می نویسم دو ساعت قبل شاهزاده ناصرالدین میرزا در فرج آباد پیش شاه بود آمد بدین خبر داد که هزار و پانصد

سوار قزاق ایرانی که قزوین بودند خودسرانه آمده‌اند و حالا بهر آباد هستند یاغی هستند شاه‌خیلی‌مشوش است رئیس خود را می‌خواستند فوری معزول، ولی الان خبر داده‌اند که آنها با دولت یاغی هستند من هم درخانه کاری ندارم سردار منصور کیلانی رئیس الوزرا است و عقل و کفش داخل یکدیگر است دیگر نیدانم تا فردا چه بشود در بالاخانه اندرونی طهران الان که ساعت سه از شب رفته است نوشتم خیلی وضع ایران بدو هرج و مرج است سرتاسر این ملک بسیار بد سلطنت اداره است.

۷ جمادی الاخر ۱۳۴۱

۱۵۱

(۱) امشب که شب‌شنبه هفتم جمادی الاخر سنه ۱۳۴۱ قریب دو ماه است ناخوشی، بحمدالله دوروز است به‌ترم کابینه قوام السلطنه افتاد می‌گویند مستوفی معلوم‌بازر رئیس الوزرا می‌شود .

۶ ذیحجه ۱۳۴۱

۱۵۲

(۲) امروز چهارشنبه ششم شهر ذیحجه سنه ۱۳۴۱ در بالاخانه اندرونی زرکنده قدری قناعت دارم بحمدالله فردا که پنجشنبه هفتم وکلای تقنینیه دوره ۴ که بسیار بدکاری و مجلس را مفتضح نموده عاقبت در اطاق مجلس نزاع جنگ و خونریزی (۳) بلکه قتل واقع شد و عمر این وکلا سررفته فردا مجلس تمام میشود مجلس تمام گشت و بآخر عمرشان کشید . حالا بطور خیلی بدی وارد انتصابات دوره پنجم باز سید یعقوب جن گیر می‌رود سید حسن ملازادی می‌آید بهر حال اوضاع غریبی است . روز بروز بدتر است تا عالی از نو ساخته شود و آدمی از نو ایجاد ایران شکل‌کاری بشود ، حالا که روسیه بولشویکی و کمونیستی و هزار افتضاحات (۴) الی‌آدم باالله در کار است انگلیسها در ایران بطور ملایمت و مداومت نقشه های خود را پیش می‌برند نهایت تسلط را هم دارند سه روز است کابینه وزرا عوض شد، سک برفت و کله پر جایش نشست، بهر حال هر چه از اوضاع نگفتنی حالیه بنویسم تجدید مطلع است ، خوب است بطلبوها حالیه ها اعیان رجوع و مراجعه کنند . من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش . فی الحقیقه از شدت غصه و غضب امروز می‌خواستم خود را انتحار کنم باز از خدا ترسیدم و از ملامت آتیه خلق چه باید کرد ؟

محمود ولی

۴ ذی الحجه ۱۳۴۱

۱۵۳

(۵) بتاريخ ۴ ذال‌حجه سنه ۱۳۴۱ چون دو ساعت از شب گذشته در زرکنده اندرون

تنها نشسته این یادگار را هم مینویسم که چقدرها این ملت و مردم قدرشناس و حق خدمت ملت و مملکت را از هر کس متوقع و می دانند. و بنده باین همه زحمات و خدمات در راه آزادی و مشروطیت با همه بی طمعی و حسن نیت الحال خاتمه کارم این شد که املاکم را بلا استثناء محض عداوت بی التفاتی شاه بواسطه سابقه ضبط و توقیف کردند و انواع رسوائی را (۱) چهار نفر رعیت بیچاره ام که در این سنوات هرج مرج جنگ نزاع عالم سوز بیک نوهی نگاهداری کردم حالا نظامیان بی مروت ایران بیک اشاره انگشت مبارک همه زن بچه مسلم اهل وطن خود را قتل غارت اسیر نابود میکنند اینست سزای آزادی خواهی خدمت بشروطه خواهی و ملت پرستی.

۱۵۴

۱۶ ذی الحجه ۱۳۴۱

(۲) بتاريخ روز سه شنبه ۱۶ شهر ذال الحجه سنه ۱۳۴۱ پنجم ماه اسد سنه در زرگنده می نویسم بحمد الله سلامت کارهای ایران باین مردم کردن علمای امامیه اثناعشریه در اماکن مقدسه و هیجان علمای ممالک همه جا و نامرتبی دولت و هرزه گی های نظامی های دولت و بی اعتدالی و خرابی رها یا و عدم تجارت و فلاح و همه قسم منفعت ، امور ایران بسیار بد (۳) و درهم و برهم است مشیرالدوله معلوم باجمعی بی سرو باها رئیس دولت شده اند وزیر هستند و کاری از پیش نمی برند جز خرابی مملکت ما هم تماشاچی مگر که هستیم پیرم شده ایم خسته و مأیوس و ناامید با همه قسم ملالت ناامیدی بسر میبریم تا خداوند عالم چه بخواهد الان تقال به خواجه زدم برای آمدن علما این غزل که « یوسف گمشده باز آید بکنعان غم مغور » خیلی چیز فربیی است .

۱۵۵

۹ صفر ۱۳۴۲

(۴) یکی از دوستان که همیشه امسال سنه ۱۳۴۲ را جلیل و انیس بود در روز هشتم صفر بمنزلشان که در دروس شبیران بود به بازدید رفتم در حین صحبت فرمودند چون از صحبت های قدیم خاصه از ناصرالدین شاه بعضی حکایات حاضر ذهن دارید و حافظه شما هم خوب است قوه ای در حافظیت هر چه بخواطر دارید بنویسید یادگار میماند اگر چه این پادشاه و قتیکه بنده سرهنک ، سن شان در بعبوحه جوانی بود یعنی تقریباً ۲۸ سال یاسی سال داشتند و در سنه ۱۲۶۴ (۵) بتخت سلطنت نشستند که فی الحقیقه تاریخ تولد بنده هم هست که در آن سنه متولد شدم کاش نیشدم بواسطه سنگینی بار این آرزو را نوشتم ، والا سپکبار مردم سبکتر روند . ره اینست صاحب دلان بشنوند باری در سنه ۱۲۷۵ میرزا آقاخان صدراعظم هم بواسطه دشمنی با انگلیس ها که فرخ خان کاشی را با بلچی گری یعنی سفارت فوق العاده این پادشاه به انگلستان فرستاد صدراعظم هم ناچاراً قبول

کرد، این ایلچی خائن در ضمن قبول شرایط مجرمانه با اجازه شاه قول با انگلیس ها داد که الی شش ماه و یکسال دیگر صدراعظم را (۱) معزول کند شاه فی الحقیقه خیانت کرده هرات را در ضمن مصالحه با انگلیس ها داد بندر بوشهر را آنها پس دادند جنک طرفین مبدل بصلح، یکی از شروط رفتن صدراعظم بالباس رسمی بسفارت انگلیس و خواستن معذرت بود که صدراعظم بحکم شاه رفت بورود سالن این شهر را در جلوش خواند

«بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت بشرط آنکه نکوئیم از آنچه رفت حکایت»

سفیر انگلیس که ترجمه را شنید بصدراعظم گفتند برای معذرت کافی است دیگر فرمایش از عنذر خواهی گفته نشود بهر حال بعد از یکسال صدراعظم معزول شد میرزا صادق قائم مقام که آدم جملق و برادرزاده صدراعظم شاه برای اشتباه لقب (۲) امین الدوله ای داد بغیال مردم که او را صدراعظم میکنند، میرزا آقاخان صدراعظم را بکاشان فرستادند در آن سال بعد از حرکت میرزا آقاخان صدراعظم که میرزا محمدخان کشیکچی باشی سپهسالار و باصلاح حالیه وزیر جنک شدند میرزا یوسف مستوفی الممالک به مستوفی الممالک و مستوفی الممالک و میرزا الممالک دوست علی خان رئیس مالیه و خزانه دار و معصل وصول مالیات کل ایران فرج خان هم وزیر رسائل و احکام مثل وزیر داخله حالیه پدر بنده حبیب الله خان سرتیب حاکم محال ثلاث تنکابن کچور کلارستاق در طهران بود نوکر محال ثلاث که هشتصد نفر ولی قراچو خا بودند هنوز داخل نظام سربازی نشده بودیم در آن سال بنده با دو یست نفر از هشتصد نفر احضار بطهران و بر حسب معمول ساخلو و کشیک بیش دروازه طهران با ما بوده اند که بنده (۳) سرهنک و پدرم سرتیب بود باری این میرزا صادق امین الدوله جلف زود معزول و جنونی هم پیدا کرد و مرحوم شد فی الحقیقه کارهای عمده با میرزا محمدخان سپه سالار بود میرزا سعیدخان هم وزیر خارجه و طرف میل ناصرالدین شاه بود مستوفی هم همان ضبط اسناد و رسیدن محاسبات و حکام وصول پول ها با سعید الممالک و طرف اعتبار زیاده از حد بوده است. امروز بعد از نهار خسته شدم زیاده تر نتوانستم بنویسم ولی آنچه در حفظ دارم از اوضاع آن زمان مینویسم.

۱۴ ربیع الثانی ۱۳۴۲

۱۵۶

(۴) امروز که روز جمعه بود بتاريخ سنه ۱۳۴۲، ۱۴ ربیع الثانی تقریباً ۲۹ عقرب از چالهرز شهر رفته برای اینکه يك شخصی در عدلیه ادعا کرد آن زمان که با مجاهدین آمدیم فتح تهران نمودند آن مجاهد ها که نیدانم که بود و چه بود در ۱۵ سال قبل معادل هشتصد تومان فشنک دادند من پر کردم حالا شما باید غرامت بدهید. رفته مراقبه پیش پسر آقا سید افجه ای که همین (۵) پدر آقا جزو فراریها و متحصنین از لشکر محمد علی

شاه بود در حضرت عبدالعظیم که من خلاصش کردم . حالا خواست مرا قسم بدهد که من قسم بخورم نه چنین فتنك خواستم نه گرفتم . این شخص را محرك شدند . روزگار این است برای ما همین است برای خدمت باین ملت و آزادی و مشروطه . حالا رضاخان وزیر جنك رئیس الوزراء هم هستند از بسکه از وضع ایران و وزراء نوشتن از سوء احوالشان حالا دیگر خجالت میکشم بنویسم ناخوش هم هستم عمرهم که گذشته ولی زنده ام .
محمد ولی

۱۵۷

۹ جمادی الاول ۱۳۴۲

(۱) بتاريخ شب سه شنبه ۹ شهر جمادی الاول سنه ۱۳۴۲ (۲۴ قوس سنه ۱۳۰۲ برف هم بارید بدر چهار انگشت در اینجا) (۲) بعد الله سلامتیم در بالا خانه خوابگاه عبارت طهران نشسته خانواده هم هستند سلامتی دارم بعد الله کار بزرگی برای قنات چالبرز نمودم یکصد تومان خرج کردم خداوند دوستك آب عطا کرد ، رضا خان سواد کوهی سردار سپه وزیر جنك ، رئیس الوزراء شاه این بار سوم است مثل آدمهای فراری بفرنك رفته تفتن بر نمی گردد این همه پول ملت برده . خرج عطینا بنماید . ایران کدای فقیر رسوا را از نعوست خود رسوا ترکند بهر حال هر چه بنویسم اسباب تفضیع وقت است .

۱۵۸

۱۳ جمادی الاخر ۱۳۴۲

(۳) امروز که روز دوشنبه ۱۳ جمادی الاخر سنه ۱۳۴۲ سی یکم جدی ۱۳۰۲ ده روز است ناخوشم امروز هم برف شدت می بارد امسال زمستان بقاعده شده بیهب اینجا است رود خانه هنوز بایخ نه بسته است و باز است و بنده هم جان میکنم و این شب های دراز (۴) از بار سال بهترم ! اوضاع ، رئیس دولت سردار سپه رضا خان ، اوضاع ملت بانهایت بیچارگی . فلاکت تجارت نیست ، راه نیست کار نیست دیگر چه باید نوشت . احمد شاه هم با پول زیاد رفته است بفرنك بعشقبازی مادموازل هاست . خدا بدو رضا خان بیامرز ، امنیت عمومی هست ولیکن از حدت نظامی ها و شدتشان امنیت شخصی احدی نیست خداوند انشاء الله تفضل میکند حالت اروپا هم در ضعف و شدت است استقرار ندارد .

۱۵۹

۵ رجب ۱۳۴۲

(۵) امروز که عصر دوشنبه دو ساعت ونیم از ظهر گذشته است مجلس تقنینیه بنجم مفتوح میشود بنجم ماه رجب ۱۳۴۲ ، ۲۲ دلو ۱۳۰۳ و حالا فی الحقیقه از آن سال الی حال

۲- قسمت داخل پرانتز بعدا بوسیله سپهسالار به

۱- صفحه ۲۴۵

۳- پایین صفحه ۱۲۴

یادداشت اصلی اضافه شده است

۵- کنار راست صفحه ۸۸

۴- صفحه ۱۲۵

تقریباً ۲۸ سال است میگذرد (۱) همه آن اشخاص مرحوم اگرچه بنده هم ناخوشم حتی به مجلس شورا نرفته ام شاه ما در فرنگ بمیش و نوش میگذراند (۲) در این غیبت او سست افتتاح این مجلس. ولیعهد رفته است، رضا خان وزیر جنگ سردار سپه رئیس الوزراست محض تاریخ و یادگار نوشته ام.

کلبه ای کاندرا او نخواهی ماند. سال عمرت چه ده چه صد چه هزار

بنده کسی هستم که حیات مجلس مشروطه از من به یادگار است و حالا وضع ترتیبی است میل رویت و رفتن به این مجلس نکردم یقین است از این اشاره که در آتیه همه گی خواهند دانست که پایه آزادی و مشروطیت بکجا بندست. محمد ولی

۲۴ رجب ۱۳۴۲

۱۶۰

(۳) بتاريخ روزشنبه ۲۴ رجب المرجب ۱۳۴۲ ۱۱ صحت سنه ۱۳۰۲ چون این روز ها حرف جمهوریت و عزل احمد شاه در میان است خاصه امروز که نوشته اند او شاه نیست احمد میرزاست بنده تفال زدم که این احمد میرزا چگونه کارش خواهد شد و حالا (۴) در پاریس است خواجه حافظ علیه الرحمه معرکه معجزه مینماید و آن غزل دلار فیک سفرالی آخر را با شاهدش بخواند میدانند این جوان بدبخت تاج و تخت را ازدست داده بامطرب و می در فرنگ و نپس مشغول قمار و عشق بازی است.

~~~~~

این یادداشت در کنار غزلی نوشته شده است که مطلع آن برای تفال در بالای صفحه چنین است:

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس      لیم روضه شیراز یک راهت بس  
و غزل شاهد هم در این صفحه مطلعش چنین است:  
گلزاری ز گلستان جهان هارابس      زین چمن سایه آن سرور و ان هارابس

۷ ربیع الاول ۱۳۴۴

۱۶۱

(۵) این تفال در وقتی که مردم شوریدند پارلمان را قدری غراب کردند برای

۱ - بیادداشت شماره (۱) مورخ ۲۶ ذیحجه ۱۳۱۴ رجوع شود.

۲ - صفحه ۸۹      ۳ - حاشیه داخلی صفحه ۱۹۲

۴ - صفحه ۱۹۳      ۵ - حاشیه چپ صفحه ۱۵۲

وزیر جنگ رئیس الوزراء رئیس دولت زدم بتاريخ هفتم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۴۴  
 محمد ولی  
 فردا شب ۹ ربیع الاول است که در ۱۲۶۴ (۶) و حال سنه ۱۳۴۴ ، ۸۱ سال دارم

این یادداشت در کنار غزلی نوشته شده است که مطلبش اینست :  
 مملعتان مرا وقتی ولی بود که باوی گفتمی مر مشکلی بود  
 و غزل تھال که در صفحه قبل شروع و سه بیت آن در بالای این صفحه است مطلعش  
 چنین است :  
 من وانکار شراب این چه حکایت باشد غالباً اینقدرم غزل کھایت باشد

پایان



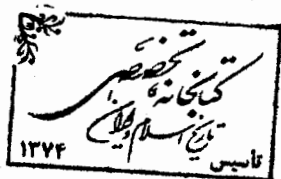
# خاندان خلعت بری

شرح خدمات و فدا کاریهای یکی از قدیمترین و رشیدترین خانواده های ایران،  
شرح دلیریا و از خود گذشتگی های قهرمانان تاریخی يك خاندان بزرگ،  
شرح نقش مهمه بی که خاندان خلعت بری در تاریخ معاصر ایران داشته است،  
شرح صدمات طاقت فرسا و فشارهای ظالمانه که بیکمی از قدیمترین و شریفترین خانواده  
های نجیب ایران وارد گشت،  
و بالاخره شرح حال رجال گذشته و کنونی این خاندان بزرگ  
در کتاب **خاندان خلعت بری** منتشر میشود  
از عموم افراد این خاندان بزرگ و علاقمندان بتاریخ درخواست میشود که هر نوع اسناد و  
مدارک تاریخی و اطلاعات و عکسهای مربوطه خود را برای استفاده و درج در این کتاب به نشانی  
زیر ارسال دارند :

تهران خیابان شاه آباد کوچه آقا سید هاشم

عبدالصمد خلعت بری

وکیل دادگستری



## خواننده گرامی :

لطفا پیش از مطالعه کتاب غلطهای زیر را در آن اصلاح فرمائید مخصوصا که بعضی از

آنها اغلاط فاحشی هستند  
۱. عبدالصمد خلعت بری

### در کتاب اول :

| صفحه | سطر | غلط          | صحیح          |
|------|-----|--------------|---------------|
| ۹    | ۱۰  | شاید         | صحب           |
| ۷    | ۱۱  |              | قائد          |
| ۷    | ۱۸  | گرددود       | گرددودود      |
| ۱۰   | آخر | لمی صفر      | علی اصغر      |
| ۱۱   | ۱۲  | ظن           | ظل            |
| ۱۲   | ۴   | کشکچی        | کشیکچی        |
| ۷    | ۳۰  | محمد خان     | محمد ناصر خان |
| ۱۴   | ۲۸  | عثمان پاشا   | نصرت پاشا     |
| ۱۵   | اول | «            | «             |
| ۲۳   | ۲۱  | داشت و در    | داشت، در      |
| ۲۸   | ۱۰  | گشته است     | گشته دست      |
| ۳۰   | آخر | در شهر       | شهر           |
| ۳۱   | ۳۲  | نمی فهمند    | نمی فهمند و   |
| ۳۵   | ۱۱  | مشهور شهر    | مشهور شهرها   |
| ۳۸   | ۱۴  | انسان نیست   | انسانیت       |
| ۳۸   | ۲۷  | دافیه        | وافیه         |
| ۴۱   | ۲۲  | ز نیکه       | زانکه         |
| »    | ۲۳  | در ورنج      | در رنج        |
| »    | ۲۴  | سبیلست       | سبیلست        |
| »    | ۳۲  | سپهدار بزرگ  | سپهدار سترگ   |
| ۴۲   | ۲   | پیچید        | پیچید         |
| ۴۴   | ۲۴  | منفصلا       | نفی بله       |
| ۴۶   | ۱۳  | (۳)          | (۱)           |
| ۴۷   | ۱   | ایران        | ایرانیان      |
| ۴۹   | ۲۰  | آمده بود که  | آمده بود و    |
| »    | ۲۶  | در کارشان    | در کارشان     |
| ۵۱   | ۱۶  | اگر بار باشد | اگر بار باشد  |
| ۶۰   | آخر | جمعه ۷       | جمعه ۲۷       |
| ۷۰   | ۲۳  | از تشکر      | تشکر از       |
| ۷۶   | ۳۱  | تیز جنگ      | تیز جنگ       |
| ۷۷   | ۷   | جنبش گیلان   | جیش گیلان     |
| ۸۷   | ۱۷  | استانول      | استانبول      |

|                             |                 |    |     |
|-----------------------------|-----------------|----|-----|
| ضمن آن گفت                  | ضمن گفت         | ۲۶ | ۹۰  |
| علاء السلطنه که ز ما مداریش | علاء السلطنه که | ۱۴ | ۹۳  |
| ۱۳۳۲                        | ۱۳۳۳            | ۲۷ | ۴   |
| ۱۳۳۲                        | ۱۳۳۳            | ۲۹ | ۴   |
| اسباب                       | سباب            | ۱۲ | ۹۴  |
| قنات چالهرز                 | قنات چالدر      | ۲۹ | ۹۸  |
| تیرماه                      | شهریور          | ۱۷ | ۱۰۳ |
| زنده نبود                   | زنده بود        | ۱۸ | ۱۰۴ |
| اسرار                       | اسرار           | ۲۳ | ۱۰۹ |
| ودر                         | دودر            | ۳۲ | ۱۱۲ |

### در کتاب دوم (یادداشتها)

| صحیح                               | غلط                          | سطر    | یادداشت | صفحه |
|------------------------------------|------------------------------|--------|---------|------|
| ثبت شده اند                        | شده اند                      | اول ۱۶ | -       | الف  |
| اند کی ناراضی                      | اند کی راضی                  | ۸      | ۱۰      | ۴    |
| ۱۳۲۳                               | ۱۲۲۳                         | ۱      | ۲۷      | ۱۰   |
| ۱۳۲۵                               | ۱۳۱۵                         | تاریخ  | ۳۲      | ۱۲   |
| ۱۳۲۶                               | ۱۳۲۷                         | ۴      | ۶۲      | ۲۳   |
| علی شهوز                           | علی شهنواز                   | ۸      | ۷۶      | ۲۸   |
| به «علی شهوز» و «کهنز» و «بالابان» | به علی شهنواز و کنوز و بابان | ۴      | ۴       | ۴    |
| ۲۱ ربیع الثانی                     | ۲۸ ربیع الثانی               | ۴      | ۸۷      | ۳۸   |
| ۱۳۲۸                               | ۱۳۲۷                         |        |         |      |
| ۱۳۲۹                               | ۱۳۳۹                         | ۴      | ۱۰۶     | ۵۰   |
| بردم                               | بردودم                       | ۶      | ۱۰۹     | ۵۳   |
| مطیع                               | مطیع                         | ۶      | ۱۱۱     | ۵۴   |
| نانی                               | ناعمی                        | ۹      | ۵       | ۵    |
| ۱۳۲۹                               | ۱۲۲۹                         | تاریخ  | ۱۱۲     | ۵    |
| شامل حال                           | شامل حامل حال                | ۵      | ۱۱۷     | ۵۹   |
| مالیه                              | مالید                        | ۲۱     | ۱۱۸     | ۶۰   |
| مثل                                | مثلا                         | ۳      |         | ۶۳   |
| هیچ                                | صیج                          | ۶      |         | ۵    |
| والده ام                           | واه لدم                      | ۶      |         | ۶۴   |
| بلکه                               | یکه                          | ۱۸     |         | ۶۵   |
| وداع                               | وراع                         | ۱۱     |         | ۶۶   |
| بنده خدا                           | بنده و خدا                   | ۱۳     |         | ۷۹   |
| بفداد                              | بمداو                        | ۱      | ۱۴۷     | ۵    |
| بفداد میماند                       | بمداومی آید                  | ۲      | ۵       | ۵    |
| به ثمن بخش ملک                     | هر کسی مملکت                 | ۴      |         | ۸۰   |
| صدر اعظم                           | صد اعظم                      | ۱۱     |         | ۸۴   |